

تا آن حد که امید داشت در نیل به اهدافش توفیق یابد، بر آن شد که شیوه مبارزه را تغییر دهد. این تغییر خط مشی به آن دلیل صورت گرفت که اقلیت می‌پنداشت با تخفیف فشار از سوی آنان، اتحاد هواداران صدر از هم گسیخته خواهد شد. اقلیت امیدوار بود که حرکت جدید، نمایندگان موافق دولت را ترغیب کند که در مورد دو مسئله یعنی تعویق انتخابات که مورد مخالفت مصدق بود، و اصلاح قانون انتخابات که مورد تأیید او بود، انعطاف‌پذیری بیشتری نشان دهد. به هر حال، خلف وعده هم به فهرست اتهامات صدر اضافه شد و در برابر مخالفت جنجال‌آمیز چهل نماینده، چشم‌انداز تداوم نخستوزیری او ناچیز بود.

در اواسط مهر صدر به شاه اظهار داشت که با توجه به مخالفت مصدق و اقلیت او نمی‌تواند به کار ادامه دهد، ولی شاه از وی خواست که «اندکی بیشتر» سر کار بماند.^{۱۶} شاه منظر آن بود تا وقایع مسیر طبیعی خود را طی کند، بویژه آنکه احتمال داشت حکیمی جای صدر را بگیرد.^{۱۷} درواقع شاه از آغاز زمامداری صدر التفات کمی نسبت به او نشان داده بود. به روایت خود صدر:

«محمد رضا شاه از آغاز سلطنت هیچ دوستی واقعی نسبت به من نداشت. در دوران نخستوزیری نیز، من نه تنها حمایتی از جانب او تجربه نکردم، بلکه وی حتی برای متزلزل کردن موقعیت من اقدام می‌نمود. دلیل این (رفتار) این بود که هرگاه مصالح کشور یا منافع حقیقی شاه ایجاب نمی‌کرد، من از اطاعت یا اجرای امیال شاه خودداری می‌کردم.»^{۱۸}

وابسته نظامی سفارت انگلیس نیز گزارش داد که اشتغال شاه به دسیسه‌گری علیه صدر معلوم بوده است و احتمالاً استعفای امام‌الله اردلان وزیر دادگستری و احمد اعتبار وزیر پست و تلگراف و تلفن، چند روز پس از انتصاب آنان، ناشی از نفوذ شاه بوده است. به گفته وابسته نظامی انگلیس مخالفت شاه با صدر، «عمدتاً ناشی از رنجش» و میل وی به تسویه حساب با اکثریت نمایندگان بر سر رد کردن دولت

(۱۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱-۷ اکتبر ۱۹۴۵ EP 371 FO.

.45458

(۱۷) همانجا، ۲۳، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵.

(۱۸) صدر، خاطرات، ص ۵۱۷.

حکیمی بود که تعدادی از وزیران منتخب شاه عضو آن بودند.^{۱۹} پیشینه و اعتبار سلطنت طلبانه صدر نمی‌توانست بی‌توجهی و کلا را به اولویتها و علایق دربار جبران کند.

کمتر از یک ماه پس از کسب رأی اعتماد، کابینه صدر به پایان خود رسید. علاوه بر مخالفت خصم‌مانه اقلیت، دشمنی روسها با صدر و بی‌اعتنایی آنان به اقتدار دولت مرکزی در مناطق تحت اشغال خود، همچنان افزایش یافته بود. هفت عضو کومله (حزب هودار خودمختاری کردستان) به رهبری قاضی محمد بدون اجازه دولت مرکزی سفری هفت روزه به باکو کردند.^{۲۰} مساعی نخست‌وزیر برای انتصاب فرخ به استانداری آذربایجان، گو اینکه حرکتی مقرون به مصلحت نبود، توسط روسها خنثی گردید،^{۲۱} و از استقرار قدرت دولت در آذربایجان و کردستان مرتبأ ممانعت می‌شد. این امر موجب آن شد که صدر به روسها اعتراض کند و در مجلس به تلحی از این بابت زبان به شکوه بگشاید.^{۲۲} از سوی دیگر بنظر می‌آمد که حتی کسانی که انتظار می‌رفت به پشتیبانی از دولت برخیزند، با آن سر به مخالفت گذارده‌اند. متلاً ناصرخان قشقایی که به تازگی با شاه و انگلیسیها آشنا شده و بناءً گزارشی رهبر ایالتی حزب اراده ملی در شیراز شده بود،^{۲۳} علنًا سیمای «ارتجاعی» دولت را مورد انتقاد قرار می‌داد و در جلسه‌ای از نمایندگان اقلیت مدعی شد که دولت برای استقرار مجدد دیکتاتوری آلت دست قرار گرفته است.^{۲۴} صدر از سیاست قاطعیت علیه حزب توده پیروی کرده این حزب را در تهران تا حد زیادی «بی‌خطر ساخته» بود.^{۲۵} از سوی دیگر سرکوبی جراید انتقادی باعث شد که برخی از هوداران اولیه‌اش از دولت روی گردانند. مثلًاً مظفر فیروز حمایت مشروط قبلی خود از دولت را تعديل کرده کوشید تا روزنامه‌نگاران مخالف با این گونه سیاستها را گرد هم جمع کند.^{۲۶} با توجه به ترس ملموس از دیکتاتوری و یا کودتای نظامی، که به آسانی دامن زده می‌شد و

(۱۹) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۱۱ ژوئن ۱۹۴۵.

(۲۰) همانجا، ۱-۷ اکتبر ۱۹۴۵.

(۲۱) همانجا، ۱۵-۲۱ اکتبر ۱۹۴۵.

(۲۲) نطق صدر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۴ شهریور ۱۹۴۵.

(۲۳) ارفع، اثر یادشده، ص ۳۳۸.

(۲۴) رعد امروز، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.

(۲۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵ EP 45458.

(۲۶) رعد امروز، ۸ تیر ۱۳۲۴.

مدام در حملات جراید علیه دربار و سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش مورد اشاره قرار می‌گرفت، ناخشنودی روزنامه‌نگاران از اهمیتی ویژه برخوردار بود.

همانطور که بولارد در یکی از گزارش‌هایش یادآور شد، با آنکه ایران شاید تنها کشوری بود که در آن «ثروتمندان بندرت کمکی به خزانه‌داری می‌کردند»^{۲۷} تمايل دولت صدر متوجه راضی نگاه داشتن توانگران و بخصوص حمایت از منافع بازرگانان بود. بر این اساس بود که دولت انحصار پنبه را ملغی کرد^{۲۸} و محمود بدر وزیر دارایی به اتفاق بازرگانی وعده داد که لایحهٔ مالیات بر درآمد را تعديل خواهد کرد (هر چند که اجرای آن به دولت بعدی واگذار شد)، و کوشید تا کارخانهٔ برق تهران را از حاکمیت شهرداری پایتخت به بخش خصوصی منتقل سازد – اقدامی که مخالفت شدید مصدق را بدبناه آورد و به نتیجه نرسید.^{۲۹}

صدر و یارانش موفق شدند که علیرغم تلاش‌های مصدق و دیگران انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس را تا پس از تخلیهٔ خاک ایران از قوای متفقین به تعویق اندازند.^{۳۰} این اقدام آشکارا به زیان چپ‌گرایان و عناصر تندر و بود که از حضور روسها منتفع می‌شدند لیکن به سود اعضای سرشناس هیئت حاکمه تمام می‌شد. مصدق مدعی بود که تعویق انتخابات مغایر با قانون اساسی و مصالح ملی است و قویاً خواستار تصویب طرح اصلاح قانون انتخابات خود بود که طبق آن راههای سوءاستفادهٔ متنفذین محلی از پیوندها و نفوذ سنتی خود برای دخالت در انتخابات محدود می‌شد. طرح مزبور نه فقط نتوانست هواداری اکثریت را بدست آورد بلکه حتی شکل بسیار تعديل یافته آن نیز از حمایت همگی اعضاء اقلیت بهره‌مند نشد.^{۳۱}

.(۲۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

(۲۸) خلاصهٔ گزارش اطلاعاتی وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ اوت ۲ سپتامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45458.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، مکرر، جلد دوم، ص. ۱۱.

(۳۰) طبق برآورد بولارد ۹۰ نماینده از ۱۱۵ نماینده رأی به تعویق انتخابات دادند (بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451).

(۳۱) مفاد اساسی نظرات مصدق پرامون اصلاح قانون انتخابات عبارت بود از:

(۱) تفکیک حوزه‌های روستایی از حوزه‌های شهری، (۲) هیئت نظارت بر انتخابات از قضات ارشد، استادان دانشگاه، و مأموران عالیرتبه دولت تشکیل شود، (۳) مدت انتخابات به یک روز محدود گردد، (۴) حق رأی منحصر به افراد باسوساد باشد. اشتغال ذهنی مصدق به اصلاح قانون انتخابات به سالهای دهه ۱۳۰۰ بر می‌گردد. مراجعه شود به «انتخابات در اروپا و ایران»، آینده، جلد دوم، ۱۳۰۵.

صدر در عین حال توفيق یافته بود که چند خدمت مهم برای انگلیسيها انجام دهد. آنان «انعقاد موافقنامه‌ای بين وزارت دارايی و بانک شاهنشاهي ايران را مدیون او بودند» که «برای منافع انگلیسيها از همیت زيادي برخوردار بود». ^{۳۲} وي همچنین وجوده لازم برای خرید دستگاه‌های مخابراتی نظامي انگلیسيها و بخش اعظم تأسیسات نظامي امريکايه را که برای استفاده متفقين در ايران نصب شده بود، تأمین کرد. او خود را «از نياز مبرم به امنيت در منطقه عملياتي شركت نفت ايران و انگلیس آگاه» نشان داده و «تعهد کرده بود که برای تأمین اعتبارات لازم» بدین منظور «لایحه‌ای تقديم مجلس کند». ^{۳۳} عمدتاً به سبب اين کوششها بود که وابسته نظامي سفارت انگلیس گزارش داد که:

با توجه به بي علاقگي رايح در كليه وزارتاخانها و ادارات دولتي، خصوصت روسمها، مخالفت بي وقهه اقليل، و كارشكنى كلى مجلس، عملکرد او در مقام مقايسه با اسلامافش مساعدتر است.

مطلوب فوق احتمالاً ارزشيباي منصفانه‌اي است و اگر صدر با آن همه مخالفت روبرو نشده بود، ممکن بود اشتياق به مراتب بيشرى را در انگلیسيها برانگيزاند. از سوي ديگر از نظر مخالفان، صدر محافظه‌كاری مرتاجع بشمار مى رفت که هرگز قدمي در حمایت از قانون اساسی برنداشته، و همواره از سياستي يك‌طرفه در هواداری از انگلیس پيروري کرده بود. چنین پنداشته مى شد که نخست‌وزيری صدر مدیون اين صفات او بود.

اما نمایندگان اقليل از ابستروکسيون چه نتيجاهای بهجز جلوگيری از تحکيم کابینه صدر نصيب خود کردند؟ بطور قطع آنان نتوانستند به سياستي مشترک يا هدفي جامع که جملگي درپي آن باشند، دست يابند. البته مصدق برنامه‌اي مشخص اراده کرد و همواره خواستار اصلاح نظام انتخاباتي بود، ليكن اين برنامه، بيش از هر چيز

ص ۱۳۰-۱۲۲، چاپ مجدد در مصدق و مسائل حقوق و سياست (تهران ۱۳۵۸)، ص ۹۰-۷۳. مصدق در کابينه دوم خود در سال ۱۳۳۱، برخی از نظرات فوق را در قانون اصلاح انتخابات وارد ساخت که به مرحله عمل نينجاميد.

(۳۲) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ آكتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

(۳۳) خلاصه گزارش اطلاعاتي وابسته نظامي سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ آكتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP .45458

حاصل اعتقادات و علایق شخص او بود و نه جزیی از اهداف دسته‌جمعی اقلیت. نمایندگان اقلیت پشتیبانی عمومی را در حدی جلب نکردند که بتوانند نیازها و آرزوهای بی‌شکل و نامشخص کسانی که مدعی نمایندگی آنان بودند به مجموعه منسجمی از تقاضاهای مشخص تبدیل کنند. آنان نتوانستند نخبگان حاکم را وادار سازند که سیاستها و برنامه‌هایی متفاوت با آنچه داشتند، پذیرنده، و موفق نشدند قواعد بازی سیاسی را به زیان رقیبان خود تغییر دهند.

از دیدگاهی مثبت، اقلیت توفیق یافت که در مبارزه با آنچه تخطی از روشهای رسمی و غیررسمی شرکت مؤثر اقلیت در فراگرد سیاسی می‌دانست، مقررات موجود بازی را از نو برقرار سازد. این بدان معنا نیست که اولویتهای سیاسی در تمایز اکثریت از اقلیت مهم بشمار نمی‌آمد، بلکه نکته این است که تشکیل و تداوم اقلیت ناشی از این احساس بود که آنان را عمدتاً به حاشیه رانده‌اند و در خارج از فراگرد کاربرد قدرت و توزیع و تخصیص مقام و موقعیتها و غاییم سیاسی قرار داده‌اند. هنگامی که در ۱۴ مهر ۱۳۲۴ رئیس و نواب رئیس مجلس همگی از میان اکثریت انتخاب شدند، مصدق شکوه کرد که اقلیت نادیده گرفته شده است و اینکه:

ما ابستروکسیون کردیم برای اینکه اکثریت تا یک اندازه رعایت حال اقلیت را بکند و اقلیت را در کارهای عمومی مملکت، در امور سیاسی دخالت بدهد. پس از یک مدتی که در خارج ماندیم، دیدیم اکثریت هیچ توجهی به ما نکرد و استعمالی از ما نکرد و ما دیدیم که اگر در خارج بنشینیم بالاخره هر چه هست به نفع اکثریت تمام می‌شود و ما استفاده نمی‌توانیم بکنیم. این بود که ما آمدیم به مجلس، روی چه اصل؟ برای اینکه با اکثریت همکاری بکنیم... با این امید که این همکاری یک توازنی در سیاست مجلس تولید بکند و ما بتوانیم تا آخر دوره از این موافقت و همکاری یک کارهایی را انجام دهیم و یک خدمتی برای ملت و مملکت بکنیم. این نظر ما بود که به مجلس آمدیم و دست خودمان را برای همکاری بسوی اکثریت دراز کردیم ولی دیدیم که اکثریت آن دست همکاری ما را رد می‌کند.^{۳۴}

صرف نظر از آنچه اکثریت و اقلیت بدست آوردند یا از دست دادند، بدون شک وقت زیادی به هدر داده شد و مجلس نتوانست وظيفة قانونگذاری خود را به گونه‌ای

۳۴) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۱۱۷-۱۱۸.

مشبت و مؤثر انجام دهد. مباحثات مستدل و بعثتهای آرام پارلمانی پیرامون موضوعات مورد علاقه عمومی یا تفسیرهای متفاوتی که از مفاد قانون اساسی به عمل می‌آمد غالباً تحت الشاعع فریادهای دشنام و ناسزا قرار می‌گرفت. بسیاری از نمایندگان نسبت به فوریت و اهمیت مسایلی که از آنان انتظار مقابله با آنها می‌رفت، حساسیت نداشتند. به هر حال، کلیه نمایندگان در این مورد توافق داشتند که مجلس بدرغم نارسا ییهایش باید مرکز ثقل سیاست کشور باشد.^{۳۵} آنان در این زمینه می‌توانستند به قانون اساسی تمسک جویند و تا حدی موجهاً مدعی شوند که علاقه آنان جلوگیری از اقتدارگرایی و خودکامگی است، با اینهمه تضعیف و بیاعتبار کردن مدام و منظم قوه مجریه از سوی آنان، جدی‌ترین تهدید بالقوه برای بنیادهای حکومت مشروطه بود. در عین حال ناتوانی مجلس در پرداختن به قانونگذاری و سایر وظایف، همراه با درگیریها و اختلافات داخلی آن به بی‌ثباتی بنیانی جامعه سیاسی ایران کمک می‌کرد. این بی‌ثباتی بهنوبه خود بر ناتوانیهای مجلس تأثیر متقابل می‌گذارد و نابسامانیها دستاویز کسانی می‌شد که ایران را برای هیچ شکلی از دموکراسی آماده نمی‌انگاشتند. عملکرد مجلس از جمله دلایلی بود که شاه را به فکر تجدید نظر در قانون اساسی و افزایش رسمی اقتدار خود انداد. بولارد پس از دیداری با شاه درباره او و عقایدش چنین گزارش داد:

«او در مورد دموکراسی آن‌گونه که در اینجا به عنوان شیوه حکومت برای ایران تعبیر می‌شود، مشکوک بود. نمایندگان هر روز تا آن حد در مجلس حضور می‌یابند که بتوانند حقوق خود را دریافت کنند و بقیه اوقات را صرف فشار آوردن بر وزیران جهت استخدام خویشان و دوستان خود می‌کنند. وی اعتقاد داشت که پس از خروج نیروهای خارجی، تغییراتی در قانون اساسی می‌باید به عمل آید، بویژه راههایی باید یافته شود که مجلسی که مانند مجلس فعلی هیچ قانونی را از تصویب نگذرانده است، منحل گردد.»^{۳۶}

جریان رویدادها حاکی از این بود که شاه تنها می‌بایست شکیبایی به خرج دهد چرا که بهجز چند میانپرده کوتاه، سیر رویدادها به سود او بود.

(۳۵) مثلاً پیشنهاد ناصرقلی اردلان، نماینده سنتدج در مجلس، مبنی بر منع استخدام اتباع خارجی توسط دولت بدون اجازه قبلی مجلس، با اکثریت قابل توجهی به تصویب رسید.

(۳۶) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ اکتبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45451.

دولت حکیمی

آبان ۱۳۲۴-دی

نیازهای مبرم ناشی از شرایط سیاسی و بازشناخت ضمنی این واقعیت که رویارویی پی‌گیر میان اکثریت و اقلیت به مصلحت نبوده و زیان آور است، به سازشی انجامید که حاصل آن مأموریت دوباره حکیمی برای تشکیل دولت بود. کابینه دوم حکیمی از هر نظر پیشرفت قابل توجهی نسبت به دولت نافرجام قبلی او بشمار می‌آمد. وی در انتخاب همکارانش با نمایندگان به مشورت پرداخت و کوشید تا علائق و اولویتهای اقلیت را که حال با از دست دادن علت وجودیش شروع به فروپاشی کرده بود، مد نظر قرار دهد.^۱ بدین ترتیب در ۱۰ آبان ۱۳۲۴ تقریباً صد نماینده به حکیمی رأی اعتماد دادند و تنها آراء مخالف متعلق به شش نماینده توده‌ای بود.^۲ این امر آغاز امیدبخشی برای حکیمی بود که می‌بایست به کار دشوار مقابله با بحران سیاسی ناشی از رویدادهای آذربایجان و کردستان بپردازد.

جعفر پیشهوری و قاضی محمد رهبران نهضت‌های خودمختاری در آذربایجان و کردستان، همراه با همدستان خود از فقدان عملی قدرت مؤثر دولت مرکزی در

- (۱) حسن ارسنجانی، یادداشت‌های سیاسی ۱۳۲۶-۱۳۲۴، ۲۱-۲۹ مرداد ۱۳۳۵، کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۱۸۰.
- (۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۱-اکتبر ۱۹۴۵، FO 371، EP 45459.

ایالات یادشده و نیز از حمایت و تشویق فعال یا ضمنی اشغالگران روسی بهره‌برداری کرده هر یک جنبشی برای انداخته بودند. از این دو نفر پیشهوری توجه بیشتری جلب کرده و در تهران سرشناس بود، زیرا نه تنها کمونیستی با سابقه، عضو حزب عدالت‌پیشین، و از یاران میرزا کوچک خان محسوب می‌شد، بلکه از آن جهت که پس از سقوط رضاشاه و آزادی از زندان، به عنوان روزنامه‌نگاری ورزیده و سردبیر روزنامه آذیر، نام و آوازه‌ای برای خود کسب کرده بود.^۳ او رسماً به عضویت حزب توده در نیامده بود، چرا که نسبت به اکثر سران حزب گرایشی نداشت. پیشهوری از تبریز به نمایندگی در مجلس چهاردهم انتخاب شده بود، ولی اعتبارنامه او رد شد و نتوانست عهده‌دار نمایندگی شود. وی در بازگشت به تبریز فرقه دموکرات آذربایجان را بنیان گذارد که شعبه محلی حزب توده بدون اطلاع مقامات حزبی به آن پیوست. پیشهوری در مقام رهبر فرقه دموکرات فارسها را با نظری منفی و تحقیرآمیز می‌نگریست، دیدگاهی که دو رویداد به تشدید آن کمک کرده بود. نخست آنکه در کنفرانس عمومی حزب توده در مرداد ۱۳۲۳، اعتبارنامه‌اش مورد تصویب واقع نشد و در نتیجه او نتوانست به عنوان نماینده آذربایجان در کنفرانس شرکت کند، دیگر آنکه از کرسی پارلمانی خود محروم شد.

موققیت اولیه پیشهوری و قاضی محمد در کسب حمایت مردم بیشتر ناشی از توانایی آن دو در برانگیختن و بسیع نارضایتها و محرومیتهای ریشه‌داری بود که از احساسات و پیوندهای قومی نیرو گرفته و متقابلاً به آن قدرت می‌بخشید. در دوران کابینه دوم حکیمی، این نهضتها با ایجاد تشکیلات رسمی اداری وارد مرحله جدیدی گردیدند. هدفهای اعلام شده و اساساً اصلاح طلبانه این جنبشها احترام آنها را به تمامیت ارضی مورد تأکید قرار داده، بر این نکته اصرار می‌ورزید که تحقق خودمختاری ایالات می‌باید با برقراری ترتیبات دموکراتیک در سراسر کشور همراه شود. آنها بدین طریق می‌توانستند حسن نظر و توجه بخششای وسیعی از روشنفکران را که از عملکرد نخبگان حاکم ناخشنود و خواهان گسترش چنان اصلاحاتی در سراسر کشور بودند، به خود جلب کنند. این آرمانهای اصلاحی شور و شوقي توأم با همدلی محظاوه و خوشبینی آرزومندانه را دامن می‌زدند که در عین حال از نگرانی و اضطراب نیز برکنار نبود.^۴ بحران نفت سال قبل و جدان روشنفکران را عمیقاً

^۳) جعفر پیشهوری، «سرگذشت من»، آذیر، ۱۵ آذر ۱۳۷۲.

^۴) ملک‌الشعرای بهار: «حزب دموکرات آذربایجان»، ایران ما، ۲۵ شهریور ۱۳۷۴؛ همچنین

آزرده بود و در این دوره تضاد بین میهن‌دوستی و اصلاحات ملهم از غرب، و میان ناسیونالیسم ایرانی و سوسیالیسم نوع روسی، وجوده اصلی دلبستگیها و جهت‌گیریهای روشنفکرانه را تشکیل می‌داد.^۵

احساسات در هم و سردرگم این گروه از روشنفکران نسبت به نهضتهاي خودمختاری از ابهام آزاردهنده مستتر در واژه خودمختاری (مختاریت ملی) برمی‌خاست و بویژه از تأکیدی که بر تدریس و استفاده رسمی از زبانهای آذری و کردی نهاده می‌شد. در هر حال نخبگان حاکم در ایران نسبت به اهداف واقعی و پنهان این جنبشها عمیقاً بدگمان بودند و آنها را جدایی طلب در پوشش مبدل، و مخالف با حاکمیت، یکپارچگی ارضی، و ترتیبات اجتماعی، سیاسی موجود ایران می‌دانستند.^۶ از آنجا که شرایط رشد این نهضتها بیشتر از حضور و دلالت جدی روسها ناشی شده بود، نخبگان حاکم قادر بودند تا اصالت و مشروعیت آرمانهای اصلاحی و خواستهای آنها را در مورد بهبود شرایط زندگی مردم مورد شک و تردید قرار داده یا حتی منکر شوند و این در حالی بود که جنبشها مجبور مدعی بودند که خود زاده، بیانگر، و نماینده آن آرمانها و خواستها هستند.

نخبگان حاکم و در واقع بسیاری دیگر از ایرانیان از مقاصد غایی روسها بیمناک بوده به آن سخت سوغظن داشتند زیرا روسها از ابراز هرگونه اشاره‌ای در مورد تمایل خود به تخلیه خاک ایران طفره می‌رفتند. پیشینه هراسها و نگرانیهای ایرانیان را می‌توان به آغاز اشغال ایران توسط انگلیسیها و روسها بازگرداند. طرز برخورد روسها و نهضتهاي خودمختاری و اکنثی هماهنگ شده در مقابل رد تقاضای روسها برای امتیاز نفت از سوی دولت ایران دانسته می‌شد، و از اینکه روسها حاکمیت ایران را در مناطق اشغالی ارج نهاده و از نقش حیاتی ایران به عنوان راه ارسال آذوقه و مهمات متفقین به روسیه قدرشناصی واقعی نشان نمی‌دادند، رنجیدگی خاطر وجود داشت.^۷ از

رجوع شود به مقاله انور خاممای در رهبر، ۲۹ فروردین ۱۳۲۵، و عبدالرحمان فرامرزی: «پیام به پیشوی»، کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴.

(۵) این تنشها در سر مقالات و مقالات مندرج در روزنامه جبهه ارگان حزب ایران (مرکب از مهندسین و حقوقدانان) کاملاً آشکار است، بویژه بین ماههای دی تا آذر ۱۳۲۴.

(۶) بخش اعظم نمایندگان مجلس همراه با حکیمی، رهبران جنبش خودمختاری آذربایجان را «متجازرین» نامیدند، عنوانی که برای چپ‌گرایان هیچ خوشایند نبود (جبهه ۲۹ آذر و ۲ دی ۱۳۲۴).

(۷) برای شرح کمکهای ایران به تلاش جنگی متفقین، رجوع شود به محمد‌خان ملک بزدی، ارزش مساعی ایران در جنگ، ۱۳۲۴-۱۳۲۸ (تهران ۱۳۲۴).

نظر دولت ایران بیشتر تبلیغات الهام گرفته از روسها درباره اقدامات ستمگرانه مقامات ایرانی در آذربایجان یا کردهستان اساس و پایهای نداشت چرا که اشغال روسها عملاً به اقتدار دولت مرکزی در این مناطق پایان داده بود.

با وجود این روسها به برکت یک نظام عقیدتی مسحور کننده می‌توانستند حتی به برخی روشنفکران چپ میانه رو بقولانند که حضور و رفتار شوروی در ایران نهایتاً به سود مصالح ملی ایران است، و بر کسانی که از این بابت تردید داشتند، بر چسب متعدد سید ضیاء یا مرتضیعین هوادار امپریالیسم بزنند. در خلاصه فکری دوران پس از رضاشاه که ایران پذیرای هر عقیده نوینی بود، واژگانی برای محاوره سیاسی رادیکال و همراه با آن، نظام فکری و روش استدلال خاصی که از شوروی سرچشمه گرفته و عمدها از طریق حزب توده تبلیغ و ترویج می‌شد، با شور و اشتیاق پذیرفته گردید و فرهنگ سیاسی ایران را بشدت تحت تأثیر قرار داد. این واژگان جایی برای طرح ایراد و اعتراض به اعمال یا خواستهای روسها به گونه‌ای که جاذبه روشنفکری داشته باشد، باقی نمی‌گذاشت. و حتی تصور این را که ممکن است روسها انگیزه‌هایی غیر از انگیزه‌های انساندوستانه داشته باشند، عملاً ناممکن می‌کرد. این واژگان و نظام فکری تبیین متقاعد کننده‌ای از بی‌کفایتی ذاتی ساختار حکومتی ایران بدست می‌داد و راه حل آماده‌ای نیز فراهم می‌آورد، لیکن طرح استدلالهایی «ترقیخواهانه» در هواداری از میهن‌دوستی (به جز میهن‌دوستی روسی) و در دفاع از حاکمیت ایران را مانع می‌شد. بیم و هراس سنتی از تجاوز روس عمدهاً موجب می‌شد موضع علنی نخبگان حاکم در برابر خواستهای روسها و خودداری آنان از تخلیه ایران، حالتی انفعالی و مسالمت‌جویانه به خود بگیرد. اما در عین حال، هواخواهان استقلال ایران، و نه فقط «نیروهای ارتیجاع» در کشور، دشواری بزرگی در مقابل نظری با بینش توده‌ای و طرح استدلالهای روشنفکر پسند برای بازداشت «حرکت در مسیر ترقی» یا استادگی در مقابل آن داشتند.

در ۲۱ آذر ۱۳۴۴ دولت ملی آذربایجان رسماً در تبریز اعلام موجودیت کرد و مجلس ملی آذربایجان در حضور کنسول شوروی گشایش یافته، پیشوری به عنوان نخست وزیر کابینه ده نفری خود را به آن معرفی کرد.^۱ برنامه دولت ملی آذربایجان که همان روز به تصویب مجلس ملی رسید شامل نوزده ماده بود و ماهیتی اصلاح طلبانه و معتدل داشت. نه فقط رفع اختلاف بین دهستانان و مالکین توصیه شده بود، بلکه مالکیت خصوصی در تمامی زمینه‌ها به رسمیت شناخته شده، احترام به

(۱) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45439.

آزادی عقیده کلیه شهروندان مورد تأکید قرار گرفته بود.^۹ روز بعد بیان، نخست وزیر پیشین، که تنها شانزده روز قبل به عنوان استاندار وارد تبریز شده بود تا مانع چنان تحولی گردد،^{۱۰} به تهران بازگشت و این به معنای پایان اقتدار دولت مرکزی در آذربایجان بود.^{۱۱}

این فراگرد با امضای پروتکلی بین پیشموری و سرتیپ درخشانی فرمانده پادگان تبریز مبنی بر تسليم سربازان پادگان به دولت خودمختار آذربایجان تکمیل گردید.^{۱۲} دموکراتها همچنین موجودی دولت مرکزی را در بانک ملی در اختیار گرفتند. آنان قصد خود را دایر بر ایجاد یک ارتش دائمی و نیرومند پنهان نداشته،^{۱۳} تهدید کردند در صورتی که دولت مرکزی وجه کافی برای پرداخت حقوق کارکنان دولت در اختیارشان نگذارد، از پرداخت مالیات خودداری نموده، شاید حتی ناگزیر شوند دولتی کاملاً مستقل تشکیل دهند.^{۱۴}

در پس کلیه این تحولات پیشینه‌ای از درماندگی و سرخوردگی دولت مرکزی نهفته بود. سربازان و ژاندارمهای اعزامی از تهران به مقصد آذربایجان، حتی قبل از رسیدن به قزوین واقع در ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران، متوقف شده و روسها در پاسخ به اعتراض دولت ایران امتناع خود را از اجازه ورود نیروهای دولت مرکزی به آذربایجان رسماً اعلام داشته بودند.^{۱۵} از سوی دیگر عشایر محلی مانند افشاری، ذوالقدری و شاهسون که شاه را حامی خود می‌دانستند، مانند سایر ایلات کشور به استناد یک عفو عمومی مجاز بودند که بدون پرواوه با خود سلاح حمل کنند.^{۱۶} آنان آماده شده بودند تا در مقابل دموکراتها به مقابله برخیزند و دیری نگذشت که برای

۹) اقتباس از «سسویت مونیتور» منتشره از سوی خبرگزاری ناس، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۰) بولارد به وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437.

۱۱) بولارد به وزارت خارجه، ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۲) اقتباس از «سسویت مونیتور»، منتشره از سوی خبرگزاری ناس، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۳) کنسولگری تبریز به تهران، ۲۰ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45440.

۱۴) تهران به وزارت خارجه، ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

۱۵) سفارت شوروی در تهران به وزارت امور خارجه ایران، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437؛ رهبر، ۱۲ آذر ۱۳۴۴.

۱۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وایسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۲۳ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 52710؛ جبهه، ۷ دی ۱۳۴۴.

این منظور بسیج گردیدند. با این همه، دولت مرکزی از عهده انجام کار چندان مؤثری برنمی آمد جز آنکه با استفاده از مجاری سیاسی و دیپلماتیک راه حل مورد توافقی را جستجو کند.

حکیمی با این هدف که نمایندگان مجلس را در مستولیت حکومت سهیم ساخته آنان را مستقیماً در سیاست دولت نسبت به آذربایجان مشارکت دهد، از مجلس دعوت کرد که شانزده نماینده از کلیه فراکسیونهای موجود تعیین شوند تا کمیسیونی برای بررسی موضوعات مربوطه تشکیل دهند و راهنماییهای لازم را در مورد اقدامات دولت بعمل آورند.^{۱۷} همچنین یک «شورای عالی ملی» با عضویت خود او، قوام، صادق صادق، علیرضا قره‌گوزلو و علی منصور بربا گردید.^{۱۸} شخصیتهای مزبور به هداری از انگلیس شهرت نداشتند و اکثراً از اطمینان روسمها برخوردار بودند. ترکیب این شورا با سیاست مورد اهتمام حکیمی در جهت جلب رضایت مشروط حزب توده و اتحاد شوروی همانگی داشت. اقدامات دیگر حکیمی در این زمینه شامل برکناری غلامحسین ابتهاج شهردار تهران و انتصاب بیات به جانشینی وی بود.^{۱۹} ابتهاج به جانبداری از انگلیسیها معروف بوده مورد بی‌مهری چپ‌گرایان بود،^{۲۰} در حالی که بیات در مقام استانداری آذربایجان به عنوان فردی بیطرف و حتی متمایل به اتحاد شوروی شناخته شده بود. افزون بر آن، حکیمی سرانجام به برکناری خلیل فهیمی از وزارت کشور رضایت داد. تعیین نامبرده بدان سمت موجب ناراحتی برخی از نمایندگان شده بود و سوءظنی که در مورد وابستگی وی به سید ضیاء وجود داشت، انتقادات پی در پی مصدق را دامن زده بود.^{۲۱} به جای فهیمی، اللہیار صالح وزیر مشاور به وزارت کشور گماشته شد؛ او و محمود نریمان وزیر پست و تلگراف و تلفن مورد حمایت مصدق و پیروانش بودند. گذشته از این، گفته می‌شد که صالح، نریمان و محمدحسین فیروز وزیر راه با پیروی از سیاست راضی نگه داشتن روسمها موافقت دارند.^{۲۲}

(۱۷) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۶ نوامبر-۳ دسامبر ۱۹۴۵. FO 371 EP 45459.

(۱۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۵. FO 371 EP 45452.

(۱۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا.

(۲۰) فرکو آر به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا؛ نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۰۴-۲۱۲.

(۲۱) فرکو آر به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵. FO 371 EP 45452؛ خلاصه گزارش

تدابیر یادشده برای تأثیر گلاردن بر روسها کافی نبود و خشنودی انگلیسیها را نیز بدبیال نیاورد، زیرا آنان با هرگونه مذاکره مستقیم بین ایران و شوروی بدون شرکت انگلیس مخالفت داشتند. با آنکه بولارد در موارد مختلف حکیمی را «ناشنا و کاملاً بی فایده»، «بی اثر و ناتوان از انجام هرگونه اقدام مثبت»^{۲۲} و «پیر، خسته» تهی از آن دیشه» توصیف کرده بود^{۲۳} وی از حمایت انگلیسیها بی بهره نبود، زیرا گرایش او بدون هیچ گمان و تردیدی بسوی غرب بود. سیاستی که حکیمی برای جلب رضایت روسها بکار گرفته بود، در بهترین حالت، با دو دلی و بی میلی توأم بود، و همانطور که انگلیسیها تشخیص دادند، نموداری از اضطراب و دستپاچگی فزاینده نخبگان حاکم و نویمیدی و سرخوردگی آنان از واکنش غرب بود. از آنجا که حکیمی هیچ امکانی برای حصول توافق با روسها نداشت، رقیب عمده وی قوام، فعالیت خود را برای نیل مجدد به مقام نخست وزیری آغاز کرده بود. در واقع شیع قوام از مدتی پیش ذهن شاه را به خود مشغول کرده بود و شاه غالباً با بولارد از «بدگمانی عمیق» خودش به قوام و کوششهاش در حمایت از حکیمی سخن می گفت.^{۲۴} با توجه به اینکه روسها فقط با قوام حاضر به گفتگو بودند، و اینکه قوام پشتیبانی بسیاری از تمایندگان را بدست آورده بود، نه شاه و نه انگلیسیها هیچکدام در موقعیتی نبودند که از بازگشت او به قدرت جلوگیری کرده یا حتی آن را به تأخیر اندازند.

بولارد که از گسترش نهضتها خودمختاری از شمال غربی به جنوب کشور نگرانی داشت، به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کرده بود که مقامات انگلیسی سعی کنند دولت ایران را متقادع سازند که «برخورد منفی در مورد آذربایجان بیمهود است» و به جای این کار، پس از تخلیه نیروهای بیگانه از ایران، دولت باید اقدامات مشبتش را جهت اصلاح و اجرای قانون انتخاباتی ایالتی به مورد اجرا گذارد، و اینکه اقلیتها را می توان با مجاز داشتن تدریس زبانهایشان در مدارس محلی، ضمن حفظ

اطلاعاتی وابسته نظامی، ۲۳-۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 52710. پس از برکناری ابتهاج نریمان مسئولیت شهرداری را عهددار شده بود.

(۲۲) بولارد به وزارت خارجه، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45439.

(۲۳) بولارد به وزارت خارجه، ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45440.

(۲۴) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45437؛ بولارد به وزارت خارجه، ۲ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45452. شاه همچنین تأسف خود را از اینکه «قانون اساسی به وی اجازه انحلال مجلس و برگزاری انتخابات جدید را نداده است»، تکرار کرد و اضافه نمود که «پس از خروج نیروهای خارجی، مسائل قانون اساسی باید مورد توجه قرار گیرد».

فارسی به عنوان زبان رسمی، در حدی معتدل راضی نگاه داشت.^{۲۵} وزارت خارجه بریتانیا در آغاز روی خوشی به این پیشنهاد نشان نداد،^{۲۶} اما بولارد هشدار داد که «ایران به علت تمرکز بیش از حد در حال فروپاشی است» و از ایجاد «حکومت محلی» در همه ایالات بهجای خودنمختاری طرفداری کرده، اعلام داشت که هرگونه اشاره‌ای که بر استثنای بودن و وجود حالت خاص در آذربایجان دلالت کند، به منزله گامی در جهت انضمام آن توسط اتحاد شوروی خواهد بود.^{۲۷} سرانجام وزارت خارجه به بولارد اجازه داد که موضوعاتی مانند انجمنهای ایالتی را بطور خصوصی با مقامات ایران در میان گذارد.

دیدگاههای بولارد از نظر اصولی مورد قبول حکیمی بود و وی به استانداران دستور داد که برای انتخابات محلی مهیا شوند. سایر مقامات ایران نیز (عمدتاً صالح وزیر کشور) به همان دلایل نظریاتی همانند بولارد داشتند.^{۲۸} درواقع به گفته مصدق، حتی کمیسیون شانزده نفری مجلس نیز تأسیس این انجمنها را توصیه کرد و به همین علت به حال تعليق درآمد.^{۲۹} مخالفان انجمنهای ایالتی استدلال کردند که با عقب افتادن انتخابات عمومی به علت حضور نیروهای بیگانه، دولت بسختی می‌تواند برگذاری انتخابات محلی را توجیه کند. بنابراین حکیمی سرانجام ناچار شد که انتخابات محلی را تا زمان تخلیه خاک ایران به تأخیر اندازد. در این میان به دنبال وقایعی که در اواسط دی ماه ۱۳۲۴ اتفاق افتاد، آینده قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز بقاء کابینه حکیمی رو به تیرگی گذاشت. کنفرانس مسکو در اوخر دسامبر ۱۹۴۵ هیچ اقدام یا اشاره مثبتی در مورد ایران نکرد و درواقع حتی ایران را به نام نیز ذکر نکرد، نکته‌ای که به قول وابسته نظامی انگلیس، ایرانیان را دستخوش «تومیدی آمیخته با اضطراب شدید کرد». در اواسط دی ماه ۱۳۲۴ طرح کلی انگلیس و امریکا

(۲۵) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45436.

(۲۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45437.

(۲۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵، همانجا.

(۲۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا؛ فرکوآر به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵، FO 371 EP 45440.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۰۴-۲۱۲.

(۳۰) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، ۶ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 45440.

52710، همچنین رجوع شود به:

James Byrnes, Speaking Frankly (London 1947) pp. 110-122.

پیرامون یک کمیسیون سه جانبه به منظور «اندرز دادن» به دولت ایران در مورد انتخاب انجمنهای محلی به دولت حکیمی تسلیم گردید. دولت پیشنهاد را رد نکرده خواستار آن شد که دو نماینده از ایران در کمیسیون عضویت داشته باشند و اشاره‌هایی که در طرح به زبانهای اقلیتها شده است، حذف شود.^{۳۱} هیچیک از این دو درخواست مورد قبول بانیان طرح قرار نگرفت و دولت بر آن شد که در موضع خود تجدید نظر کند.

در این میان در ۱۵ دی ۱۳۲۴ ماجرا از طریق رادیو بی‌بی‌سی به آگاهی همگان رسید، با این خبر که انگلستان، ایالات متحده، و اتحاد شوروی کمیسیون سه جانبه‌ای برای بررسی مسایل داخلی ایران بطور کلی، و اوضاع آذربایجان بطور اخص، ایجاد خواهند کرد.^{۳۲} این خبر شبع تفاهم ۱۹۰۷ را زنده کرد و چنان ترس و خصوصیتی میان سیاستمداران و روزنامه‌نگاران ایرانی صرف نظر از اختلاف افکار و عقاید آنان برانگیخت.^{۳۳} که برای دولت راه دیگری جز رد رسمی طرح باقی نماند. مصدق و سایرین طرح را به مراتب بدتر از قرارداد ۱۹۱۹ توصیف کردند،^{۳۴} قراردادی که حسن و ثوق (وثوق‌الدوله) برادر قوام امضاء کرده بود و طبق آن بنا بود انگلیسیها از امتیازات گسترده‌ای در ایران بهره‌مند شوند. علیرغم اصرار حکیمی که پیشنهاد کمیسیون سه جانبه بیدرنگ رد شده است، وی به خاطر آنکه حتی آن را مورد توجه قرار داده است،^{۳۵} آماج انتقاد شدید قرار گرفت، و با استیضاح مواجه شد. این استیضاح از سوی محمد رضا تهرانچی، یکی از نماینده‌گان تهران، به عمل آمد ولی

و نیز سر ریدر بولارد، شترها باید بروند (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲)

Allen Bullock, Ernest Bevin, Foreign Secretary 1945-1951, (London 1983).

(۳۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۳ دسامبر ۱۹۴۵، ۶ ژانویه ۱۹۴۶، FO ۳۷۱ EP 52710.

(۳۲) اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۲۴

(۳۳) کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴؛ داریا، ۱۷ دی ۱۳۲۴؛ مردم ۱۸ دی ۱۳۲۴.

(۳۴) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۳۳-۲۳۷؛ نطق فریور در مجلس، متن در همانجا، ص ۲۲۷-۲۳۰.

(۳۵) نطق حکیمی در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۳۲-۲۳۴؛ همچنین ابوالقاسم نجم وزیر امور خارجه حکیمی، بعدها (۲۸ تیر ۱۳۲۹) در مجلس سنا، شرایطی را که تحت آن پیشنهاد به دولت ارائه شده بود، فاش ساخت و به اختلاف نظرها بین نماینده‌گان انگلیس و امریکا اشاره کرد و اظهار داشت که وی از همان آغاز با آن مخالف بوده است. متن سخنرانی در همانجا، ص ۲۳۵-۲۳۸.

درین و عده حکیمی به اینکه به موقع استعفا خواهد داد، پس گرفته شد.^{۳۶} با آنکه محتوای کلی طرح انگلیس و امریکا شاید برای بسیاری از ایرانیان کاملاً ناگوار نبود، همانطور که بولارد خود متوجه شد،^{۳۷} پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبی حاکی از عدم حساسیت و منعکس‌کننده در کنایه‌ای از فضای سیاسی پرتب و تاب ایران، روانشناسی ایرانیان برخوردار از شعور سیاسی، و قدرت احساسات ملی آنان بود. حمایت طرح از عدم تمرکز موجب آن شد که به عنوان شکل دیگری از سیاست قدیمی مناطق نفوذ، که به روسها در شمال و به انگلیسیها در جنوب امتیاز می‌داد، مورد بدگمانی وسیع و موجه مردم ایران قرار گیرد. طرح مزبور با آرمانها و باورهای ایرانیانی که استقلال کشور خود را بیش از هر چیز نتیجه ببرداری عاقلانه از رقابت قدرت‌های بزرگ و پیامد موازنی‌ای ظریف بین آنان می‌دانستند، تضاد و مباینت داشت. علاوه بر آن، پیشنهاد یادشده نه تنها پاداشی غیرمنصفانه و عاری از نزاکت برای نقش ایران در پیروزی متفقین بشمار می‌رفت، بلکه حرکتی طرح ریزی‌شده با هدف نهایی تضعیف حاکمیت ایران تلقی می‌گردید.

پیش‌نویس طرح پیشنهادی درمورد کمیسیون سه‌جانبه را ارنسن بوین وزیر خارجه انگلیس تهیه کرده و در ۲۴ دسامبر ۱۹۴۵ (۳ دی ۱۳۲۴) به صورت یادداشتی فوری تسلیم کنفرانس مسکو کرده بود. بوین که قویاً هوادار اتخاذ سیاستی مشترک از سوی متفقین در مقابل مسایل ایران بود، نه تنها با مذاکرات مستقیم ایران و شوروی مخالفت داشت، بلکه همچنین می‌کوشید تا از طرح شکایت ایران در سازمان ملل متعدد ممانعت کند یا آن را به تأخیر اندازد. به اعتقاد وزارت خارجه بریتانیا چنین شکایتی «می‌توانست پیشنهاد مسکو در مورد تشکیل کمیسیون سه‌جانبه را متنفس سازد»^{۳۸} و هرگونه امکان قبول آن را از سوی روسها از بین ببرد.^{۳۹} بوین بعداً سعی کرد که در مجلس عوام بریتانیا جانبداری خود را از طرح کمیسیون سه‌جانبه چنین توجیه کند:

«در عین اینکه ما فارسی را به عنوان زبان ملی ایران می‌بذریم، زبانهای اقلیت

(۳۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۴-۲۰ ژانویه ۱۹۴۶. FO 371 EP .53710

(۳۷) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵. FO 371 EP 45437

(۳۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲ ژانویه ۱۹۴۶. FO 371 EP 52661

(۳۹) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۵ ژانویه ۱۹۴۶، همانجا.

از نظر ناآرامی در این ممالک بسیار مهم‌اند... علاوه بر آن کتمان این واقعیت بیهوده است که در میان همه این گرفتاریهای منافع حیاتی ایالات متحده، خود ما، و روسیه شوروی در مورد نفت مطرح است، منافعی که بخش عظیمی از دفاع ما به آن مربوط می‌گردد.

هنگامی که کشوری کوچک صاحب ماده اولیه‌ای حیاتی می‌شود، کاری که باید انجام گیرد این است که متفقین به گونه‌ای امور و روابط خود را تنظیم کنند که کشور کوچک قربانی اختلاف بین متفقین بزرگ نشود. به عقیده من این یک سیاست بهجا و شایسته است. من کوشیدم آن را اجرا کنم و شکست خوردم.^{۴۰}

وزارت خارجه بریتانیا همچنین سعی کرد تا جیمز برنز وزیر خارجه امریکا را تشویق به منصرف ساختن ایران از ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد کند،^{۴۱} ولی او واکنشی مساعد نشان نداد.^{۴۲} و ایران شکایت خود را دنبال کرد.

علیرغم تمایل اولیه استالین به قبول طرح، روسها سرانجام آن را رد کردند.^{۴۳} آنان به موازات روزنامه‌های دست چپی در تهران اختلافات خود را با ایران امری داخلی می‌دانستند، موضوعی که مذاکره مستقیم با دولتی مساعد و همراه را در ایران ایجاد می‌کرد، و نشانه‌هایی در دست بود که چیزی به آغاز این مذاکرات نمانده است. رد طرح کمیسیون سه‌جانبه از سوی روسها خاطر بسیاری از ایرانیان را آرام ساخت. مصدق از روسها به این خاطر تشکر کرد و اظهار داشت «آن روزی که سه دولت با هم متفق شوند، کار ما تمام است».^{۴۴} به هر حال، کل ماجرا بر تصویر انگلیسیها و اعتبار ادعایشان مبنی بر ارج نهادن و حمایت از استقلال ایران، خدشه وارد ساخت و سبب شد که بسیاری از ایرانیان به موضوع عدم تمرکز با سوءظن

(۴۰) مستخرجه از سخنرانی بوین در مجلس عوام در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۴۶، وزارت خارجه بریتانیا به تهران، FO 371 EP 52665.

(۴۱) وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۲ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52661.

(۴۲) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۳ ژانویه ۱۹۴۶، همانجا.

(۴۳) بخشنامه به کلیه کنسولگریهای بریتانیا در ایران، ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶، FO 371 EP 51663.

(۴۴) نطق مصدق در مجلس، ۱۹ دی ۱۳۲۴، متن در کی استوان، اثر یادشده، جلد دوم، من

عمیق بنگرند،^{۴۵} و بر کابینه حکیمی و سیاست دفع الوقت او در برابر خواستهای روس مهر پایان گذارده شود.

مسایل دیگری نیز موقیت حکیمی را متزلزل ساخته بود. وی هنوز سیاست مدارا نسبت به چپ‌گرایان را راه انکرده بود و حتی نخست با پیشنهاد اعزام وزیر خارجہاش به مسکو و سپس با اعلام آمادگی که خود شخصاً به آنجا برود، به مذاکرات مستقیم با روسها علاقه‌مندی نشان داده بود.^{۴۶} این خط مشی نه مورد استقبال ایرانیان هوادار شوروی قرار گرفت و نه روسها، لیکن بسیاری از طرفداران حکیمی را هراسان کرد. حکیمی ضمن متهم ساختن روسها به دخالت در امور داخلی ایران از تسلیم در برابر فشار آنان جهت برکناری سرلشکر ارفع رئیس ستاد سر باز زد و به سازمان ملل متعدد شکایت برد.^{۴۷} با اینهمه بسیاری از هوانواهان او در مجلس اعتقاد داشتند که مسئله جنبش‌های خودمنخاری و تخليه نیروهای روسی از طریق سیاستی فعال‌تر، در راستای جلب پشتیبانی غرب فیصله خواهد یافت.

همانطور که قبل‌گفته شد حکیمی با انتصاب صالح به وزارت کشور به مصدق و همفرکنش امتیازی داده بود اما ابقاء هژیر در مقام وزیر دارایی و نیز بخششانه‌های دولت مبنی بر الغاء جیره‌بندی قند و شکر و انحصار پارچه‌های نخی مورد انتقاد مدام مصدق قرار گرفت.^{۴۸} او با ترکیب کابینه بشدت مخالفت داشت،^{۴۹} در حالی که مساعی صالح و نریمان در ارائه چهره بیطوفتی از کابینه یا مسالمت با چپ‌گرایان تنها موجب روی‌گرداندن بیشتر طرفداران اولیه حکیمی از او گردید.^{۵۰} با آنکه شکستهای حکیمی چشمگیر می‌نمود، او در فایق آمدن بر دو مسئله‌ای

(۴۵) پیشنهادهای رزم آرا به هنگام نخست وزیری در مورد عدم تمرکز و تأسیس انجمنهای ایالتی که چند سال بعد به عمل آمد، مخالفت و سوءظن شدیدی را برانگیخت و برخی از مخالفان به طرح سه جانبه سال ۱۳۲۴ برای توجیه شک و تردیدهای خود اشاره کردند.

(۴۶) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۰-۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45459؛ نطق حکیمی در مجلس، مذاکرات مجلس، آذر ۲۷، ۱۳۲۴، این سخنرانی سیاست امتناع دولت حکیمی را در قبال رژیم مستقر در آذربایجان تشريع می‌کند.

(۴۷) همچنین رجوع شود به:

A. Hamzavi, Persia and the Powers (London 1946).

(۴۸) نطق مصدق در مجلس، متن در کی استوان، اثر یادشده، ص ۱۹۰-۱۹۵.

(۴۹) نطق مصدق در مجلس، همانجا، ص ۲۰۴-۲۲۲.

(۵۰) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۴-۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ FO 371 EP .52710

که صدر از حل آن عاجز مانده بود، به موفقیت رسید. وی لایحه توسعه قابل توجه ارتش و افزایش بودجه آن را از تصویب مجلس گذراند^{۵۱} و توفیق یافت که قانون مالیات بر درآمد میلسپو را تعديل کند.^{۵۲} حکیمی نیاز به مشورت با نمایندگان و جویا شدن نظرات مشورتی سیاستمداران ارشد را تشخیص داد ولی سایر عوامل باعث شد که به قول وابسته نظامی انگلیس، نمایندگان را «به حد کافی محروم اسرار خود ننماید»^{۵۳} عواملی مانند ضرورت محرومانه نگه داشتن مسائل حساس پیش روی او و عدم اطمینان به دیگران یا اعتقاد به قابل اعتماد نبودن بیشتر اطراقیان که دلیلی بر رفتار کم و بیش انزواگرایانه بیشتر نخست وزیران محسوب می شد. علاقمندی به مشورت با همکاران از خصوصیات بارز حکیمی نبود ولی این خصلتی نامعمول دانسته نمی شد چرا که انتخاب همکاران کابینه همواره با هدف تأمین منافع گوناگون و غالباً متضاد صورت می گرفت. بنابراین ولو اینکه وی قادر بود بر کابینه‌ای منسجم و جماعت همراه، و نیز بر مجلسی پشتیبان دولت تکیه کند، چاره‌ای جز استعفا نداشت زیرا روسها حاضر به مذاکره با او نبودند.

در آستانه کناره‌گیری حکیمی دموکراتها آذربایجان و کردستان را در تسلط خود داشتند و گفته می شد که حزب توده، حزب جنگل از نو برخاسته، و هواداران دموکراتها در مازندران و گیلان، دست اتحاد به یکدیگر داده‌اند و شایعاتی مبنی بر قیامی قریب الوقوع در این مناطق بر سر زبانها بود. گذشته از این، خبر می‌رسید که حزب توده در حال آماده کردن اعلامیه «طبرستان آزاد» است.^{۵۴} نخبگان حاکم روحیه خود را باخته بودند و این وضع با مقالات مکرر روزنامه‌ها درباره امکان کودتای نظامی در کشور تشدید می‌گردید. برخی جراید هرگونه نمایش ایستادگی و قاطعیت از سوی دولت را به عنوان گام اول در جهت کودتای پیش‌بینی شده تصویر می‌کردند و این موجب می‌شد که اقدام دولت نتیجه معکوس بیار آورد. کابینه که تحت فشار مشکلات بیشمار توان خود را از دست داده و از مبارزات هماهنگ عقیدتی و روانی علیه خود فرسوده شده بود، در اول بهمن ۱۳۲۴^{۵۵} پس از هفتاد و شش

(۵۱) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۶ نوامبر-۳ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45459.

(۵۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷-۲۳ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 52710.

(۵۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۰-۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45459.

(۵۴) وزارت خارجه بریتانیا به سفارت در مسکو، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵ FO 371 EP 45439.

روز حکومت، استعفای خود را تقدیم مجلس کرد.

زمامداری حکیمی در این دوره پیامد سازشی اجتنابناپذیر و دشوار بود. با این حال شرایط موجود، علیرغم اولویتهای اکثر نخبگان و مقتضیات سیاست طایفه‌ای، نخستوزیری شخصی را ایجاد می‌کرد که نه تنها الگوی مسلط توزیع قدرت را به مبارزه طلبد، بلکه در تغییر یا تعديل هدفها و جهت‌های سیاست دولت نیز اهتمام ورزد. تنها چنین نخستوزیری – که در شرایط موجود کسی جز احمد قوام – دانسته نمی‌شد، می‌توانست به مقابله موققیت‌آمیز با بحرانی که دامنگیر کشور شده بود امید داشته باشد، و پشتوانه اصلی این امید چیزی جز بهره‌مندی از اعتماد روسها نبود.

بخش سوم

تکاپوی قوام

دوره اول

بهمن ۱۳۲۴-آذر ۱۳۲۵

قوم از زمان استعفا در بهمن ۱۳۲۱ در انزوای سیاسی بسر می‌برد ولی از دامنه تلاشهاش برای بازگشت به قدرت چیزی نکاسته بود. وی بی‌آنکه حامیان امریکاییش را آزرده سازد موفق شده بود که حسن‌ظن و پشتیبانی فزاینده روسها و نتیجتاً حمایت حزب توده را جلب کند.^۱ او بتدریج پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای در مجلس بدست آورده بود و فراکسیون جدید اصلاح به عنوان هسته مرکزی اکثریتی که زمامداری مجدد او را پس از شهریور ۱۳۲۰ ممکن کند، تشکیل گردیده بود.^۲ با افزایش روزافزون احتمال بازگشت قوام شمار وابستگان و اعوان و انصار وی رو به فزونی نهاد، و این امر بمنوبه خود نقش مهمی در بازگرداندن او به مقام نخست وزیری ایفا کرد.

با بی‌نتیجه ماندن کلیه رهیافت‌ها و تلاشها برای نزدیک شدن به روسها، قوام عملاً تنها نامزد قابل اتکا برای زمامداری بود و دشمنانش دیگر در موقعیتی نبودند که بازگشت او را به قدرت مانع گردند یا حتی به تأخیر اندازند. آنان به رهبری هادی طاهری یکی از متولیان بانفوذ به شگرده متوسل شدند که در مورد کابینه اول قوام

(۱) حسن ارسنجانی، یادداشت‌های سیاسی، بامداد، ۲۱-۲۸ آبان ۱۳۳۵، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، رهبر، ۲۳ خرداد ۱۳۲۶.

(۲) ارسنجانی، اثر یادشده، ۲۶-۲۹ شهریور، ۷-۱۴ آبان ۱۳۲۵.

بکار برده شده بود. در حالی که ۵۳ نماینده به نفع قوام رأی دادند، ۵۱ تن از نماینده‌گان آراء خود را به حسین پیرنیا دادند.^۳ که با توجه به سن بالایش نه توانایی احراز مقام را داشت و نه تمايلی در آن جهت. با آنکه این اقدام موجب خشنودی قوام نگردید، وی را چندان نگران هم نساخت. طاهری با کوشش در مقاعده ساختن مقامات انگلیسی به اینکه اشغال ایران به دست روسها بسیار محتمل است و آنان باید دست به اقدام متقابل بزنند، فعالیتهای خود را علیه قوام در خفا ادامه داد، لیکن مجلس چهاردهم در شرف پایان بود و موقفیت قوام حتمی می‌نمود. دوره دوم نخست وزیری او در دوران پس از ۱۳۲۰^۴ بیش از بیست و دو ماه به طول انجامید که از نظر تحلیلی می‌تواند به دو دوره تفکیک شود: نخست از اوایل بهمن ۱۳۲۴ تا اواخر آذر ۱۳۲۵ (سقوط رژیم دموکراتها در تبریز)، و دوم از تاریخ مذکور تا آذر ۱۳۲۶ (سقوط کابینه قوام).

کار عمده قوام در دوره اول پرداختن به بحرانی بود که با امتناع روسها از تخلیه شمال ایران و استقرار رژیمهای مورد حمایت شوروی در آذربایجان و کردستان پیش آمده بود. قوام پس از تشکیل کابینه در رأس هیأتی برای مذاکره با روسها به مسکو رفت، ولی نتوانست به توافق دست یابد و در ۱۹ اسفند ۱۳۲۴ به تهران بازگشت.^۵ روسها با فشار شدید امریکاییان^۶ و کوشش‌های هماهنگ انگلیسیها برای تشویق سازمان ملل متحد به دخالت در این ماجرا، روبرو بودند،^۷ و در هر حال قوام را برای مذاکره و حصول توافق به هر سیاستمدار ایرانی دیگری ترجیح می‌دادند. بنابراین، چندی پس از بازگشت قوام، به سادچیکف سفير جدید شوروی در تهران دستور داده شد که مذاکرات را از سر گیرد. سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ موافقتنامه‌ای منعقد گردید که طبق آن روسها می‌باشد تا این روزهای از سر گیرد. سرانجام روسها این را تخلیه کنند و شرکت نفت مختلطی از دو کشور برای مدت ۵۰ سال با حق تمدید تشکیل گردد. در

(۳) سپه، اثر یادشده، ص ۱۸-۲۷؛ بولارد به وزارت خارجه، ۲۶ ژانویه ۱۹۴۶. FO 371 EP 52663

(۴) برای گزارش تفصیلی سفر که توسط یکی از وزیران پیشین و عضو هیئت نماینده‌گی ایران در این دیدار تنظیم شده است، رجوع شود به حمید سیاح، «قوام‌السلطنه در مسکو»، سالنامه دنیا، شماره ۱۸ (۱۳۴۱)، ص ۱۰۳-۱۰۶؛ برای جزئیات بیشتر رجوع شود به قاسم مسعودی، جریان مسافرت میسیون اعزامی ایران به مسکو، (تهران ۱۳۲۵).

(۵) بخشنامه سفارت انگلیس در تهران به کلیه کنسولها، ۲۰ مارس ۱۹۴۶. FO 371 EP 52668

(۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۵ مارس ۱۹۴۶. FO 371 EP 52667

این موافقتنامه مسئله آذربایجان به عنوان یک مسئله داخلی ایران توصیف شد که می‌بایست به ترتیبی مسالمت‌آمیز و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان حل و فصل شود.^۷

قوم از مسئولیتهای خویش و پیامدهای عقد موافقتنامه یادشده آگاهی کامل داشت. حساس‌ترین جنبه توافق را شرکت نفت پیشنهادی ایران و شوروی تشکیل می‌داد که قوام ضمیم تصریح این نکته که ترتیبات مربوطه می‌باید در چارچوب نظام قانونی کشوری ایران انجام پذیرد، تصمیم نهایی پیرامون آن را به مجلس واگذار کرد. با آنکه کلیه پیامدها و تبعات موافقتنامه در آن زمان روشن نبود، توافق مزبور بطور کلی مورد استقبال چپ‌گرایان واقع شد لیکن از دیدگاه سیاستمداران طرفدار غرب، بهایی گزار بشمار می‌آمد. حیثیت و اعتبار قوام نزد روسها به سبب آنکه موفق شده بود مستقلًا با آنها به توافق برسد، افزایش یافت و پیوندھایش با حزب توده تقویت گردید. از سوی دیگر توافق مزبور، انگلیسیها را ناخشنود و بیمناک کرد. در واقع مقامات انگلیسی در تهران قوام را از زمان آغاز نخست وزیری تأیید نکرده به وی با دیده سوءظن می‌نگریستند و با آنکه بیشتر وزیران قوام دست کم به اندازه پیشینیان خود واجد شرایط بودند، و شمار هoadaran انگلیس و دربار در کابینه به مراتب بیشتر از طرفداران شوروی یا سیاست جلب رضایت روسها بود، بولارد تا آنجا پیش رفت که گزارش داد، کابینه قوام «از نظر توانایی و پاکدامنی بدترین [دولتی]» است که از زمان استعفای رضاشاه تاکنون دیده‌ام، ایادی نزدیک به وی سمت‌های کلیدی را در اختیار نامزدهای توده‌ای گذارده‌اند و این در حالی است که روزنامه‌های توده‌ای دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] را به باد دشتم و ناسرا گرفته‌اند.^۸

از ایادی مذکور، اولین و مناقشه‌انگیزترین، مظفر فیروز، معاون سیاسی نخست وزیر، رئیس تبلیغات، و یکی از نیروهای محركة کابینه بود، و دیگری احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) وزیر پیشه و هنر، فیروز و سپهر هیچ کدام به قابل اعتماد بودن یا وفاداری شهرت نداشتند، اما مهارت و پویایی آنان نقش قاطعی در بسیج حمایت برای قوام ایفا کرده بود. با اینهمه، در تیرماه ۱۳۲۵، سپهر به واسطه همدمتی با دربار در دسیسه‌گری علیه نخست وزیر به کاشان تبعید شد و خود وی اقرار کرد که زد و بندھایش با دربار به تبعید وی انجامید. علاوه بر آن، او با برنامه تشکیل حزب دموکرات ایران نظر موافق نداشت. در مقابل، فیروز در بیزاری از

(۷) رهبر، ۱۶ فروردین ۱۳۲۵.

(۸) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، اول مارس ۱۹۴۶، EP 52665 FO 371.

سلسله پهلوی تردید به خود راه نمی‌داد و تا زمانی که شاه قوم را ناگزیر به برکناری او کرد، پشتیبانی وی از قوم ادامه یافت.

در مراحل نخستین زمامداری قوم، زمانی که به نظر می‌آمد سپهر نیز همچون فیروز سرخختانه پشتیبان قوم است، بولارد چنین می‌پندشت که آن دو نفر مانع همکاری بین دولت و سفارت انگلیس‌اند.^۹ انگلیسیها همچنین از کنار گذاشته شدن عناصر هوادار خود در دولت و بازداشت سید ضیاء و سایر مخالفان سرشناس راستگرا از قبیل علی دشتی، طاهری، جمال امامی، سنتدجی، و نیز سرلشکر ارفع که تصور می‌شد به مبارزات مسلحه عشایر ذوالقاری و افشاری علیه دموکراتهای آذربایجان یاری داده است، احساس خطر می‌کردند. این بازداشت‌ها همانقدر که چپ‌گرایان و روسها را به وجود آورده، عناصر خدم روسي را دلسوز ساخت. برخی از مقامات وزارت خارجه بریتانیا بررسی طرحهای احتمالی یا اضطراری مانند تشکیل یک حزب «ضد توده‌ای» در سطح کشور، ترتیب دادن یک جنبش خودختاری در جنوب غربی ایران، یا حتی اشغال آن منطقه را آغاز کردنده^{۱۰} ولی چنان تدبیری بیش از حد مخاطره‌آمیز دانسته می‌شد. امریکاییان با اینگونه اعمال موافق نبودند و اوضاع هنوز آنقدر نومیدکننده نشده بود که چنان اقداماتی را بیجامب کند.

عامل دیگری که به خویشتنداری انگلیسیها کمک کرد، جریان دشوار مذاکرات بین دولت مرکزی و هیئت آذربایجانی به ریاست پیشموری بود که در ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ وارد تهران شد. شش روز پیش از آن دولت تصمیم خود را مبنی بر موافقت با خواستهای آذربایجانیها در مورد تشکیل شورای ایالتی با اختیارات گسترده در تعیین رؤسای ادارات دولتی محلی، به رسمیت شناختن زبان آذری علاوه بر زبان فارسی، تدریس زبان آذری در مدارس تا سال پنجم ابتدایی، افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس، و تخصیص منابع کافی برای انجام اصلاحات در آذربایجان، اعلام داشته بود. دولت حق انتصاب فرماندهان نیروهای نظامی و ژاندارمری در محل، و نیز استاندار آذربایجان را برای خود محفوظ نگهداشت، ولی موافقت کرد که نظرات شورای ایالتی را در این مورد مدنظر قرار دهد.^{۱۱}

(۹) بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52665.

(۱۰) گزارش هاو، ۱۶ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673؛ گزارش بات، ۲۰ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52674. بوین از حمایت از چنین اقداماتی خودداری کرد. صورتجلسه مذاکرات در وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673.

(۱۱) داد، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.

هیئت آذربایجانی به تهران آمده بود تا در مورد کسب امتیازات بیشتر به مذاکره بپردازد، تبدیل مجلس آذربایجان به شورای ایالتی و اینکه وزیران دولت آذربایجان ریاست ادارات دولتی محلی را عهدمدار شوند، مورد قبول واقع شد، و با موضوع زبان نیز موافقت بعمل آمد، لیکن روش پیشنهادی در مورد انتصاب استاندار و فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی مورد مخالفت قرار گرفت. تقاضای دولت مرکزی در مورد تخلیه منطقه زنجان (خمسه) نادیده گرفته شد و در مقابل درخواست گردید که دولت مرکزی تقسیم مجدد املاک خالصه و سایر اراضی مصادره شده را تأیید کند.^{۱۲} بد رغم میانجیگری سادچیکف، امتیازات بیشتری داده نشد و مذاکرات پانزده روزه بدون نتیجه پایان یافت. قوام به سفیر شوروی گفته بود که در صورت شکست مذاکرات ناچار به استعفا خواهد شد ولی سفیر قویاً از او خواست چنین نکند. در بازگشت هیئت به آذربایجان، پیشوری خوبی‌بینی خود را بویژه در مورد نخستوزیر ابراز داشت.^{۱۳}

با اینهمه، فاصله بین طرفین بیش از آن بود که به نظر می‌آمد و آزادی عمل هر دو طرف نیز محدود بود. این محدودیت در مورد قوام از فشار مخالفان چپ و حامیان بیگانه آنها و نیز واکنشهای واقعی یا تصویری آنان ناشی می‌شد، و در مورد پیشموری از سخنپردازیها، ادعاهای و عده‌های انقلابی. افزون بر آن در ک هدفهای واقعی قوام یا پیش‌بینی گامهای آتی او همواره آسان نبود. چند روز پس از انعقاد موافقنامه قوام-садچیکف، فضل الله نبیل یکی از مقامات ارشد وزارت امور خارجه به یک دیپلمات انگلیسی گفته بود که قصد حقیقی دولت تصرف دوباره زنجان و محاصره و تضعیف رژیم دموکراتها در آذربایجان است. به اعتقاد او برای تخلیه سریع ایران، لازم بود دولت ونمود کند که از خود مختاری و اصلاحات پشتیبانی می‌کند و به روسها از طریق بازداشت مخالفان سرشناس آنان رشوه دهد.^{۱۴}

بدون شک اظهارات نبیل به منظور خشنود کردن انگلیسیها بیان شده بود و از آنجا که قوام خود وزارت امور خارجه را در دست داشت، احتمالاً نبیل طبق دستورات او عمل کرده بود. بر همین روال، قوام در نهان از عملیات ذوق‌فاری‌ها علیه دموکراتها

(۱۲) داد، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.

(۱۳) آذربایجان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ مه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52676.

(۱۴) فرکوآر به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۴۶، FO 371 EP 52673.

حمایت می‌کرد.^{۱۵} وی همچنین از طریق فرستادگان مختلف می‌کوشید سفارت انگلیس را مطمئن کند که دولت وی به هیچ اقدامی که با منافع انگلیس مباینست داشته باشد، مبادرت نخواهد ورزید.^{۱۶} از سوی دیگر، او نه تنها به روسها درباره حسن نیت خویش اطمینان داده بود، بلکه تا مدتی به نظر رسید که صادقانه موافق یا معتقد به ضرورت تأمین خواستهای آنان است. وی مانند سایر هواداران سیاست موازنۀ مشبت، موقعیت روسها را در مقام مقایسه با انگلیسیها و امریکاییان نامساعد می‌دانست چرا که انگلیسیان از امتیاز نفت بهره‌مند بودند و امریکاییها از طریق هیئت‌های امریکایی مختلفی که با دولت ایران کار می‌کردند، در موقعیتی ممتاز قرار داشتند. فیروز نیز طرفدار سرسرخت چنین سیاستی بود و تردید نداشت که قوام به دسترسی روسها به نفت شمال به عنوان شریکی مساوی در شرکت نفت پیشنهادی، تمایل دارد.^{۱۷} والاس مری سفیر امریکا در تهران پس از گفتگویی با قوام در آغاز سال ۱۳۲۵^{۱۸} چنین گزارش داد:

«او عقیده دارد که از نقطه نظر سیاست عملی، تفاهم با اتحاد جماهیر شوروی پیرامون نفت شمال، مدت‌ها قبل می‌باشد صورت گرفته باشد. وی اظهار داشت که با توجه به این واقعیت که دولت بریتانیا کنترل سهام را در شرکت نفت ایران و انگلیس در دست دارد، با شکوه روسها از اینکه ایران با اعطای امتیاز به شرکت مزبور به نفع انگلیسیها تبعیض قابل شده است، مشکل بتوان مخالفت نمود. او اعتقاد دارد که هر مجلسی در آینده امتیاز به شوروی را تصویب خواهد کرد و چنین امتیازی گریزناپذیر است.»^{۱۹}

با وجود این قوام در هنر مردم را از صداقت خود متقادع کردن، و پنهان ساختن اولویتها و هدفهای واقعیش، از مهارت خاصی برخوردار بود، و این خصلت وی، تغییر اولویتها و اهدافش را به اقتضای شرایط آسان می‌کرد. او به پشتونه اعتماد

(۱۵) مصاحبه با ناصر ذوق‌القاری، فروردین ۱۳۶۲.

(۱۶) یادداشت هولت، ۲۹ آوریل ۱۹۴۶، ۱۴۶۲ FO؛ یادداشت رابرتس، ۲ مه ۱۹۴۶، همانجا.

(۱۷) مصاحبه با مظفر فیروز، فروردین ۱۳۶۲، به عقیده فیروز شرایط شرکت نفت پیشنهادی ایران و شوروی به مراتب بهتر از شرایط شرکت نفت ایران و انگلیس بود.

(۱۸) مری به وزیر خارجه، ۲۲ مارس ۱۹۴۶، متن در آلساندر و نیز، اثر یادداشت، ص ۱۶۷.

اعلام شده روسها نسبت به خود ظاهراً موفق شد که به همکاری صادقانه چپ‌گرایان دست یابد. با اینهمه، در برخی موقع، مثلاً به هنگام بازگشت هیئت آذربایجانی به تبریز، وی به گونه‌ای نقش بازی کرد که مقامات انگلیسی و سیاستمداران ایرانی متساویاً از برنامه بعدی او بی‌خبر بمانند. شاه نیز در این مورد اطلاعی نداشت و بنا به اظهار آرامش، یکی از اعضای کابینه، قوام به وی گفته بود که، هیچ‌گاه شاه را در جریان جنبه‌های محروم‌انه سیاست خود در مورد آذربایجان قرار نمی‌دهد زیرا وی را بی‌احتیاط، و با توجه به وابستگیش به انگلیسیهای غیرقابل اعتماد می‌داند.^{۱۹}

شکست مذاکرات طبعاً خشنودی انگلیسیهای را فراهم کرد، زیرا احتمال درگیری جدی سازمان ملل متعدد را در قضیه آذربایجان افزایش داد. با آنکه نیروهای روسی ایران را ترک گفته بودند، حسین علاء سفیر ایران در واشنگتن بر طرح شکایت خود به شورای امنیت دایر به اینکه دخالت روسها کماکان مانع از گسترش حاکمیت ایران به آذربایجان است، اصرار می‌ورزید.^{۲۰} قوام به ناگزیر خبر خروج نیروهای شوروی از خاک ایران را تأیید کرد، اما نه محدودیتی در کار علاء قابل شد و نه خواستار حذف شکایت ایران از دستور جلسه شورای امنیت گردید.^{۲۱} در عین حال، وی به سیاست مذاکره صبورانه با رژیم آذربایجان ادامه داد.

در ۲۱ خرداد ۱۳۲۵ از جانب دولت هیئتی به ریاست مظفر فیروز رهسپار تبریز شد و دو روز بعد موافقتنامه‌ای به امضای رسید که در واقع صورت ببهبود یافته‌ای از تصمیم مورخ ۲ اردیبهشت هیئت دولت بود. طی این موافقتنامه بیشتر مسائل حل و فصل گردید، از جمله بنا شد دولت مرکزی استاندار آذربایجان را براساس فهرست ارائه شده از سوی شورای ایالتی برگزیند، ۷۵ درصد درآمدهای وصولی در آذربایجان در محل صرف شود، توسعه و ببهبود راهها و خطوط راه‌آهن تحقق پذیرد، و لایحه اصلاح قانون انتخابات با اعطای حق رأی به زنان به مجلس آینده تسلیم شود.

(۱۹) احمد آرامش، هفت سال در زندان آریامهر، گردآورنده اسماعیل رائین، تهران ۱۳۵۸، ص

.۱۰۷

(۲۰) همچنین رجوع شود به:

R. W. Van Wagenen, *The United Nations Action: The Iranian case, 1946* (New York, 1952).

(۲۱) برای ملاحظه گزارش علاء از این رویدادها، رجوع شود به طرح مسئله ایران در شورای امنیت، سالنامه دنیا، شماره ۴۰، ۱۳۴۳، ۲۰، در مورد بحثهای پیچیده شورای امنیت و استدلالهای تقیزاده و بعداً علاء، نمایندگان ایران، رجوع شود به اثر یادشده در فوق. همچنین رجوع شود به اثر یادشده عبدالحسین حمزاوي.

تقسیم املاک خالصه توسط دموکراتها به صورت موقتی مورد تأیید قرار گرفت ولی تصمیم نهایی در این باره به مجلس واگذار شد. در عین حال بنا شد نمایندگان دولت مرکزی و شورای ایالتی بررسیها و مطالعات لازم را پیرامون ساختار فرماندهی و آینده نیروهای مسلح در آذربایجان و املاک مصادره شده ادامه دهند.^{۲۲}

هر دو طرف مذاکره، موافقنامه را موفقیتی سیاسی قلمداد کردند و روشنفکران چپ‌گرا و تندره به تحسین و ستایش آن پرداختند و این در حالی بود که موضوعات حل نشده راه را برای مذاکره و مانور بیشتر از سوی قوام باز می‌گذارد. خط مشی تدریجی و سیاست «صبر و انتظار» قوام، وی را قادر می‌ساخت تا تحولات و واکنشها را در سرتاسر طیف سیاسی زیرنظر داشته باشد و به هنگام ضرورت تغییر جهت دهد. در هر حال، او به سیاست حسابگرانه خود در جهت جلب رضایت روسها و چپ‌گرایان ادامه می‌داد و در این راستا محدودیتهای موجود بر فعالیت چپ‌گرایان را برطرف کرده، شمار جراید راستگرا و میانه رو را محدود ساخت.

قوام که مصمم بود دلستگی خود را به اصلاحات واقعی به معرض نمایش گذارد، قانون کار جامعی را از تصویب گذراند،^{۲۳} و نیز اقداماتی دیگر، از جمله تهیه برنامه تقسیم املاک خالصه بین کشاورزان را، به انجام رساند. همچنین وی طی اعلامیه‌ای سیاست ارضی خود را به تفصیل تشریع کرد. این سیاست تا حد اصلاحات ارضی واقعی پیش نمی‌رفت اما در شرایط موجود از اهمیت برخوردار بود. او تأکید کرد که تصدی تضعیف حق مالکیت را ندارد ولی مایل است که اصول مالکیت زمین در ایران را بر «اساسی صحیح و محکم» استوار کند که طبق آن تنها مالکانی که به کشت اراضی خود اشتغال دارند و از این طریق در پیشرفت و ترقی کشور مشارکت می‌کنند، از حقوق لازم برخوردار گردند.^{۲۴} اقدامات مزبور به ارائه چهره‌ای ترقیخواهانه از قوام کمک نمود و اعتبار گامهای اصلاح طلبانه نصیب شخص وی گردید. فیروز اعلام داشت که اصلاحات یادشده نه به حزب یا وزیر معینی، بلکه به شخص نخست وزیر باید نسبت داده شود چون «نیرو و پشتکار» او سبب ایجاد «شور و حرارت اصلاح طلبی» در دولت شده است.^{۲۵} مطلب مزبور را شمس الدین امیر

(۲۲) ایران ما، ۲۶ خرداد، ۱۳۲۵

(۲۳) لوروژتل به بوین، ۲۵ مه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

(۲۴) اعلامیه رئیس محترم دولت، جبهه، ۱۷ خرداد ۱۳۲۵

(۲۵) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۹-۳ زوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP

.52710

علایی وزیر کشاورزی نیز تکرار کرد.^{۲۶} احتمالاً قوام صمیمانه خواستار درجه‌ای از اصلاحات اجتماعی بود، نه تنها به این خاطر که وجهه خود را نزد چپ‌گرایان بهبود بخشد و تبلیغات تندروها را دفع کند، بلکه بدین منظور که از دامنه دشواریها و فشارهای اجتماعی که اثراتی ناگوار بر امر حکومت و موقیت دولت داشت، بکاهد. نکته مذبور در مورد قانون کار وی صادق بود ولی اصلاح اصول مالکیت ارضی، احتمالاً همانطور که دکتر منوچهر اقبال وزیر بهداری طرفدار دربار او به سفیر انگلیس اظهار داشت، اقدامی «نمایشی به قصد تقویت دولت در مقابل حملات پیشموری و هوادارانش در تبریز و تهران» بشمار می‌آمد.^{۲۷}

در اواسط خرداد ۱۳۲۵ قوام در گفتگو با لوروژتل (سفیر جدید انگلیس که در فروردین آن سال جای بولارد را گرفته بود) به شکوه‌های معمول سفیر درباره فعالیتهای حزب توده علیه منافع انگلیس گوش فراداده با «لبخند مکارانه‌ای» فاش ساخت که قصد دارد «یک یا دو نفر از آنان را وارد دولت کند، با این امید که بار مسئولیت مایه اعتدال آنان شود».^{۲۸} هدف از سیاست پذیرفتن عناصر توده‌ای در کابینه، که دو ماه بعد تحقق یافت، این بود که حزب بطور جدی در مشکلاتی که پیش روی دولت بود درگیر شود، قوام را در رویاروییهای با روسها و دموکراتها در آذربایجان یاری دهد، در حفظ نظم و قانون علاقمندی بیشتری نشان دهد، و دولت را در مقابله با نازارمیهای مکرر کارگری در جنوب و اصفهان مساعدت نماید. این اقدام همچنین تلویحاً بدین معنا بود که ماهیت «واقع‌املی و دموکراتیک» دولت قوام به اثبات رسد زیرا حزب توده اعلام کرده بود که تنها با چنین دولتی مشارکت و همکاری خواهد کرد.^{۲۹} تردیدی نبود که نکته اخیر تنشهای داخلی در حزب توده را افزایش خواهد داد و درواقع همانطور که یکی از دستیاران قوام بعداً به لوروژتل اطلاع داد، این موضوع «اختلاف نظرهای آشکاری را میان سران حزب» دامن زده بود.^{۳۰}

ترفند مذبور در وهله نخست اهمیت و نقش حزب توده را افزایش داد، اما دیری نپایید که حزب را دستخوش آسیب و ضعف کرد، و احتمالاً این همان مقصدی بود

(۲۶) جبهه، ۱۴ خرداد ۱۳۲۵.

(۲۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ مه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52677.

(۲۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژوئن ۱۹۴۶، همانجا.

(۲۹) قطعنامه نخستین کنگره حزب توده ایران در مورد سیاست داخلی، رهبر، ۲۴ مرداد ۱۳۲۳.

(۳۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۴ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52706.

که قوام در نظر داشت. گنجانیدن سران تودهای در کابینه بی‌گمان به سود خط مشی و شیوه خاص فعالیتهای سیاسی قوام بود و هدفهای کوتاه و بلندمدت او را یاری می‌کرد. حزب توده نقش مهمی در روی کار آوردن قوام و نجات او از چالش مجلس چهاردهم ایفا کرده بود، با این هدف که به ادعای ارگان حزب، ایران را «از خطر فروپاشی و جنگ داخلی» رهایی بخشید.^{۳۱} هنگامی که قوام در مسکو بسر می‌برد، مخالفان او در میان نمایندگان دست به تحریکاتی جهت بیرون راندن او از صحنه زدند.^{۳۲} لیکن حزب توده با برگزاری تظاهرات و اغتشاشات مانع از تشکیل چند جلسه آخر مجلس گردید و بدین ترتیب قوام از محدودیتهای ناشی از هر نوع قانونگذاری در مورد دوران فترتی که بین پایان مجلس چهاردهم و آغاز دوره پانزدهم پیش می‌آمد، نجات داده شد.^{۳۳} کلیه این عوامل ظاهراً حکایت از آن داشت که با افزایش همکاری حزب توده، قوام میدان بیشتری برای پرداختن به مسائل موجود از جمله قدرت و نفوذ فراینده خود حزب توده خواهد یافت.

به هر صورت، سفیر انگلیس و امریکا خردمندانه بودن این حرکت را نپذیرفته آن را شاهد دیگری از گرایش روزافزون قوام به اتحاد شوروی و اتکاء او بر چپ‌گرایان پنداشتند. قوام در معرض فشار کوبنده قرار نگرفت، زیرا نمایندگان انگلیس و امریکا نتوانستند سیاستها یا روشمای خود را در این زمینه هماهنگ سازند. سفیر امریکا عقیده داشت که اقدام سیاسی و اعمال فشار مشترک از سوی امریکا و انگلیس علیه قوام، «دور از صلاح» است و «اقدام ایالات متحده اگر با مشارکت انگلیسیها توانم شود تأثیر خود را از دست خواهد داد». ^{۳۴} علاوه بر آن قوام با وعده اعطای امتیاز نفت بلوچستان به امریکاییها^{۳۵} و سایر مشورتها و تماسهای دوستانه با آنان، امید داشت که از اقدام امریکا علیه خود جلوگیری کند. به هر حال، در اوایل مرداد ۱۳۲۵ وزارت خارجه امریکا به سفیر این کشور در تهران توصیه کرد که با

(۳۱) رهبر، اول آبان ۱۳۲۵.

(۳۲) نظری به یادداشت‌های قوام، خواننده‌ها، ۲۰ مهر ۱۳۲۵، سپهر، اثر یادشده، ص ۲۵.

(۳۳) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۷–۱۱ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52710؛ بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ مارس ۱۹۴۶، FO 371 EP 52667.

(۳۴) اینورچپل (از واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP 52678.

(۳۵) سفیر انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ مارس ۱۹۴۶، Foreign Relations of the United State, 1946.

جلد هفتم، ص ۳۶۹–۳۷۳ مندرج در کتاب آبراهامیان «ایران بین دو انقلاب»، ص ۲۲۹.

همتای انگلیسی خود همکاری کند و قوام را تشویق نماید که به کشورهای دیگری سوای اتحاد شوروی روی آورده، هم خود را بر اصلاحات متمرکز سازد. همچنین به قوام گفته شد «به صلاح او خواهد بود که از تشکیل احزاب مستقل در ایران در مقابل حزب توده پشتیبانی نماید. چنین اقدامی می‌تواند گامی در جهت «یک نظام سیاسی دموکراتیک باشد».^{۳۶} مسلماً این نظر قوام را ترغیب کرد که به آرزوی دیرینه‌اش در برپایی یک حزب سیاسی جامه عمل بپوشاند، و چندی بعد در ۸ تیر ۱۳۲۵، چنین حزبی پا به عرصه وجود نهاد.^{۳۷} با آنکه تحول مزبور با قصد قوام به راه دادن اعضای حزب توده به کلپنه سازگاری نداشت، چون هنوز اقدامی در این زمینه صورت نگرفته بود، حسن نظر امریکاییان به قوام به قوت خود باقی ماند.

قوام با تشکیل حزب خود که بنحوی رندانه حزب دموکرات ایران، در مقابل حزب دموکرات آذربایجان، نامیده شد، امید به آن داشت که با ادعای حزب توده در این مورد که یگانه قهرمان طبقات پایین جامعه و نماینده منافع آنان است، و تنها حزبی است که هوانخواه اندیشه‌ها و برنامه‌های ترقیخواهانه است، مقابله کند. برنامه حزب او کمتر از برنامه حزب توده پیشرفته نبود^{۳۸} و با ارائه برنامه اصلاحاتی در سطح کشور همانند آنچه دموکراتهای آذربایجان فقط برای آن منطقه مطالبه می‌کردند، می‌توانست مدعی شود که خواسته‌ای دموکراتها دیگر محلی از اعراب ندارد. ایجاد حزب دموکرات ایران همچنین تلاشی بود از سوی قوام که با استفاده از موقعیت خود به عنوان نخست وزیر، یاران و واپستگان خود را متشكل ساخته از حضور گروهی وسیع و منسجم در مجلس آینده اطمینان حاصل کند – گروهی که به حزب جدید وفادار بوده قوام را قادر به حفظ مقام و موقعیتش بنماید. بدین ترتیب تشکیل حزب دموکرات را می‌توان کوششی برای نهادی کردن با حفظ برتری باند (طایفه) سیاسی قوام به زیان باندها (طایفه‌های) سیاسی دیگر تلقی کرد. گذشته از آن، تأسیس حزب دموکرات ایران به گونه‌ای طرح ریزی شده بود که با ائتلاف احزاب توده و ایران مصادف گشته در جلب توجه عمومی بر آن پیشی گیرد. این

(۳۶) اینور چپل (از واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶، FO 371 EP .52678.

(۳۷) فکر تشکیل یک حزب سیاسی را قوام مدت‌ها قبل از دوره دوم نخست وزیری خود در دوران پس از ۱۳۲۰ مورد توجه قرار داده بود. (فرخ، خاطرات، ص ۹۱۵).

(۳۸) ژورنال دو تهران، ۱۰ تیر ۱۳۲۵؛ لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، اول ژوییه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

تحول، اعتقاد محتاطانه چپ‌گرایان را به دنبال آورد^{۳۹} و مورد استقبال روسها قرار نگرفت، هر چند که حزب توده ب رغم آن دعوت قوام را برای پیوستن به دولت پذیرا شد. انگلیسیها کوششی برای پنهان کردن خرسندی خود نکردند، و به گفته لوروژتل، تبلیغ بی‌بی‌سی در مورد حزب، قوام را تا حدی نگران و آشته ساخت.^{۴۰}

در ۱۱ مرداد ۱۳۲۵ کابینه جدیدی تشکیل یافت که چهار تن از اعضای ائتلاف احزاب توده و ایران در آن شرکت داشتند. ایرج اسکندری، مرتضی یزدی، و فریدون کشاورز از سران حزب توده به ترتیب وزارت‌خانه‌های پیشه و هنر، بهداری، و فرهنگ را در اختیار گرفتند، در حالی که اللهمار صالح رهبر حزب ایران وزارت دادگستری را عهده‌دار شد. گروههای چپ‌گرا و اصلاح طلب تشکیل این کابینه را دلیل دیگری در اثبات «حسن نیت» قوام تعبیر کردند.^{۴۱} با توجه به انتظارات و خواسته‌ای شاه و انگلیسیها و امریکاییان، سه وزیر سرشناس هوادار دربار و غرب، ب رغم بی‌میلی پیشین خود در همکاری کامل با قوام، در هیئت دولت جدید ابقا شدند.^{۴۲} با اینهمه، ناخشنودی شاه بیشتر شد زیرا مورد مشورت قرار نگرفته بود و دشمن سوگند خورده‌اش مظفر فیروز به مقام وزارت ارتقاء یافته بود. قوام به مقامات امریکایی اطلاع داد که قصد دارد «آخرین تلاش خود را در جهت توافق و سازگاری با روسها» به عمل آورد، در حالی که لوروژتل درباره این اعتقاد قوام که او در «جذب و تحلیل» توده‌ایها توفیق خواهد یافت بیش از حد مشکوک بود.^{۴۳}

ب رغم همکاری در سطح وزارت، روابط بین حزب قوام و حزب توده با ستیز و کشمکش آمیخته بود. تنها چند روز پس از تشکیل دولت ائتلافی، فیروز طی نطقی در یک گردهمایی ۸۰۰۰ نفره از پیروان حزب دموکرات ایران اعلام کرد که حزب دموکرات نه تنها بزرگترین حزب سیاسی در ایران بلکه در تمامی آسیاست. به گفته لوروژتل، پس از پایان این گردهمایی، اعضاء و هواداران حزب توده با «چاقو و

(۳۹) جبهه، تیر ۱۳۲۵؛ احسان طبری، «نظر ما درباره حزب دموکرات ایران»، رهبر، ۲۶ تیر ۱۳۲۵.

(۴۰) لوروژتل به وزارت خارجه، ۲ ژوئیه ۱۹۴۶، FO 371 EP 52705.

(۴۱) جبهه، ۱۱ مرداد ۱۳۲۵. یکی از روزنامه‌ها این کابینه را «بهترین دولت عصر دموکراسی» نویسید کرد، (شاهد، ۱۳ مرداد ۱۳۲۵) نظری که بسیاری دیگر نیز در آن سیم بودند.

(۴۲) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۷ آگوست ۱۹۴۶، FO 371 EP 52710.

(۴۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ آوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52706.

چماق» به دموکراتها حمله برداشت که در این درگیری شش تن کشته و تعداد زیادی مجروح شدند.^{۴۳} با اینهمه، به نظر نمی‌رسید که این‌گونه رویدادها و اذیت و آزارهای متقابل اعضای دو حزب، کابینه ائتلافی را دچار ضعف و فتور کرده باشد. وزیران توده‌ای در دست یازیدن به تغییرات درخور توجه در پستهای مهم وزارتاخانه‌های خود درنگ نکرده بودند.^{۴۴} درواقع حزب توده با اعلام این که دلیل شرکت آن در دولت «تصفیه حقیقی هیئت حاکمه»، و نزدیکتر ساختن آن با مردم بوده است، موجب رنجش قوام را فراهم آورده بود.^{۴۵} قوام از یکسو موفق شده بود با مساعدت حزب توده اعتصاب عمومی کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس را در اواخر تیرماه ۱۳۲۵ خاتمه بدهد،^{۴۶} ولی از سوی دیگر با تشکیل دولت ائتلافی، هم انگلیسیها و هم امریکاییها را ناخشنود کرده بود. درواقع سفير امريكا اينك آماده بود تا برای برکناري قوام از مسند قدرت با شاه همراهی کند.^{۴۷} کابینه ائتلافی همچنین موجب تحریک و ناآرامی عشایر جنوب کشور شده امید آنان را به کسب حمایت انگلیسیها افزایش داده بود.

فعالیت عشایر علیه حزب توده اندکی پس از شروع نخست وزیری مجدد قوام آغاز شد - زمانی که عباس قبادیان رهبر ایل کلهر کرمانشاه «اتحادیه عشایر غرب» را به منظور جلوگیری از بسط نفوذ حزب توده بنیاد نهاد.^{۴۸} پس از تشکیل دولت ائتلافی فعالیتهای عشایر شدت یافت و در اوایل شهریور ۱۳۲۵ کنسول انگلیس در اصفهان آگاه شد که یک «پیمان دفاعی» بین سران ایلات قشقایی و بختیاری علیه حزب توده به قصد تصرف اصفهان و شیراز منعقد شده است. رهبران مزبور از کنسول سوال کرده بودند که آیا سلاح در اختیار آنان قرار خواهد گرفت یا خیر.^{۴۹} دولت با آگاهی از این تحولات در شیراز حکومت نظامی اعلام کرد و فیروز

(۴۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52679.

(۴۵) جبهه، ۱۶ و ۱۸ مرداد ۱۳۲۵.

(۴۶) اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۲۵.

(۴۷) همچنین رجوع شود به مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، (تهران ۱۳۳۴)، ص

۴۳۹-۴۴۲.

(۴۸) لا جوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۳.

(۴۹) خلاصه گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۲۲-۲۸ آوریل ۱۹۴۶، FO 371

EP 52710؛ مقاله‌ای به قلم سرهنگ دوم پیت (افسر سیاسی اطلاعاتی در سفارت انگلیس در تهران در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۵) منتدرج در دیلی تلگراف، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶.

(۵۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52680.

پس از ورود به اصفهان در اواسط شهریور، سران بختیاری درگیر در توطنه را توقيف کرد. وی اعلام داشت که براساس اعترافات به عمل آمده و سایر شواهد، آلن ترات، کنسول انگلیس در اهواز در ماجرا دست داشته است.

طبعی است که وزارت خارجه انگلستان بهربرداری از نارضایی عشایر را به منظور اعمال فشار بر دولت جمهت خودداری از تعقیب سیاستهای متمایل به شوروی، و محدود کردن فعالیتهای توده‌ای، مورد توجه قرار داده بود^{۵۱}، ولی روی هم رفته وزارت خارجه آن کشور خط مشی احتیاط‌آمیزی را توصیه می‌کرد که نه باعث روی گرداندن و دلسربی سران ناراضی عشایر گردد و نه این شبیه را پدید آورد که سفارت انگلیس آماده تشویق عشایر به شورش است. به نظر آنان مقامات انگلیسی در صورتی که دولت ایران در آینده رفتاری «نامساعد» نسبت به انگلستان درپیش گیرد، انگلیسیان باید البته آماده باشند تا «ترتیبات» لازم را برای حفظ منافع خود اتخاذ کنند. در هر حال وزارت خارجه انگلستان چنین استدلال می‌کرد که شورش عشایر در اوضاع و احوال موجود به سود مصالح عالیه انگلیس نیست و این مصالح با پشتیبانی از نخستوزیر بهتر تأمین می‌شود و از این طریق «امید می‌رود که ثبات سیاسی در ایران برقرار شود و مقامات ایرانی در خوزستان رفتار رضایتبخش‌تری درپیش گیرند».^{۵۲}

دولت ایران با پافشاری خواستار عزیمت ترات از کشور بود و سفارت انگلیس بر بیگناهی او اصرار می‌ورزید.^{۵۳} سرانجام مقامات ایرانی از درخواست خود در این زمینه چشم پوشیدند و انگلیسیها طی بیانیه‌ای عدم دخلت خود را در توطنه مؤکداً تکرار کردند.^{۵۴} در این میان ادامه بی‌نظمی و ناآرامی میان عشایر و اکراه مقامات ایرانی، بویژه نظامیان در فرونشاندن آن، اختلاف ایران و انگلیس را تحت الشاعع قرار داد. کنسول انگلیس در شیراز چنین نظر داد که «نهضت» خودمختاری در فارس که توسط قشقایها سازماندهی و رهبری می‌شود، «کلیه عناصر عشایری فارس»، از جمله ممتنیهای دشمن زیاریهای و خمسهایها را شامل می‌گردد. وی گزارش داد که علاوه بر

(۵۱) همانجا.

(۵۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۳۱ اوت ۱۹۴۶، همانجا.

(۵۳) جبهه، ارگان حزب ایران، نوشت که «هر کسی می‌داند که وقابع جنوب با حمایت انگلیسیها صورت گرفت.» شمار کمی از ایرانیان با این نظر مخالفت داشتند. (جبهه، ۸ مهر ۱۳۲۵).

(۵۴) وزارت خارجه بریتانیا به لوروزتل، ۳۱ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52682.

آن، جنبش مزبور از سوی حزب دموکرات فارس که از حمایت «مردم ایالت» از جمله علمای بر جسته محلی، برخوردار است، تقویت می شود.^{۵۵} حزب مزبور که طی جنگ جهانی اول به تحریک واسموس جاسوس آلمان تشکیل شده بود، و حزبی محافظه کار و هادار آلمان بشمار می رفت، اینکه دوباره سر برافراشته بود.^{۵۶} در خواست عشایر اصلاحاتی را مشابه آنچه به دموکراتهای آذربایجان و عده داده شده بود، در برمی گرفت و ضمناً بر کناری وزیران توده‌ای و افسران نالایق ارتش نیز در شمار خواستهایشان قرار داشت. آنان تهدید کردند که چنانچه با تقاضاها یشان موافقت نشود، خود وارد عمل خواهند شد.^{۵۷}

شورش عشایر ضمن آنکه بهترین اهرم ممکن را علیه حزب توده در اختیار شاه و ارتش قرار داد، راهی نیز برای محدود کردن آزادی عمل قوام و تضعیف سیاست مماثلات وی با دموکراتهای آذربایجان پیش پای آنان گذارد. وزیر جنگ به وابسته نظامی انگلیس اظهار داشت که کمک قشقاییها جهت ایستادگی در مقابل حزب توده ضروری بوده است و «تنها امید رستگاری» ایران «انگلیسیها هستند».^{۵۸} وی تأکید کرد که برای جلوگیری از استقرار یک دولت تحت کنترل کمونیستها در تهران، حتی آماده است به «اقدام مستقیم علیه نخست وزیر متولی» شود.^{۵۹} سرلشکر زاهدی که طی سالهای جنگ با سران قشقایی در یک سازمان هادار آلمان همکاری می کرد، در رأس یک نیروی دو هزار نفره برای اعاده نظم به شیراز گسیل شد، ولی ارتش عملاً از مبادرت به هرگونه اقدام مؤثر خودداری ورزید. این امر نشان داد که ارتش همچنان قلمرو انحصاری شاه، باقی مانده است و از حیطه اختیارات قوام خارج است. شاید بسیاری از چپ‌گرایان علاقه داشتند که قوام از «ارتش خلق» آذربایجان علیه عشایر استفاده کند یا یک نیروی «چریکی ملی» تشکیل دهد. لیکن چنان تدبیری نه مورد پسند قوام بود و نه عملی می نمود.

(۵۵) از کنسول انگلیس در شیراز به تهران، ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۵۶) جبهه، ۴ مهر ۱۳۲۵.

(۵۷) داد، ۲ مهر ۱۳۲۵.

(۵۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52681.

(۵۹) لوروژتل به بوین، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61969. سپهبد امیر احمدی بعدها اعتراف کرد که شاه او را به قوام تعیین کرده بود و برغم فشارهای وزیران توده‌ای وی اصرار ورزید که ارتش نیرویی برای گسیل به فارس در اختیار ندارد. او افزود که با همکاری دولت ارتش می توانست آذربایجان را ظرف دو هفته به تصرف درآورد (امیر احمدی، وزارت در دولت قوام‌السلطنه، سالنامه دنیا، سال سیزدهم، ۱۳۳۶)، ص ۸۰-۸۴.

گزارش اعزام ناوهای جنگی انگلیس به خلیج فارس^{۶۰} و سربازان انگلیسی به بصره^{۶۱}، ادامه فعالیتهای قبادیان در کرمانشاه^{۶۲}، خبر رشد یک «جنپیش» خودمختاری در حال تکوین در خوزستان^{۶۳}، و بویژه رویدادهای جنوب، همه از نظر قوام واکنشهایی در مقابل سیاستهای او در جهت راضی نگاهداشتند حزب توده، دموکراتهای آذربایجان، و روسها دانسته می‌شد. قوام درباره دخالت انگلیسیها در وقایع فارس تردید نداشت و تهدید کرد که علیه آنان به شورای امنیت شکایت خواهد کرد.^{۶۴} اما سفیر امریکا وی را از این کار منصرف ساخت. اگر تلاش برای مقابله با درخواست خودمختاری در یک منطقه، صرفاً موجب تحریک خواستهای مشابه در سایر مناطق می‌شد، قوام آشکارا ناگزیر بود موقیت تاکتیک خود را زیر سؤال ببرد. در اواسط مهر او طی ملاقاتی با سفیر امریکا اشاره کرد که در نظر دارد سیاست خود را به زیان چپ‌گرایان تغییر دهد و افزود در صورتی قادر به این امر خواهد بود که از حمایت مالی و اقتصادی امریکا برخوردار گردد.^{۶۵}

با آنکه به نظر می‌رسید رشد «نهضت ملی فارس» و تصرف شهرهای جنوبی بوشهر و کازرون به دست عشایر شورشی، قوام را تکان داده و به هراس انداده است^{۶۶} وی برای توجیه تغییر تاکتیکها و سیاستهایش از آن رویدادها بهره جست. سیاستمداری که از نزدیک در تحولات سیاسی آن دوره درگیر بود، مدعی است که حتی شورش قشقایها با تأیید ضمنی قوام صورت گرفته بود.^{۶۷} قوام ادعا کرد که چاره‌ای برای او نمایند جز آنکه به زاهدی دستور دهد برای حصول توافق با قشقایها وارد مذاکره شود. توافق حاصله در اواخر مهر اعلام گردید و براساس آن «نهضت ملی فارس» به رسمیت شناخته شد. همچنین ایجاد یک شورای ایالتی، افزایش تعداد نمایندگان فارس در مجلس، احداث یک خط راه‌آهن، بهبود و توسعه راهها، و تسهیلات بهتر آموزشی و درمانی وعده داده شد.

(۶۰) جبهه، ۱۷ مرداد ۱۳۲۵.

(۶۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۶، FO 371 EP 52680.

(۶۲) دیلی تلگراف، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶.

(۶۳) گزارش باکستر، ۸ اکبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52683.

(۶۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اکبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۶۵) گفته شده است که زاهدی «به تفاهی محرومانه با قشقایها رسید که طبق آن وی موفق شد آن شهرها را بدون جنگ تسخیر کند» یادداشت زینر، ۱۹ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1532.

(۶۶) مصاحبه با ناصر ذوالقدری، فروردین ۱۳۶۲، به هر حال، این مطلب واقعیت دارد که قوام با قشقایها که به حزب او پیوسته بودند، روابط حسنی داشت.

بدون شک توافق مزبور شکستی بزرگ برای چپ بشمار می‌رفت و وزیران توده‌ای از آن تاریخ از شرکت در جلسات هیئت دولت خودداری کردند. با وجود این عزیزالله نیکپی (اعزازالدوله) رئیس دفتر قوان به لوروزتل اظهار داشت که دلیل عدم حضور آنان مخالفت با انتصاب استانداران جدید کرمانشاه، اصفهان و تهران بوده است، بخصوص تهران که فرماندار پیشین آن عباس اسکندری (عموی ایرج اسکندری وزیر توده‌ای پیشه و هنر) قبلًا عضو حزب توده بود و هنوز طرفدار آن تلقی می‌گردید.^{۶۷} تغییر استانداران با توجه به انتخابات آتی حائز اهمیت بود و توده‌ایها برعغم تحولات دلسردکننده هنوز عضویت در یک ائتلاف انتخاباتی یا تشکیل یک «جبهه متحد ضد ارتجاعی» را با حزب نخست وزیر حیاتی می‌دانستند.^{۶۸} حزب توده و روسها هر دو امیدوار بودند که چنین ائتلافی کرسیهای زیادی در مجلس بعدی بدست آورد و حزب توده را قادر سازد که بر ساختار و سیاستهای دولت تأثیر گذارد لایحه تأسیس شرکت نفت پیشنهادی ایران و شوروی را به تصویب مجلس برساند.

ائتلاف مورد نظر به تحقق نپیوست و سرزنشها و اتهامات متقابل فراوانی را برانگیخت. چپ‌گرایان «فتنه‌جویی و سوءنیت» برخی اعضای حزب دموکرات ایران را علت شکست ائتلاف دانستند^{۶۹} در حالی که نیکپی ادعا کرد که حزب توده آمده نبود اکثریتی بیش از ۱۵ درصد را برای طرفداران نخست وزیر در مجلس پذیرد و قوان از آن پروا داشت که ائتلاف انتخاباتی با حزب توده مهار کردن این حزب را بکلی غیرممکن سازد.^{۷۰} انتقادهای فزاینده جراید چپ از ترکیب، سیاستها و خط مشیهای حزب دموکرات ایران از یکسو، و نحوه‌ای که وزیران توده‌ای به جای پرداختن به مسئولیتهای وزارت‌خانه به پیشبرد منافع حزب خود اشتغال داشتند از سوی دیگر،^{۷۱} آزادگی و خشم قوان را برانگیخته بود. خودداری وزیران توده‌ای از شرکت در جلسات کابینه، به قوان فرصت داد به ترمیم کابینه مباردت ورزد و برعغم میانجیگری صالح وزیر دادگستری، وزیران توده‌ای را از کابینه جدید کنار

.FO 371 EP 52684، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ (۶۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا،

.۱۳۲۵ مهر ۲۲ (۶۸)

.۱۳۲۵ مهر ۲۱ (۶۹)

.FO 371 EP 52684، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ (۷۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا،

.۱۳۲۵ مهر ۲۸ (۷۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا،

بگذارد.^{۷۲}

این سیاست جدید طبعاً سبب خرسندی انگلیسیها و امریکاییها گردید. لوروزتل بیدرنگ قوام را از حمایت کامل انگلستان مطمئن ساخت و ترمیم کابینه‌اش را «نشانه‌ای از سرزنه بودن روح ملی ایرانیان» توصیف کرد.^{۷۳} در حالی که سفیر امریکا آن را «نقطه عطفی در تاریخ ایران» دانست.^{۷۴} شاه از اینکه وزیران توده‌ای برکنار شده بودند و فیروز به عنوان سفیر به مسکو گسیل شده بود، شادمان شد. از سوی دیگر، شاه نگران از آنکه مباداً تغییر سیاست قوام او را از حمایت انگلیسیها و امریکاییان برخوردار کند و نقش شاه در تحولات اخیر ناچیز بشمار آید، با سفیر امریکا ملاقات کرده ترمیم کابینه را کلأً به حساب خود گذارد. او اظهار داشت که «به رغم هشدارهای رقت‌انگیز قوام» وی «او را مجبور ساخت که کابینه‌اش را ترمیم کند، وزیران توده‌ای را اخراج نماید، و فیروز را به خارج بفرستد یا برکنار کند».^{۷۵} انگلیسیها و امریکاییها آماده بودند که تحولات اخیر را هم به حساب شاه بگذارند و هم به حساب قوام، ولی مشتاق بودند که قوام را فعالانه مورد تشویق و حمایت خود قرار دهند. قوام که از تجدید فعالیتهای دربار نگران بود و می‌کوشید تا کاهش پشتیبانی روسها و چپ‌گرایان را بنحوی جبران کند، بر تلاش‌های خود به منظور جلب اعتماد و حمایت انگلیسیها و امریکاییان افزود. بر این اساس وی خواستار کمکهای مالی و اقتصادی آنان برای طرحهای اصلاحی خود گردید،^{۷۶} قرارداد مستشاران امریکایی را که در ژاندارمری خدمت می‌کردند تجدید کرد، و سرلشکر ارفع و بتدریج سایر بازداشت‌شدگان را آزاد ساخت.^{۷۷}

سفیر شوروی واکنشی خشم‌آور نسبت به این تحولات نشان داده قوام را متهم به تبانی با انگلیسیها کرد.^{۷۸} چپ‌گرایان به سختی توanstند دلسزدی و پریشان خاطری خود را پنهان نمایند. ناکامی دولت ائتلافی تنها از یک اشتباه ساده در محاسبه سود و زیانهای سیاسی حکایت نمی‌کرد بلکه نموداری از شکست ارزیابیها، استدلالها و تحلیلهای نظری حزب توده بود. سران حزب توده با شرکت در دولت موافقت کرده

(۷۲) جبهه، ۲۹ مهر ۱۳۲۵.

(۷۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52684.

(۷۴) مندرج در لاجوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۳.

(۷۵) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ اکبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685.

(۷۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اکبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۷۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

(۷۸) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ اکبر ۱۹۴۶، همانجا.

بودند تا خود را با قواعد سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری تطبیق دهند. هنگامی که ائتلاف فروپیخت، آنان تقصیر را بهزادگی به گردن «امپریالیسم» و «نیروهای ارتقاضی» انداختند و قوام را به خاطر تسلیم شدن در مقابل آنها، ملامت کردند.^{۷۹} تودهایها رنجش خود را از اینکه قوام وزیران آنان را درست مورد مشورت قرار نداده بود، ابراز داشته از استخدام مجدد مقاماتی که اخراج کرده بودند، و سرکوبی اتحادیه‌های کارگری و فعالیتهای حزب، بوسیله دولتی که خود در آن عضویت داشتند اظهار تأسف نمودند.^{۸۰} از آنجا که حزب توده مدعی بود تنها این حزب از امکان ویژه شناخت حقیقت بهره دارد مایه شگفتی است که اعضای این حزب می‌توانستند انتظار داشته باشند فرجام کابینه ائتلافی به گونه‌ای دیگر باشد. ادعای تودهایها مبنی بر اینکه با شرکت در دولت قوام «فریب خورده»^{۸۱} اند، شگفت آور نبود، ولی نکته شگفت‌آور در این بود که در صورت صحت چنین ادعایی چگونه بعداً مشتاقانه خواهان شرکت در ائتلاف انتخاباتی با حزب وی بودند.

در واقع، فارغ از کوششهای توجیهی و دلیل تراشیهای حزب توده، قوام اعتماد چپ‌گرایان را به خود جلب کرده و توانسته بود به دست آموزی آنان پردازد، عمدتاً به این خاطر که از حمایت شوروی بهره‌مند بود، کشوری که ظاهراً سیاستهایش از نظر چپ‌گرایان ایران خطانپذیر بشمار می‌آمد. حتی پس از سقوط دولت ائتلافی انتقاد روسها و چپ‌گرایان ایرانی از قوام ناچیز و محتابانه بود زیرا هنوز امید آنان این بود که وی زمینه تصویب لایحه شرکت نفت پیشنهاد ایران و شوروی را در مجلس پانزدهم فراهم سازد – موضوعی که از نظر شوروی بیشترین اهمیت را حایز بود. به هر حال، مشارکت حزب توده در کابینه قوام صرفاً یک خطای تاکتیکی نبود بلکه یک اشتباه محاسبه استراتژیکی بود که بیش از هر چیز از ساختار ایدئولوژیکی حزب ناشی می‌گردید. این کار به شکستی انجامید که قطعاً اثری نامطلوب بر روحیه حزب و جهت‌گیریهای روشنفکرانه آنان بهجا گذاشت.

رویداد زیانبارتر برای حزب توده سرنوشت رژیم دموکراتها در آذربایجان بود. یک روز پس از ترمیم کابینه، هیئت آذربایجانی پس از دو ماه مذاکره با دولت در تهران، رهسپار تبریز شد. قوام پیشتر به لوروزتل گفته بود که سلام‌الله جاوید،

۷۹) رهبر، ۲۱ مهر ۱۳۲۵

۸۰) جبهه، ۲۸ مهر ۱۳۲۵

۸۱) مصاحبه با دکتر فریدون کشاورز، مرداد ۱۳۶۱؛ همچنین مراجعت شود به خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، اثر یادشده، ص ۲۷۲-۳۴۴.

استاندار، و علی شبستری، رئیس شورای ایالتی آذربایجان، «مايل به همکاری» هستند ولی پیشمری مانع شده بود که آنان امتیازی به دولت بدھند.^{۸۲} حتی در صورت درستی این مطلب، تجدید قوای نیروهای ضد چپ و کاهش اشتیاق خود قوام به سازگاری و مدارا، به شکست مذاکرات کمک کرد.

موضوع عمدہای که هنوز مورد اختلاف آذربایجانیها و دولت بود، به تخلیه منطقه زنجان مربوط می‌شد که دموکراتها در اصل با آن موافقت کرده بودند ولی در راه اجرایش عملاً کارشکنی می‌کردند. حوالی اواخر آبان ۱۳۲۵ قوام ظاهرآ به قصد استراحت، چند روزی را به گیلان سفر کرد. غیبت وی شایعات گوناگونی را دامن زد، لیکن مقصود وی از این سفر نامعلوم ماند. در حالی که چنین به نظر می‌رسید که سپهبد امیر احمدی «به اندازه دیگران» از موضوع بی‌اطلاع است، سفیر امریکا از طریق شاه پی برد که تصرف زنجان قریب الوقوع است.^{۸۳} قوام در بازگشت به تهران، اشغال زنجان را پس از ماهها مخالفت، تصویب کرد.^{۸۴} و در تاریخ ۲ آذر ۱۳۲۵ مذبور که بیشتر دموکراتها قبل آن را ترک کرده بودند، در اولین مرحله از عملیات طرح ریزی شده برای بیرون راندن دموکراتها از تبریز، پس گرفته شد.

قوام طی چند روز دوری از تهران، ظاهرآ برنامه‌ریزی مرحله دوم، یا مرحله عمدۀ عملیات علیه دموکراتها آذربایجان را به انجام رسانده بود. وی در ملاقاتی با لوروژتل از نقشه خود دائر بر اعلام قصد دولت به برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس پانزدهم پرده برداشت – هدفی که از طریق اعزام نیروهای مسلح به «کلیۀ حوزه‌های انتخاباتی» تأمین می‌گردید. قوام اظهار داشت که اگر دموکراتها آذربایجان با خودداری از پذیرفتن نیروهای مسلح یا محدود ساختن آنها، این حق را از دولت سلب نمایند، اقتدار دولت مرکزی را علناً به مبارزه خوانده‌اند. در چنین حالتی تصرف آذربایجان احتمالاً ضروری می‌گردد، و در صورت دخالت روسها شکایت به شورای امنیت برده خواهد شد.^{۸۵} لوروژتل از فکر شکایت به شورای امنیت استقبال کرد و وزارت خارجه بریتانیا نیز این نظر را تأیید کرد.^{۸۶} در هر حال قوام بوضوح آماده بود که اقدامات جدی‌تری را بموضع اجرا گذارد.

.FO 371 EP 52680 .۸۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ سپتامبر ۱۹۴۶،

.FO 371 EP 52685 .۸۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶،

.FO 371 EP 52686 .۸۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۶،

.FO 371 EP 52687 .۸۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

.۸۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۶، همانجا.

اعلام برنامه قوام در اول آذرماه واکنش شدید دموکراتها، بویژه پیشموری، را برانگیخت. وی «مرتجمین» را به گستراندن «آزادی آذربایجان به سراسر ایران»^{۸۷} نابودی دولت «جنایتکار و پوسیده» تهران، و جایگزین کردن یک «دولت ملی»^{۸۸} به جای آن، تهدید کرد. حزب توده هشدار داد که اعزام نیرو می‌تواند امنیت مرز جنوبی اتحاد شوروی را به مخاطره افکند، و با توجه به مقادیر افزایش^{۹۰} در بازگشت ارتش سرخ به ایران بینجامد.^{۹۱} به گزارش مقامات انگلیسی، فیروز در پیامی خصوصی از مسکو به قوام هشدار داد که برنامه مورد نظر او فاجعه‌بار خواهد بود،^{۹۲} و به گفته نیکپی، سفير شوروی تهدید کرد که اگر قوام در اعزام نیرو پافشاری کند، «دولت شوروی ناچار خواهد شد که عقیده خود را درباره وی مورد تجدید نظر قرار دهد». به گزارش سفير انگلیس قوام پاسخ داد که اگر آذربایجان بخشی از ایران است، موضوع به شوروی مربوط نمی‌شود، و اگر نیست هر چه «زودتر این موضوع برای جهانیان روشن شود، بهتر خواهد بود».^{۹۳} وی به روشنی مصمم بود که در برابر تهدیدها تسليم نشده، ابتکار عمل را از دست ندهد، و اصرار می‌ورزید که او تنها تا زمانی که مصالح کشور ایجاب کند، بر سر کار خواهد ماند.

از سوی دیگر شاه از سقوط دولت انتلانی، روحیه بالای ارتش، «کفايتی که سرلشکر رزم آراء رئیس ستاد او ابراز کرده بود» و از آنچه که وی «استقبال پرشور» مردم زنجان از نیروهای ارتش توصیف می‌کرد، دل و جرأت یافته بود،^{۹۴} و بدین ترتیب آماده بود که در عملیات علیه دموکراتها پیشقدم گردد. این امر همراه با آغاز ناآرامی عشایر در جنوب محدودیت بیشتری برای قوام بوجود آورد، ولی وی حاضر نبود که حل مسئله آذربایجان و اعتبار سیاسی ناشی از آن را به شاه و ارتش واگذار کند. قوام که در امر مقابله نظامی با دموکراتها آذربایجان از حمایت بی‌چون و

(۸۷) راستی، ۳ آذر ۱۳۲۵

(۸۸) آذربایجان، ۱۶ آذر ۱۳۲۵

(۸۹) رهبر، ۱۲ آذر ۱۳۲۵

(۹۰) لوروژتل به بولن (گزارش سه ماهه منتسب به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۶)، FO 371 EP 61988

(۹۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52687

(۹۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، «نقش ارتش از یک مستمگر به ناجی تبدیل شد. شکوه این نظامی انگلیس، پس از شکست دموکراتها، «نقش ارتش از یک مستمگر به ناجی تبدیل شد. شکوه این تحول در شخص فرمانده کل قوا و سرلشکر رزم آرای زیر ک بازنای یافت»، (خلاصه گزارش وابسته نظامی، ۱۳-۱۹ ژانویه ۱۹۴۷)، FO 371 EP 61982

چرای انگلیسیها بی بهره بود، ولی از پشتیبانی آشکار امریکاییان اطمینان داشت، ضمن اعلام مراتب به شورای امنیت، به «یاغیان آذربایجان» که وعده‌های خود را نقض کرده و قدرت دولت مرکزی را محترم نشمرده بودند، سخت هشدار داد.^{۹۳} این هشدار بدان معنا بود که اقدام مسلحانه قریب الوقوع است و در ۱۹ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران با حمایت شاهسنها و ذوالفارقیها از مرز آذربایجان گذشته دو روز بعد تبریز را به تصرف درآورد. پیروزی مزبور عمر رژیم جمهوری کردستان مستقر در مهاباد را نیز به پایان رساند، رژیمی که وجودش کم و بیش همواره نه تنها از جانب دولت ایران، بلکه از سوی چپ‌گرایان نیز نادیده گرفته شده بود. دلیل این امر احتمالاً ماهیت قبیله‌ای، زمینهٔ خاص قومی-مذهبی (کرد و سنی) و ناتوانی رژیم مزبور (برخلاف رژیم آذربایجان) در یاری جستن از هرگونه پیشینه و سنت محلی در زمینهٔ کمک فعال به استقرار یا حفظ مشروطیت در ایران بود. بالاتر از همه، قیام کردها نهضتی با هدفهای علناً جدایی طلبانه تلقی می‌شد و این هدفها در نام رژیم مزبور که «جمهوری کردستان» بود، تجسم یافته بود.^{۹۴}

سقوط رژیم پیشدوری که با سالگرد تأسیس رسمی آن مصادف گردید، رویدادی شکوهمند نبود. ارتش ایران به آسانی بر مقاومتها پراکنده دموکراتها که در حال عقبنشینی بودند، چیره شد و کسانی که به شوروی نگریخته بودند، بسرعت تسلیم شدند. مشکلات مداوم اقتصادی و مالی، تحمیل مالیات‌های سنگین، سربازگیری سختگیرانه، تصرف سهم کشاورزان از محصول غالباً بدون جبران زیان آنها، و نیز عدم توجه کافی به احساسات مذهبی-فرهنگی محلی، پایگاه مردمی دموکراتها را به رغم دستاوردهایشان در زمینهٔ امنیت، آموزش و پرورش، و راهسازی، تحلیل برده بود. پیامدهای برخی از اصلاحات شتابزده، پیروی بی‌چون و چرای آنان از اتحاد شوروی، روی گرداندن طبقات ثروتمند از آنان، و زیاده‌رویهای برخی از سردمداران فرقه، بخصوص مهاجرین قفقازی که از اتحاد شوروی آمده و به پلیس سیاسی دموکراتها مبدل شده بودند، مسایل آنان را تشدید کرده بود. وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که اهالی تبریز، رضاییه، و خوی، ۴۲ تن از مهاجرین را قبل از

.FO 371 EP 52687 (۱۳) لوروتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ دسامبر ۱۹۴۶،

(۹۴) همچنین رجوع شود به:

W. Eagleton Jr. *The Kurdish Republic of 1946*, (London 1963); A. Roosevelt Jr. *The Republic of Mahabad*, Middle East Journal, July 1947; G. Chaliand, *People Without a Country* (London 1980), pp. 135-150.

ورود ارتش ایران به هلاکت رسانده بودند.^{۹۵}

روسها از لحظه انعقاد موافقنامه قوام-садچیکف، رها کردن دموکراتها را آغاز کرده بودند. آنان که از دموکراتها برای اخذ امتیازهای دلخواه از دولت ایران بهره‌برداری کردند، رفته رفته آنان را تحت فشار گذارندند تا سخنان تن خود را متوقف ساخته در داد و ستد های خود با دولت مرکزی به آنان تأسی کنند.^{۹۶} دموکراتها پس از آنکه دریافتند اتحاد شوروی واقعاً قصد رها کردن آنان را دارد، روحیه خود را باخته تسلیم بی‌تصمیمی و شکست گردیدند. سقوط پیش دوری همچنین ضربه شدیدی بر حزب توده وارد آورد؛ این حزب به رغم روابط تنیش آلود خود با دموکراتها، پشتیبانی خود از آنان را ادامه داده بود. توده‌ایها هرگز ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از اوضاع در آذربایجان نکرده بودند، ولی مکرراً درباره پیامدهای اقدام مسلحانه علیه دموکراتها به دولت هشدار می‌دادند. بدین ترتیب فروپاشی سریع دموکراتها و خودداری روسها از نشان دادن واکنشی جدی، حزب توده را نه تنها در انتظار دشمنان، بلکه حتی در نظر دوستان و برخی از اعضای خود، خوار و بی‌اعتبار کرد.^{۹۷}

وقایع مزبور، تردیدها و تلخیهای نهفته را درباره عملکرد رهبری حزب در برابر تقاضای امتیاز نفت روسها و تجربه کابینه انتلافی، نمایان ساخت. پس از بازپس گرفتن تبریز، حزب توده از شرکت در انتخابات دوره پانزدهم خودداری کرده به صدور اعلامیه‌های توجیهی و پوزش‌گزارانه پرداخت که ضمن تأکید بر پیشینه و کارنامه حزب در حمایت از آزادی و جلوگیری از «شورشها و انقلابها»، قصد حزب را تأمین هدفهای مععدل اصلاح طلبانه از طریق روشهای پارلمانی و در چارچوب سلطنت مشروطه اعلام کرد. سران حزب توده تا آن حد پیش رفته که بگویند حزب نه با مالکیت خصوصی مخالفتی دارد و نه با سرمایه‌داری و مذهب، و از دیکتاتوری

۹۵) سفر وابسته نظامی انگلیس به آذربایجان، ۲۳ دسامبر ۱۹۴۶-۳ زانویه ۱۹۴۷ FO 371 EP

۶۱۹۸۶. در مورد رژیم آذربایجان همچنین رجوع شود به: ابوالحسن عمیدی نوری، فرقه

دموکرات، (تهران ۱۳۲۵)؛ نجفقلی پسیان، مرگ بود، بازگشت هم بود (تهران ۱۳۲۶) و نیز:

R. Rossow Jr, The Battle of Azerbaijan, Middle East Journal, Vol. 9 (Winter 1956);

M. Modjtehedi, La question d'Azerbaijan, La mouvement des Democrats et les Efforts de L'ONU, Thèse de doctorat, L'Université de Paris, 1952;

P. Homayounpour, L'Affaire d'Azerbaijan, Lausanne 1967.

۹۶) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶ FO 371 EP 52686

۹۷) خلیل ملکی، برخورد عقاید و آراء، ص ۷۹-۸۰.

پرولتاپاریا یا حکومت کارگری جانبداری نکرده، بلکه صمیمانه به دنبال تحقیق آرمانهای ملی و میهنی است. آنان همچنین به «اشتباهات» حزب اعتراف کردند، از دموکراتهای آذربایجان خرد گرفتند، و تغییر خط مشی حزب و نیز تصفیه کلیه عناصر «مضمر و مخرب» را وعده دادند.^{۹۸} این اعلامیه‌ها صرفاً به تشدید اختلافات داخلی حزب انجامید، بویژه که چندان دگرگونیهای مثبتی در ساختار و سیاستهای حزب صورت نگرفت. بعدها گروهی از اعضاء ناخشنود به رهبری خلیل ملکی، که برخی از صمیمی‌ترین، حساس‌ترین، و قابل‌ترین فعالان حزبی را در بر می‌گرفت، به انشعاب از حزب پرداختند.^{۹۹}

(۹۸) اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، آذر ۱۳۲۵؛ اعلامیه هیئت اجرایی موقت، نامه مردم، ۱۵ دی ۱۳۲۵.

(۹۹) همچنین مراجعه شود به ملکی، اثر یادشده؛ اسحق ابریم «چه باید کرد» (تهران ۱۳۲۵)؛ «حزب توده بر سر دوراهی» (تهران ۱۳۲۶)؛ خلیل ملکی؛ «دو روش برای یک هدف» (تهران ۱۳۲۷)؛ همایون کاتوزیان، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، (تهران ۱۳۵۹)؛ جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله (تهران ۱۳۴۳) و در خدمت و خیانت روشنفکران (تهران ۱۳۵۷)، جلد دوم؛ همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ۲ جلد (تهران ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸).

۱۱

دوره دوم:
آذر ۱۳۲۶ – آذر ۱۳۲۵

قوم در دوره دوم نخست وزیری بیش از پیش پی برد که وجود مسایلی چون اشغال روسها و رژیم‌های مستقر در آذربایجان و کردستان بود که وی را قادر به کسب قدرت و بی‌اعتنایی به محدودیتهای ناشی از سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری کرده بود. اکنون که دیگر این مسایل وجود نداشت، حفظ موقعیت او دشوارتر بود، هر چند که هنوز مسئله شرکت نفت ایران و شوروی باقی بود و قوام کاملاً در معرض تلاش‌های دشمنان و رقیبان خود که هدفشان بر کناری او بود، واقع نشده بود. در چنین شرایطی رفته رفته زمینه برای احیاء نظام باندباری آمده می‌شد، فراگردی که از یک سو در کوشش‌های قوام برای مغلوب کردن دشمنانش بخصوص شاه، و حفظ موقعیتش عمده‌تاً از طریق بهره‌برداری کامل از موضوع نفت خلاصه می‌شد، و از سوی دیگر با مساعی مخالفان و رقیبانش در استفاده از او برای مقابله با روسها، و نیز زمینه‌سازی برای سقوط وی به دنبال حل مسئله نفت، مشخص می‌گردید.

قسم پیش از آنکه به موضوع تقاضای شوروی در مورد نفت بپردازد، می‌بایست انتخابات دوره پانزدهم را برگزار کند. روسها و چپ‌گرایان از مدتی پیش بارها از او خواسته بودند که به برگزاری انتخابات دست بارد. از سوی دیگر نیروهای ضد چپ از جمله تجار و علمای سرشناصی^۱ که با برگزاری انتخابات تا زمانی که رژیم‌های

(۱) لوروثل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۶، FO 371 EP 52685

آذربایجان و کردستان بر سر پا بودند و قدرت چپ در حال نشو و نما بود، مخالفت داشتند، وی را از انجام این امر بازمی‌داشتند. گفته می‌شد که آیت‌الله بروجردی تهدید کرده است که نه تنها انتخابات را تحريم خواهد کرد بلکه علیه دولت فتوی خواهد داد. آیت‌الله بهبهانی نیز هشدار داده بود که در صورت اعلام انتخابات کفن پوشیده در خیابانها بهراه خواهد افتاد.^۲

بدین ترتیب به مجرد تغییر وضع، دیگر برای قوام دلیلی نبود که در اعلام انتخابات درنگ کند. با آنکه وی بارها قول داده بود که دولت اقدام به دخالت در انتخابات نخواهد کرد، نگرانیهای فزاینده‌ای وجود داشت که وی با حذف رقیبان و مخالفان قصد تحکیم قدرت خویش را دارد. تظاهرات دانشجویی، گردهماییهای سیاسی، انتشار اعلامیه‌های مخالفین^۳ و تعدادی نامه‌ای سرگشاده به عنوان قوام، شاه، و مطبوعات^۴ که عمدتاً از سوی مصدق نگاشته می‌شد، نتوانست دولت را وادار به تضمین آزادی انتخابات سازد.

بنابراین در ۲۳ دی ۱۳۲۵^۵ جمعی از سیاستمداران، روحانیون، و روزنامه‌نگاران سرشناس با گرایشهای مختلف سیاسی، به رهبری مصدق و داماد وی دکتر احمد متین دفتری، در اعتراض به دخالت‌های قوام در انتخابات در دربار متحصن شدند.^۶ آنان به دربار روی آوردن زیرا مجلس که مکان سنتی تحصن بود، در فترت بسیار برد. افزون بر آن، هدف متحصنهای نه تنها جلب توجه، بلکه بهره‌برداری از اختلاف میان شاه و قوام بود. چهار روز بعد آنان ناچار به ترک دربار گردیدند. در این مورد شاه بعداً به جرج آلن سفیر امریکا گفت که قوام سه راه مقابل او گذارده بود: یا متحصنهای بازداشت شوند، یا آنکه انتخابات به تعویق افتاد، و یا آنکه استعفای نخست وزیر را

(۲) جبهه، ۲۲ آبان ۱۳۲۵.

(۳) یکی از این اعلامیه‌ها از سوی گروهی موسوم به «جبهه ملی» منتشر شد که مدیران جرايد طرفدار سید ضیاء را در برمی‌گرفت. آنان علاوه بر انتخابات آزاد، خواستار آزادی سید ضیاء گشتند و در این مورد از حمایت دشمن قدیمی سید ضیاء یعنی مصدق برخوردار شدند. بازپرس (بجای اقدام)، ۶ دی ۱۳۲۶.

(۴) نامه دکتر مصدق به نخست وزیر، ۲۶ آبان ۱۳۲۵، نبرد امروز (بجای جبهه)، نامه دکتر مصدق به روزنامه جبهه، ۷ آذر ۱۳۲۵، همانجا؛ عریضة سرگشاده جناب آقای دکتر مصدق به اعلیحضرت شاه، اخبار ایران (بجای جبهه)، ۱۴ دی ۱۳۲۵؛ سخنرانی مصدق در مسجد شاه، ۱۷ دی ۱۳۲۵، همانجا.

(۵) اخبار ایران (بجای جبهه)، ۲۳ دی ۱۳۲۵؛ لور و ثتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژانویه ۱۹۴۷. FO 371 EP 61988.

پیذیرد. شاه هر سه پیشنهاد را رد کرده اظهار داشته بود که دلیلی برای استعفای قوام نمی‌بیند.^۶ با آنکه شاه به تازگی رضایت یا حتی ستایش خود را از مهارت، شایستگی، و وطن‌پرستی قوام ابراز داشته بود^۷ وی بدون شک جانب بستنشینان را می‌گرفت. او «از پیروزی قاطع قوام در انتخابات بسیار هراسان بود».^۸ ولی هنوز در موقعیتی نبود که با اوی به مخالفت برخیزد. هنوز موقع مخالفت آشکار شاه با قوام فرانرسیده بود و نه اینکار فعلًا به صلاح بود.

گذشته از این دیدگاهها، سخنان آلن سفیر امریکا به هیچ وجه برای شاه دلگرم‌کننده نبود: آلن به وی خاطرنشان ساخت که او «با اجازه دادن به روحانیون برجسته که در دربار «بست بنشینند» به نحو اسفباری از سیاست پدرش منحرف گردیده است».^۹ با آنکه شاه فکر تعویق انتخابات را می‌پسندید، از پیامدهای آن واهمه داشت و نمی‌دانست که انگلیسیها چه نظری اتخاذ خواهند کرد. تحصن مخالفان قوام در دربار می‌توانست فرصتی طلایی برای شاه فراهم آورد تا بر وجهه خود بیفزاید، نقش خود را به عنوان پاسدار قانون اساسی مورد تأکید قرار دهد و کنترل قوام را بر انتخابات به مخاطره اندازد؛ اما شرایط به گونه‌ای بود که چنین تحولی را ممکن نمی‌ساخت. طبق خبری که به سفارت انگلستان رسیده بود برخی از معتبراضان سعی کردند تا امکان تحصن در سفارت امریکا را از آلن جویا شوند ولی در این خصوص مورد تشویق قرار نگرفتند.^{۱۰} بدین سان حزب قوام در موقعیتی قرار گرفت که تقریباً بدون هیچ چالشی نتیجه انتخابات را تعیین کند.

بخش عمده انتخابات دوره پانزدهم در زمستان سال ۱۳۲۵ به انجام رسید. حزب دموکرات قوام اساساً از طریق اعمال کنترل بر تشکیلات دولتی و شبکه‌ای که در سطح کشور گسترده بود و نیز از طریق پیوندهای خود با سرشناسان محلی و دسترسی به منابع مالی موفق شد که انتخابات را به گونه‌ای برگزار کند که احزاب، گروهها و نامزدهای رقیب از صحنه طرد شوند و کرسیهای بسیار زیادی در مجلس نصیب حزب گردد. به استثنای فارس و آذربایجان که در آن انتخابات هنوز انجام نشده بود، نامزدهای موفق تمام مناطق قبلاً مورد تأیید نخست وزیر قرار گرفته

۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژانویه ۱۹۴۷، همانجا.

۷) اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۲۵.

۸) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژانویه ۱۹۴۷، EP 61988 .FO 371

۹) همانجا.

۱۰) همانجا.

بودند.^{۱۱} کلیه نمایندگان تهران از حزب او برگزیده شدند و با انتخاب قوام به عنوان نماینده اول تهران، معتبرترین موقعیت پارلمانی به شخص وی تعلق گرفت، موقعیتی که او در مقام ریاست قوه مجریه نمی توانست بپذیرد. بسیاری گمان می کردند که با مجلسی مطیع و همراه، زمینه زمامداری طولانی قوام فراهم آمده است. چنین بر می آمد که او موقعیت دار و دسته یا طایفه سیاسی خود را، که در مقایسه با دیگران از امتیازات فراوانی بهره مند شده بودند، به زیان رقیبان، بویژه دربار، مستحکم کرده و بدین ترتیب ساختار بنیادی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری را تعدیل کرده است. بعید می نمود که دربار در برابر چنین تحولی راه تسلیم در پیش گیرد و آن را به آسانی پذیرا شود.

در ابتدا شاه مجبور شده بود که به کنترل قوام بر انتخابات گردن نهد اما هر بار که فرصت می یافتد دیپلماتهای انگلیسی و امریکایی را از عناد خود نسبت به قوام آگاه می ساخت. در اوایل اسفند ۱۳۲۵ شاه در گفتگو با آلن علناً قوام و فساد دولتش را به باد انتقاد گرفت. آلن همچنین از طریق منابع دیگر پی بردا که روابط شاه با قوام بهتازگی «رو به و خامت گذارده است.» شاه برای خرید تجهیزات جنگی امریکاییان به ارزش دلار به دولت فشار می آورد و قوام با چنین معامله‌ای مخالف بود، ظاهراً به این علت که ترجیح می داد مبلغ مزبور صرف مقاصد سازنده‌تری شود، ولی علت واقعی این بود که جنگ‌افزارهای اضافی موجب تقویت بیشتر شاه می گردید.^{۱۲}

سرسختی و ایستادگی قوام در این مورد و افزایش قدرتش، دربار را به فکر برکناری او یا متزلزل کردن موقعیتش حتی قبل از گشایش مجلس، انداخت. بر این اساس، دربار پراکنده شایعاتی را دایر بر اینکه «انگلیسیها قصد دارند علی منصور استاندار وقت آذربایجان را به جای قوام بنشانند»^{۱۳} آغاز کرد، و این در حالی بود که

(۱۱) لوروژتل به بولین (گزارش سه ماهه متحی به ۳۱ مارس ۱۹۴۷)، FO 371 EP 61989. به گفته لوروژتل در فارس چانه زدن در خور توجیهی بر سر نامزدهای قوام صورت گرفت که مآلًا به موقعیت آنان انجامید، ولی در آذربایجان «برغم کوششهای مصممانه، قوام نتوانست هیچیک از نامزدهای خود را تعیین کند». لوروژتل به بولین (رویدادهای ایران در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸)، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458. نمایندگان آذربایجان را سیاستمداران بر جسته‌ای مانند تقی زاده و ساعد شامل می شدند. اکثر آنان در تشکیل هسته مرکزی فراکسیون اتحاد ملی سهیم بودند، فراکسیونی که در مخالفت با قوام از حمایت دربار بهره مند گردید.

(۱۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ فوریه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61968.

(۱۳) همانجا.

انگلیسیها قوام را به خاطر برخورد ماهرانه‌اش با بحرانی که پیش رو داشت کاملاً می‌ستودند و دلیلی برای استقبال از برکناری او نداشتند.^{۱۴}

در این میان بروز تنش و اختلاف در داخل حزب دموکرات، حتی پیش از پایان انتخابات، برای شاه و دیگر دشمنان قوام آسودگی خاطر بیار آورد. در پی عزیمت فیروز به مسکو، احمد آرامش، وزیر کار و تبلیغات و عضو کمیته مرکزی حزب، مقام دبیر کلی و کنترل مؤثر آن را در دست گرفت.^{۱۵} آرامش، گروهی از اعضای جوان‌تر حزب را دور خود گرد آورده و با «فروش جوازه‌های صادرات و واردات و راههای نامشروع دیگر در پر کردن صندوق حزب»، و به اعتقاد عمومی جیب خودش، «هیچ فرصتی را از دست نداده بود».^{۱۶} مخالف عمدۀ آرامش، علی‌اکبر موسوی‌زاده وزیر دادگستری و عضو کمیته مرکزی حزب بود که به واسطه پیگرد مجданه برخی از اعضای بلندپایه شهربانی بدنام رضاشاه در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، نام و آوازه‌ای برای خود کسب کرده بود. او آرامش را به دیده تحقیر می‌نگریست و نیک‌پی دستیار ارشد قوام و دیگران نیز از وی حمایت می‌کردن. موسوی‌زاده علناً آرامش را به دلیل فساد مورد حمله قرار می‌داد ولی به ظن لوروزتل علت واقعی دشمنی موسوی‌زاده، مخالفت او با سیاستهای آرامش و یارانش در زمینه «توسعه اجتماعی» بود.^{۱۷}

هیچ یک از این تحولات مایه شگفتی نبود زیرا نمایان‌ترین ویژگی حزب، ساختار دزدسارانه آن بود. حزب مزبور از طریق سواعده‌استفاده از قدرت و اختیارات نخست‌وزیر و دستگاه دولت بوجود آمده و برقرار بود با این هدف که سلطه طایفه سیاسی یا باند قوام را بر قدرت بگستراند. علیرغم ظاهر منسجم سازمانی، اعلام نظرهای مسلکی، وجود بخشهای کارگری، دانشجویی، و زنان، شبعت محلی گسترده، گردهماییهای بزرگ، گارد نجات ملی با لباس متعددالشكل، دفترها و ساختمانهای اداری عریض و طویل، و براساس آنچه در افواه جاری بود، شبکه اطلاعاتی وسیع، حزب دموکرات از نظر سازمانی به همان اندازه سست و شکننده

(۱۴) سارجنت به لوروزتل، ۳۰ ژانویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61968.

(۱۵) نظری به یادداشتهای قوام، خواندنیها، ۶ مهر ۱۳۳۴.

(۱۶) لوروزتل به باکستر، ۱۹ مارس ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989. قوام بعدها افوار کرد که چنین جوازه‌ایی بعفو و رفته بود ولی عواید حاصله به عوامل اطلاعاتی دولت مرکزی در آذربایجان پرداخت شد. نامه قوام به کمیسیون دادگستری مجلس، ۲۷ شهریور ۱۳۲۷، متن در روزنامه دموکرات ایران، ۲۰ مهر ۱۳۲۷.

(۱۷) همانجا.

بود که از نظر عقیدتی فاقد شکل و هویت. این حزب عملأً چیزی فراتر از حاصل تلاش در گستراندن و سازماندهی شتابزده پیروان ناهمگون قوام نبود. حزب دموکرات مکلیسی بود که توزیع غنایم دستاوردهای انتخاباتی، یعنی کرسیهای پارلمانی و سایر مقام و موقعیتهای مادی و نمادی را بین اعوان و انصار قوام، ممکن می‌کرد –وابستگان و اطرافیانی که وفاداری و قول و قرار آنان به گونه دلسوزکننده و یأس‌انگیزی زودگذر از کار درآمد. اکثر اینان فرست طلبانی بودند که از پیوندهای خود با قوام صرفأ برای کسب کرسی نمایندگی در مجلس استفاده کردند و پس از دستیابی به هدف، وی را رها ساختند. کسانی که در انتخابات مجلس ناکام ماندند، به صفت دشمنان قوام پیوستند و آنان که به مواضع قدرت یا اقتدار در داخل حزب دست نیافتند، یا شور و حرارت خود را برای فعالیتهای حزبی از دست دادند یا آنکه به رقبابت با همکاران یا توطئه علیه آنان و حتی شخص قوام روی آوردند. به گفته رضازاده شفق نماینده دوره‌های چهاردهم و پانزدهم مجلس که دوست قوام و همسفر او در مسکو بود:

«قوام با سرعت عجیبی ظرف چند هفته یک حزب قوی بوجود آورد... و اولین ندای نفاق در میان رؤسای آن به حکم روح انفرادی و عناد و خودکامی که تو گویی در سرشت ما هست بلند شد و حزب دموکرات ایران با قوام آمد و با قوام رفت.»^{۱۸}

بازتاب تنشهای درونی حزب قوام در هیئت دولت نیز نمایان شد و وزیران ستیزه‌جو برای پیشی گرفتن از یکدیگر به تلاش پرداختند. اختلاف بین آرامش و همکارانش در کابینه با صدور بخشنامه‌ای از سوی دولت که کارخانه‌داران را از اخراج کارگران بدون تأیید قبلی وزارت کار و تبلیغات بازمی‌داشت، شدت بیشتری یافت و مخالفان آرامش این بخشنامه را که سر و صدای زیادی در اصفهان برپا کرده بود به موضوعی برای مناقشه با نخستوزیر بدل کردند.^{۱۹} موسویزاده و گروه وی مبارزه را با حمله به حبیب نفیسی وسعت دادند. نفیسی معاون فعال وزارت کار و تبلیغات بود که «نیروی محركه» سیاستهای آن وزارتخانه محسوب می‌شد – مردی که به نظر

(۱۸) صادق رضازاده شفق، خاطراتی چند از قوام‌السلطنه، خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۴۴؛ ایضاً نگاه کنید به: خاطرات مجلس و دموکراسی چیست (تهران ۱۳۴۴).

(۱۹) لوروزتل به بوین، ۲۱ مارس ۱۹۴۷. FO 371 EP 61989.

لوروژتل درستی او «هرگز مورد سوءظن قرار نگرفته بود». مخالفان از جایگزینی نفیسی توسط یکی از معاونان وزارت امور خارجه که با امور کارگری آشنا نداشت، جانبداری می‌کردند در حالی که به گفته آرامش و طرفدارانش، مخالفان رفتاری مانند «سخنگویان کارفرمایان اصفهان» در پیش گرفته بودند که «همیشه با خط مشیها و هدفهای کنونی وزارت کار به مخالفت برمن خیزند».^{۲۰}

ولو اینکه تنشهای درونی حزب قوام و کابینه‌اش به تحریک دشمنان صورت نگرفته بود، دست کم مورد استقبال آنان قرار گرفت، و این مطلب در مورد اتهام فساد علیه برخی از دوستان قوام نیز صدق می‌کرد. در اواسط اردیبهشت ۱۳۴۶، سلمان اسدی، یکی از افراد نزدیک به قوام که پدرش به دستور رضاشاه اعدام شده بود و خود بعداً به جای آرامش وزیر کار و تبلیغات و سپس نماینده مجلس گردید، به لوروژتل اطلاع داد که در دو ملاقات تازه خود با شاه، او از اقتدار رو به زوال قوام و فساد دولتش انتقاد کرده بود و اندیشه برکناری او را در سر می‌پروراند.^{۲۱} لوروژتل در پاسخ اظهار داشت که شاه باید در اندیشه مصالح کشورش باشد و در مقابل فشار برای استفاده «بیموقع و سوءظن برانگیز از اختیارات خود ایستادگی کند».^{۲۲}

در اوایل خرداد ۱۳۴۶ شاه طی کوشش برای افزایش وجهه خویش به عنوان قهرمان حقیقی «نجات» آذربایجان، به آن استان و سپس به رشت و قزوین سفر کرد. سفر مزبور تجربه پرباری بود زیرا «توده‌های وسیع مردم استقبال بسیار پرشوری» از او بعمل آوردن و آذربایجانیها او را به گرمی خوشامد گفتند، استقبالی که لوروژتل در «خودجوشی» آن تردید نداشت.^{۲۳} بد رغم تقویت روحیه شاه از این رهگذر، او در موقعیتی نبود که بدون تأیید یا عدم مخالفت انگلیسیها و امریکاییان برای برکناری قوام دست به اقدام بزند. در عین حال، او ترفندها و اقدامات آشکارتری را برای کسب امتیاز و احیاء اختیارات خود آغاز کرد از جمله آنکه با بازگشت مظفر فیروز به مسکو برای ادامه سفارتش بشدت مخالفت ورزید. فیروز در اردیبهشت ماه به منظور سفر به اروپا مسکو را ترک کرده بود. ابتدا قوام راهی نداشت جز آنکه فیروز را تشویق کند چند ماهی را در سویس «در مرخصی

(۲۰) لوروژتل به بوئن، ۲۱ مارس ۱۹۴۷، همانجا.

(۲۱) لوروژتل به ان-ام باتر، اول مه ۱۹۴۷، همانجا.
(۲۲) همانجا.

(۲۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971.

بگذراند»^{۲۳} ولی دو ماه بعد، با آنکه فیروز وظایف خود را در مسکو از سر گرفته بود، به اصرار شاه از مقام خود بر کنار گردید.^{۲۴} حضور فیروز در مسکو، با توجه به پویایی و وزیدگی وی در گفتگو با روسها و ایجاد ارتباط بین آنان و قوام، برای نخست وزیر بسیار سودمند بود، بویژه هنگامی که بحران نفت مراحل حساس خود را می‌گذراند. فیروز فردی بود که حضورش میان نزدیکان قوام ناخشنودی زیادی بیار آورده بود،^{۲۵} و قوام همیشه با دیدگاهها و رفتار او موافق نبود. با اینهمه وی دوستی بشمار می‌رفت که بیزاریش از خاندان پهلوی به مذاق قوام خوش می‌آمد. حمایت از او نشانه قدرت و استواری موقعیت شخص قوام در مقابل شاه به حساب می‌آمد و برکناری وی آشکارا بر ضعف موضع قوام و پیروزی شاه دلالت داشت.

قوام به امید آنکه تنشها را بخصوص قبل از افتتاح مجلس در داخل کابینه بر طرف ساخته شایعات فساد برخی از همکارانش را از میان بردارد و دربار را از بهانه‌های بسیاری از شکوه‌هایش محروم کند، بار دیگر در اول تیرماه ۱۳۲۶ به ترمیم کابینه توصل جست.^{۲۶} آرامش و نیکپی که از نظر تخلفات مالی مورد سوءظن فزاینده بودند، کنار گذاشته شدند.^{۲۷} موسوی‌زاده به عنوان وزیر مشاور در هیئت دولت باقیماند، وزارت کشور که قبلاً در دست شخص قوام بود به یک امیر ارتش سپرده شد، و به جای شمس‌الدین امیر علایی و دکتر علی شایگان، وزیران کشاورزی و فرهنگ، افرادی که بیشتر متمایل به دربار بودند بر سر کار آمدند. افزون بر آن، وزارت کار و تبلیغات برغم شایعات قبلی منحل نگردید، و وزارت پیشه و هنر و تجارت به وزارت اقتصاد ملی تغییر نام یافت. به نظر لوروژتل کابینه تازه آشکارا بهتر از کابینه‌های قبلی بود زیرا علاوه بر نکات دیگر، سه تن از وزیران آن، عیسی صدیق، علی اصغر حکمت، و سلمان اسدی، «مسلمانانی خوب، با شخصیت، و قابل» بشمار

(۲۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ مه ۱۹۴۷، همانجا.

(۲۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۲۶) محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، «دیوان اشعار، جلد اول، تهران، ۱۳۳۵»، ص ۷۱۸-۷۲۱؛ شکایت از دوست؛ سپهر، اثر یادشده.

(۲۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ ژوئن ۱۹۴۷، FO 371 EP 61989.

(۲۸) آرامش روایت دیگری دارد. طبق اظهار وی، او داوطلبانه از کار کناره گرفت چرا که با همکارانش اختلاف نظر داشت. (آرامش، اثر یادشده، ص ۱۰۶). زندگانی سیاسی بعدی وی متلاطم بود. در دوران پس از ۱۳۳۲ او وزیر و مدیر عامل سازمان برنامه گردید. سرانجام آرامش از شاه گست و چند سالی در زندان بسر برد، و به عنوان یک جمهور بخواه بی چون و چرا در مهر ۱۳۵۲ توسط ساواک به قتل رسید. رجوع شود به همانجا ص ۲۴۵-۲۷۵.

می‌رفتند، ضمن آنکه در زمرة «دوستان قدیمی» سفارت انگلیس نیز قرار داشتند.^{۲۹} شاه نیز موجهاً نمی‌توانست از ترکیب هیئت دولت جدید اظهار ناخشنودی کنند، پس از ترمیم کابینه، قوام اعلام داشت که پنج کمیسیون برای رسیدگی به اتهامات واردہ علیه مأموران دولت در زمینه فساد، غفلت از انجام وظیفه، و بی‌کفایتی، و ارجاع متخلفین به دادگاه جنایی برای محاکمه، تشکیل خواهد داد.^{۳۰}

بعد غم این اقدامات آشتبه جویانه، شاه که اعتقاد داشت با بودن قوام در رأس امور، بازیابی کامل امتیازات او امکان پذیر نخواهد شد، آماده نبود تا دسیسه‌های خود علیه قوام را کاهش دهد. وی به منظور دامن زدن به مخالفت روزافزون، و انتقاد دشنام آمیز جراید از قوام و حزب او، ترتیب تعليق مقررات حکومت نظامی را در تهران فراهم آورد. همانطور که انتظار می‌رفت، در پی این امر حملات خشونتبار و ملهم از دربار مطبوعات علیه نخست وزیر شدت یافت. هنگامی که دفاتر سه روزنامه مخالف قوام مورد حمله قرار گرفت، حزب وی هرگونه دخالتی را در این ماجرا انکار کرد، ولی دشمنان دولت به بهانه دیگری برای مبارزه علیه قوام دست یافتند. قوام که از خطراتی که در معرض آنها بود آگاهی داشت، برقراری مجدد حکومت نظامی را خواستار شد لیکن شاه از موافقت سر باز زد.^{۳۱} در پی نشستی طولانی، هیئت دولت سرانجام تصمیم به برقراری مجدد حکومت نظامی گرفت لیکن پس از اخذ تصمیم، سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ امضای خود را پس گرفت و بر نیاز به کسب تأیید قبلی شاه اصرار ورزید. به دنبال سربیچی امیر احمدی از همراهی با هیئت دولت و خودداری از استعفا از کابینه، قوام خواستار ملاقات فوری با شاه گردید و طی این دیدار موافقت او را با برقراری حکومت نظامی و نیز حکم برکناری امیر احمدی را بدست آورد.^{۳۲} متعاقباً سپهبد آق‌اولی وزیر کشور به نشانه همدردی با همکار نظامی خود از مقام خویش استعفا داد.^{۳۳}

توفيق قوام در نمایش دوباره اقتدارش و کسب امتیازات فوق، از آنجا ناشی می‌شد که شاه هنوز درباره میزان و دامنه مخالفت خود با قوام و محدودیتهای عملی که در این راه وجود داشت، مطمئن نبود. قوام در برابر برخی از خواستهای شاه سر

(۲۹) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۷، ۶۱۹۸۹ EP 371 FO.

(۳۰) بیانیه نخست وزیر، دموکرات ایران، ۱۰ مرداد ۱۳۲۶.

(۳۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژوئیه ۱۹۴۷، ۶۱۹۸۹ EP 371 FO.

(۳۲) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ ژوئیه ۱۹۴۷، ۶۱۹۹۰ EP 371 FO.

(۳۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

فروند آورده و در عین حال کوشیده بود تا از طریق تهدید به استعفا قبل از آخرین ترمیم کابینه، در مقابل علاقه آشکار شاه به برکناری او به مقابله برخیزد. نیکپی به لوروزتل اظهار داشت که قوام دوباره «بطور جدی در این فکر است که آیا قبل از گشایش مجلس پانزدهم استعفا دهد یا خیر.»^{۳۴} هدف از این ترفندها ابراز ناخشنودی وی از برد محدود اختیاراتش و نشان دادن بی علاقه‌گی به باقی ماندن بر سر کار، در صورت بهره‌مند نبودن از حمایت آشکار شاه، بود. بنابراین، هر بار شاه با استعفای او مخالفت می‌کرد، این امر تأیید مجده‌ای از اعتماد شاه نسبت به او تعییر می‌شد—اعتمادی که شاه به آسانی و آشکارا نمی‌توانست خلاف آن عمل کند، از سوی دیگر هر بار که تهدید به برکناری یا استعفای قوام پیش می‌آمد، مخالفت سفيران انگلیس و امریکا را بدنبال می‌آورد و سفير انگلیس استدلال می‌کرد که چنین اقدامی به معنی بی علاقه‌گی ایرانیان به محترم شمردن تعهدشان نسبت به موافقتنامه نفت با روشهای خواهد بود.^{۳۵}

هنگامی که مجلس سرانجام در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۶ گشایش یافت، دوره طولانی فترت که به سود قوام تمام شده بود بسر رسید. بد رغم کوشش‌های همه جانبی قوام، و با آنکه پیش از هفتاد تن از نمایندگان وفاداری خود را کتاباً به نخست وزیر و عده داده بودند،^{۳۶} به هنگام افتتاح مجلس چهل تن از آنان بر ضد وی علم طغیان برافراشتند.^{۳۷} آنان که سر به «تمرد علنی» برداشته‌اند، آماده بودند تا، به گفته لوروزتل، «علیه قوام از شاه پیروی کنند»، اما ظاهرآ شاه «مطمئن نبود که چه راهی را باید در پیش گیرد».^{۳۸}

شاه اذعان داشته بود که او «از موافقت با تشکیل مجلسی که در آن نخست وزیر از حمایت اکثریتی سر به زیر برخوردار باشد، اکراه داشته است».^{۳۹} با توجه به آنچه اتفاق افتاد، «اکثریت سر به زیری» که بیم از آن می‌رفت، به تحقق نپیوست. نیکپی نزد لوروزتل اعتراف کرد که «هسته اصلی حزب تنها ۳۵ نماینده را در بر می‌گیرد»،^{۴۰} در حالی که جناح مخالف نه تنها دموکراتهای طغیان‌گر را

(۳۴) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

(۳۵) همانجا.

(۳۶) نطق قوام در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۸ آذر ۱۳۲۶.

(۳۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۳۸) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

(۳۹) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۴۰) لوروزتل به رایت، ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

در بر می گرفت بلکه نمایندگانی را نیز که بدون حمایت یا تأیید حزب قوام انتخاب شده بودند، شامل می شد. علاوه بر آن، اعتبارنامه های وفادارترین حامیان قوام مورد مخالفت قرار گرفته بود و حصول حد نصباب در این مجلس از مجلس پیشین آسان تر نبود. قوام تقریباً شک نداشت که مخالفت در داخل و خارج مجلس از شاه و اطرافیانش الهام می گیرد و آن دسته از نمایندگان که دست به کارشکنی زده اند، تحت کنترل شاه قرار دارند.^{۴۱} نیک پی نیز «تردیدی» نداشت که «شاه به ماهی گرفتن از آب گل آسود مشغول است».^{۴۲} و لوروزتل گزارش داد که «انواع دسیسه ها در جریان» است و «دشمنان نخست وزیر در داخل و خارج مجلس علناً به هر ترفندی دست می زنند تا موجبات آزردگی و پریشانی وی را فراهم آورند».^{۴۳}

با اینهمه شاه و نمایندگان مخالف علاقه مند بودند تا زمانی که کشور با مستله تقاضای نفت روسها دست به گریبان است، قوام بر مستند قدرت باقی بماند. در اوایل شهریور ۱۳۲۶ مجلس آمادگی کامل خود را برای انجام وظایف به اطلاع شاه رساند،^{۴۴} و طبق روال معمول قوام استعفای خود را تقدیم داشت، لیکن با ۷۸ رأی موافق از ۱۱۶ رأی، حایز اکثریت گشته، از سوی شاه به تشکیل دولت دعوت شد.^{۴۵}

قوام از قبول دعوت سر باز زد و بی میلی خود را آشکارا اعلام کرد؛ هدف او این بود که نشان دهد زمامداری را تحت هر شرایطی قبول نخواهد کرد. گذشته از این می خواست ضمن حصول اطمینان واقعی یا نمادین از پشتیبانی نمایندگان، فقدان نامزد قابل اتکاء دیگری را برای نخست وزیری به اثبات رساند.^{۴۶} سرانجام حزب دموکرات اعلام داشت که قوام به ملاحظه خواسته های حزب و شماری از نمایندگان منفرد تصمیم به قبول زمامداری گرفته است،^{۴۷} و در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۶ تشکیل دولت جدید اعلام گردید. از آنجا که کلیه اعضای بر جسته حزب وی به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، و احتمالاً برای اجتناب از تحریک بیشتر مخالفان، قوام تنها یکی از

(۴۱) اسدی بعداً به اطلاع یکی از اعضای سفارت انگلیس رساند که فرستاده های دربار علناً به نمایندگان گفتند که آنان باید با دربار «به مخالفت برخیزند» یا با نخست وزیر: (گزارش سفارت، ۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 248 1462).

(۴۲) لوروزتل به رایت، ۳۱ زویه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61990.

(۴۳) لوروزتل به بوین، ۱۳ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۴۴) لوروزتل به بوین، ۲۷ اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۴۵) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۴۶) دموکرات ایران، ۸ شهریور ۱۳۲۶.

(۴۷) لوروزتل به بوین، ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

اعضاء حزب، جواد بوشهری، را در سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن به عضویت کابینه درآورد. به جز این مورد، هیئت دولت جدید تفاوت مهمی با کابینه‌های قبلی نداشت و بعید بود که احساسات تندي را در جمیت مخالفت یا موافقت با خود برانگیزد. برای وزارت کار و تبلیغات وزیری تعیین نگردید و سرنوشت وزارت‌خانه به مجلس سپرده شد. قوام همچنین یک برنامه ده ماده‌ای ارائه داشت که در آن ذکری از نفت به میان نیامده بود ولی تدبیر و لوایح اصلاحی مشخص و مهمی مانند لایحه برنامه هفت ساله، قانون کار، انحصار دولتی تجارت خارجی، حمایت از صنایع داخلی، و نیز تشکیل شوراهای محلی در آن گنجانیده شده بود.^{۴۸} پس از بحث‌های طولانی، سرانجام تهدید مخالفین به ابستروکسیون، طرفداران قوام را ناچار ساخت که به یک رأی اعتماد مشروط تن در دهنده، بدین معنا که رأی اعتماد تنها به برنامه دولت مربوط شود و عملکرد دولت را طی دوران فترت شامل نگردد. افزون بر آن، مجلس با تصویب قطعنامه‌ای خواستار آن شد که گزارش کاملی از دوران نخست وزیری قوام و بویژه موضوع نفت برای بررسی و ارزیابی مجلس تسلیم گردد.^{۴۹}

امکان تصویب مفاد پیش‌نویس موافقتنامه قوام-садچیکف در مجلس جدید که در آن پیروان قوام در اقلیت قرار داشتند، بسیار ناچیز بود. قوام نه توهیمی در این مورد داشت و نه از این بابت ناخشنود بود. روسها بارها او را تهدید کرده بودند که در صورت پذیرفته نشدن تقاضای آنان در مورد نفت، اقدامات تلافی‌جویانه به عمل خواهند آورد. از جمله اقداماتی که ذکر شده بود خودداری از تحویل یازده تن طلای ایران در مسکو بود.^{۵۰} از تهدید خاتمه دادن به استقلال ایران هم غفلت نشده بود، تهدیدی که مولوتوف کمیسر امور خارجه شوروی فیروز را به کرات از آن ترسانیده بود.^{۵۱} قوام کوشید تا روسها را به تعديل شرایط خود و قبول ترتیبات دیگری وادر سازد،^{۵۲} لیکن آنان بر این نکته پافشاری می‌کردند که تنها در صورتی علاقه‌مندی ایران به دوستی با اتحاد شوروی را واقعاً باور خواهند کرد که لا یحتمای مطابق با مفاد موافقتنامه اولیه نفت از تصویب مجلس بگذرد.^{۵۳} شایع بود که سادچیکف به قوام

(۴۸) دموکرات ایران، ۲۳ شهریور ۱۳۲۶، هدایت، اثر یادشده، ص ۴۹۵.

(۴۹) کرس ول به بوین، ۶ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۵۰) پترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971.

(۵۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۲) گزارش پایمن، اول اوت ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۳) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

هشدار داده است که با رد موافقتنامه پیشنهادی ثابت خواهد شد که دولت و مردم ایران «دشمن خونی یا بی‌چون و چرای» دولت شوروی هستند.^{۵۴}

قوام می‌دانست که ملایمت واکنش روسها نسبت به سقوط رژیم‌های مستقر در تبریز و مهاباد عمده‌ای از انتظار آنان به موفقیت در زمینه نفت ناشی می‌شد و از واکنش روسها در صورت برآورده نشدن این انتظار بیمناک بود. با وجود این، او قادر یا مایل نبود که از به حداقل رساندن نقش و مسئولیت شخص خود در این موضوع و واگذاردن کلیه تصمیمات به مجلس، فراتر رود. وی می‌توانست موجهاً بگوید که کاهش تعداد پشتیبانان او در مجلس مانع از آن است که او بتواند نقش مؤثری در فراهم ساختن موجبات تصویب تقاضای روسها ایفا کند. با اینهمه، قوام به خوبی آگاه بود که همان‌گونه که توافق اولیه با روسها برای شخص وی اعتبار کسب کرد، در صورت عقیم ماندن تقاضای نفت روسها شخص او آماج حملات آنان قرار خواهد گرفت. وی می‌دانست که روسها و چپ‌گرایان ایران او را فردی شیاد تلقی خواهند کرد که با پنهان کردن گرایش‌های ارتجاعی و تمایلات امریکادوستی خویش، موفق شد با جلب اعتماد اتحاد شوروی امتیازات چشمگیری را در برابر تعهداتی ساختگی و دروغین بدست آورده، تعهداتی که شخص وی ردنها ای آن را تدارک دیده بود. یکی از روزنامه‌های اصلی توده‌ای عدم قبول تقاضای نفت روسها را پیروزی امپریالیسم دلار امریکا و رویدادی توصیف کرد که قوام در صورت تمایل می‌توانست به آسانی از آن جلوگیری کند.^{۵۵}

در چنین شرایطی هر امیدی که قوام ممکن بود به امکان جلب حمایت روسها یا چپ‌گرایان در آینده داشته باشد بر باد رفت و این تحولی بود که برای متعددین ضد چپ او آسایش خاطر بیار آورد. تنها امید وی اینک این بود که مناسباتش را با انگلیسیها و امریکاییها بهبود بخشد و از پشتیبانی آنان مطمئن گردد. هنگامی که برای قوام چاره‌ای جز پیروی از سیاست دلجویی از روسها موجود نبود، او موفق شد تا حد زیادی خود را از فشار هماهنگ انگلیسیان و امریکاییها در امان نگاه دارد زیرا مقامات انگلیسی در تهران در جلب حمایت مؤثر همتایان امریکایی خود دچار اشکال

(۵۴) لوروثتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

(۵۵) دزه، اول آبان ۱۳۲۶؛ «احمد قوام نوکر دلار» عنوان مقاله‌ای بود که ۳ دسامبر ۱۹۴۷ در مجله روسی لیتراتورا گازتا به چاپ رسید، پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ دسامبر ۱۹۴۷ FO 371 EP 61975. در این مقاله نظر بشدت تغییر یافته شوروی از قوام خلاصه شده است. نظر مزبور در ارگانهای مختلف تبلیغاتی تکرار گردید و در مطبوعات حزب توده بازگو می‌شد.

بودند و قوام در بهره‌برداری از اختلاف نظرهای آنان مهارت خاصی داشت. به دنبال آغاز گستن قوام از چپ‌گرایان و سقوط دولت ائتلافی، امریکاییها (که ظاهراً سیاست خارجیشان بر آرمانهای سیاسی سنتی آنان و مسهم‌تر از آن بر موضع ضد شوروی کمایش آشکاری استوار بود) حمایت خود را سخاوتمندانه از استقلال و حق حاکمیت ایران اعلام داشتند. در مقابل، انگلیسیها به شیوه محتاطانه و مصلحت‌گرایانه مألف خود از سیاستی دو پهلو پیروی کردند – سیاستی که به زحمت نگرانی امریکاییان را از قصد آنان به احیاء سیاست کهن منطقه‌های نفوذ بر طرف می‌ساخت، و احتمال اینکه بدگمانی و ترس ایرانیان را از این بابت تخفیف دهد، بسیار کمتر بود.

در حالی که امریکاییها مدت‌ها پیش از تصرف تبریز در اعلام پشتیبانی خود از اعاده اقتدار کامل ایران در آذربایجان درنگ نکرده بودند، انگلیسیها حمایت خود را تنها پس از عبور نیروهای ایران از مرز آذربایجان ابراز داشتند.^{۵۶} امریکاییان از ابتدا مخالفت خود را با اعطای امتیاز نفت به روسها بطور خصوصی از مجرای دیپلماتیک، علناً ابراز کردند.^{۵۷} اما انگلیسیها نخست سعی کردند قوام را مقاعد سازند که «بهیچ‌وجه خردمندانه نخواهد بود» که روسها از «دسترسی مشروع» به نفت ایران بی‌نصیب بمانند،^{۵۸} و سپس به قوام گفتند وی باید به گونه‌ای با روسها رفتار کند که چشم‌انداز مذاکرات آینده به مخاطره نیفتد.^{۵۹} البته انگلیسیها نگران آن بودند که در صورت محروم شدن روسها از سهمی از نفت ایران، امتیاز خود آنان مورد تهدید قرار گیرد و حتی امکان ترتیب کودتاًی توسط روسها در ایران یا اشغال این کشور را نیز پیش‌بینی می‌کردند.^{۶۰} مقامات انگلیسی به استالین اطمینان دادند که ایرانیان را تشویق به اجرای موافقتنامه خود با روسها خواهند کرد زیرا از آن بیم داشتند که ایرانیان به امید فرونشاندن خشم روسها از اقدام علیه کلیه امتیازات خارجی هاداری کنند.^{۶۱} بر این اساس، روسها به فیروز خاطرنشان ساختند که «برای دولت ایران

.FO 371 EP 52688، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶.

۵۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972؛ منچستر گاردن، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۷ (متن سخنرانی جورج آلن در انجمان ایران و امریکا در تهران)؛ اعلامیه آلن، ژوئن ۱۹۴۶ دو تهران، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۶.

.FO 371 EP 61970، ۲۲ آوریل ۱۹۴۷.

۵۹) وزارت خارجه بریتانیا به واشنگتن، ۱۹ اوت ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972. گزارش پایمن، ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

.FO 371 EP 61973، ۲۵ اوت ۱۹۴۷.

۶۱) گزارش باروز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۷، همانجا.

خردمدانهتر خواهد بود که از انگلیسیها پیروی کنند تا از امریکاییان».^{۶۲} مقامات انگلیسی در نهایت از کوششهای خود برای حصول تفاهم با امریکاییها در زمینه نفت دست کشیدند،^{۶۳} چون به این واقعیت پی بردن که موضع آنان بدگمانی و رنجش ایرانیان را دامن زده است، مطلبی که هم بطور خصوصی از سوی شاه ابراز شد،^{۶۴} و هم در مطبوعات انعکاس یافت.^{۶۵} انگلیسیها در دفاع از خود استدلال می کردند که هیچ فشاری بر ایرانیان وارد نکرده‌اند.^{۶۶} و همیشه حاضر بوده‌اند با توجه به تغییر اوضاع و احوال، در موضع خود تجدید نظر کنند،^{۶۷} و در هر حال ادعای همیشگی آنان این بود که همواره برای پشتیبانی از دولت ایران آماده بوده‌اند.^{۶۸} کرس ول، کاردار سفارت انگلیس تردیدی نداشت که «گرایش ذهنی ایرانیان بر چنان توازن لرزانی بین شهامت کاذب و ترس استوار است که اصرار بر هرگونه توصیه‌ای از جانب انگلیسیها می‌تواند این توازن را کاملاً برهمند».^{۶۹} این مقام انگلیسی بر آن بود که «با توجه به بزدلی ذاتی کاراکتر ایرانی، بهتر آنست که جانب احتیاط را نگاه داشته و این احساس را در آنان پدید آوریم که از حمایت کامل ما برخوردارند».^{۷۰} انگلیسیها و امریکاییان بدرغم اختلاف نظر در مورد مسئله نفت،

(۶۲) پیترسون (از مسکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مه ۱۹۴۷، FO 371 EP 61971. هدف حملات روزنامه‌های چپ‌گرا در دوران پس از ۱۳۲۵ به امپریالیسم امریکا تغییر یافت، تحولی که قابل درک است. در مورد سیاست انگلیس در قبال ایران در دوره ۱۳۲۴-۲۶ رجوع شود به: Wm. Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-51* (Oxford 1984), pp. 54-73.

(۶۳) گزارش باروز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973.

(۶۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۶۵) مثلاً روزنامه اطلاعات به همdestی انگلیسیها و شوروی، احیاء موافقنامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس، و تشدید جنگ اعصاب علیه ایران اشاره می‌کند (اطلاعات، ۲۰ شهریور ۱۳۲۶).

(۶۶) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61972.

(۶۷) گزارش لوروژتل، ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973.

(۶۸) رابرتس (از مسکو) به کراس ول (تهران) ۱۸ اکتبر ۱۹۴۷، همانجا.

(۶۹) کرس ول به باروز، اول اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61973. در این هنگام کرس ول کاردار سفارت انگلیس بود، زیرا لوروژتل طی دو ماه حساس قبل از رد تقاضای نفت شوروی در لندن بسر می‌برد و مدتی پس از تصویب ماده واحده از سوی مجلس، به ایران بازگشت. به نوشته روزنامه اسکاتلند، لوروژتل از ایران بیرون رفت تا خود را ناگزیر نییند آن اطمینانهای حمایتی را که امریکاییها به ایرانیان داده بودند آشکارا از آنان دریغ کند.

The Scotsman, November 1, 1947.

توافق داشتند که تازمانی که مشکل مزبور فیصله نیافته است، بهتر آن است که قوام بر سر کار باقی بماند. انگلیسیها غالباً خاطر شاه را با اشاره به پیامدهای بین‌المللی منفی ناشی از برکناری بی‌موقع قوام، پریشان می‌کردند. از سوی دیگر، قوام می‌کوشید تا میزان حمایت انگلیس و امریکا را از دولتش بزرگ جلوه دهد و پیوسته برای تأیید مجدد آن به زمینه‌سازی می‌پرداخت. با اینهمه، هنگامی که تقاضای روسها برای نفت سرانجام رد شد، هیچیک از دو قدرت نتوانستند دلیلی برای ابقاء قوام بر مسند قدرت ارائه دهند.

در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ قوام طی گزارش مژروحی به مجلس، فعالیتها و دستاوردهایش را طی دوره زمامداری بر شمرد.^{۷۰} در همان نشست، مجلس ماده واحدهای را با اکثریت ۱۰۲ رأی و ۲ رأی ممتنع به تصویب رساند که موافقنامه قوام-садچیکف را کان لم یکن اعلام می‌کرد لیکن مقرر می‌داشت که در صورت اکتشاف نفت در شمال به میزانی که از نظر تجاری مقرن به صرفه باشد، دولت می‌تواند مذاکره را برای فروش آن به روسها آغاز کرده مجلس را در جریان پیشرفت کار قرار دهد. در این ماده واحده، مجلس بدون طرح موضوع اعاده حاکمیت ایران بر بحرین که پیرامون آن بحثهای زیادی صورت گرفته بود، به دولت مأموریت داد تا برای استیفای حقوق ضایع شده ایران در ارتباط با منابع ثروت کشور و بویژه نفت جنوب، اقدام کند.^{۷۱} عبارت‌بندی ماده واحده و اشاره آن به نفت جنوب به هیچ وجه رضایت روسها و چپ‌گرایان را تأمین نمی‌کرد. حزب توده که از رشد نفوذ امریکا در ایران نگرانی داشت، متقادع شده بود که این تحول از سیاستی کاملاً حساب شده سرچشمه گرفته است. توده‌ایها نسبت به تمایل مجلس در محدود کردن مزایای انگلیسیها مشکوک بودند و مندرجات ماده واحده را در این مورد به چیزی نمی‌گرفتند.^{۷۲} انگلیسیها بر آن بودند که توصیه آنان در اصل نادیده گرفته نشده است زیرا پاسخ «منفی بی‌قيد و شرطی» به روسها داده نشده است. آنان اشاره به نفت جنوب را اقدامی اساساً تاکتیکی می‌شمردند و از اینکه موضوع بحرین مطرح نشده بود، خشنود بودند.^{۷۳} در

(۷۰) متن کامل در دموکرات ایران، ۳۰ مهر ۱۳۲۶، چاپ مجدد در حسین مکی، نفت و نطق مکی (تهران، ۱۳۵۷) ص ۸۶-۱۶.

(۷۱) مذاکرات مجلس، ۲۹ مهر ۱۳۲۶.

(۷۲) به نوشته مردم ارگان مرکزی حزب توده، پیش‌نویس ماده واحده مصوب مجلس را سفارت امریکا تبیه کرده بود، و اشاره به شرکت نفت ایران و انگلیس برای ترسانیدن رقبای امریکا یعنی انگلیسیها به آن اضافه شد.

(۷۳) گزارش پایمن، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61974.

این زمان هنوز نه انگلیسیها و نه امریکاییان هیچکدام حاضر به پشتیبانی از کوشش‌های شاه برای برکناری قوام نبودند ولی موقعیت او بعزم ادامة پشتیبانی دو قدرت مزبور، کمتر از هر زمان دیگری استوار می‌نمود. وی بیمار و خسته بود و آماج حملات روسها و جراید چپ‌گرا و نیز شمار روزافزوی از مطبوعات هوادار دربار و سایر روزنامه‌های مخالف قرار داشت. شیوه ماهرانه او در حل و فصل مسئله نفت مخالفانش را در مجلس موقتاً خلع سلاح کرد ولی طبعاً عناد شاه را نسبت به او افزایش ^{۷۴} داد.

به نظر می‌رسید که شاه مصمم به افزودن قدرت خویش براساس جهت‌گیریهای جدید در زمینه سیاستهای خارجی و داخلی است. در قلمرو سیاست خارجی شاه مدعی بود که بیطریقی برای ایران غیرممکن است بطوری که کاردار انگلیس، به ناچار متذکر شد که دست کم «حفظ ظاهری بیطریفانه به صلاح ایران خواهد بود». در زمینه سیاست داخلی، توسعه ارتش و گسترش نقش آن، و تجدید نظر در قانون اساسی به سود سلطنت، ذهن شاه را همچنان به خود مشغول می‌داشت.^{۷۵} وی خواستار شناسایی نقش خویش در تمہیدات مربوط به رد تقاضای نفت روسها بود و بی‌پرده از عزم خود در بیرون راندن قوام سخن می‌گفت.^{۷۶} شاه به تشویق خواهر دولویش، شاهدخت اشرف که نقش قاطعی در هماهنگ کردن فعالیتهای ضد قوام ایفا می‌کرد، حتی در مورد جانشین قوام هم تصمیم گرفته بود و می‌خواست عبدالحسین هژیر وزیر دارایی قوام به جانشینی او برگزیده شود. نخستوزیری هژیر بنا بود در پی تشکیل یک کابینه محلل انجام پذیرد، کابینه‌ای که شاه امیدوار بود سردار فاخر حکمت، رئیس کمیته مرکزی حزب دموکرات قوام و رئیس مجلس پانزدهم، در رأس آن قرار گیرد و تجدید نظر در قانون اساسی را تحقق بخشد.^{۷۷} طبق اطلاعی که سفارت انگلیس دریافت کرده بود، شاه همکاری سردار فاخر را با اعطای کمک مالی معتبر بهی برای پرداخت بدھکاریهای ناشی از قمار وی تأمین کرده بود.^{۷۸}

(۷۴) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۷۵) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ نوامبر ۱۹۴۷، همانجا.

(۷۶) کراس ول به باروز، ۴ نوامبر ۱۹۴۷، همانجا. لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۷۷) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

(۷۸) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۷۹) گزارش سفارت، ۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 248 1462. برای مشاهده گزارشی براساس روایتی موافق با سردار فاخر حکمت، رجوع کنید به: ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه (تهران ۱۳۴۶) ص ۶۱۵-۶۸۶.

قوام بهنوبه خود به شگرد قدیمیش روی آورد و از شاه خواست که یا از او پشتیبانی کند یا آنکه استعفایش را پذیرد، ولی روش مزبور مؤثر واقع نشد و او ناچار به تدبیر دیگری توسل جست، از جمله آنکه موضوع تشکیل مجلس سنارا با لحنی مساعد در مجلس مطرح ساخت،^{۸۰} انتصاب تقی‌زاده را به وزارت دربار پیشنهاد کرد^{۸۱} و براساس منابع سفارت امریکا در لندن، قول داد که از «لایحه‌ای برای کسب اجازه جهت خرید اسلحه از امریکا به صورت اعتبار» پشتیبانی کند.^{۸۲} با اینهمه، تدبیر مزبور نتایج مثبت چندانی بهار نیاورد، و شاه به دسیسه‌ها و اقدامات خود علیه قوام شدت بخشید. قوام در مجلس با ضربه رد اعتبارنامه حسن ارسنجانی، یار نزدیک، فعال و کاردان خود^{۸۳} و حرکتهایی جهت تعليق مقررات حکومت نظامی مواجه شد که وی را بیش از پیش در معرض هتاكی مطبوعات قرار می‌داد. تهدیدهای استیضاح و اعلام جرم، پی درپی علیه او به عمل می‌آمد بی‌آنکه درکی از دستاوردها یا مشکلات مبتلا به وی نشان داده شود. مجلس فرست کافی را از او برای دفاع از خویش دریغ داشت و لایحه به تعویق افتاده بودجه‌اش را به تصویب نرساند. مواجهه با چنین وضعی، علاوه بر بی‌وفایی یا خیانت دوستان پیشین، قوام را دست به گریبان با خشم و تلخی کرد.

همزمان با این تحولات، کودتاگاه داخلی در حزب او رخ داد و یک کمیته اجرایی موقت در مخالفت با کمیته‌ای که شخص وی تأیید کرده بود انتخاب گردید. افرون بر آن، پایگاه پارلمانی دولت یعنی فراکسیون دموکرات، به دو بخش متخاصم تجزیه شد، یکی مرکب از نمایندگان وفادار به قوام به رهبری ملک‌الشعراء بهار، و دیگری از نمایندگانی تحت سرکردگی سردار فاخر حکمت که در مقابل قوام قرار داشتند.^{۸۴} حکمت همچنین حلوود سی نماینده «مستقل» را با خود همراه ساخت و

.۸۰) کرس ول به بوین، ۶ اکتبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61991.

.۸۱) لوروژتل به وارنر، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

.۸۲) یادداشت پایمن، ۳ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61975.

.۸۳) ارسنجانی بعداً معمار اصلاحات ارضی ایران گردید و لی عمدتاً به علت محبویتش نزد دهقانان از صحة سیاسی کنار گذاشده شد و به عنوان سفیر به رم اعزام گردید. برای مشاهده شرح حال وی که پس از مرگش نوشته شد، رجوع شود به: ایرج افشار، درگذشت سید حسن ارسنجانی، راهنمای کتاب، جلد ۱۲، شماره ۳-۴ (تیر ۱۳۴۸) ص ۲۰۷-۲۰۸.

.۸۴) نظری به یادداشت‌های قوام، خوانندیها، ۱۵ آبان ۱۳۳۴؛ لوروژتل از یک «منبع موئق آگاه شد» که فراکسیون اتحاد ملی «با تشویق فعالانه دربار» موفق شد کوشش‌های خود را برای جدنا کردن حدود سی نماینده از حزب قوام‌السلطنه، به رهبری رئیس مجلس، به ثمر رساند. (لوروژتل به بوین، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992).

بدین ترتیب رهبری یک جناح ضد قوام شامل بیش از شصت نماینده را در دست گرفت.^{۸۵} در ۱۳ آذر ۱۳۲۶ اکثر وزیران قوام به تشویق دربار استعفای خود را به شاه تقدیم داشتند و بدین طریق آخرین امید قوام به باقی ماندن بر مسند قدرت بر باد رفت.^{۸۶} به گفته لوروژتل نطق رادیویی قوام در ۱۰ آذر ۱۳۲۶، که شاه آن را توهین آمیز یافته بود، و نیز دخالت قوام به سود رضا رosta، از سران اتحادیه کارگری حزب توده، که به آزادی وی از زندان انجمید، عنز و بهانه بیشتری برای مخالفت با قوام به شاه داد. با توجه به این دلایل، و همچین به سبب جرأت و جسارتی که شاه در اثر اعلام خبر پیوستن حکمت و پیروانش به مخالفان قوام یافته بود، «اعلیحضرت به اشاره همکاران نخستوزیر را آگاه ساخت که وی خواهان استعفای آنان است، و آنان احساس کردند که راه دیگری جز اطاعت در پیش ندارند».^{۸۷} با وجود این قوام تن به استعفا نداد، با این استدلال که اگر چنین کند کشور در هرج و مرنج و خیم فروخواهد رفت.^{۸۸} چهار روز بعد او طی نطق شیوایی در مجلس ضمن دفاع از سیاستهایش، از خیانت، بیوفایی و ادعاهای دروغین دوستانش شکوه کرد و خطراتی را که مشروطیت ایران را در معرض تهدید قرار داده بود و ممکن بود آن را با یک «تراژدی غمانگیز» به پایان برساند، مورد تأکید قرار داد.^{۸۹} با اینهمه، مجلس از دادن رأی اعتماد به او خودداری کرد و زمامداریش به پایان رسید.^{۹۰}

معضل تناقض آمیز اصلی نخستوزیری قوام این بود که او تنها تا زمانی می‌توانست موقعیت خویش را حفظ کند که بحرانی که مأمور حل آن شده بود، ادامه یابد. با رد درخواست نفت روسها علت وجودی زمامداری وی منتفي گردید. همانگونه که سفیر امریکا اظهار داشت، هنگامی که قوام «سودمندی خود را از دست داد، مجلس با اشاره شاه او را بیرون انداخت». ^{۹۱} قوام چند روز قبل از سقوط، در آخرین تلاش برای محروم ساختن مخالفان از شادمانی یک پیروزی شرافتمدانه،

85) MAIS, 2 December 1947, FO 371 EP 61983.

(۸۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ دسامبر ۱۹۴۷. FO 371 EP 61992

(۸۷) لوروژتل به بوین، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۷. FO 371 EP 61992. در مورد متن نامه وزیران قوام به عنوان وی که در آن سعی کرد مانع اقدام خود در تقدیم استعفانامه به شاه به جای نخستوزیر را توجیه کنند، رجوع شود به ابراهیم صفائی، نامهای تاریخی، (تهران ۱۳۴۸) ص ۱۷۰-۱۷۱.

(۸۸) سخنرانی قوام در وزارت امور خارجه، دموکرات ایران، ۱۲ آذر ۱۳۲۶.

(۸۹) متن در دموکرات ایران، ۱۹ آذر ۱۳۲۶.

(۹۰) این شایعه به صراحت در مجلس رواج داشت که دادن رأی اعتماد به قوام موجب نارضایتی شاه خواهد شد (دموکرات ایران، ۲۱ آذر ۱۳۲۶).

(۹۱) مندرج در لاجوردی، اثر یادشده، ص ۱۹۵.

اعاده حقوق کامل ایران را در مورد نفت جنوب و حق حاکمیت انکارناپذیر ایران را بر بحرین پیش کشیده، بدین سان به مخالفت با انگلیس روی نمود، او با این حرکت شگفتانگیز قصد داشت که انتظار را از موقعیت رو به زوال خویش منحرف کرده، مسایل جانشینانش را افزایش داده، خصوصیت دشمنان هوادار شوروی خود را کاهش دهد و نیز شاید نارضایی خود را از انگلیسیها نشان دهد. وی سوءظن داشت که انگلیسیان در منصرف ساختن شاه از دسیسه‌گری علیه او کوتاهی کردند. حرکت وی بیش از هر چیز کوششی بود تا شاه را از رضایت خاطر حاصل از برکناری او بی‌نصیب گذارد. وی با انگلیسیها سر به مخالفت نهاد تا طرد شدن خود را از قدرت به آنان نسبت دهد، و روزنامه ارگان حزب او سخت کوشید تا بر این نکته تأکید ورزد که هیچ عاملی بیش از عزم قوام در استیفای حقوق ایران در ارتباط با بحرین و نفت جنوب در سقوط وی مؤثر نبوده است.^{۹۲} قوام با اعلام اینکه شکست نهایی او علت دیگری جز تلاش وی جهت مطالبه حقوق کشورش نداشته است، کوشید تا حالتی از وقار و بزرگی به سقوط خود دهد. او در عین حال امید داشت که با اشاره تلویحی به اینکه دشمنانش آلت دست یا همدست انجلیسیانند آنان را شرمنده، حقیر، و بی‌اعتبار سازد. در گذشته موضوع بحرین و اشغال آن توسط انگلیس غالباً از سوی چپ‌گرایان به منظور انحراف افکار عمومی از امتناع روسها از تخلیه ایران، و وقایع آذربایجان مطرح شده بود. در مجلس پانزدهم عباس اسکندری، شخصیتی بحث‌انگیز و عضو پیشین حزب توده که نماینده همدان بود، موضوع سازش ناپذیری در مورد بحرین و تفكیک‌نشاننده‌ی آن از ایران در پیش گرفت و خواستار آن شد که دولت ایران نه تنها برای اعاده حاکمیت خود بر بحرین بلکه برای اعمال کنترل بر نفت جنوب وارد عمل شود.^{۹۳}

قوام نخست وزیری را در یکی از خطیرترین لحظات تاریخ ایران در دست گرفته بود. حتی اگر او همه جزیئات مربوط به بازیس گرفتن آذربایجان و کردستان، یا رد

(۹۲) دموکرات ایران، ۲۵ و ۳۰ آذر ۱۳۲۶. همین نکته توسط عباس اسکندری مطرح شد، مذاکرات مجلس، ۱۵ دی ۱۳۲۶، حزب توده نیز سقوط قوام را عمدتاً ناشی از فعالیتهای انگلیسیها می‌دانست که می‌خواستند مردم را که به عنوان مجری سیاست امریکا در ایران شناخته شده بود، کنار گذارند (مردم ۱۹ آذر ۱۳۲۶).

(۹۳) رویدادهای بعدی نشان داد که انگیزه‌های اسکندری همه از وطن پرستی صمیمانه ناشی نبوده است. هنگامی که صنایع نفت بوسیله مصدق ملی شد و هدفی که اسکندری هوادار آن بود به تحقق پیوست، وی به صفت مخالفان مصدق ملحق شد و کوشید به یاری انگلستان حکومت او را متزلزل کند و قوام را بجای او بنشاند. اما اسکندری صرف نظر از ویژگیهای شخصیت و انگیزه‌هایش، در تبدیل مسئله نفت به یکی از مهمترین موضوعات صحنه سیاسی ایران نقش مهمی ایفا کرد.

تقاضای نفت روسها را، برنامه‌ریزی نکرده بود، بدون شک طراح و معمار استراتژی‌ای بود که از طریق آن دستاوردهای یادشده به تحقق پیوست، مهارت، زیرکی، و درایت چشمگیر، او را قادر ساخت که با بحرانهایی دست و پنجه نرم کند که رقیبانش را به بن‌بست کشانده و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را دستخوش مخاطره کرده بود. وی همچنین کوشید تا با تشکیل یک حزب سیاسی، ترکیب ساختاری سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری ایران را تعدیل کرده از آسیب‌پذیری آن در برابر تلوی وفاداری‌های شخصی و قبض و بسط دسته‌بندی‌های غیررسمی بکاهد. او در این زمینه شکست خورده، با وجود این نشان داد که از راههای مقابله با نابسامانی سیاسی موجود آگاه است و چاره‌جوییها و ترتیباتی را در نظر دارد که بالقوه می‌توانست بن‌بست نظام پارلمانی رایج در ایران را به مبارزه طلبیده آن را از نابودی خودانگیخته نجات بخشد.

بسیاری از روزنامه‌نگاران ایران قوام را مرجعی قلمداد می‌کردند که علاقه چندانی به مشروطیت یا اصلاحات نداشت^{۹۴}، و حتی چنین برمی‌آمد که کاردار انگلیس نیز معتقد بود که با بودن قوام در مسند قدرت امکان اصلاحات واقعی وجود نداشت.^{۹۵} بی‌گمان قوام برداشتهای رایج از مشروطیت را، که معمولاً به چیزی جز بن‌بست نمی‌انجامید، نمی‌پذیرفت، ولی فعالیتهای وی صرف‌نظر از انگیزه‌ها و مقاصد آنها بسیار بیشتر به تحکیم نهایی مشروطیت منجر می‌شد تا اعمال رقیبان درباری او. با آنکه اقداماتی نظیر تأسیس وزارت‌خانه‌ای برای امور کارگری و تدوین قوانین کار، کوشش در تعیین حداقل دستمزد و ممنوعیت اخراج خودسرانه کارگران، سعی در محدود کردن قدرت مالکان، و اجرای اصلاحات بر پایه یک برنامه هفت ساله را نباید تنها به حساب قوام گذارد، با این حال وی نقش مهمی در این تلاشها اینکه ناکامی مساعی او را در این زمینه‌ها باید بیشتر ناشی از نقش مخالفان، بویژه قدان پیش‌شرطهای ساختاری، دانست تا صرفاً بیود اراده کافی از جانب قوام.

بعد غم ارجی که قوام پیوسته برای مستولیت مشترک وزیران قابل می‌شد، وی اغلب به تنهایی عمل می‌کرد و در جوی از بدگمانی و دسیسه‌گری به کار اشتغال داشت، و نتیجه آن بود که شمار کمی از همکارانش در کابینه از هدفهای حقیقی او آگاهی داشتند یا قادر به پیش‌بینی اقداماتش بودند. وی مهارت فراوانی در

(۹۴) توصیف نجفیان مودبانه محمد محیط طباطبایی از قوام به عنوان «پیر فرتوت خانقاہ ارجاع» مجموعه گفته‌های غلام و شداد معمول علیه قوام را خلاصه می‌کرد. (محیط شماره ۱۳، آذر ۱۳۲۶، ص ۵-۲).

(۹۵) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ آبان ۱۳۲۶، EP 61991 FO 371.

بهره‌برداری از اختلافات رقیبان و دشمنان، و دستاویز قرار دادن یک تهدید به منظور دفع تهدید دیگر نشان می‌داد، و این یکی از شگردهای اصلی او در تداوم سیاست خارجیش براساس موازنۀ مثبت محتاطانه بود.^{۹۶} اشتیاق وی به جلب احترام و ستایش، گروه عظیمی از فرست طلبان و چاپلوسان را به دنبالش کشاند، و تصویر بزرگ‌نمایانه‌ای که از خود داشت غالباً موجب می‌شد حتی نسبت به وزیرانش با حالتی آمرانه رفتار کند. بیش از هر چیز، قدرت‌طلبی خستگی‌ناپذیر و دیرپایی قوام مانع از آن می‌گردید که در مورد ابزاری که بکار می‌گرفت دقت و ملاحظه اخلاقی چندانی داشته باشد، ولی بسیاری از مخالفانش نیز به گونه دیگری رفتار نمی‌کردند.

با آنکه طرح تقاضای نفت از جانب روسها مسئله عمدۀ قوام طی دوران زمامداری اش بشمار می‌رفت، اشتغال ذهنی واقعی او رویارویی با دربار بود. کشمکش بین شاه و قوام اساساً سیز بر سر قدرت و تلویحاً نبردی میان داعیه‌های پنهان و آشکار رهبری به زیان باند یا طایفه‌های سیاسی رقیب بود. شاه در ملاقاتی بالوروزتل در بهمن ۱۳۲۵ قوام را به کنایه «پدر ملت» نامید،^{۹۷} عنوانی که خود مشتاق کسب آن بود؛ در پی بازپس‌گیری تبریز برخی روزنامه‌ها لقب «پدر ملت» را نیز به عنوان دیگر شاه، فرمانده کل نیروهای مسلح، افزودند. در فروردین ۱۳۲۵، مایکل فوت که به عنوان نماینده حزب کارگر انگلیس از ایران دیدن می‌کرد، اظهارنظر کرد که اقتدار شاه «نااستوار و نامشخص» است و دولت انباشته از «فرزندان قربانیهای پدر» اوست. به نظر فوت «اگر وی هم‌اکنون بخواهد نفوذ خود را به کار گیرد، ممکن است این آخرین اقدام شاه ایران باشد».^{۹۸} اگر این سخن در سال ۱۳۲۵ موجه بود، در سال ۱۳۲۶

(۹۶) از نظر وی، ایران راه دیگری جز پیروی از چنین سیاستی نداشت، سیاستی که در جلوگیری از تعییل یک دیکاتوری نظامی به ایران از سوی یکی از قدرتمندی‌بزرگ، نیز کمک می‌کرد. (مصالحه قوام با روزنامه تریبون دو ناسیون چاپ ژنو که متن ترجمه شده آن در روزنامه ستاره، مورخ ۶ بهمن ۱۳۲۶ درج گردید).

(۹۷) FO 371 EP 61969 ۵ فوریه ۱۹۴۷

98) M. Foot, «The devious way of Mr. Ghavam», Daily Herald, 24 April 1946.

سپهر حتی از این هم فراتر می‌رود و مدعی است که قوام در حقیقت قصد داشت که با کمک روسها رژیم ایران را تغییر داده خود رهبری کشور را در دست گیرد. (سپهر، اثر یادشده، ص ۲۷-۲۶)، اما به گفته دکتر کشاورز، سرلشکر رزم آراء کوشیده بود قوام را به برکتاری شاه و تشکیل جمهوری وادارد، ولی قوام چنین فکری را نابهنجام دانسته بود، (مصالحه با کشاورز، مرداد ۱۳۶۱). روش

اظهارنظری کاملاً بیمورد شده بود.

نقش شاه در فراغرد سیاسی، خواه فعال خواه انفعالی، که برای مدتی کوتاه تحت الشاعع قرار گرفته بود، حتی پیش از پاییز ۱۳۷۵ از سر گرفته شد. شاه برای احیاء امتیازات و اختیارات کامل رسمی و غیررسمی خود بسیار ناشکیبا بود و حصول این هدف بر کناری قوام را ضروری می‌ساخت. استواری قدرت شاه مستلزم آن بود که رقیبان نیرومند از صحنه حذف شوند —رقیبانی که بر پشتونهای گوناگون اعم از وابستگان و پیروان فراوان، پایگاهی مردمی، یا حتی قدرت‌های خارجی تکیه داشتند. هم شاه و هم قوام، یکی از راه تجدید نظر دلخواه خود در قانون اساسی، و دیگری از طریق سیاست حزبی، امید به آن داشتند که سیاست طایفه‌ای و نظام موجود باندباری را تعديل کرده موازنۀ آن را در جهت افزایش قلمرو سیاسی خود برهم زند. تردیدی نبود که روشاها و عملکردهای موجود پارلمانی نیاز به دگرگونی واقعی داشت، لیکن افزایش اختیارات سلطنت راه چاره نبود. تنها استقرار یک قوه مجریه مستقل از دربار و بهره‌مند از اختیارات کافی می‌توانست به نظام پارلمانی ایران حیات دوباره بیخشد. سیاست متکی بر وجود احزاب سیاسی، بد رغم مسائل عملی آن، هم یک آرمان و هم شیوه‌ای برای هموار کردن راه رسیدن به یک حکومت پارلمانی کارا و ماندگار بود.

کردن این مطلب که آیا رزم آراء واقعاً چنین هدفی داشته با اینکه صرفاً قوام را آزمایش می‌کرده است، امکان‌پذیر نیست.

بخش چهارم

تلاش سلطنت برای کسب قدرت

دولت حکیمی

آذر ۱۳۴۶-خرداد ۱۳۴۷

سقوط قوام مسئله همیشگی یافتن جانشین را دوباره بشدت مطرح کرد. اگرچه نامزد دلخواه دربار عبدالحسین هژیر بود، تصمیم گرفته شد که شروع کار با یک کابینه موقت یا محلل خردمندانه‌تر خواهد بود و برای تشکیل آن از رضا حکمت (سردار فاخر) دعوت به عمل آمد. هاداران قوام در مجلس از پیش تهیید کرده بودند که کابینه‌ای را که رضا حکمت تشکیل دهد،^۱ با استروکسیون موافق خواهند کرد، خود وی نیز ظاهراً مایل نبود که موقعیت امن ریاست مجلس خود را فدای یک زمامداری آسیب‌پذیر کند. گذشته از این حکمت به شاه اطلاع داد که پیش از معرفی وزیرانش، قصد دارد که در مورد هر یک از آنان تأیید موافقت نمایندگان را کسب کند. چنین شرطی بوضوح برای شاه قابل قبول نبود و دیگر تردیدی وجود نداشت که نامزد دیگری مورد نیاز است. در یک جلسه محترمانه مجلس، مصدق و حکیمی هر کدام ۵۴ رأی بدست آورده و لی برای حکمت به نفع حکیمی، نفر اخیر مأمور تشکیل کابینه شد.^۲

حکیمی همواره برای تشکیل دولت آمادگی داشت، هرقدر هم که اکثریت مورد

(۱) لوروزتل به باروز، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

(۲) نفت و بحرین، یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم، به کوشش حسن اقبالی، (تهران ۱۳۳۱)، ص ۱۰۰.

انکاری وی ناچیز بود و چشم‌انداز دوام یا موفقیت کابینه او نومید-کننده بود. با آنکه بیشتر مسایلی که حکیمی را در دی ماه ۱۳۲۴ مجبور به کناره‌گیری کرده بود، مانند اشغال شمال کشور توسط روسها، جنبش‌های خودمختاری، و درخواست نفت شوروی، به دست قوام حل شده بود، کار حکومت بر کشور هنوز نیازمند پویایی و توانی بود بسیار فراتر از آنچه در حکیمی وجود داشت. اما در واقع تصور تلویحی ولی رایج این بود که کابینه حکیمی صرفاً یک کابینه محلل است. نیکپی لوروژتل را آگاه ساخت که طرفداران شاه با این شرط به حکیمی رأی دادند که وی هژیر را به عضویت کابینه درآورد.^۳ ولی نخست از این اقدام سر باز زد ولی به هر حال کابینه‌اش تعدادی کافی از عناصر هواخواه دربار از جمله دو امیر ارتش را دربرمی‌گرفت. یکی از آن دو سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، ژنرال آجودان شاه از سال ۱۳۲۲ بود که دوست نزدیک رضاشاه بود و با ولی در کودتای اسفند ۱۲۹۹ همکاری کرده بود. طبق اظهارانظر یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس ولی به عنوان فردی شناخته شده بود که «باهوش، جاهطلب، فسلانپذیر، و متنفر از بیگانگان» بود ولی «نظر زیاد مساعدی» به محمد رضاشاه نداشت.^۴ با اینهمه، حضور یزدان‌پناه در کابینه در مقام وزیر جنگ، موجب افزایش کنترل دربار بر دولت می‌گردید و در اسفند ۱۳۲۶ هژیر نیز به عنوان وزیر مشاور به دولت پیوست. برنامه کابینه حکیمی همانند ترکیب کابینه‌اش عاری از جاذبه بود و به جز وعده کاهش هزینه‌های غیرضروری و افزایش میزان مشارکت مردم استانها در اداره امور محلی، از کلی رایهای معمول برنامه کابینه‌ها فراتر نمی‌رفت.

به هنگام معرفی هیئت دولت جدید، عباس اسکندری و غلامحسین رحیمیان آن را به سبب اینکه مسائل نفت جنوب و بحرین در برنامه دولت گنجانیده نشده است، مورد حمله قرار دادند.^۵ مسائل یادشده، بویژه نفت، که قوام آن را رسماً در دستور کار سیاست ایران گذارده بود، از آن پس پیوسته جانشینانش را به خود مشغول می‌داشت و اضطراب و گرفتاری آنان را دامن می‌زد. حکیمی مایل نبود که خود را به هیچ صورت در این دو مورد متعهد سازد، و اگر می‌توانست ترجیح می‌داد از برخورد با این دو مسئله کاملاً اجتناب کند یا حتی از مطرح شدن آنها هم جلوگیری نماید. کابینه ولی نمی‌توانست حتی میان هوادارانش اشتیاقی برانگیزد و آنان ناگزیر بودند

۳) لوروژتل به باروز، ۲۴ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 68704.

۴) گزارش پایمن، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

۵) نطق عباس اسکندری در مجلس، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۰۲-۱۲۸؛ غلامحسین رحیمیان، نطق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۱ دی ۱۳۲۶.

برای توجیه پشتیبانی مشروط خود از دولت به درستی و حسن نیت نخست وزیر و برخی از همکارانش استناد کنند.^۶

نقی زاده دوست قدیمی و نزدیک حکیمی که با اوی در جریان انقلاب مشروطه همکاری کرده بود، از اوی در برابر معتقدانش به دفاع پرداخت ولی او نیز مخالفت خود را با برنامه دولت به خاطر قبول وام از خارج و اعطاء وجوه عمومی به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، اعلام داشت.^۷ انتقاد مزبور مسلماً ناخرسنیدی شاه را که خواستار وام خارجی برای مصارف نظامی بود بدنبال می‌آورد، همچنین ناخشنودی خواهرش اشرف را دامن می‌زد که ریاست عالیه سازمان یادشده را عهدهدار بود. نارضایی شاه بی‌گمان بر موضوع نمایندگان طرفدار دربار نسبت به کابینه اثر می‌گذارد. در هر حال، بدروغم تفاوتها میان هواداران و مخالفان، اکثراً در این مورد اتفاق نظر داشتند که به کابینه باید فرست اقدام داده شود، و بر این اساس در ۱۷ دی ۱۳۲۶،^۸ از ۹۲ نماینده حاضر در مجلس، ۷۶ رأی موافق به دولت داده شد. آراء مخالف و ممتنع به ترتیب ۱ و ۱۵ رأی بود.^۹

حکیمی که از موقعیت نامطمئن دولت خویش و قدرت مخالفان آگاهی داشت، کوشید تا اقتدار دولت را به نمایش گذارد هدفهای اصلاح طلبانه آن را به اثبات رساند. بنابراین حکومت نظامی که کمابیش به مدت هفت سال برقرار بود، لغو گردید،^{۱۰} محدودیتهای مورد مخالفت مردم از قبیل جیره‌بندی چای و قند و شکر برداشته شد،^{۱۱} و کوشش به عمل آمد تا از زیادمردی و تشریفات تجملی زاید در دستگاههای دولتی کاسته شود. علاوه بر آن، به دنبال انتشار گزارش دکتر مشرف نفیسی که از سوی قوام مأمور تهیه و تنظیم برنامه هفت ساله برای توسعه اقتصادی و اجتماعی شده بود، دولت حکیمی تمایل خود را به اجرای برنامه ابراز داشت. با اینهمه حکیمی هیچ وسیله‌ای برای بسیع پشتیبانی مستمر در مجلس نداشت و حتی نمی‌توانست برای مناصب خالی وزارت در کابینه خود افراد مناسب و مورد قبولی بیابد. علیرغم تلاش گسترده‌ای که اوی برای کسب حمایت دربار و نمایندگان هوادار

۶) لوروزتل به اتلی، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68704.

۷) نطق نقی زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۷ دی ۱۳۲۶، اسکندری به کابینه حکیمی، لقب «کابینه نقی زاده» را داد. اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۲۴.

۸) لوروزتل به اتلی، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68704.

۹) لوروزتل به بوین، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸، همانجا.

۱۰) لوروزتل به بوین، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۸، همانجا.

آن در مجلس بکار برد، به موفقیت چندانی دست نیافت. شاه بسختی سرگرم تدارک دیدن زمینه نخست وزیری هژیر، و مهم‌تر از آن، ترمیم قانون اساسی، بود و امید او این بود که عملکرد و سرنوشت کابینه حکیمی وی را قادر سازد که عدم کفايت ترتیبات موجود پارلمانی و کاستیهای قانون اساسی را بیشتر نمایان سازد و به اثبات رساند. با آنکه از سالهای آغازین سلطنت نارضایی شاه از قدرت قانونی خویش بوضوح قابل تشخیص بود، وی از اواخر ۱۳۲۶ فکر و حواس خود را فعالانه به موضوع تجدید نظر در قانون اساسی معطوف داشت. او به لوروزتل گفت که قانون اساسی در شکل کنونی آن «بدون هیچ شک و تردیدی، کاملاً غیرعملی است».^{۱۱)} در حالی که شمار اندکی از ایرانیان از برنامه‌های وی آگاهی داشتند، وی هم خود را بر مقاعده ساختن سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا از طریق تأکید بر معقول بودن هدفهای خود و جلب حمایت یا تأیید آنان متمرکز ساخته بود. اگر نقشه‌های شاه بر ملا می‌گردید، یقیناً در شرایطی که دشواریها و تنگناهای موجود اجتماعی زمینه‌های مساعدی برای اعتراض و آشوب سیاسی فراهم آورد بود (مسایلی که از فقر و محرومیت گسترده، افزایش بیکاری، و رشد اشاره حاشیه‌نشین شهری سرچشمه می‌گرفت) خصومت بدنبال می‌آورد. اشاره مزبور اکثراً از روستاییانی تشکیل می‌شدند که در جستجوی مشاغل ناشی از جنگ و اشغال کشور به شهرها روی آورده بودند. در چنین شرایطی دستاویز قرار دادن خطراتی مانند دیکتاتوری می‌توانست شنوندگان وسیعی را جلب کند و توههای شهرنشین ناخشنود را که به دنبال فرصتی برای ابراز شکوه‌های خود بودند، گرد هم آورد.

فردی که در برانگیختن و بسیع احساسات مردم و گهگاه ابراز منظم خواستهای عمومی توانایی خاصی داشت، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی بود، ولینعمت و پدرسالاری جاه‌طلب و زیرک که در میان اشاره سنتی شهری وابستگان و هواداران فراوانی داشت. وی قادر بود که مصلحت‌گرایی افراطی را با دلستگی به اصول والا درآمیزد؛ بازیگر سیاسی آزمودهای که به حکم غریزه هوادار حکومت پارلمانی بود ولی در حوزه فکری و نظری، پیچیدگیهای آن را به درستی درنمی‌یافت و ترتیبات نهادی صوری یا رسمی آن را چندان ارج نمی‌نهاد.^{۱۲)} او در تمهداتش برای کسب

.۱۱) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ فوریه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68711.

.۱۲) برای مطالعه متن نامه‌ها، اعلامیه‌ها، و غیره کاشانی، رجوع شود به محمد دهنوی، مجموعه مکتوبات، سخنرانیها، پیامها، و فتاوی آیت‌الله کاشانی، در پنج جلد، (تهران ۱۳۶۱). همچنین

سهمی مطلوب از قدرت و غنایم سیاسی برای خود و مریدانش، آماده بود قوانین و ترتیبات اداری رسمی را نادیده بگیرد و مهم‌تر از آن استفاده از خشونت، ارتعاب، و ترور را به منظور پیشبرد هدفهای سیاسی اش تأیید کند. کاشانی با فدائیان اسلام که مشکل از بنیادگرایان متعصب و متفرق از بیگانگان بود، همکاری داشت. اعضاء این گروه که بیشتر از پیشمران بودند از قتل شخصیتهای سرشناس که اقداماتشان از نظر آنان مغایر با اسلام و یا مصالح ملی بود، ابا نداشتند. جمعیت فدائیان اسلام را سید مجتبی نواب صفوی، طلبه‌ای که اخیراً از شهر نجف در عراق بازگشته بود، بنیان نهاده بود. هدف وی از بازگشت، مقابله با نفوذ احمد کسری مورخ و نویسنده سنت‌ستیز و مناقشانگیز بود که در ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ به دست یکی از اعضاء فدائیان اسلام به قتل رسید.^{۱۳}

کاشانی به پشتونه مهارت تبلیغاتی می‌توانست اسلام و اتحاد مسلمین و همچنین استقلال ملی و مشروطیت را به عنوان عوامل الهام‌بخش اقدامات سیاسی به کار گیرد. تغیر شدید او از انگلیس که در سالهای جنگ جهانی اول آغاز شده بود، در طول جنگ جهانی دوم با بازداشت وی توسط انگلیسیها به عنوان عضو بلندپایه یک سازمان طرفدار آلمان، فزونی گرفت. او پس از آزادی فعالیتهای سیاسی خود را از سر گرفت و مدتی به دستور قوام زندانی شد. کاشانی از اواخر سال ۱۳۲۶ به بعد به شخصیتی تبدیل شده بود که نادیده گرفتن او به آسانی ممکن نبود. دلستگی کاشانی به دخالت فعال در امور سیاسی-مذهبی، منش عوام‌پسندان، و نداشتن روابط اجتماعی و خانوادگی قوی با علمای ارشد، او را از سایر روحانیون متمایز می‌ساخت. بین

رجوع شود به رساله دکترای حسن فقفوری تحت عنوان:

The Role of the Ulama in Twentieth Century Iran, with Particular reference to Ayatollah Haj Sayyed Abol Quasim Kashani. (University of Wisconsin 1978); Shahrokh Akhavi, Religion & Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relationships in the Pahlavi Period (Albany 1980) pp. 68-71.

(۱۳) به علت فشار محافل مذهبی، قاتل کسری آزاد شد. برای اطلاعات بیشتر در مورد فدائیان اسلام رجوع شود به مقاله یکی از اعضاء فدائیان، سید محمد واحدی، خاطرات فدائیان اسلام، خواندنیها، اول مهر-۱۳۴۳ آبان؛ همچنین رجوع شود به سید حسین خوش‌نیت، سید مجتبی نواب صفوی (تهران ۱۳۶۰)، رضا گلسرخی، «فدائیان اسلام»، اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ و نیز

Hamid Enayat, Modern Islamic Political Thought (London 1982) pp. 93-99.

برای شرح بیشتر در مورد نظرات فدائیان اسلام، رجوع شود به اعلامیه فدائیان اسلام (تهران ۱۳۲۹) چاپ مجدد «در جامعه و حکومت اسلامی» (تهران ۱۳۵۷).

کاشانی و سید ضیاء تا آنجا که مربوط به دیدگاهها و تاکتیکهای مذهبی-ستنی و نیز گروهها و طبقات مورد مخاطب آنان می‌شد، تا حدی مشابه وجود داشت، لیکن انگلیس دوستی عمیق سید ضیاء مانع از امکان همکاری بین آن دو می‌گردید.

ترس از دیکتاتوری که اتحاد مستقیم یا غیرمستقیم سید ضیاء را با اعضای حزب توده باعث گشته بود،^{۱۴} با خاتمه حکومت نظامی شدت یافت و با حادثه‌ای که در بهمن ۱۳۲۶ رخ داد، بیشتر موجه بنظر آمد. حادثه مزبور قتل اسرارآمیز محمد مسعود روزنامه‌نویس با استعداد و آتشین‌مزاج بود که ارتش، بخش عمدۀ نخبگان و روحانیون را هدف حملات شدید و دشمن آمیز خود قرار می‌داد، او اغلب از زبان گزنه و ناسزاگویش برای رشه‌گیری و کسب مزایا برای حفظ یا افزایش تیراز روزنامه‌اش بهره می‌گرفت. با وجود این قتل وی تبدیل به «مسئله روز» شد و عمدتاً به حساب دربار، بویژه شاهدخت اشرف گذارده شد. «مرد امروز» روزنامه مسعود، متخصصان مذهبی را مورد اتهام قرار داد و قتل وی را ناشی از مخالفت او با برقراری مجدد حجاب (چادر) دانست که مسعود علیه آن بسختی مبارزه کرده بود.^{۱۵} از سوی دیگر، برخی از اعضای پیشین حزب توده در سالهای اخیر اظهار داشته‌اند که تنی چند از اعضای رهبری حزب، ترتیب قتل وی را فراهم آورده‌اند، ظاهراً با این هدف که خاندان سلطنت را در این ماجرا مقصر جلوه دهند.^{۱۶}

بنابر یکی از گزارشها، دست کم صد هزار نفر در تشییع جنازه مسعود شرکت کردند.^{۱۷} هر سیاستمدار دیگری که از قدرت تخیل و قابلیت بیشتری برخوردار بود، دست کم و آنmod می‌کرد که علاقه‌های جدی به رسیدگی در مورد این حادثه و به کیفر رساندن مرتكبین دارد،^{۱۸} اما راهی که حکیمی برگزید، تمرکز فعالیتهایش در جهت

(۱۴) کرس ول به باروز، ۱۹ مه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706. سید ضیاء بعداً به رایزن شرقی سفارت انگلیس اظهار داشت که به دنبال آگاهی از قصد شاه به تغییر قانون اساسی، او در ارتباط با روزنامه‌نگاران و اعضاء حزب توده مبادرت به تشکیل «جبهۀ ضد دیکتاتوری» کرد (لوروزن به بoven، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709).

(۱۵) مرد امروز، ۲۴ بهمن ۱۳۲۶.

(۱۶) فریدون کشاورز، «من متهم می‌کنم»، (تهران ۱۳۵۷)، ص ۹۷-۱۰۲؛ مقاله ح. لنکرانی در کاوه، جلد ۱۸، ۲ (۷۵)، مهر ۱۳۶۱.

(۱۷) اقبال، اثر یادشده، ص ۱۴۲.

(۱۸) پنج تن برادران لنکرانی ظاهراً جهت نشان دادن این موضوع که قتل مسعود تحت رسیدگی است، بازداشت شدند، ولی در واقع بازداشت آنان به علت آن بود که گمان می‌رفت آنان در صدد

راضی نگاه داشتن هرچه بیشتر دربار بود. وی در ۲۸ بهمن موفق شد لایحه‌ای را از تصویب مجلس بگذراند که طبق آن معادل ۱۰ میلیون دلار اسلحه از ایالات متحده امریکا به صورت اعتباری خریداری می‌شد. این مبلغ می‌باشد طی دوازده قسط سالانه از تاریخ دی ماه ۱۳۴۸ به بعد بازپرداخت گردد.^{۱۹} با اینهمه، موقعیت حکیمی در مجلس بشدت رو به خامت می‌رفت. در اوایل اسفند او به زحمت از استیضاحی که عمدتاً از قتل مسعود الهام گرفته بود، جان سالم بهدر بردا و تنها ۵۵ نماینده به وی رأی موافق دادند در حالی که ۴۴ رأی ممتنع بود. بدین ترتیب استغفاری او قریب الوقوع بمنظور رسید. با وجود این حکیمی به آسانی سر فرود نیاورد بلکه به شگرد آزموده شده ترمیم کابینه روی آورد. وی امید به آن داشت که با اقدام به پر کردن سمت‌های خالی در کابینه، پایگاه خود را وسعت بخشیده امتیازاتی بیشتر به نمایندگان یا متولیان اعطای کند و کسانی را که علیه وی سرگرم دسیسه‌گری و تحریک بودند، یا گمان می‌رفت که به چنین فعالیتهايی اشتغال دارند، و همچنین کسانی را که در تکاپوی زمامداری بودند، در کابینه بپذیرد. مقوله اخیر، سهیلی نخست وزیر پیشین را که در پی برائت از اتهامات دخالت نامشروع در انتخابات دوره چهاردهم به صحنه سیاست بازگشته بود، و نیز هژیر را شامل می‌گردید، که از هر دو دعوت شد تا به عنوان وزیر مشاور به دولت بپیونددند. گنجانیدن هژیر ضمن اینکه با هدف راضی کردن دربار و نمایندگان هادار آن صورت گرفت، موجب برآشتن کاشانی، و به میزانی کمتر، سید ضیاء گردید. کاشانی ضمن براه انداختن تظاهراتی علیه هژیر وی را به عنوان «خائن» و «مزدور خارجی» مورد تقبیح قرار داد. پیروان سید ضیاء نیز با هژیر مخالفت داشتند و طبق گزارش لوروزتل، گفته می‌شد که «سید ضیاء سخنانی توهین آمیز نسبت به مقام سلطنت ابراز داشته است».^{۲۰}

افزون بر بیزاری شخص نخست وزیر از هژیر که قرار بود زمینه و موجبات نخست وزیری اش به دست حکیمی فراهم شود، این احتمال قوی وجود داشت که بین هژیر و نجم، دوست نزدیک و وزیر دارایی حکیمی، درگیری بوجود آید، و از این رهگذر کابینه نهایتاً به ضعف و سستی کشانده شود. حضور هژیر در کابینه به عنوان وزیر مشاور به جای وزیر دارایی، که از نظر وی مطلوب‌ترین سمت بشمار می‌رفت

تشکیل «کمیته‌ای برای ایجاد یک جمهوری» هستند. (لوروزتل به باروز، ۷ آوریل ۱۹۴۸) FO 371 EP 68705

(۱۹) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۹ فوریه ۱۹۴۸ FO 371 EP 68715

(۲۰) لوروزتل به بوین، ۱۷ مارس ۱۹۴۸ FO 371 EP 68705

و معمولاً به او سپرده می‌شد، و این واقعیت که نجم به بیرون راندن بسیاری از دولتان هژیر از وزارت دارایی پرداخته بود، و همچنین تفاوت‌های موجود بین آن دو از نظر نگرش و سبک کار، همگی عواملی بودند که بر مسائل و مشکلات هیئت دولت می‌افزوندند. امتیاز دیگری که به طرفداران دربار داده شد تعیین سپهبد امیر احمدی به سمت وزیر کشور به جای سپهبد آق اولی بود که میان نمایندگان محبویتی نداشت. هدف از انتصاب امیر احمدی که از آق اولی بیشتر اهل سخت‌گیری و خشونت بود، رویارویی با مسئله نظم و قانون بود که علاوه بر آشوبهای سیاسی به افزایش موارد خشونت و سرقت در تهران منجر شده بود.

ترمیم کابینه تنها موجب شد که سقوط قریب الوقوع آن به تأخیر افتاد ولی برای واذاشت انگلیسیها به انجام مذاکرات مستمر با آن کفایت نمی‌کرد. حکیمی به قول خود که «آشوبگریها و سروصدایهای موجود در مورد بحرین را ناشنیده» می‌گیرد،^{۲۱} ونا کرده^{۲۲} و به نظر کرس ول، احتمال اینکه دولت حکیمی یا دولت بعدی، در صورتی که هژیر در رأس آن باشد، از «سخن پردازی صرف» درباره استیفاده حقوق ایران از نفت جنوب که در قانون مورخ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ تصویب شده بود، فراتر رود، بسیار ناچیز بود.^{۲۳} موقعیت حکیمی، به گفته کرس ول و سدان، نماینده اصلی شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران، بیش از آن نامطمئن بود که بازگشت نویل گس، رئیس هیئت نمایندگی شرکت مزبور را برای از سرگیری مذاکرات در زمینه «ایرانی کردن» کارکنان شرکت، اجازه دهد،^{۲۴} موضوعی که وجهه و اعتماد به نفس دولت را تضعیف می‌کرد.

روسها از آغاز کار، کابینه حکیمی را تحت فشار گذاشته بودند زیرا در نظر آنان حکیمی به انگلیسیها و امریکاییها «بسیار نزدیک» بوده، از نظر عناد نسبت به اتحاد شوروی «سو شهربت» داشت.^{۲۵} آنان به موافقنامه‌ای که بین ایران و ایالات متحده امریکا برای تشکیل یک هیئت نظامی به منظور همکاری با وزارت جنگ ایران و انجام امور مستشاری برای ارتش منعقد شده بود، اعتراض داشتند. مسئولیت عقد این موافقنامه را که از نظر محتوا مشابه موافقنامه منتشر نشدهای بود که در پاییز ۱۳۲۲

(۲۱) لوروزتل به بون، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458.

(۲۲) کرس ول به بون، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۲۳) کرس ول به باروز، ۱۹ مه ۱۹۴۸، همانجا.

(۲۴) پراودا، ۲۶ دسامبر ۱۹۴۷؛ پیترسون (از مکو) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ دسامبر ۱۹۴۷، FO 371 EP 61992.

مورد توافق قرار گرفت، اساساً دربار به عهده داشت. موافقتنامه مزبور در اوآخر دوره دوم زمامداری قوام در ۱۴ مهر ۱۳۲۶ به امضا رسیده بود، ولی حکیمی قویاً از آن حمایت می‌کرد. سند یادشده مزایا و اختیارات وسیعی به مستشاران امریکایی می‌داد که عملاً تا حد حقوق ناشی از کاپیتولاسیون پیش می‌رفت.^{۲۵} متن موافقتنامه در مسکو انتشار یافت^{۲۶} و روسها از جمله به ماده ۲۴ آن معترض بودند که طبق آن استخدام اتباع خارجی از سوی ایران منوط به رضایت امریکاییها شده بود. کابینه حکیمی اعتراض مزبور، و مخالفتها و انتقاداتی را که از داخل کشور سرچشمه می‌گرفت مردود دانست و به فکر شکایت بردن به سازمان ملل متعدد افتاد.^{۲۷} فشار روسها بتدریج فروکش کرد. اما موافقتنامه بدون تغییر برجا ماند.

موضوع دیگری که به همان قدر بحث‌انگیز بوده ولی توجه مشابهی را جلب نکرد، تجدید قرارداد مستشاران امریکایی در ژاندارمری ایران بود که مدت آن در مهر ۱۳۲۷ بسر می‌رسید. این قرارداد که در آبان ۱۳۲۲ منعقد شده بود، «فرماندهی عملی و مؤثر ژاندارمری» را به ژنرال شوارتسکف رئیس هیئت تفویض می‌کرد، و سفیر امریکا ضمن این ادعا که «گاه به گاه نابجا بودن چنین ترتیبی را در شرایط صلح مورد توجه» قرار داده است، پیشنهاد کرد که قرارداد یا تعديل شود یا لغو گردد.^{۲۸} به گزارش سفارت انگلستان او از دولت ایران هم بطور خصوصی و هم علنی دعوت کرده بود که «موقع خود را» در مقابل هیئت شوارتسکف «روشن کند» و تأکید مورد مذاکره قرار گیرد، و یا آنکه فسخ شود، به عهده ایران است.^{۲۹} با وجود این وی از کوشش در جلوگیری از درخواست احتمالی مقامات ایرانی برای خاتمه مأموریت هیأت‌های امریکایی خودداری نکرده بود. وی به حکیمی گفت که «مردم امریکا هرگونه درخواست ایران را برای بازگشت هیأت‌های امریکایی نشانه‌ای از عدم علاقه ایران به کمک امریکا تلقی خواهند کرد»، و حکیمی چندین بار با قطع سخنان وی به او اطمینان داد که «قویاً خواهان باقی ماندن مستشاران امریکایی است». حکیمی

(۲۵) برای متن کامل موافقتنامه، رجوع شود به آلساندر و نیز، اثر یادشده، ص ۱۵۵-۱۶۱.

(۲۶) ترجمه فرانسه متن موافقتنامه که در مسکو منتشر شد در ژورنال دو تهران دو فوریه ۱۹۴۸ انتشار یافت.

(۲۷) لوروژتل به بون، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۸، FO 371 EP 75458.

(۲۸) برای متن قرارداد به آلساندر و نیز، اثر یادشده، ص ۱۲۲-۱۲۷، رجوع شود.

(۲۹) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ فوریه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68715.

افزود که «ایران برای دریافت کمک تخصصی بی‌غرضانه، به هیچ کشور دیگری نمی‌تواند روی آورد».^{۳۰}

دولت ایران به دلایل خاص خود تصمیم به خاتمه دادن یا تعديل قرارداد مستشاران امریکایی نگرفت و در شهریور ۱۳۲۷ اقدام به تجدید آن کرد. نفوذ امریکا از سال ۱۳۲۶ را به فزونی نهاده و اینک تحقیم شده بود.^{۳۱} حکیمی دوستی و وفاداری خود را به امریکاییان نشان داده بود اما نمی‌توانست مدعی شود که از حمایت جدی آنان برخوردار است.^{۳۲} حکومت دلخواه امریکاییان دولت کارسازی بود که بتواند اقدامات اصلاح طلبانه، بویژه برنامه هفت ساله را به موقع اجرا گذارد.

موقعیت نامطمئن و لرزان حکیمی در مجلس بیشتر از نحوه برخورد او با پیروان قوام ناشی می‌شد. آنان آماده بودند که از تصویب لایحه برنامه هفت ساله پشتیبانی کنند،^{۳۳} ولی احتمالاً در مورد هر موضوع دیگر با حکیمی مخالفت می‌کردند. حکیمی به جای آنکه بکوشد با فرآکسیون دموکرات ایران رفتاری سازگارانه داشته

(۳۰) آلن به وزیر خارجه امریکا، ۵ ژانویه ۱۹۴۸، متن در آلكساندر و نیز، اثر یادشده، ص ۱۹۲.

(۳۱) قراردادهای مربوط به هیئت‌های امریکایی در ارتش و ژاندارمری ایران پس از آن مرتب تجدید شده و تا سال‌های دهه ۷۰ به قوت خود باقی ماندند تا آنکه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به آنها خاتمه داد. همچنین رجوع شود به:

Thomas M. Ricks, U. S. Military Missions to Iran, Iranian Studies, 3-4 (Summer-Autumn 1979).

(۳۲) در مورد روابط ایران و امریکا در دوران پس از ۱۳۲۰، رجوع شود به: Barry Rubin, Paved with good Intentions: The American Experience in Iran (New York and Oxford 1980).

خلاصه‌ای از این کتاب ارزشمند تحت عنوان «جنگ قدرتها در ایران» به فارسی ترجمه شده است؛ همچنین

Rouhollah K. Ramazani, Iran's Foreign Policy, 1941-73; A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations (Charlottesville 1975).

Bruce R. Kuniholm, The Origins of the Cold War in the Middle East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece (Princeton 1980). James A. Bill, The Eagle and the Lion: The Tragedy of American Iranian Relations (Yale 1988).

نیمی از این کتاب تحت عنوان «عقاب و شیر» بصورت پاورقی در روزنامه اطلاعات منتشر شده است.

(۳۳) FO 371 EP 68705 تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۸ مه ۱۹۴۸.

باشد، به آزار پیروان قوام پرداخت و شماری از آنان را از ادارات دولتی اخراج کرد. وی همچنین به تلاش‌هایش برای برچیدن بقایای حزب دموکرات ایران، دستاویز قرار دادن و بزرگ‌تر جلوه دادن فساد در دستگاه قوام، و توسل به اقدامات قضایی به منظور حذف وی از صحنه سیاست ادامه داد.^{۳۴}

با آنکه مریدان و وابستگان قوام در جلوگیری از سقوط حامی و ولینعمت خود شکست خورده بودند، برای دشوار و پیچیده کردن کار جانشینان او از توانایی بالایی برخوردار بودند. حکیمی که با مخالفت آنان روبرو بود نیاز به تقویت مناسباتش با سایر فراکسیونها داشت. با اینهمه، وی در جلب حمایت پیگیر اعضاء پیشین حزب دموکرات ایران ناکام ماند، نمایندگان طرفدار دربار و سایر مخالفان قوام از وی به گونه‌ای ناهمانگ و سرسری پشتیبانی می‌کردند، و فراکسیون اتحاد ملی که شامل تعداد زیادی از نمایندگان طرفدار دربار می‌شد بتدریج بسوی فراکسیون دموکرات ایران می‌رفت تا در مورد نخستوزیر دیگری به توافق برسند.^{۳۵}

دولت با این امید که هوادارانش را گرد هم آورده، به سیاست استواری در عمل و اجرای نظم و قانون متول شد که از جمله به دستگیری و اخراج هواداران حزب توده از کارخانه‌های دولتی در استانهای کرانه دریای خزر و دیگر نقاط، و بازداشت حدود ۵۰۰ نفر در پایتخت انجامید.^{۳۶} همچنین اعلام شد که حکومت نظامی که به تازگی لغو شده بود، هر وقت ضروری تشخیص داده شود دوباره برقرار خواهد شد. تدابیر مزبور روزنامه‌نگاران را بر آن داشت تا گرددهماییهای وسیعی به منظور هماهنگ کردن اقدامات متقابل ترتیب دهند.^{۳۷} مخالفان دولت در مجلس نیز از اقدامات اخیر آن برای توجیه مخالفت خود بهره جستند و از دولت خواستند که به سه فقره استیضاح نمایندگان پاسخ دهد. بد رغم شرایط مزبور، دولت به رأی اعتماد دست یافت،^{۳۸} ولی این موفقیت به این خاطر بود که هنوز بر سر انتخاب جانشین آن یا زمان سقوط‌ش توانق کامل وجود نداشت.

براساس این رأی اعتماد عاری از تأثیر، دولت لایحه برنامه هفت ساله را تسلیم

(۳۴) محمد سروری (وزیر دادگستری)، گزارش به مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۲ فروردین

.۱۳۲۷

(۳۵) لوروزتل به بوین، ۲۰ آوریل ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

(۳۶) لوروزتل به بوین، ۲۱ آوریل ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۷) همانجا.

(۳۸) آراء موافق ۶۷، آراء مخالف ۲، آراء ممتنع ۱۹.

مجلس کرد و به امید دفع فشار دربار جمهت تجدید نظر در قانون اساسی، لایحه‌ای نیز در مورد گشايش مجلس سنا تقدیم کرد.^{۳۹} به نظر می‌آمد که اعتماد به نفس کابینه افزایش یافته است ولی در حقیقت دیری نگذشت که شماری از تحولات نامساعد دوباره موقعیت آن را متزلزل کرد. در اواسط اردیبهشت قوام پس از غیبیتی که بیش از چهار ماه به طول انجامیده بود، از اروپا بازگشت.^{۴۰} و بزودی شایع شد که وی فعالیتهای سیاسی را از سر گرفته و روابطش با دربار و نمایندگان بهبود یافته است – تحولی که همانقدر که پیروانش را دلگرم ساخت مایه دلسربی حکیمی گردید.^{۴۱} موضوعی دیگر که اهمیت بیشتر و فوری‌تر داشت، درگیری پیش‌بینی شده بین نجم و هژیر بود. افزایش هیجان و تبلیغات درباره بحرین و بویژه نفت جنوب، واکنش نجم را برانگیخت؛ وی در پاسخ به سؤال مجلس اظهار داشت که دولت قوام اقدامی پیرامون موضوع نفت نکرده و کابینه حکیمی آماده است تا در چارچوب امتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس بر پایه آن تشکیل گردیده است، با این مسئله بدخورد کند.^{۴۲} از سوی دیگر هژیر در پاسخ به نامه سرگشاده اسکندری، ادعای نجم را درباره اینکه کابینه قوام در مورد مسئله نفت کاری نکرده است، رد کرد.^{۴۳} اینکه نجم آشکارا قرارداد نفت ۱۹۳۳ را به رسمیت شناخته بود، علیرغم بیزاری و مخالفت فزاینده‌ای که نسبت به این قرارداد دامن زده شده بود، بسیاری از هواداران دولت را پا آزده خاطر ساخت و یا آنکه راهی جز نمایش ناخشنودی برایشان باقی نگذاشت.^{۴۴}

حتی زمانی که درگیری بین نجم و هژیر در ظاهر برطرف شد^{۴۵} این واقعیت آشکار گردید که کابینه از هماهنگی و توافق در مورد خط مشی سیاسی و برنامه‌هایی که باید در پیش داشته باشد بی‌بهره است و فاقد خط مشی مشخصی در مورد مسئله نفت است. سرخوردگی از دولت با اعتصاب برخی از کارکنان دولت، عمدتاً به علت

(۳۹) اطلاعات، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۰) دموکرات ایران، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۱) تهران به وزارت خارجه، ۸ مه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705.

(۴۲) نطق نجم در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷، نگرش نجم در این زمینه، دلیل عمده توصیف لوروژتل از او به عنوان فردی «مصمم و به گونه‌ای استثنایی درستکار» بود (لوروژتل به بیان، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75458).

(۴۳) نطق هژیر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۷.

(۴۴) نطق اسکندری در مجلس، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۱۳-۲۱۲.

(۴۵) نطق نجم در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۶.

حذف مزایای ناشی از سنت خدمت که کابینه قوام تصویب کرده بود، افزوده شد.^{۴۶} ناخشنودی به طبقات ثروتمند نیز تسری یافته بود. تصویب لایحه‌ای که واردات کالاهای خارجی را به اتباع ایران محدود می‌کرد، رضایت آنان را جلب نکرد،^{۴۷} و آنان از پیامدهای اقدامات دولت در مبارزه با فساد بیمناک بودند.^{۴۸} بودجه دولت تا اواسط خرداد ماه همچنان بلا تکلیف مانده بود و هزینه‌های دولت کماکان براساس لوایح یک دوازدهم تأمین می‌شد. لایحه برنامه هفت ساله هنوز در یکی از کمیسیونهای مجلس تحت رسیدگی قرار داشت و مانورهای فراکسیونها به منظور برکناری حکیمی در جریان بود.

در ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ حکیمی در مجلس حضور یافت و ضمن ارائه گزارشی از اقدامات دولتش درخواست رأی اعتماد کرد.^{۴۹} او ۳۸ رأی موافق، ۴ رأی مخالف و ۴۲ رأی ممتنع بدست آورد. طبق رواں معمول هیچ دلیلی برای تغییر موضع نمایندگان فراکسیونها داده نشد. کرس ول در اظهارنظر پیرامون آخرین روزهای نخست وزیری حکیمی گزارش داد: «منظرة کنونی به شدیدترین نحوی خفت آور است زیرا دولت بر سر موضوع خاصی حتی از بابت کاستیها و غفلتها یا مورد حمله قرار نگرفته بلکه قربانی دسیسه‌های پشت پرده تعدادی از نمایندگان شده است».^{۵۰}

در طول عمر بیست و سه هفته‌ای کابینه حکیمی، مخالفتها و ملامتها بیشتر از طریق رأی ممتنع ابراز می‌شد. چنین می‌نمود که نظام باندباری ایران تا آن حد فرسوده و ناتوان شده است که نمایندگان در برابر خودداری دربار از قبول سیاستمداران و نامزدهای نخست وزیری مورد نظر آنان، به جای مقابله، به ناباوری تلخ‌اندیشه و رسماً روى آورده‌اند. سیاستمدارانی را که دربار رد می‌کرد غالباً کسانی بودند که تفاوت بین آنان صرفاً بشدت و ضعف صفات مشترکشان مربوط می‌شد و نه به عوامل ماهوی. شیوه سیاسی موجود نمی‌توانست به جز بنیستی خودفرسا پیامد دیگری داشته باشد. با اینهمه جبر زمانه می‌توانست مردانی را به میدان آورد که بالقوه می‌توانستند دست کم همان اندازه مخالفت شدید برانگیزند که حمایت گسترده.

(۴۶) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۴۷) اقبالی، اثر یادشده، ص ۱۳۴-۱۴۸.

(۴۸) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۴۹) نطق حکیمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۸ خرداد ۱۳۲۷.

(۵۰) کرس ول به بوین، ۲ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

دولت هژیر

خرداد ۱۳۲۷-آبان

از مدت‌ها پیش انتظار می‌رفت که کابینه جدید از سوی هژیر تشکیل گردد. وی که بدون شک نامزد دربار بود، نظر نمایندگان هادار قوام را نیز نسبت به خود جلب کرده بود زیرا از دیدگاه آنان هژیر در مقام مقایسه با سایر نامزدها خصوصت کمتری نسبت به قوام داشت. در نتیجه، بسیاری از نمایندگان طرفدار دربار و دیگر مخالفان قوام، اینک اشتیاق کمتری به هژیر نشان می‌دادند، و با آنکه اشرف پهلوی و عواملش تلاش و فعالیت گسترده‌ای برای زمامداری او بعمل می‌آوردند^۱، در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷، تنها ۶۶ تن از ۱۲۰ نماینده حاضر در مجلس به هژیر رأی تمایل دادند و ۴۳ رأی نیز به نفع ساعد، نامزد دیگر دربار داده شد.^۲ با اینهمه، علیرغم مبارزه‌ای شدید، تعطیل بازار، و تظاهرات خیابانی که توسط کاشانی علیه هژیر ترتیب یافت و به خشونت و خونریزی انجامید، هژیر از سوی شاه به نخست‌وزیری منصوب شد و کابینه را تشکیل داد.^۳

هژیر که در سال ۱۲۷۴ شمسی در تهران متولد شده بود، یکی از جوانترین نخست‌وزیران ایران بشمار می‌رفت. پدر وی قبل از کارمندی در وزارت دارایی یکی

(۱) قاسم غنی، خاطرات دکتر قاسم غنی (تهران ۱۳۶۱) ص ۲۴۸.

(۲) تهران به وزارت خارجه، ۱۴ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۳) کرسول به بوین، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

از خدمتگزاران دربار مظفرالدین شاه قاجار بود.^۴ هژیر پس از پایان تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به وزارت امور خارجه رفت و سپس در سفارت شوروی به عنوان مترجم مشغول به کار شد. او پس از این به خدمت دولت بازگشت و نظر مساعد شماری از سیاستمداران از جمله مدرس، تقیزاده، و بویژه علی‌اکبر داور، سیاستمدار بانفوذ دوران رضاشاه را به خود جلب کرد. داور پستهای «سودآوری» را به او محول کرد^۵ و بعداً به ریاست بانک صنعتی و کشاورزی منصوب شد. در کابینه دوم فروغی در ۱۳۲۰، وی مقام وزارت پیشه و هنر و بازرگانی را داشت و در دولتهای بعدی سمتهای دیگر وزارت، بویژه وزارت دارایی را بر عهده گرفت.^۶

هژیر مردی باهوش، فاضل، و سخت‌کوش بود که به برخورداری از توان و کاردانی، علاقه‌ای وافر به تاریخ و ادبیات، حافظه‌ای کم‌مانند، و دانش کافی در زبانهای روسی، انگلیسی، و فرانسه شهرت داشت. با اینهمه، او نه در میان مردم محبوب بود و نه بین سیاستمداران مسن و جاافتاده.^۷ وی به عنوان عضوی از نسل جوان‌تر نخبگان حاکم، یک وزیر دارایی لایق، هوادار عقاید اصلاح‌طلبانه، و بالاتر از همه، یک سلطنت‌طلب مطیع و وفادار، توجه دربار را جلب کرده بود؛ مکانی که او در آن پایگاهی امن برای تحقق بلندپردازیهای شخصی خود می‌جست.^۸ با توجه به فقدان محبوبیت عمومی وی که بیشتر از سوی طن در مورد پیوندۀایش با انگلیسیها ناشی می‌شد، زمامداری او شادمانی چندانی میان ایرانیان بوجود نیاورد لیکن موجب خوشبینی بسیار مقامات انگلیسی گردید. کرس ول وی را به خاطر حالت «قطاعیت و آرامشی» که از خود نشان می‌داد و «در کی غیر ایرانی از ارزش سخت‌کوشی»، مورد تحسین و ستایش قرار داد.^۹

هیئت دولت هژیر که شامل چهار وزیر از کابینه قبلی و چهار وزیر جدید

۴) بامداد، اثر یادشده، جلد دوم، ص ۲۶۰-۲۵۸؛ ابراهیم صفایی، عبدالحسین هژیر (تهران ۱۳۲۸). بنا به روایتی دیگر، پدر وی یکی از مجاهدین صدر مشروطیت بود؛ گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، FO 371 EP 24582.

۵) همانجا.

۶) بامداد، اثر یادشده؛ صفایی، اثر یاد شده؛ باختر امروز، ۱۴ آبان ۱۳۲۸.

۷) قاسم غنی، وزیر پیشین، که در آن زمان سفیر ایران در قاهره بود، سخنان تندی درباره هژیر و برخی از همکارانش گفته است، (رجوع شود به غنی، اثر یادشده، ص ۲۴۶-۲۴۵). بدون شک او با چنین سخنانی احساسات شماری از سایر سیاستمداران را منعکس می‌کند.

۸) بی‌نام، بادداشت‌های دوره نخست وزیری هژیر، خواندنیها، ۳ فروردین ۱۳۳۰.

۹) کرس ول به بوبین، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

می‌گردید، روی هم رفته بیشتر از کابینه‌های پیشین هادار انگلیس بود. برنامه دولت شامل اصلاحات جاه طلبانه، وعده‌ها، و اشاره‌هایی به کلیه مسائل مهم کشور می‌شد^{۱۰} و مراد از آن بوضوح جلب نظر مساعد عمومی بود. یکی از نخست وزیران پیشین آن را چنین توصیف کرد: «برنامه هژیر سنگین و رنگین است، و نمک اصلاح بسیار دارد اگر فلفل استیضاح بگذارد».^{۱۱} هژیر معتقد بود که اوضاع اجتماعی، اقتصادی کشور بدون وجوده کافی و کمک خارجی نمی‌تواند بهبود یابد، لذا با کرس ول وارد گفتگو شد تا امکان دریافت ۱۰ میلیون لیره استرلینگ اعتبار را برای کاهش تورم و اجرای برنامه هفت ساله جویا شود.^{۱۲} پاسخ انگلیسیها مثبت نبود^{۱۳} و امریکاییها نیز که مورد مراجعت قرار گرفتند جواب مساعد ندادند.^{۱۴} بدون شک این پاسخها باعث دلسردی نخست وزیر گردید ولی او موضوع را بیشتر پیگیری نکرد. در اواسط تیر ماه ۱۳۲۷ چنین به نظر می‌رسید که هژیر موضع خود را تعکیم کرده است: برنامه دولتش به تصویب رسیده و کابینه او رأی از ۸۸ رأی ۹۶ بدست آورده بود.^{۱۵} بدین ترتیب انتظار می‌رفت که دولت دست به کار اجرای برخی از هدفهای سازنده و اصلاح طلبانه خود بزند.

دیری نپاید که خوشبینی به سرخوردگی تبدیل شد زیرا هژیر از آغاز کار، عدم قاطعیت و ضعف نفس شدیدی از خود نشان داد. وی گرایش به اتکاء بیش از حد به دیگران، بویژه دربار و انگلیسیها داشت، و به گونه‌ای رقت‌انگیز از مخالفان خود می‌ترسید. هژیر غالباً به سفارت انگلیس درباره دیسیسه‌های سید ضیاء، فعالیتهای کاشانی، و حرکات قوام شکایت می‌برد؛ کاشانی را به ارتباط با روسها متهم می‌ساخت و از حسن نظر امریکاییان نسبت به قوام بدگمان بود.^{۱۶} کرس ول کوشید تا به وی

(۱۰) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا؛ گزارش کلیتون-توماس، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا؛ جهانگیر تفضلی، مصاحبه در ایران ما، ۲۲ تیر ۱۳۲۷، تفضلی مدیر روزنامه ایران ما و معاون سیاسی هژیر بود.

(۱۱) هدایت، خاطرات و خاطرات، اثر یادشده، ص ۴۶۲.

(۱۲) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ ژوئن ۱۹۴۸، EP 371 FO 68706.

(۱۳) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۴) سفارت انگلیس (واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، همانجا.

(۱۵) ایران ما، ۹ تیر ۱۳۲۷.

(۱۶) کرس ول به باروز، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706؛ کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژوییه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

دلگرمی دهد و «هرگونه داستان دخالت‌های امریکاییها در سیاست ایران را از ذهن او خارج کند». با اینهمه، مسافرت شاه به اروپا در ۲۷ تیر که سفر به انگلیس را نیز در برمی‌گرفت، ضربهٔ دیگری بر اعتماد به نفس هژیر وارد آورد.

چهار روز پس از عزیمت شاه، و حدود سه هفته پس از آنکه دولت هژیر رسماً از سوی مجلس تأیید شده بود، عباس اسکندری استیضاح خود را از دولت تقدیم مجلس کرد.^{۱۷} در پی آن ناصرقلی اردلان نمایندهٔ سنتدج دولت را به خاطر بخشنامه مربوط به کنترل ارز مورد استیضاح قرار داد.^{۱۸} سخنرانیهای شیوا و سرگرم‌کننده اسکندری علیه هژیر، علاوه بر تمرکز بر بحرین و نفت جنوب، توجه مجلس را به بسیاری از نارساییها و مسایل کشور معطوف می‌کرد و کلیه خطاهایی را که ممکن بود به هژیر و کابینه‌اش نسبت داد، برمی‌شمرد. همچنان که معمول او بود، وی بر سر موضوع یا سیاست خاصی با دولت هژیر مخالفت نمی‌کرد بلکه آن را در مجموع مردود می‌دانست. او آگاهانه این واقعیت را که دولت مزبور هنوز فرستی برای ابراز وجود نداشته است نادیده گرفته به پیامدهایی نامطلوب بی‌ثباتی حکومت توجه نمی‌کرد. وی حتی بر آن بود که تغییر پی در پی دولتها وجه مشخص کلیه نظامهای پارلمانی است؛ و برای نمونه از جمهوری سوم فرانسه نام می‌برد که در آن، به گفته اسکندری، میانگین عمر دولتها هفتاد و پنج روز بود.^{۱۹}

برخی از نماینده‌گان، به هواداری از دولت سخن گفتند اما در سخنانشان شور و حرارتی نبود؛ حتی در نطقهای هژیر و وزیرانش نیز اشتیاقی نهفته نبود. شمار زیادی از وکلاء انتقادات اسکندری را تأیید می‌کردند و فقط تنی چند از آنان حاضر بودند که با تأکید وی بر بحرین و نفت جنوب به مجادله برجیزند. با توجه به غیبت شاه از کشور به مدت نزدیک به شش هفته (که دو هفته آن در انگلیس به اصرار جهت خرید تجهیزات نظامی، دریافت کمک، و حتی عقد پیمان اتحاد گذشت)،^{۲۰} سرانجام

(۱۷) نطق اسکندری در مجلس، ۳۰ مرداد و اول شهریور ۱۳۲۷. متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۴۶، ۲۹۷-۲۴۶، ۳۰۵-۳۱۲. طی این سخنرانیها بود که اسکندری تا آن حد پیش رفت که ملی شدن صنعت نفت را توصیه کرد. مقامات وزارت خارجه بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس هنوز اهمیت روزافزون مسئله نفت را در ک نمی‌کردند.

(۱۸) نطق اردلان در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳۱ مرداد ۱۳۲۷.

(۱۹) نطق اسکندری در مجلس، ۲۸ مرداد ۱۳۲۷، متن در اقبال، اثر یادشده، ص ۲۴۶-۲۷۳.

(۲۰) گزارش پایمن، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۸؛ باروز به لوروثتل، ۱۳ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP .68729

به استیضاح رأی «سکوت» داده شد بی آنکه مجلس وارد ماهیت استیضاح شود.^{۲۱} بدین سان دولت قبل از آنکه بتواند مجالی برای خودنمایی بیابد به گونه‌ای مؤثر به مبارزه کشانده شد. با آنکه بازگشت شاه در اوایل شهریور به بهبود موقعیت هژیر در مجلس کمک کرد، او هیچ حرکتی در راستای تحقق هدفهای اصلاح طلبانهاش یا گرددآوری اکثریت قابل اعتمادی از نمایندگان نشان نداد. وی به عنوان یک وزیر دارایی پیشین بخوبی آگاه بود که برای آنکه دولت بتواند به انجام وظایف خود بپردازد، نیاز به امنیت مالی دارد، و بر این اساس به تصویب رساندن لایحه بودجه خود را در مجلس دلمشغولی اصلی خویش قرار داد.^{۲۲} هر چند که آخرین باری که مجلس بودجه سالانه‌ای را تصویب کرده بود، به سال ۱۳۲۲ بر می‌گشت، و از آن پس هزینه‌های دولت براساس یک دوازدهم بودجه سالانه پرداخت می‌گردید. به عبارت دیگر نمایندگان همواره نشان داده بودند که نمی‌خواهند دولت از امنیت یا خودمختاری مالی بهره‌مند شود.

هژیر که طرفدارانش در مجلس به مراتب کمتر از هوادارن بسیاری از اسلاف او بودند، در واقع با شروع به اقدامی که تحقق آن فراتر از توانایی او بود، پیشرفت سایر هدفهایش را سد کرده بود. در مقابل نطقهای مستدل ابوالحسن حائری‌زاده و تقی‌زاده که بر نقایص بیشمار لایحة بودجه تأکید نهادند،^{۲۳} سایر نمایندگان استدلال کردند که یک بودجه ناقص بهتر از نبودن بودجه است.^{۲۴} سرانجام لایحة بودجه به تصویب نرسید و اقدامات شخص نخست‌وزیر مانع از آن شد که او بتواند لوایح کار و برنامه هفت ساله را در مجلس مطرح کند.^{۲۵}

هژیر بر سر دوراهی همیشگی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری ایران قرار گرفته بود، دوراهی‌ای که در آن بی‌حرکتی معمولاً مناسبت بیشتری با بقای سیاسی داشت اما طبعاً نشانه‌ای از ضعف و بی‌لیاقتی تلقی می‌گردید. از سوی دیگر اقدام مشتبه یا قاطعیت، موازنۀ لرزان و ظریف بین طایفه‌های سیاسی یا باندهای رقیب را در معرض تهدید قرار می‌داد و نوعی انحراف از «قانون» یا حرکت در راستای «دیکتاتوری»

(۲۱) کرس‌ول به بوین، ۲۴ اوت ۱۹۴۸؛ FO 371 EP 68707؛ اقبال، اثر یادشده، ص ۳۱۷.

(۲۲) لوروژتل به بوین، ۳۱ اوت ۱۹۴۸؛ FO 371 EP 68707.

(۲۳) نطقهای حائری‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۹ و ۱۱ شهریور ۱۳۲۷؛ نطق تقی‌زاده در مجلس، همانجا، ۱۴ شهریور ۱۳۲۷.

(۲۴) نطق ابوالحسن صادقی در مجلس، همانجا، ۱۱ شهریور ۱۳۲۷؛ نطق صادق رضازاده شفق در مجلس، همانجا، ۱۶ شهریور ۱۳۲۷.

(۲۵) لایحة اولیۀ ۵۰ ماده‌ای به ۲۱ ماده تقلیل داده شد تا تصویب آن تسهیل گردد.

پنداشته می‌شد. ترکیب زیرکانه و ظریفی از حرکت و بیحرکتی، واکنش مصلحت‌گرایانه مطلوبی در برابر شیوه سیاسی موجود بشمار می‌آمد. اما هژیر نیروی تخیل و تجربه لازم را برای این کار نداشت. کرس ول وی را به خاطر برخورداری از «قوه استعداد تشخیص و استفاده از ظرافتها و پیچیدگیهای عوامل و ارتباطات سیاسی که موقعیت هر دولتی در ایران به آن وابسته است»^{۲۶} ستوده بود^{۲۷}، لیکن متعاقباً آشکار شد که این ارزیابی ناموجه بوده است.

در نهم شهریور ۱۳۴۷ دولت طی تصویب‌نامه‌ای مقرر داشت که از آن پس کارمندان دولت حق ندارند امتیاز روزنامه داشته یا سردیری و همکاری مستقیم مالی و غیرمالی در انتشار جراید را بر عهده داشته باشند.^{۲۸} هدف اصلی از این حرکت محدود کردن تعداد جراید و فروشناندن لحن خصمانه مطبوعات بود که در آن شمار وسیعی از کارکنان دولت که به اطلاعات محروم‌اند دسترسی داشتند، درگیر بودند.^{۲۹} این اقدام ضربه‌ای بر آزادی مطبوعات، آن هم در شرایطی که مذاکرات نفت ایران و انگلیس جریان داشت، تلقی شد. استیضاح دیگری علیه دولت توسط عبدالقدیر آزاد نماینده سبزوار به عمل آمد که قرار شد پس از پایان مذاکرات لایحه بودجه مورد بحث قرار گیرد.

هژیر به امید بهبود روابط خود با نمایندگان دست به ترمیم کابینه زد و ضمن وارد کردن سه وزیر جدید در دولت، خود شخصاً وزارت کشور را بر عهده گرفت. تاکتیک مزبور در قائم کردن نمایندگان ناراضی ناموفق ماند زیرا بزرگ‌ترین مایه تنش و رویارویی در مجلس، و بنابراین عمده‌ترین مسئله هژیر، آینده سیاسی قوام بود. در تیرماه کمیسیونی از مجلس که به منظور خاص رسیدگی به اتهامات فساد علیه قوام تشکیل شده بود، به نفع او رأی داد^{۳۰} و در اواسط مهرماه نیز کمیسیون دادگستری مجلس تقریباً به اتفاق آراء رأی به برائت او داد.^{۳۱} با اینهمه، مخالفان قوام که به سرکردگی برادران مسعودی از افراد متعلق به اکثر فراکسیونهای مجلس تشکیل شده بودند و از سوی دربار راهنمایی و تقویت می‌گردیدند، به هر وسیله قابل

.۲۶) کرس ول به باروز، ۸ زوئن، ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

.۲۷) لوروژتل به بوین، ۱۵ سپتامبر، ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

.۲۸) همانجا. طبق برآورد لوروژتل، از ۴۰۰ امتیاز روزنامه تنها ۴۰ امتیاز به مقامات دولتی تعلق داشت، لیکن منابع انسانی و مالی بسیاری از جراید توسط مقامات مزبور تأمین می‌شد.

.۲۹) لوروژتل به بوین، ۳۱ اوت، ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

.۳۰) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، اول اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

تصوری متشیب می‌شدند تا مانع از تبرئه نهایی قوام در مجلس شوند. متقابلاً، هواداران قوام نیز تا زمانی که سرنوشت حامی و سرکرده آنان مسکوت مانده بود، علیه مخالفان خود به شیوه‌های مشابه روی می‌آوردند. هژیر شخصاً مایل بود به نوعی مصالحه با قوام دست یابد، و حتی شایعاتی رواج داشت که قوام پس از کسب مجدد قدرت هژیر را وزیر دارایی خود خواهد کرد.^{۳۱} او همچنین از کدورت و دلتگی بین شاه و قوام متأسف بود و ظاهراً بر این باور بود که سرانجام شاه چاره‌ای جز توافق با قوام نخواهد داشت.^{۳۲} اما سازش با قوام و کمک به تبرئه او به معنای بازگشت رسمی او به صحنه سیاسی و مستلزم رنجش یا دشمنی دربار و نمایندگان مخالف با قوام بود. بنابراین، تنها راه پیش روی هژیر این بود که به یک بن‌بست نومیدکننده و توانفرسای پارلمانی گردن نهد.

شبح قوام همچنان مخالفان او را در داخل و خارج مجلس و نیز کابینه ضعیف هژیر را تهدید می‌کرد. شخصیت قوام، دار و دسته یا طایفه سیاسی دوباره جان گرفته او، شبکه‌های روزنامه‌های طرفدار او، و بی‌کفایتی یا شکست رقباًش، جملگی بازگشت قوام را به عرصه سیاست، به عنوان فردی که از بیشترین توانایی برای مقابله با مسایل موجود بهره‌مند است، یاری می‌داد. مخالفان هژیر و بسیاری از کسانی که با دولتهاي دست‌نشانده شاه و زیر سلطه دربار مخالف بودند، پیرامون قوام گرد آمده بودند و حتی گزارش‌های وجود داشت مبنی بر اینکه تقی‌زاده و علی منصور، نخست وزیر پیشین، با قوام در ارتباط‌اند.^{۳۳} وزارت خارجه امریکا نیز به این نتیجه رسیده بود که «احتمال هرگونه ثبات در ایران ناچیز است، مگر آنکه قوام به مستند قدرت بازگردد».^{۳۴}

به هر تقدیر، دربار آماده آن بود که به ورود دوباره قوام به صفوف نامزدان نخست وزیری روی خوش نشان دهد و به جلوگیری خود از فیصله یافتن موضوع اتهامات واردۀ علیه قوام، در مجلس ادامه می‌داد. قوام از هنگام بازگشت از اروپا چندین ملاقات طولانی با شاه برگزار کرده بود،^{۳۵} لیکن شکاف بین آنان همچنان باقی

(۳۱) لوروژتل به رایت، ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۲) لوروژتل به رایت، همانجا.

(۳۳) لوروژتل به باروز، ۸ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68713.

(۳۴) سفارت انگلیس (واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۳۵) سفارت انگلیس (واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

بود. شاه کماکان مصراوه بر آن بود که نه قوام و نه هیچ نخست وزیر دیگری که مستقل از دربار عمل کنده، پذیرفتی نخواهد بود. به نظر وی حکومت کارساز نه با محدود کردن دخلت دربار در امور سیاسی و اداری، بلکه با افزایش رسمی حدود اختیارات قانونی شاه حاصل می شد. البته بن بست پارلمانی به همان اندازه از فعالیتهای دربار ناشی می گردید که از اصول یا تفسیرهای موجود از قانون اساسی و یا از دلستگیها و رفتار شخصی و گروهی نمایندگان، لیکن شاه به نحو مؤثری از این بن بست برای توجیه پافشاری خویش بر نیاز به تجدید نظر در قانون اساسی بهره می جست.

چنین برمی آمد که شاه بیشتر در پی کسب حمایت یا عدم مخالفت انگلیسیها و امریکاییان بود تا سیاستمداران ایرانی، ولی هر قدر هم که انگلیسیها با هدف شاه در نیل به کارایی اداری، همدلی داشتند، آنان نه راه و ابزار پیشنهادی او را برای رسیدن به هدف تأیید می کردند و نه زمان مورد نظر او را. آنان امید داشتند که اقدامات اصلاح طلبانه مانند برنامه هفت ساله وضع را بهبود بخشیده نیاز به تجدید نظر در قانون اساسی را کاهش دهد.^{۳۶} با وجود این انگلیسیها و حتی سفير امریکا در تهران، رفته رفته موضع ملایمی در پیش گرفتند. در مهرماه ۱۳۲۷ لوروزتل به این نتیجه رسیده بود که امکان «هرگونه پیشرفت حقیقی» بدون نوعی تجدید نظر در قانون اساسی ناچیز است.^{۳۷} وی طرز رفتار مجلس را «نه فقط سبک سرانه» بلکه «جنایتکارانه» می دانست^{۳۸} و بر آن بود که «خطروناکترین کار برای انگلیسیان» این است که «بن بست شوم موجود را تداوم بخشیده یا به آن تن در دهنده».^{۳۹} با اینهمه وزارت خارجه بریتانیا توصیه کرد که بررسی تجدید نظر در قانون اساسی تا تأیید یا رد لایحه برنامه هفت ساله به تعویق افتاد. اندرز وزارت خارجه بریتانیا این بود که شاه پس از مشاوره لازم با سیاستمداران ایرانی، در امر تجدید نظر در قانون اساسی محتمطانه گام بردارد.^{۴۰} از سوی دیگر وزارت خارجه امریکا باور نداشت که تجدید نظری عده در قانون اساسی مورد نیاز باشد مگر آنکه ثبات کشور را «جنبهای براندازی یا حوادث دیگری که افزایش اختیارات قانونی شاه را ایجاب کنند، به

(۳۶) پایین به کرسول، ۶ ژوئیه ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۳۷) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۳۸) لوروزتل به ارم-سارجنت، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۳۹) همانجا.

(۴۰) وزارت خارجه به تهران، اول نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

مخاطره اندازد».^{۴۱}

هیچ یک از این دیدگاهها و ملاحظات اثری بازدارنده بر شاه به جا نگذارد؛ او به لوروزتل گفت که «وی قاطعانه از تن در دادن بیشتر به وضع اسفبار موجود کشور امتناع می‌کند» و در این اندیشه است که از طریق هژیر به نمایندگان اطلاع دهد تا ترتیبات تجدید نظر در قانون اساسی را فراهم آورند، و اگر آنان با هدف او همداستان نگردند، از سلطنت کناره‌گیری خواهد کرد.^{۴۲} برنامه‌های شاه به آگاهی مجلس رسید ولی حتی اگر هژیر توانایی لازم را داشت که هدفهای شاه را به ثمر رساند، وی زمان را برای این کار مناسب نمی‌دید.

موقعیت هژیر در مجلس ناظممن بود چرا که مذاکرات پیرامون لایحه بودجه هنوز جریان داشت و استیضاح عبدالقدیر آزاد مورد بحث قرار نگرفته بود. نیکپی در اوایل آبان ماه به لوروزتل اظهار داشت که حوصله شاه بسر آمده است و اگر هژیر بزودی موفق نشود لایحه بودجه‌اش را از تصویب مجلس بگذراند، باید استعفا دهد و ساعد که ترتیب تشکیل مجلس مؤسسان را فراهم خواهد ساخت، جایگزین او گردد.^{۴۳} بدین سان هژیر از همه سو تحت فشار بود. حتی نمایندگان طرفدار دربار دیگر از او حمایت بی‌چون و چرانمی کردند، در حالی که مخالفانش وی را به عنوان نخست وزیر تحمیلی دربار مردود می‌شمردند. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس، تعداد بسیاری از نمایندگان ناخشنودی خود را از برنامه‌های مورد نظر شاه پیرامون قانون اساسی ابراز داشتند، بدین صورت که به انتخاب مجدد رضا حکمت، فرد مورد توجه دربار، رأی ندادند بلکه آراء خود را به نفع تقی‌زاده ریختند چرا که او موضوعی انتقادی نسبت به هژیر، و به تبع آن، در مورد رفتار دربار اتخاذ کرده بود.^{۴۴} ناخشنودی از شاه بیشتر به صورت بنیست و فلچ پارلمانی که هژیر را در خود

(۴۱) فرانک (واشینگتن) به وزارت خارجه، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68714.

(۴۲) جرالد دوهر، دبیر شرقی ابرلندی تبار و بحث‌انگیز سفارت امریکا که به گفته لوروزتل در جلسات مجلس مرتب‌تر از بسیاری از نمایندگان شرکت می‌کرد، ظاهراً تهدید شاه را به استعفا، لافازنی قلمداد کرد. گفته مزبور که به عنوان خرابکاری امریکاییها در نقشه‌های شاه تغییر شد، به خشم شاهدخت اشرف نسبت به جان وایلی سفیر امریکا انجامید زیرا تقصیر اصلی به او نسبت داده شد. (لوروزتل به رایت، اول نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708).

(۴۳) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۸، FO 371 EP 68707.

(۴۴) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۴۵) لوروزتل به باروز، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۸، همانجا؛ حکمت، به هر حال انتخاب شد ولی فقط با اکثریت ۵۳ رأی در مقابل ۴۶ رأی که به تقی‌زاده تعلق داشت.

فروبرده بود، نمایان می‌شد: با اینکه هژیر از پشتیبانی صوری یک اکثریت بزرگ برخوردار بود، از حمایت اکثریتی واقعی بهره نداشت و فشار انتقادها و استیضاحهای بی‌درپی نمی‌گذاشت نفسی تازه کند.

موضوع عمدہای که هژیر می‌توانست از آن به گونه‌ای مؤثر برای کسب حمایت استفاده کند، مسئله نفت و بحرین بود ولی حتی اگر وی در این مورد تمایل هم داشت، نه قادر به اتخاذ یک موضع محکم بود و نه این کار را عملی می‌دانست. از دیدگاه او رنجانیدن انگلیسیها بهایی بسیار گزار برای جلب پشتیبانی در داخل کشور بود و هژیر هیچ اقدام دیگری بهجز صحبت صرف در این باره^{۴۶}، و گهگاه طرح خصوصی پاره‌ای از شکایتهای ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس به عمل نیاورد.^{۴۷} او پس از روی کار آمدن به کرس ول اطمینان داده بود که با تجدید مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس «با این تفاهم روشن که اعتبار امتیاز نفت به هیچ وجه مورد سؤال و مخالفت او نیست»، موافقت دارد^{۴۸}، و حتی آمده بود که این مراتب را علنًا اعلام کند.^{۴۹} او این احتیاط را به خرج داد که مذاکرات نفت را در فضایی محروم‌انه برگذار کند ولی پس از کناره‌گیری وزیر دارایی جدید او، محمدعلی وارسته که ریاست هیئت نمایندگی ایران را در این مذاکرات بر عهده داشت، هژیر بسختی می‌توانست مخالفانش را متلاعده کند که مذاکرات نفت با شکست مواجه نشده است.^{۵۰}

اساساً ناکامی هژیر در ایجاد تصویر و چهره‌ای معتبر از خود، از این واقعیت سرچشمde می‌گرفت که وی سرسرپرده دربار و دوست و فادار انگلیس دانسته می‌شد. او شخصاً بدگمان از این بود که امریکاییها وی را بیش از اندازه هوادار انگلیس تلقی می‌کنند. هنگامی که ژنرال شوارتسکف از فرماندهی ژاندارمری کنار گذارده شد و سرهنگی با «وظایفی صرفاً مشورتی» جانشین او گردید، و رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکا تغییر داده شد، برخی مطبوعات امریکا این را نشانه‌ای از گرایش‌های انگلیس دوستی کابینه هژیر قلمداد کردند.^{۵۱} هژیر از موضع و طرز تلقی امریکاییان

(۴۶) تهران به وزارت خارجه، ۲۴ ژوئن، ۱۹۴۸، FO 371 EP 68706.

(۴۷) کرس ول به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۰ ژوئن، ۱۹۴۸، همانجا.

(۴۸) نطق هژیر در مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۲۷.

(۴۹) لوروژتل به باروز، ۱۳ اکبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68708.

(۵۰) لوروژتل به بوین، ۸ سپتامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68713.

هم به خودشان و هم به انگلیسیها گله کرد؛^{۵۱} به تعبیر وی امریکاییان قوام را به او ترجیع می‌دادند، و این امر بحران اعتماد به نفس وی را ژرفتر می‌کرد.^{۵۲} هژیر به از سرگیری مناسبات عادی با روسها علاقمندی نشان داد و در ملاقات‌هایش با سادچیکف به تجدید مذاکرات مربوط به بازارگانی ایران و شوروی که در خرداد ۱۳۲۷ آغاز شده بود و بطور متناوب ادامه داشت، ابراز تمایل کرد.^{۵۳} او همچنین با دو تن از رهبران حزب توده که برنامهای دوازده ماده‌ای برای «اعادة توازن سیاسی داخلی و روابط دوستانه با اتحاد شوروی» پیشنهاد کرده بودند، ملاقات داشت،^{۵۴} ولی موفق نشد که به دوستی روشنگران چپ‌گرا یا حتی کاهش دشمنی آنان دست یابد.

دشمنان سنت‌گرا یا مذهبی هژیر نیز از خصومت خود نسبت به وی نکاستند. هژیر امیدوار بود که با گنجانیدن مخالفت با تقسیم فلسطین در برنامه دولت، اجراری کردن رعایت روزه‌داری با «سختگیری غیرمعمول»، محدود کردن فروش مواد غذایی و مشروبات الکلی در ماه رمضان، منوع ساختن عرضه مشروبات الکلی در مشهد و قم،^{۵۵} و کوشش در تسهیل زیارت حج،^{۵۶} جنبالهای الهام گرفته از مذهب را خنثی سازد. تدبیر مزبور نتایج معکوس بیار آورد زیرا نشانه‌هایی از ضعف و دوره‌یی تلقی گردید.^{۵۷}

(۵۱) کرسول به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۸؛ سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ نوامبر ۱۹۴۸. FO 371 EP 68707.

FO 371 EP 68708.

(۵۲) از اوابل مهر لوروزتل طرح این پرسش را آغاز کرده بود که آیا هژیر «هرگز قادر خواهد بود که روی پای خود بایستد» (لوروزتل به رایت، ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۸). EP 68708.

(۵۳) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۴۸. 68707.

(۵۴) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ اوت ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۵) لوروزتل به بوین، ۳۱ اوت ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۶) اقبالی، اثر یادشده، ص ۲۳۶-۲۴۱. سفر حج به تازگی پس از یک دوره طولانی قطع روابط دیپلماتیک بین ایران و عربستان سعودی از سر گرفته شده بود. قطع روابط به علت گردن زدن یکی از حجاج ایرانی در مکه در سال ۱۳۲۲ صورت گرفت.

(۵۷) در سپتامبر سه تن از یاران کاشانی نامه‌ای از سوی مجمع مسلمانان مجاهد خطاب به مجلس، سازمان ملل متحد، مطبوعات و سفارتخانه‌های خارجی نوشتند که در آن ضمن محکوم کردن دولت هژیر علیه ادامه کار آن هشدار دادند. (اطلاعات ۳۰ مهر ۱۳۲۷). گزارش سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸. FO 371 EP 68708.

در اواسط آبان دیگر آشکار شده بود که هژیر در موقعیتی نیست که بتواند لایحه بودجه خود، یا هر لایحه دیگری را از تصویب مجلس بگذراند. لوروزتل توسط یک «مقام موئق» آگاهی یافت که در پی خاتمه مذاکرات مجلس در مورد استیضاح عبدالقدیر آزاد، و بدون توجه به نتیجه آن، هژیر استغافا خواهد داد و شاه ساعد را برای جانشینی وی توصیه خواهد کرد.^{۵۸} در ۱۳ آبان ۱۳۴۷ بحث پیرامون استیضاح یادشده به رأی اعتماد به دولت با اکثریت ۶۷ رأی در مقابل ۷ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع انجامید. اما نتیجه مذبور تحت الشاع خبری قرار گرفت که روز قبل رادیوی بی‌بی‌سی پخش کرده بود. بی‌بی‌سی ضمن اظهارنظر درباره سفر خصوصی موسی نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه ایران به انگلستان، اعلام داشت که وی با بوین بر سر «تجدد نظر پیشنهادی در قانون اساسی ایران» به مذاکره خواهد پرداخت.^{۵۹} با آنکه خبر فوق مکرراً از سوی بی‌بی‌سی و دولت ایران تکذیب گردید، گزارش یادشده هیجان و جنجال گسترده‌ای در محافل سیاسی ایران برآورد انداخت. هیاهوی برخاسته از این خبر برنامه‌های شاه را مختلط کرد و موجبات دستپاچگی او را فراهم ساخت. وی اینکه با دشواری به مراتب بیشتری مواجه بود تا ایرانیان را متقادع کند که برنامه‌های او در مورد قانون اساسی به تمامی از سوی انگلیسیها القا نشده است. پیامدهای گزارش بی‌بی‌سی ضربه نهایی و کوبنده را بر کابینه هژیر وارد ساخت. امیدهای زیادی که زمامداری هژیر برانگیخته بود جای خود را به سرخوردگی مفرط داد و این تحول بر ضعف کارآیی ترتیبات پارلمانی موجود مهر تأیید نهاد. هژیر نه در فن دست‌آموزی دیگران مهارت زیادی نشان داده بود و نه توانسته بود دست به ابتکاراتی هوشمندانه و دوراندیشانه بزنند. هراس فلجه‌کننده‌ای که او از مخالفان خویش و پیامدهای احتمالی اعمال خود داشت وی را دستخوش بی‌حرکتی شکست‌انگیزی کرده بود. بی‌تصمیمی و تردید عمیقی که درباره توافقیهای خود داشت مانع از آن بود که بتواند با تلون وفاداریها و شگردهای پیچیده و گیج کننده مخالفان و هوادارنش مقابله کند. او به عنوان سرسپرده دربار نمی‌توانست به آسانی خود را در مقام حامی و ولینعمتی معتبر به دیگران عرضه کند. هژیر از خصوصیتیهایی که وفاداری و احترام بر می‌انگیخت و موجب گرد آمدن مریدان و وابستگانی ثابت قدم می‌شد، چندان بهره نداشت. با آنکه او از صفاتی که سیاست طایفه‌ای و باندهای سیاسی موجود پسندیده یا مجاز می‌داشت بهره‌مند بود، تناقض

(۵۸) لوروزتل به رایت، ۳ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۵۹) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۶ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

بین باندها یا طایفه‌های سیاسی شاه و قوام، و بین کوشش‌های یکی برای مشروعیت دادن به چیرگی دربار، و تلاش‌های دیگری در جهت رفع موانع بازگشت قوام به صحنه سیاسی، هژیر را در محدودیت و تنگنا می‌گذاشت.

دولت ساعد

آبان ۱۳۲۷-اسفند ۱۳۲۸

در ۱۶ آبان ۱۳۲۷، یک روز پس از استعفای کابینه هژیر، نمایندگانی از فرآکسیونهای مختلف مجلس، به توصیه لوروژتل، برای مشورت در مورد گزینش فوری نخست وزیر جدید به کاخ سلطنتی فراخوانده شدند.^۱ متعاقباً، بدون توجه و رعایت روش معمول و متعارف برای انتخاب نخست وزیر، به عبارت دیگر، بدون رأی تمایل رسمی مجلس، ساعد مأمور تشکیل دولت گردید. وی پس از کناره‌گیری از زمامداری در آبان ماه ۱۳۲۳، به کار آزاد روی آورد و سپس در دوره پانزدهم مجلس به نمایندگی از شهر رضاییه (ارومیه) به مجلس راه یافت. زمانی که از او خواسته شد دولت جدید را تشکیل دهد، هنوز نماینده مجلس بود. ساعد از نظر حمایت در مجلس به فرآکسیون اتحاد ملی اتکا داشت که شمار زیادی از نمایندگان هوادار دربار را دربرمی‌گرفت و در آن ساعد عضوی برجسته بشمار می‌رفت. با اینهمه، روشی که نامبرده از طریق آن به نخست وزیری رسید، نه تنها به انتقاد گسترده در مطبوعات انجامید^۲ بلکه موجب نگرانی بیشتر نمایندگان شد که از تحلیل تدریجی اختیارات قوه مقننه ناخشنود بودند.

ساعد به منظور جبران نارضاییهای ناشی از نحوه انتخاب خود، کوشید تا

(۱) لوروژتل به رایت، ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 68709.

(۲) روزنامه زندگی (بجای دموکرات ایران)، ۲۰ آبان ۱۳۲۷، ۱۸-۲۰.

همکارانش را به گونه‌ای برگزیند که بیشتر فرآکسیونها راضی نگه داشته شوند، یا دست کم خصوصت آنها تحریک نگردد.^۳ با اینهمه، هنگامی که او در تاریخ ۲۷ آبان برای معرفی کابینه در مجلس حضور یافت، حد نصاب وجود نداشت.^۴ از آنجا که چنین رویدادی در تاریخ مشروطیت ایران بیسابقه بود، وزیران ساعد استعفای خود را تسليم کردند، ولی این استعفا مورد قبول واقع نشد و ساعد پس از سه روز تلاش و فشار گسترده برای جلب همکاری و کلا، هیئت دولت خود را رسماً به مجلس معرفی کرد.^۵ سرانجام، در تاریخ ۱۷ آذر، پس از انتقادات مستدل احمد رضوی از برنامه دولت و نیز قابلیت و صلاحیت شخص نخست‌وزیر، انتقاداتی که چندین جلسه به درازا کشید و حمله متقابل دشنام آمیزی بدنبال آورد،^۶ برنامه کابینه ساعد با ۵۶ رأی موافق در مقابل ۲ رأی مخالف و ۳۷ رأی ممتنع به تصویب رسید، و این در حالی بود که سی تن از نمایندگان از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند. شاه بیدرنگ مشورت با لوروژتل را برای یافتن جانشین ساعد آغاز کرد،^۷ لیکن این واقعیت که نامزد پذیرفتی دیگری وجود نداشت، به ساعد امکان داد تا پایگاه حمایتش را در مجلس وسعت بخشیده موقعیت خود را تحکیم نماید.

به هر حال، رویارویی طولانی بین حامیان و مخالفان قوام در مجلس، همانقدر ساعد را در تنگنا می‌گذاشت که هژیر را با دشواری دست به گریبان کرده بود و با آنکه منازعه مزبور دربار را قادر ساخت تا قوام را از قدرت دور نگه دارد، این موفقیت به بهای فلنج شدن جریان قانونگذاری حاصل شده بود. بنا به دلایل متفاوت، هم ساعد و هم دو گروه متخاصل یادشده خواستار حل اختلاف بودند، و بر این اساس، در اول دی ماه ۱۳۲۷ یک تفاهم‌نامه رسمی توسط نمایندگان دو فرآکسیون به امضاء رسید،^۸ که ملموس‌ترین نتیجه آن تصویب لایحه بودجه برای چهار ماه باقیمانده از سال ۱۳۲۷ با ۹۰ رأی موافق بود. این امر دولت را موقتاً از اتکا به مجلس برای تأمین

(۳) همانجا.

(۴) سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۵) لوروژتل به بوین، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

(۶) نطق مهندس احمد رضوی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۷-۲ آذر ۱۳۲۷ نطق مهدی باتمانقلیچ در مجلس، همانجا؛ همچنین مراجعت شود به احمد رضوی، متن نطق نماینده کرمان در مجلس شورای ملی (تهران ۱۳۲۷).

(۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ دسامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۸) روزنامه زندگی (بجای دموکرات ایران)، ۸ آذر ۱۳۲۷ دی.

قانونی هزینه‌هایش آسوده ساخت و همچنین سلاح بالقوه مجلس را برای سقوط کابینه از اختیار آن به درآورد.^۹

تحولات مزبور و نقش ساعد در آن موجبات خشنودی شاه را که مشغله ذهنی او همچنان افزایش اختیارات خود از طریق تجدید نظر در قانون اساسی بود فراهم نیاورد. با اینهمه، اگر کابینه می‌بایست بتواند به کار خود ادامه دهد، ساعد عملأ نمی‌توانست راه دیگری در پیش گیرد. به هر حال، شاه اینک اعتقداد پیدا کرده بود که ساعد برای ترتیب دادن تغییرات در قانون اساسی بی‌میل نیست اما توانایی انجام این مهم را ندارد، و بنابراین وجود یک «دولت قوی» مورد نیاز است. شاه و لوروژتل در مورد کلیه موضوعات مملکتی با یکدیگر مشورت می‌کردند و ظاهراً روابطی حسن داشتند. در یکی از ملاقاتهای آن دو، شاه فکر تدارک نخست وزیری علی منصور، یکی از نخست وزیران پیشین را به میان کشید^{۱۰} و چنین برمی‌آمد که او نیز مانند لوروژتل نسبت به انتصاب تقی‌زاده، دست کم به سمت وزیر کشور، نظر موافق دارد.^{۱۱}

شاه امیدوار بود، طبق توصیه لوروژتل، با بهره‌برداری از اعتبار تقی‌زاده به عنوان یکی از معماران قانون اساسی ایران، وی را وادارد که یا به دولت بپیوندد یا خود زمامداری را در دست گرفته موجبات تجدید نظر در قانون اساسی را فراهم سازد.^{۱۲} اما انتخاب تقی‌زاده حتی به مقام وزارت کشور، با مخالفت شدید تنی چند از درباریان مواجه شد و شخص او نیز از ابقاء ساعد هواداری می‌کرد.^{۱۳} در هر صورت، اکنون چنین برمی‌آمد که او به همکاری با شاه در زمینه ترمیم قانون اساسی تمایل دارد لیکن آماده نیست هنگامی که عملی کردن چنین برنامه‌ای مطرح است مسئولیت اجرایی بپذیرد.^{۱۴}

مقامات وزارت خارجه انگلیس و امریکا همچنان به بررسی دقیق خود درباره موضوع قانون اساسی ادامه می‌دادند. با اینکه انگلیسیها مواضع و دیدگاههای خود را نسبت به این مسئله تا حدی ملایم‌تر کرده بودند، هنوز هوادار خویشنداری و احتیاط

۹) لوروژتل به بون، ۲ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

۱۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

۱۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۸، همانجا.

۱۲) لوروژتل به بون، ۲ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

۱۳) لوروژتل به بون، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸، همانجا.

۱۴) لوروژتل به بون، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۹، همانجا.

بودند. آنان تجدید نظر در قانون اساسی را آخرین راه حل می‌دانستند و می‌کوشیدند شاه را وادار سازند که اهداف خود را نخست به تشکیل مجلس سنا محدود سازد.^{۱۵} لوروژتل ضمن قبول اصولی نیاز به ترمیم قانون اساسی بر اهمیت روش و زمان مناسب برای این کار تأکید گذارده توصیه می‌کرد که گشایش مجلس سنا و مشورت با سیاستمداران ارشد در کانون توجه شاه قرار گیرد. این خط مشی یا روشی بود که وزارت خارجه انگلیس با آن موافقت داشت و هریز نیز که اینک یکی از معتمدترین محارم شاه محسوب می‌شد دیدگاه‌های مشابه داشت.

شخص شاه به حد کافی احساس اطمینان نمی‌کرد که بدون دست کم تأیید ضمنی سفارت انگلیس و امریکا، دست به اقدام بزند. بنابراین او تا فرارسیدن فرصت مناسب، کوشش خود را بر کسب تأیید و حمایت مشاورانش متمرکز کرد. فرصت مورد انتظار زمانی پیش آمد که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شاه به هنگام حضور در مراسمی در دانشگاه تهران از یک سوئقصد جان بدرا بردا. ظواهر امر حکایت از آن داشت که حزب توده در مجمع مسئول سوئقصد بوده است، ولی به گفته برخی از اعضاء حزب، تنها کیانوری در میان سران حزب از این اقدام پشتیبانی کرده بود و اقدام او در این مورد با اطلاع همکارانش نبود.^{۱۶} رویداد مزبور یک فضا و وضعیت اضطراری پدید آورد که شاه بیدرنگ از آن بهره‌برداری کرد؛ اکنون لوروژتل متقادع شده بود که خودداری شاه از دست زدن به اقدامی قاطع «احتمالاً منجر به واژگونی رژیم کنونی ظرف چند ماه آینده خواهد شد».^{۱۷} مقامات وزارت خارجه انگلیس و همتایان امریکایی آنها تا به این حد متقادع نبودند،^{۱۸} ولی لوروژتل تأکید می‌کرد که شاه در حال و هوایی نیست که پذیرای نصیحت باشد.^{۱۹} شاه تهدید کرد که مجلس را منحل خواهد کرد و هدف اصلی او از این کار این بود که مشاوران خودی و بیگانه خود را وادارد که حمایت کامل خود را از او دریغ نکنند. در چنین شرایطی، دیگر مسئله این نبود که چگونه می‌توان شاه را مهار کرد بلکه این بود که چگونه باید از انحلال

(۱۵) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹، همانجا؛ سر آلیور فرانک (از واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۳۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۱۶) فریدون کشاورز، اثر یادشده، ص ۱۳۳-۹۹؛ لنگرانی، اثر یاد شده؛ مصاحبه با بزرگ علوی، ۱۳۶۲.

(۱۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۱۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۱۹ فوریه ۱۹۴۹، همانجا؛ سر آلیور فرانک (از واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۱۹) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

مجلس که هم مورد مخالفت انگلیس و هم امریکا بود، جلوگیری کرد.^{۲۰} شاه از حکیمی و سید محمد صادق طباطبایی، یکی از رؤسای پیشین مجلس نیز که هر دو در شمار مشاوران اصلی شاه در مورد تجدید نظر پیشنهادی در قانون اساسی بودند برای تشکیل دولت دعوت کرده بود، ولی آنان از قبول دعوت سر باز زدند مگر آنکه شاه سودای انحلال مجلس را از سر به در کند.^{۲۱} پیشنهاد هژیر مبنی بر اینکه شاه برنامه خود را درباره قانون اساسی به موقع اجرا گذارد، ولی از انحلال مجلس صرفنظر کند، مورد قبول شاه، لوروژتل، و کاردار سفارت امریکا واقع شد.^{۲۲} وزارت خارجه انگلیس ضمن تأکید بر نیاز به مشورت با سیاستمداران ارشد، انتصاب یک «دولت قوی» را مورد تأیید قرار داد، دولتی که به هدف تشکیل مجلس مؤسسان تحقق بخشد ضمن آنکه برای جلب موافقت مجلس یا حصول اطمینان از بیطرفى آن نیز کوشش نماید.^{۲۳}

مسلم بود که بر گماشتن یک «دولت قوی»، که اصطلاحی خواهایند برای دولتی وفادار به شاه، و قادر به تأمین مقاصد او در زمینه قانون اساسی بود، به عنوان حرکتی علی‌الله در راستای تضعیف حکومت مشروطه تلقی می‌گردید. تشکیل چنین دولتی مورد پسند امریکاییان نبود چرا که آنان از عاقب داخلی و خارجی آن نگرانی داشتند و از رعایت «روشها و ترتیبات صحیح قانونی» جانبداری می‌کردند.^{۲۴} شاه نیز بهنوبه خود در مورد جانشین ساعد دچار تردید بود، و به هر حال داوطلبان زیادی که توانایی تشکیل یک دولت قوی را داشته باشند، یافت نمی‌شد. از سوی دیگر، سوءقصد نافرجام به جان شاه موقعیت ساعد را تقویت کرده مخالفانش را دلسوز ساخته بود. ساعد از آغاز دوره دوم نخستوزیری، حتی بیش از پیشینیان خود، در برابر مسئله نفت آسیب‌پذیر بود. اظهاراتی که او طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری رویتر بیان داشت، به متزله به رسمیت شناختن آشکار قرارداد ۱۹۴۳ نفت بود، قراردادی که به نحو فزاینده‌ای مورد منازعه بود.^{۲۵} سخنان مزبور به استیضاح اسکندری از دولت انجامید که تهدید کرد در صورتی که نمایندگان موقعیت ساعد را در مجلس ثبیت کنند،

(۲۰) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷، ۱۹ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۱) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۲ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۳) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۴۹، همانجا.

(۲۴) اطلاعات، ۲۲ دی ۱۳۲۷.

وی مجلس را ترک خواهد گفت.^{۲۵} استدلالهای اسکندری و اثرات آن بر نمایندگان، تقی زاده را که در سال ۱۹۳۳ وزیر دارایی بود واداشت تا در مجلس از شرایطی که تحت آن قرارداد مزبور منعقد شده بود، پرده بردارد و افشا کند که وی و دیگر کسانی که با تمدید مدت امتیاز مخالفت داشتند، در برابر رضاشاه، فرمانروای «قدر قدرت» آن زمان، «آلتن فعلهایی» بیش نبودند.^{۲۶} این سخنان توجه و هیجان گستردگای برانگیخت و چشم‌انداز راه حلی را که انگلیسیان می‌پسندیدند، بشدت تیره ساخت.^{۲۷} همچنین اهمیت و تأثیر استیضاح اسکندری از این رهگذر افزایش یافت، استیضاحی که به هر حال از موافقت بسیاری از نمایندگان برخوردار بود.

از دیدگاه ساعد سوئقصد به جان شاه درست در لحظه مناسب صورت گرفته بود. واقعه مزبور وی را از مقابله با مجلسی علناً ستیزه‌جو رهایی داد و کابینه‌اش را قادر ساخت که با توسل به اقدامات شدید علیه مخالفان، موقعیت خود را استوار کند. حکومت نظامی دوباره برقرار شد، حزب توده منحل و غیرقانونی اعلام گردید،^{۲۸} روزنامه‌نگارانی که نسبت به دربار بی‌احترامی کرده بودند بازداشت شدند، و کاشانی به خارج از کشور تبعید شد. نمایندگان ناگزیر عقب نشستند، استیضاح اسکندری از دستور کار مجلس خارج گردید، استیضاح دیگری از سوی رحیمیان، پس گرفته شد، و دولت به رأی اعتمادی چشمگیر دست یافت. علاوه بر آن، لایحه برنامه هفت ساله به تصویب رسید، مدت نطق نمایندگان محدود شد (اقدامی که دولت قبلًا سعی در تصویب آن کرده بود)، و لایحه جدید مطبوعات سرانجام مورد تصویب قرار گرفت.

(۲۵) نطق اسکندری در مجلس، ۳۰ دی-۷ بهمن ۱۳۲۷، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۴۲۳-۴۲۵. به دنبال سوئقصد به جان شاه، اسکندری ایران را ترک کرد و مدت دو سال در خارج از کشور به سر برد، ظاهراً به این دلیل که به او روایید بازگشت داده نمی‌شد.

(۲۶) نطق تقی زاده در مجلس، ۷ بهمن ۱۳۲۷، متن در اقبالی، اثر یادشده، ص ۴۲۳-۴۳۱؛ شرحی که علاء، عضو دیگر هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات نفت، درباره این موضوع برای سفير انگلیس تعریف کرد، با سخنان تقی زاده تطبیق می‌کرد. (شپرد به موریسون، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524). ا.ک. رانتی، عضو وزارت خارجه بریتانیا نظرات علاء را تأیید کرد (گزارش رانتی، ۲۴ مارس ۱۹۵۱، همانجا).

(۲۷) لوروژتل به بولن، ۲ فوریه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

(۲۸) منوچهر اقبال، وزیر کشور و دشمن دیرین حزب توده، که لایحه انحلال و سرکوب حزب توده را به مجلس ارائه داد، به واپسی سفير امریکا گفته بود که لایحه مزبور توسط دولت هژیر، که اقبال در آن نیز شرکت داشت، تهیه شده بود لیکن دولت جرأت نکرد آن را به مجلس تقدیم نماید.

مهم‌تر از هر چیز، نمایندگان از مخالفت مؤثر با تشکیل مجلس مؤسسان پیشنهادی شاه ناتوان ماندند و حتی تا جایی پیش رفتند که برنامه شاه را کتبًا تأیید کنند.^{۲۹} بدین سان ساعد به عنوان شخصی که آشکارا قادر بود آمادگی برای اجرای مقاصد شاه را با قاطعیت نسبی همراه سازد، قد برافراشت و موفق شد خصایل دیگر خود را که باعث شده بود شاه به انتصاب نخست وزیر دیگری بیاندیشد، تحت الشاعع قرار دهد.

انتخابات مجلس مؤسسان تحت مقررات حکومت نظامی به گونه‌ای برگذار شد که اعتراضات فراوانی را دامن زد و از رسوایی برکnar نماند. این مجلس پس از گشایش، جلسات خود را از ۱ تا ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۸ برگذار کرد و شکل تعدیل شده‌ای از پیشنهادهای نقیزاده را به تصویب رساند که طبق آن ماده‌ای به قانون اساسی افزوده شد که ترتیب کار را برای کلیه تغییرات آتی در قانون اساسی پیش‌بینی می‌کرد.^{۳۰} همچنین اصل ۴۸ قانون اساسی مورد تجدید نظر قرار گرفت و اختیار انحلال مجلسین به شاه تفویض گردید. تجدید نظر در آن اصول قانون اساسی که به اصلاح ترتیبات و نظامنامه داخلی مجلس، از قبیل مقررات حد نصاب، مربوط می‌شد به دو مجلس شورا و سنا و اگذار گردید.^{۳۱}

اینکه به نظر می‌آمد که شاه در پایان دادن به آن دوره از مشروطیت ایران که ویژگی آن نابسامانی و عدم کارایی پارلمانی بود توفیق یافته است، و این امر تحولی مثبت یا به هر حال گریزناپذیر بشمار می‌رفت.^{۳۲} با اینهمه، تجدید نظر در قانون اساسی نشانه خاتمه کشمکش قانونی بین مجلس و دربار نبود بویژه آنکه تغییر

(۲۹) حرکتی که بعداً مصدق را برانگیخت تا آنان را به جهت آمادگیشان «برای کنند گور خود به دست خودشان» ملامت کند (مصالحه مطبوعاتی مصدق، باخته امروز، ۲۳ شهریور ۱۳۲۸).

(۳۰) نظرات نقیزاده در مقاله‌ای که اطلاعات مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۲۷ به چاپ رساند، ابراز گردید. تأیید و حمایت حکیمی، صادق، صدر، و دیگر «پدران قانون اساسی» از برنامه شاه، در مطبوعات نیز با خلوص نیت نشان داده شد (کیهان مورخ ۷ اسفند، کوشش مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۲۷). طبق ماده مصوب مجلس مؤسسان، مجلس شورا و سنا، هر یک مستقلأً یا براساس پیشنهاد دولت، می‌توانند با اکثریت دو سوم آراء، مجلس مؤسسان را تشکیل دهند. این مجلس با تأیید و فرمان شاه، به منظور تجدید نظر در مواد خاصی از قانون اساسی برپا می‌شود.

(۳۱) لوروزتل به بوبن، ۲۶ آوریل ۱۹۴۹، EP 75464 FO 371. اطلاعات، ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۸.

(۳۲) مثلاً مقالات رحمت مصطفوی در کیهان مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۷ و ارسلان خلعتبری در ستاره مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۸.

مقررات مربوط به طرز کار نمایندگان به بعد موکول شده بود. قبل از گشايش مجلس مؤسسان، شماری از وکلا، بخصوص بقایی، مکی، و حایریزاده تکان ناشی از سوءقصد و پیامدهای آن را پشت سر گذارده و موفق شده بودند که با استفاده از ناخشنودی گسترده از نحوه برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان، و نیز اذیت و آزار مخالفان دولت و دربار یا افراد مظنون به مخالفت، دولت را مورد استیضاح قرار دهند.^{۳۳} هدف حملات دولت، بویژه اقبال و وزیر کشور و سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش بود. اقبال خود به سرپرده‌گیش به دربار اذعان داشت و اقداماتش علیه حزب توده و پاپشاری او در اخراج معلمائی که مظنون به داشتن تمایلات توده‌ای بودند، نظام آموختی کشور را دستخوش اختلال کرده بود؛ سپهبد رزم آرا نیز از سوءقصد به جان شاه به گونه‌ای مؤثر برای سرکوب مخالفان، مداخله نامشروع در انتخابات، افزایش قدرت خویش، و تقویت پیوندهایش با دربار بهره برد بود.

نمایندگان هنوز آشکارا بر بیم و هراس خود فایق نشده بودند و دولت بی‌آنکه بتواند منتقادان را خلیع سلاح کرده یا پاسخهای قانع کننده‌ای به آنها بدهد، در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۸ با اکثریت ۹۰ رأی از ۹۶ نماینده رأی اعتماد گرفت.^{۳۴} دو هفته بعد لایحه تشکیل مجلس سنا که یک سال قبل از سوی حکیمی تقدیم شده بود، به تصویب رسید.^{۳۵} حال به نظر می‌آمد که دولت از موقعیتی محکم برخوردار است و خطر واقعی از جانب مجلس، که دوره آن بزوادی بسر می‌رسید، آن را تهدید نمی‌کند. اشتغال فکری عمده نمایندگان را انتخابات مجلس شانزدهم تشکیل می‌داد که بنا بود در اواسط مرداد ۱۳۲۸ آغاز شود و نگرانیهای قبل از انتخابات وکلا بخصوص علاقه آنان به اینکه اقبالشان را برای انتخاب مجدد به مخاطره نیندازند، فرستی به دولت داد تا لواحی را که در حالت عادی موجب بحث و جنجال و مخالفت می‌گردید، به مجلس تقدیم کند. شماری از نمایندگان و بخصوص تقی‌زاده و متین دفتری، کوشیدند طرح انتخابات جدیدی را از تصویب مجلس بگذرانند، طرحی که از نظر ماهیت شباهت به طرحی داشت که قبلاً مصدق پیشنهاد کرده بود، و طبق آن بیسواند عملی از شرکت در انتخابات، که بر مستقیم و محرمانه بودن آن پاپشاری

(۳۳) برای متن سخنرانیهای این نمایندگان، رجوع شود به حسین مکی، استیضاح حسین مکی، دکتر مظفر بقایی، ابوالحسن حائریزاده از دولت ساعد، ۱۳۲۸ (تهران ۱۳۵۷).

(۳۴) لوروزتل به بوری، ۳ مه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75465.

(۳۵) لوروزتل به بوری، ۱۷ مه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

می شد، محروم می ماندند.^{۳۶} شور کلی پیرامون طرح بخوبی پیش رفت لیکن قبل از تصویب نهایی آن عمر مجلس پائزدهم به پایان رسید. دولت با بهره برداری از تمایل نمایندگان به پرهیز از بحث و جدال دوران قبل از انتخابات، سعی کرد تا قرارداد الحاقی گس-گلشاپیان را که مختصمن تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ نفت نبود و صرفاً حق الامتیاز پرداختی به دولت ایران را افزایش می داد، به تصویب مجلس برساند.^{۳۷} مقامات انگلیسی با خوشبینی زیاد انتظار داشتند این قرارداد مورد تصویب قرار گیرد اما بزودی دریافتند که حتی برخی اعضای دولت هم یا آن را کافی نمی دانند، یا واقعاً با آن مخالفاند و یا از اینکه موافق بهنظر برند اکراه فراوان دارند.^{۳۸} به هر حال، پس از مذاکرات طولانی و با توجه به فشار مقامات انگلیسی و مشهود نبود نشانی از انعطاف پذیری آنها، دولت احساس کرد که چاره‌ای جز تسلیم قرارداد به مجلس و کوشش برای تصویب آن ندارد. اما مکی با پشتیبانی بقایی، حایریزاده و آزاد، با قرارداد الحاقی مخالفت کرد.^{۳۹} ترفند ماهرانه مکی در ایراد نطقهای طولانی به منظور جلوگیری از تصویب قرارداد به کمک اظهارات احساساتی و مهیج دکتر عبدالله معظمی که چندین نماینده را به گریه واداشت،^{۴۰} مانع از رأی گیری شد، و نطقهای مکی آنقدر به درازا کشید تا دوره مجلس در ۶ مرداد ۱۳۲۸ رسمآ خاتمه یافت.^{۴۱}

تحول فوق به منزله ناکامی دولت، و بیشتر از آن، شکست انگلیسیها بود، ولی آنان با اظهارات مکرر شاه مبنی بر اینکه در بی تصویب اصلاحات مورد نظر وی در مورد نحوه کار مجلس، قرارداد الحاقی نیز به تصویب خواهد رسید، تسلی می یافتدند. خوشبینی شاه در مورد مجلس شانزدهم از قصد وی در جلوگیری از انتخاب افرادی

(۳۶) لوروژتل به بولین، ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹، همانجا.

(۳۷) برای متن قرارداد الحاقی رجوع شود به:

Norman Kemp, Abadan (London 1955) pp. 266-270.

(۳۸) گزارش گلشاپیان به گروهی از سیاستمداران، متن در حسین مکی، نفت و نطق مکی، ص

.۲۱۲-۲۰۴

(۳۹) مکی، نطق در مجلس، ۱-۴ مرداد ۱۳۲۸، همانجا، ص ۲۲۳-۲۲۴.

(۴۰) نطق معظمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲ مرداد ۱۳۲۸

(۴۱) همچنین مراجعه شود به:

Elwell-Sutton, Persian Oil (London 1955);

و مصطفی فاتح، اثر یادشده، ص ۳۸۸-۴۰۳.

ناشی می‌شد که هدفهای «اخلال گرانه» آنان معلوم بود.^{۴۲} هژیر که در ۲۹ تیر ۱۳۲۸ به سمت وزیر دربار منصوب شده بود، در فرصتهای گوناگون بیشترین سعی خود را به کار می‌برد تا تأیید سفارت انگلیس را نسبت به این استراتژی جلب کند. وی می‌کوشید توجه لوفورد کاردار سفارت را به اهمیت این امر از دیدگاه مقامات بریتانیا جلب می‌کرد که «مجلس انتخاب گردد که تا آنجایی که ممکن است به تصویب قرارداد الحاقی نظر مساعد داشته باشد».^{۴۳} وی حتی نظر لوفورد را درباره اعضاي مجلس پیشین که با قرارداد الحاقی مخالفت کرده بودند، جویا شد که آیا انگلیسیها «هیچ پیشنهادی» درباره اینکه با آنان چه باید کرد دارند یا نه. با اینهمه، لوفورد به خوبی آگاه بود که علیرغم مساعی شاه و هژیر برای کنار گذاشتن آن دسته از نمایندگان که بعزم آن دو عناصری نامطلوب بودند، مجلس آینده تا آنجا که به قرارداد نفت مربوط می‌شد، احتمالاً «همانقدر خیره سر خواهد بود که مجلس قبلی بود».^{۴۴} او به این واقعیت واقف بود که حتی ایرانیانی که از دیدگاه هموطنان خود و نیز لوروژتل، هوادار انگلیس تلقی می‌شدند، خواستار «گذشتگان» بیشتری از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران بودند.^{۴۵} به هر تقدیر، وزارت خارجه و شرکت نفت به طرز شگفت‌آوری از درک اهمیت نمادی و عاطفی مسئله نفت و نقش حساس آن در احیاء ناسیونالیسم ایرانی عاجز ماندند. آنان در عزم خود به تعقیب موضوعی «سرسختانه» و پافشاری بر طرح هر چه زودتر موضوع نفت در مجلس، استوار و پابرجا ماندند.

دولت ساعد از سیاست روشنی درباره انتخابات پیروی نمی‌کرد ولی هدف اصلی آن که مورد پشتیبانی شدید اقبال و هژیر بود، جلوگیری از انتخاب «عناصر نامطلوب» بود. در اواسط مردادماه شاه وظيفة تدارک انتخابات مجلس و سنا را به سید محمد صادق طباطبایی سپرد.^{۴۶} تصمیم مزبور اقبال را عمیقاً رنجیده خاطر ساخت. او به تلخی به یکی از اعضاء سفارت انگلیس شکوه کرد و از طباطبایی به عنوان فردی

(۴۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ اوت ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466.

(۴۳) لوفورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۴۴) لوفورد به باروز، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75500.

(۴۵) همانجا. از جمله این افراد علی‌اصغر حکمت بود که لوروژتل او را «هوادار ما» توصیف کرده بود و نیز گلشایان وزیر دارایی که وی را شخصی توصیف کرده بود که «می‌توان به او اطمینان کرد که در اموری که به منافع ما مربوط می‌شود، اقدام شتابزده‌ای نکند». (لوروژتل به رایت، ۱۷ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709).

(۴۶) گزارش ویلر، ۱۰ اوت ۱۹۴۹، FO 248 1486.

قوم و خویش باز، بی کفایت، و معتاد به تریاک یاد کرد و رضا حکمت را که قرار بود با طباطبایی همکاری کند، یک «جنایتکار» نامید.^{۴۷} هدف از انتصاب طباطبایی این بود که امر انتخابات از درجه‌ای از وجہه و اعتبار برخوردار گردد و دولت نیز درباره آزادی آن به کرات و رسم‌آمینان خاطر می‌داد.^{۴۸} با اینهمه گستردنگی اقدامات خلاف رویه و مداخله غیرقانونی مقامات دولت و نظامی، شکایات فراوان و اعتراضات روزافزونی بیار آورد.

ناتوانی آشکار دولت در رد کردن اتهامات تخلف در انتخابات، انگیزهٔ تلاش و صفات آرایی تازه‌ای برای مصدق گردید. او به همراه نوزده تن از سیاستمداران و روزنامه‌نگارانی که از میان جمعیت کثیر گرد آمده به دعوت وی انتخاب شده بودند، به تاکتیکی متولّ شد که وی و برخی از همکارانش طی انتخابات دورهٔ پانزدهم به کار برده بودند. آنان قصد خود را دایر بر تحصیل در دربار، و در صورت ممانعت در مسجد، به نشانه اعتراض اعلام داشتند.^{۴۹} محبوبیت مصدق میان عناصر فعال سیاسی در تهران بزودی اعتراض کنندگان را به گروه ذی‌نفوذی مؤثر مبدل ساخت که دولت یارای سرکوبی یا نادیده گرفتن آن را نداشت.

هزیر بیمهوده کوشید تا حمایت یا تأیید لوفورد را برای مقابله شدید با اعتراض کنندگان جلب کند ولی لوفورد به او گفت دولت نباید «مرعوب عوام‌فریبان» به نظر آید و بازداشت معتبرضان ممکن است موجب شود آنان مبدل به شهید شوند.^{۵۰} شاه با اکراه فراوان ورود آنان را به کاخ پذیرفت^{۵۱} هرچند که

(۴۷) گزارش جکسون، اوت ۱۹۴۹، همانجا. اقبال ضمن اشاره به مسئولیت سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا در مورد چنین تحولی، ناباوری خود را به اینکه سفارت انگلیس او و هزیر را به خاطر طباطبایی و حکمت «ترک کرده است» اظهار داشت. به هر حال، از نظر ویلر، حرکت مورد بحث، نمونه «معمولی» دیگری از سیاستهای شاه بشمار می‌رفت (گزارش ویلر، ۲۰ اوت ۱۹۴۹، FO 248 1846).

(۴۸) اعلامیه رئیس ستاد ارتش، ۱۵ شهریور ۱۳۲۸، مصاحبه مطبوعاتی اقبال، اطلاعات، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸، همانجا، ۵ مهر ۱۳۲۸.

(۴۹) مصاحبه مطبوعاتی مصدق، شاهد ۲۰ مهر ۱۳۲۸، اعلامیه مصدق، همانجا، ۲۱ مهر ۱۳۲۸.

(۵۰) لوفورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۹، EP 75466 FO 371.

(۵۱) از ۲۰ نفری که متحصن شدند، پنج تن روزنامه‌نگار، یک نفر روحانی، و بقیه اساساً سیاستمداران اصلاح طلب ناراضی بودند. از میان آنان امیر علایی، یوسف مشار، دکتر کریم سنجانی، و دکتر حسین فاطمی روزنامه‌نگار، بعداً در کابینه مصدق به وزارت رسیدند، در حالی که

انتقادهایشان را از انتخاب مردود دانست.^{۵۲} متحصین پس از چهار روز در حالی که هنوز نگرانی عمیق خود را از قصد دولت مبنی بر صحنه‌سازی و تقلب گسترده در انتخابات جهت دستیابی به توافق با شرکت نفت انگلیس و ایران ابراز می‌داشتند، کاخ را ترک گفتند.^{۵۳} هیئت مزبور بی‌آنکه در اثر عدم موقیت صوری خود از حرکت باز بماند، کوشید تا به ساختار خود رسمیت بخشد و ضمن گزینش نام جبهه ملی^{۵۴} تمرکز بر مسائل حساسی را مانند آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، و الغاء حکومت نظامی، سرلوحة هدفهای خود قرار داد.^{۵۵}

ممکن است مراجعة مصدق و پیروانش به شاه که از نظر آنان با تجدید نظر در قانون اساسی، اصول نظام پارلمانی را آشکارا زیر پا نهاده بود، متناقض به نظر رسد.^{۵۶} با اینهمه در غیاب مجلس آنان راه دیگری جز این نداشتند، و افزون بر آن بدون اینکه هیچ توهی درباره اعتقادات دموکراتیک شاه به خود راه دهند به این حرکت متول شدند تا از این راه پاییندی مورد ادعای شاه را نسبت به اصول دموکراتیک علناً در معرض آزمایش بگذارند. پذیرش خواستهای مصدق و دیگر

دکتر شایگان و محمود نریمان برای نخستین بار و مکی، بقایی، حایری‌زاده و آزاد مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.

(۵۲) «پیامهای متبادله بین شاه و متحصین»، شاهده، ۲۳ مهر ۱۳۲۸؛ نامه هژیر به متحصین، همانجا، ۲۶ مهر ۱۳۲۸. نامه مصدق به هژیر، همانجا، ۲۷ مهر ۱۳۲۸. لوروزتل به باروز، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۹. FO 371 EP 75466.

(۵۳) اعلامیه متحصین به ملت، باخته امروز، ۲۶ مهر ۱۳۲۸.

(۵۴) در زبان انگلیسی «نشنال فرانت» ترجمه رسایی از جبهه ملی نیست، ولی معادلهای دیگری مانند «پاپولار» یا دموکراتیک که کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» از آنها هواداری کرده است نیز رسایی کمتری دارند. در زبان محاوره سیاسی مدرن ایران، «ملی» از «ناسیونال» یا «ناسیونالیست» معانی گسترده‌تری دارد و معنی آن با توجه به اوضاع و احوال متفاوت فرق می‌کند و می‌تواند محتوایی دست راستی، محافظه‌کارانه، دولتگرا (اتاتیست) و یا چپگرا، لیبرال و مردم‌گرا (پوپولیست) داشته باشد. در مورد مصدق و جنبش ملی ایران، ملی بنحو مشخص منعکس کننده مفهوم اخیر بوده است ولی محتوای ناسیونالیستی آن غلبه داشته است و به این سبب با قید احتیاط «شنال فرانت» در برابر جبهه ملی بکار رفته است.

(۵۵) اسناده و آین نامه جبهه ملی، باخته امروز، ۱۰ تیر ۱۳۲۹. همچنین مراجعت شود به حسین مکی، خلیج بد، جلد یکم (تهران ۱۳۶۰)، ص ۳۶-۴۶؛ احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی (تهران ۱۳۳۲).

(۵۶) مردم، ارگان مخفی حزب غیرقانونی توده اعترافات شدیدی به حرکت مزبور به عمل آورد (مردم، ۳۰ مهر ۱۳۲۸).

مخالفان عقب‌نشینی عمداتی برای شاه تلقی می‌شد در حالی که رد کردن آن خواستها تأییدی آشکار بر همدلی دربار با بدترین عناصر نخبگان حاکم بشمار می‌رفت. در برابر اوج گرفتن احساسات ملی، دربار بدین سان بر سر یک دوراهی واقعی قرار گرفته بود و در برابر افکار عمومی تهییج شده‌ای که خود را به گونه‌ای فزاینده در معرض آن می‌دید، راه گریزی نمی‌یافت.

بنابراین هدف مصدق از مراجعته به شخص شاه این بود که او را مجبور سازد تا وجهه مطلوب خود را به عنوان پاسدار اصول مشروطه به صراحت تأکید کند و دست کم در انتظار عمومی راهی جز تبعیت از نقش مقرر خود در قانون اساسی نداشته باشد.^{۵۷} شگرد مصدق نه از رفتار شاه در عمل بلکه از نقشی که وی براساس روح قانون اساسی می‌بایست ایفا کند، الهام می‌گرفت: داوری بیطرف یا مقامی که می‌بایست بر تطابق عملکرد نهادهای حکومت با اصول و مبانی قانون اساسی نظارت کند. با آنکه مصدق و طرفدارانش به موقیت فوری دست نیافتدند، ناخشنودی از تخلفات انتخاباتی دولت، بخصوص فعالیتهای ستاد ارتتش در تحمیل نامزدها، همراه با تقاضا برای تعویض اقبال، همچنان روبروی فزونی می‌رفت. عربیله‌های شکوهیه و نامدهای اعتراض آمیز بیشماری نوشته شد و برخوردهای خشونت آمیز یکی پس از دیگری در شهرستانها صورت گرفت که به مقیاس وسیعی در جراید انتشار یافت.^{۵۸} با توجه به سوءاستفاده آشکار از رأی دهنده‌گان روستایی که گلموار بوسیله ایادی نامزدهای انتخاباتی به پای صندوقهای رأی کشیده می‌شدند، ساکنان شهرها علاقه‌ای به شرکت در انتخابات نشان نمی‌دادند و درباره تأثیر آراء خود بر نتیجه انتخابات شک داشتند. طی مرحله اول انتخابات سنا که در اوایل شهریور برگزار شد، بی‌تفاوتوی حتی از انتخابات مجلس شورا نیز بیشتر بود.^{۵۹}

دربار، دولت، و ارتش حاضر به تغییر استراتژی خود نبودند، ولی از خطرات بالقوه وضع موجود کاملاً آگاهی داشتند. هزیر کوشش کرد تا ترتیب افتتاح مجلسین را قبل از عزیمت شاه به امریکا در ۲۳ آبان ۱۳۲۸ فرامهم آورد، لیکن کندی جریان

(۵۷) اعلامیه متحصنهن خطاب به ملت، باخته امروز، ۲۶ مهر ۱۳۲۸.

(۵۸) خونین ترین درگیریها در شهر جنوبی لار رخ داد که در آن به گفته کنسول انگلیس حدود چهارده نفر به هلاکت رسیدند (لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 7546).

(۵۹) در تهران فقط ۱۵۲۸۰ رأی در انتخابات سنا داده شد، باخته (بهای باخته امروز)، ۱۲

شهریور ۱۳۲۸.

انتخابات مانع از این امر گردید. دولت از مقابله با اوضاع ناتوان بود و از آنجا که موجودیتی مستقل از دربار نداشت، ملامت و مسئولیت عملکردش عمدهاً به شاه نسبت داده می‌شد که متهم بود بانگ اعراض عمومی را ناشنیده گرفته و در جدا کردن خود از اقدامات ناخوشایند دولت کوتاهی کرده است.

مخالفت علیه دولت به شخصیتهای خارج از گروه متعارف نخبگان حاکم محدود نمی‌شد. جمال امامی که در کابینه ساعد به عنوان وزیر مشاور عضویت داشت، به یکی از اعضاء سفارت انگلیس گفت دولت ساعد «تقلید ناشیانه‌ای از دولت» بود که در آن او و همکارانش «تنها اسماء» وزیر بودند، «بدون قدرت یا فرصت اینکه کاری انجام دهند». ^{۶۰} علی‌اصغر حکمت، وزیر امور خارجه و کفیل نخست‌وزیر در غیاب ساعد که برای یک مسافرت خصوصی دو هفته‌ای در ۱۹ مهر ۱۳۲۸ به لندن رفته بود، حتی از این هم جدی‌تر سخن گفت. وی در دیداری بالوروزتل زبان به شکایت گشود و نه فقط از انتخابات، بلکه از اینکه شاه همه چیز را تحت کنترل گرفته بدون آنکه حتی ظاهر به مشورت با او نماید یا او را از آنچه می‌گذرد باخبر سازد، به تلخی شکوه کرد. حکمت علل عدم محبویت شاه را بر شمرد و از جمله به استرداد املاک مصادره شده توسط پدرش به او، «بیزاری فزاینده‌ای» که به واسطه اطرافیان نزدیک وی دامن زده شده بود، و انتصاب «شخصی فاقد محبویت» به سمت مهمی در دربار، اشاره نمود.^{۶۱}

اظهارنظرهای مزبور به دار و دسته اشرف و انتصاب هژیر، یکی از اعضاء بر جسته آن به سمت وزیر دربار مربوط می‌شد. قدرت طلبی، تجمل‌گرایی و نیز دسیسه‌گریها و درگیریهای شاهدخت اشرف در بازیهای سیاسی، زبانزد همگان بود. وی گروهی از مردان پرتحرک و جاهطلب، ولی در مجموع، بی‌پرنسیپ را در جمع اعوان و انصار خود گرد آورده بود که علاوه بر هژیر شامل اقبال، خسرو هدایت، ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران می‌گردید.^{۶۲} ابتهاج مدیری کاردان بود و با دیگران تفاوت داشت ولی اقبال از هیچ وجهه مردمی برخوردار نبود؛ و خسرو هدایت رهبری

۶۰) لوروژتل به رایت، ۱۵ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467. امامی و طاهری دو تن از متولیان بانفوذ مجلس بودند که قوام مانع از انتخاب مجده آنان گشته بود، لیکن آن دو توانایی خود را در تأثیر نهادن بر فعالیتهای فراکسیونهای مجلس حفظ کرده بودند، و به این خاطر در کابینه ساعد راه بافتند. آنان در اوایل مهر ۱۳۲۸ به قصد شرکت در انتخابات دوره شانزدهم از سمت‌های خود استعفا کردند.

۶۱) یادداشت لوروژتل، ۲۹ دسامبر ۱۹۴۹، FO 248 EP 1486.

۶۲) برای فهرست اسامی نزدیکان اشرف، رجوع شود به غنی، خاطرات، (تهران) ص ۲۴۴.

اتحادیه کارگری تابع دولت (اسکن) را بر عهده داشت. افراد مزبور و بسیاری دیگر در قبال حمایت و مزایای واقعی یا بالقوهای که دریافت می‌داشتند، به خدمت اشرف کمر بسته بودند. او کانون یک طایفه سیاسی یا باند فعال بشمار می‌رفت که توانایی آن را داشت که شاه را آلت دست مقاصد خود قرار دهد و در اتحاد با سایر دار و دسته‌های وابسته به دربار، یا در مخالفت با آنها، در سیاستهای دربار اعمال نفوذ کند –باندی که مستقیماً بر سیاستهای دولت و تخصیص مقام و موقعیتها و غنایم سیاسی اثر می‌گذاشت. دسیسه‌های پی درپی اشرف سرانجام به کنار نهادن محمود جم، وزیر مورد احترام و سالخورده دربار که تا حدی زیاده رویهای خاندان سلطنت را مهار کرده بود، منجر شد.^{۶۳} هژیر مدت‌ها قبل از انتصاب رسمی خویش به جانشینی جم، عملأً به مثابه وزیر دربار مشغول فعالیت بود.

طومار زندگی هژیر به هنگام حضور وی در مراسم عزاداری عاشورا در یکی از مساجد تهران به دست یکی از اعضاء فدائیان اسلام به پایانی ناگهانی رسید.^{۶۴} طبق گفته لوروژتل، در تشییع جنازه هژیر مقامات دولتی عمیقاً مضطرب و نگران به نظر می‌آمدند در حالی که جمعیت تماشچی سرخوش و شادمان بود.^{۶۵} پاییندی هژیر به اسلام از نظر برخی از مخالفان او زیر سؤال قرار داشت ولی نفرت از او از سلطنت طلبی بسیار آشکار و بی‌ملحوظه او و مسئول شناخته شدن وی در قبال بدترین جنبه‌های سیاست و رفتار دربار و دولت ناشی می‌شد. گذشته از این، وی آنقدر هوادار انگلیس بود که غالباً بیشتر از سفارت انگلیس نگران منافع انگلیسیها به نظر می‌رسید. بسیاری از اعضاء نخبگان، از جمله برخی از وفادارترین مشاوران شاه، نیز از هژیر بیزار بودند. حکیمی به لوروژتل گفت که مرگ هژیر تأسف چندانی ایجاد نکرد چرا که او فردی بی‌اندازه جاهطلب پنداشته می‌شد که «پا را از گلیم خویش بسیار فراتر گذاشته بود» و نیز بدان جهت که خود را درگیر دشمنی با روحانیون ساخته بود.^{۶۶} حکیمی همچنین از نفوذ اشرف و اینکه نامبرده از عزیمت به خارج از

(۶۳) لوروژتل به رایت، ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75466. جم به عنوان سفیر به رم اعزام شد.

(۶۴) با خתר امروز، ۱۴ آبان ۱۳۲۸؛ طبق گزارشی که در این روزنامه به چاپ رسید، هژیر درمان پزشکی لازم را در بعدها ظهر ۱۳ آبان که ترور شد، و صبح روز بعد که در گذشت، دریافت نداشت. لوروژتل نیز گزارش مشابهی داد. (لوروژتل به بوین، ۱۷ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467).

(۶۵) لوروژتل به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۶۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468. شاه در ملاقاتی با لوروژتل، هژیر را «نوعی درویش» توصیف کرد.

کشور سر باز می‌زند، اظهار تأسف نمود.

با اینهمه، قتل هژیر ضربه شدیدی بر دربار، بویژه شاه، وارد آورد و به قول لوروزتل، او «دیگر کسی را نداشت که از سوی وی سخن بگوید». به نظر سفیر انگلیس، نخست وزیر، «الخورده، خسته، و ناخوش» بود، دولت وی به استثناء یکی دو تن از وزیران «حتی برای ایران بی کفايت» بشمار می‌رفت، و رزم آراء رئیس ستاد «بر جسته و لایق» ارتش «درگیر پیکار با وزیر جنگ» بود.^{۶۷} در هر حال، دولت از قتل هژیر بهره جست تا ب نمایش قاطعیت، اقتدار خود را دوباره برقرار کند. رزم آرا پیش‌بینیهای نظامی لازم را به عمل آورد تا از هرگونه خطر بی‌نظمی جلوگیری شود، سیاستمداران مخالف بازداشت شدند، از مصدق خواسته شد که به احمدآباد در خارج از تهران نقل مکان کند، و انتخابات تهران که در آن ابتدا مصدق و برخی از پیروانش به موفقیت رسیده بودند، ملغی گردید.^{۶۸} حرکت اخیر به عنوان پاسخ دولت به انتقادات مربوط به تقلب در انتخابات جلوه داده شد، در حالی که هدف واقعی این بود که زمینه برای انتخاب برخی از نامزدهای مورد نظر دولت فراهم شود. دولت در اقدامی آشتی‌جویانه، سرلشکر زاهدی را که در ظاهر با جبهه ملی همدلی داشت، به سمت ریاست شهریانی کل کشور منصوب کرد،^{۶۹} و محدودیتهایی که نسبت به مصدق و برخی از پیروانش اعمال شده بود، برداشته شد.^{۷۰} در این گیرودار، دولت در جلوگیری از انتخاب آنان به نمایندگی مجلس ناکام ماند.

ترور هژیر تنها ده روز قبل از عزیمت شاه به امریکا رخ داد و وی را در این باره که اقدام به مسافرت کند یانه، دچار تردید ساخت. اشتغال ذهنی شاه هنوز این بود که یا با تعویض ساعد و انتصاب او به عنوان سناتور و یا از طریق تقویت موقعیتش با انتخاب وزیران جدید، دولتی قوی بر سر کار آورد. وی با بیم و هراس دریافت که هیچ شخصیت ممتازی که حاضر به شرکت در دولت باشد، یافت نمی‌شود. و بنابراین از ترک کشور احساس نگرانی می‌کرد.^{۷۱}

۶۷) لوروزتل به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467.

۶۸) لوروزتل به وزارت خارجه، ۱۱ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا؛ باخته (باخته امروز)، ۱۸ آبان ۱۳۲۸.

۶۹) باخته امروز، ۲۲ آبان ۱۳۲۸، به احتمال قوی همدلی که تصور می‌شد زاهدی نسبت به جبهه ملی داشت، بیشتر از خصوصت جبهه با رزم آراء سرچشمه می‌گرفت تا از وابستگی واقعی به آرمانهای جبهه ملی.

۷۰) باخته امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۸.

۷۱) لوروزتل به استرنج، ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

لوروژتل حتی قبل از مرگ هژیر، و اینکه پیش از پیش، خروج شاه را از کشور عاقلانه نمی‌داست. او کوشید شاه را وادارد که دیدار خود را دست کم تا آنجا که امکان داشت کوتاه کند و حتی موافقت سفیر امریکا را با این امر تا حدی بدست آورد.^{۷۲} با اینهمه، به علت تصورات موجود درباره تضاد شدید منافع و رقابت بین امریکا و انگلیس در ایران^{۷۳} که شاه نیز عمیقاً به آنها اعتقاد داشت، مخالفت لوروژتل به معنای عدم تأیید انگلیسیها از تلاش‌های شاه برای نزدیک شدن با امریکا تعبیر می‌شد.^{۷۴} با وجود این شرایط دشوار، شاه با تعیین شورای سلطنت و انتصاب حکیمی به سمت وزیر دربار، راهی سفر گردید به این امید که اقدام وی اطمینان خاطری از عادی بودن اوضاع به حساب آید.^{۷۵}

قتل هژیر که با فاصله‌ای بسیار کم پس از سوئقصد به جان شاه اتفاق افتاد، و واکنش عمومی در قبال آن، بسیاری از سیاستمداران، از جمله ساعد و همکارانش را در اتخاذ یا تأیید سیاستهایی که علناً با خواستها و انتظارات مردم مخالفت و تناقض داشت، بی‌میل کرد. همچنین نیاز ساعد به نشان دادن دلیستگی خویش به احترام به قانون، همراه با خلق و خوبی معتدل شخص وی، مانع از آن گردید که آشکارا به تدبیر زورگویانه علیه مخالفان روی آورد. با آنکه دولت با بسر آمدن دوره مجلس پانزدهم، از مدتی پیش از تحمل بار مجلس رها شده بود، باز هم در ارائه تصویری از قدرتمندی و اطمینان به خود، ناتوان مانده بود و صرفاً از یک استراتژی مبتنی بر اجتناب و طفره رفته بپروری می‌کرد. این روشی بود که دولت در برخورد با اتهام تقلب در انتخابات و خطر فروپاشی سیستم حمل و نقل کشور در پیش گرفت. برنامه هفت ساله هنوز می‌باشد به موقع اجرا درآید،^{۷۶} و مهم‌تر از همه، مستلهٔ خطیر نفت پس از کوشش نافرجام دولت برای آن، کماکان در دستور کار قرار داشت.

۷۲) لوروژتل به وزارت خارجه، اول نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467؛ یادداشت لی وت، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

۷۳) چنین فرضیاتی بخشی از برنامه حزب توده را در زمینه توجیه و قابع و تحولات در ایران تشکیل می‌داد. روزنامه مردم حتی قتل هژیر را محصول جنبی رقابت‌های امپریالیستی انگلیس و امریکا می‌دانست که انگلیسیها برای جلوگیری از سفر شاه به امریکا ترتیب داده بودند (مردم، ۲ مه آبان ۱۳۲۸).

۷۴) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

۷۵) برای شرح جالبی از سفر شاه به امریکا، رجوع شود به یادداشت‌های غنی، جلد یازدهم، ص ۶.

۷۶) گزارش لی وت، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

به دیگر سخن، دولت حتی از تحت تأثیر قرار دادن طرفداران خود نیز درمانده بود. حکیمی در گفتگویی محترمانه با لوروزتل اظهار داشت که ساعد فاقد نیروی جسمانی و اخلاقی لازم بوده، کابینه وی ترکیبی از شخصیتهای بی اهمیت از جمله اقبال است که به حد هزیر مورد تنفر مردم بوده و شاید نفر بعدی باشد که سرش به باد خواهد رفت.^{۷۷} ارزیابی خود لوروزتل نیز از کابینه تقریباً یکسان بود و درواقع با نظرات شاه در این باره همخوانی داشت. با آنکه شاه مرتبأ از ضرورت روی کار آوردن حکومت قوی سخن به میان می آورد، کار او از سخن پردازی در این باره فراتر نمی رفت، درحالی که استراتژی وی تحمیل کابینه هایی بود که از نظر توائیابی تفاوت چندانی با کابینه ساعد نداشتند. لوروزتل اینکه با توجه به مسائل اجتماعی سیاسی موجود، چنین استراتژی را بسیار خطرناک می دانست و از وزارت خارجه بریتانیا خواست تا به او اجازه دهد که پیشنهادهای روی کار آوردن نامزدهای ضعیف نخست وزیری از سوی شاه را وتو کند.^{۷۸} وزارت خارجه تصدیق کرد که باید دولتی قوی بر سر کار آید و تلویحًا با درخواست سفير موافقت کرد و به او اختیار داد که طبق صلاحديد خود عمل کند.^{۷۹}

انگلیسیها در میان نامزدهای نخست وزیری به سید ضیاء که در تماس نزدیک با مقامات سفارت بود بیش از دیگران حسن نظر داشتند. با آنکه او «متأسفانه» با برنامه هفت ساله مخالفت می کرد،^{۸۰} این نقص از مطلوبیت وی برای زمامداری نمی کاست. درواقع لوروزتل بر آن بود که او «یکی از افراد محدود و در حقیقت تنها شخصیت برجسته در عرصه سیاست است که هم لایق و هم درستکار و صدیق است». این قضاوت در مقام مقایسه با تعریفهایی که بسیاری دیگر از مقامات سفارت درباره او می کردند، بسیار ملایم بود.^{۸۱} لوروزتل از هیچ فرصتی برای تبلیغ نخست وزیری وی، یا دست کم عضویت او در دولت، فروگذار نمی کرد. بی تفاوتی فوق العاده انگلیسیها نسبت به واکنش مسلمانهای که مردم در صورت زمامداری سید ضیاء نشان می دادند، به آسانی قابل توجیه و تبیین نیست چرا که بی گمان انتصاف وی

(۷۷) لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۷۸) لوروزتل به استرنج، ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۷۹) وزارت خارجه به لوروزتل، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۰) گزارش لی ووت، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۱) لوروزتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹، همانجا.

(۸۲) گزارش کلیتون-توماس، ۲۷ آوریل ۱۹۴۸، FO 371 EP 68705؛ لوروزتل به بوین، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

در انتظار عمومی تلاشی بی‌پرده برای حل مسئله نفت به سود انگلیسیان تلقی می‌شد. در پی سوءقصد به جان شاه، سید ضیاء روابط خود را با دربار بهبود بخشیده بود، ولی از آنجا که مخالفت خود را با افزایش قدرت شاه و دخالت‌های بی‌جاییش در امور دولت پنهان نمی‌داشت، شاه حاضر نبود زمامداری او را بپذیرد.^{۸۳}

رقیب اصلی دیگر البته قوام بود که به دنبال تعلیق اتهامات واردہ بر او در مجلس و برغم سالخوردگی و بیماری که سفرهای متعدد به خارج را ضروری می‌ساخت، هنوز یکی از پویاترین و توائیمندترین نامزدها بشمار می‌رفت. وی پیوندها و تماسهای گسترده و پیروان بسیار داشت، لیکن شاه سرستاخانه با نخست وزیری او مخالفت می‌کرد و در این زمینه از حمایت انگلیسیان نیز بهره‌مند بود.^{۸۴} انگلیسیها آماده بودند تا نخست وزیری علی منصور را که ماهما در این زمینه مشغول فعالیت بود، بپذیرند و چنین برمن آمد که شاه نیز به رغم برخی تردیدها تا حدی به وی نظر مساعد دارد.

یکی از ملاحظات عده در گزینش نخست وزیر مسئله نفت بود و به اعتقاد شاه ساعد شاید تنها کسی بود که آمادگی داشت قرارداد الحاقی را در مجلس مطرح کند.^{۸۵} هدف شاه از ابراز این اعتقاد این بود که لوروژتل را متقاعد کند که ابقاء ساعد عاقلانه‌ترین کار است. اما نه تنها بی‌کفایتی ساعد به اثبات رسیده بود، بلکه خود وی نیز مشتاق به استعفا بود، و تنها در انتظار اجازه شاه در این مورد بسر می‌برد.^{۸۶} شاه براساس خط مشی خویش مبنی بر ترجیح دادن نامزدهای رام و وفادار، فهرستی از افراد مورد نظر خود را به لوروژتل ارائه داد ولی وی به شاه گفت «هیچ یک از آنان بهتر از ساعد نیستند، بلکه درست عکس آن صادق است». لوروژتل به شاه یادآور شد که اینکه دیگر وقت آزمایش سپری شده است و بر این نکته تأکید گذارد که

(۸۳) لوروژتل به بولن، اول نوامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75467. نظرات مخالف شاه و سید ضیاء بر سر نقش اختیارات سلطنت، موجب گردید که لوروژتل درباره سید ضیاء چنین اظهار نظر کند که به رغم کلیه خصایش او «ممکن است که چون یک گاونر در مغازه چینی فروشی از کار در آید» (لوروژتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468).

(۸۴) یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که «قبلاً توافق شده بود که سفیر امریکا با هرگونه پیشنهاد انتصاب قوام مخالفت کند» (گزارش لی وی، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 82310، 75468).

(۸۵) لوروژتل به اتلی، اول ژانویه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

(۸۶) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ ژانویه ۱۹۵۰ (گزارش ماهانه مربوط به دسامبر ۱۹۴۹)، FO 371 EP 82307.

یک «رهبر حقیقی باید یافت شود».^{۸۷}

در فهرست نامزدهای نخست وزیری، منصور، اگر نه در صدر فهرست، در رده‌های بالای آن قرار داشت. اما شاه به هنگام بازگشت از امریکا «مبارزه علیه فساد» همراه با «کار» و «اتحاد» را شعارهای عمده خود اعلام کرده بود و اصرار می‌ورزید که «نادرستی» منصور صلاحیت او را برای نخست وزیری سلب کرده است. بدین سان موافقت شد که تازمان بازگشایی مجلس و تشکیل سنا ساعد در مقام خود باقی بماند و کابینه‌اش با گنجانیدن مردان جوانی از خارج از «گروهی که معمولاً به وزارت می‌رسند» تقویت شود.^{۸۸} ترمیم کابینه که در اوخر دی ۱۳۲۸ اعلام گردید با انتظارات و تمایلات سیاسی شاه کاملاً منطبق بود؛ این کابینه شامل چهار وزیر تازه بود و «مبارزه با فساد» یکی از وجوده اصلی برنامه آن بشمار می‌رفت. اقبال نیز تنزل مقام یافته، به وزارت راه منصوب شد و این اقدامی در جهت جلب رضایت مخالفان بود. شاه به لوفورد خبر داد که می‌خواهد به ساعد اجازه دهد که قرارداد العاقی نفت را به مجلس جدید تقدیم کند و بار دیگر خواستار آن شد که انگلیسیها یا مقامات شرکت نفت شرایط خود را تا حدی تعديل کنند ولی پاسخ مشبّتی نشنید. شاه معرف بود که ساعد توانایی اداره حکومت را ندارد، ولی همچنان تأکید می‌کرد که او شاید تنها نخست وزیری بود که آمادگی داشت قرارداد را به مجلس تقدیم کند. پشتیبانی پی‌گیر شاه از ساعد با اعتراف او به ناتوانی وی متناقض بود و حتی پوچ و بی معنی می‌نمود. ولی شاه نمی‌توانست حمایت لوروژتل را برای انتخاب یک نامزد نخست وزیری مورد نظر خود جلب کند و در نتیجه می‌کوشید استدلالهایی را برای حفظ ساعد دستاویز قرار دهد که نزد مقامات انگلیسی جاذبه داشته باشد.^{۸۹}

مجلس شورا و سنا رسمآ در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ گشایش یافتند و طبق روش معمول کابینه استعفا کرد تا منتظر نظر مجلس بماند. اما شاه به قصد تأکید بر افزایش اختیارات خود، بی‌آنکه منتظر «رأی تمايل» نمایندگان بماند، از ساعد خواست که بار دیگر دولت را تشکیل دهد.^{۹۰} با آنکه انتخابات تهران هنوز تکمیل نشده بود و برغم این واقعیت که نمایندگان حاضر غالباً انتخاب خود را مدیون دولت بودند، نحوه انتصاب مجدد ساعد نشانه ناگواری بود از قصد شاه در اینکه قدرت مجلس را به

(۸۷) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ ژانویه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

(۸۸) همانجا.

(۸۹) لافورد به بونین، ۲۱ فوریه ۱۹۵۰، همانجا.

(۹۰) لافورد به بونین، ۳ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

حدائق برساند. این امر و عوامل دیگر مانند عملکرد دولت بویژه طی دوران طولانی فترت (۶ مرداد- ۲۰ بهمن) و نیز کنندی و تخلف در انتخابات، بی‌لیاقتی وزیران، و نامربوط بودن برنامه دولت، انتقادات شدیدی را در هر دو مجلس برانگیخت.^{۹۱}

در پی مرگ هژیر، تب و تاب سیاسی تا حدی فروکش کرده بود، بخصوص آنکه اشرف و ملکه مادر به اختصار شرایط، کشور را ترک گفته بودند.^{۹۲} با اینهمه، دولت نتوانسته بود فعالیتهای روزافزون زیرزمینی حزب توده را مهار کند و روزنامه ممنوع‌الانتشار حزب، مردم، مخفیانه از ۱۳۲۸ همچنان چاپ شده تیراز آن در تهران به ۵۰۰۰ و در شهرستانها به ۲۰۰۰ نسخه رسیده بود.^{۹۳} افزون بر آن، جبهه ملی ضمن افزایش محبوبیت خود نزد مردم، مبارزه با تقلب در انتخابات را ادامه داده بود و موفقیت جبهه در انتخابات تهران برغم کوششهای دولت در خنثی کردن آن، برگشت‌ناپذیر می‌نمود.

از سوی دیگر دوره نسبتاً طولانی زمامداری ساعد و جایگزینی قریب‌الوقوع آن بر تنشهای موجود بین باندهای سیاستی و در درون آنها و نیز بر اختلافات حاصله پیرامون تقسیم مجدد مقامات و سمتها دامن زده بود. مناقشات و رقبتهاشی آشکار بین وزیران دولت و مقامات بلندپایه، دشمنی افرادی که دولت را به خاطر عدم موفقیت خود در انتخابات مقصراً می‌انگاشتند، و کینه کسانی که به رغم مخالفت دولت انتخاب شده بودند، جملگی امکان باقی ماندن ساعد را در مستند قدرت، و همچنین تعامل وی را به ادامه کار، بسیار تضعیف می‌کردند.

در چنین شرایطی بعید بود که ساعد بتواند در مجلس به رأی اعتماد دست یابد یا قرارداد الحاقی نفت را از تصویب بگذراند زیرا هیچ کس قلبًا مهیا نبود در دفاع از آن قدم پیش نهد. حتی سید ضیاء نیز بعید بود به زمامداری تن در دهد اگر مسئولیت تصویب قرارداد الحاقی به وی محول می‌شد.^{۹۴} اما شاه کماکان به حل مسئله نفت ترجیحاً از طریق ساعد چشم دوخته بود با این هدف که وجهه موردنیاز مبرم دولت

(۹۱) در سنا بیش از دوازده سناتور برای مخالفت با دولت نام نوشتند، و هیچ سناتوری داوطلب صحبت در موافقت نشد (باخترا امروز، ۱۱ اسفند ۱۳۲۸). همین طور در مجلس شورا دوازده تن از نمایندگان در ستون مخالفان نامنویسی کردند (باخترا امروز، ۱۵ اسفند ۱۳۲۸).

(۹۲) لوروزتل به رایت، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۹ EP 75468 .FO 371

(۹۳) لوروزتل به بون، ۱۸ فوریه ۱۹۵۰ EP 82310 .FO 371

(۹۴) گزارش لیوت، ۱۷ مارس ۱۹۵۰، همانجا. این نظری بود که تمدد اندکی از مقامات وزارت خارجه قادر به مخالفت با آن بودند، هرچند که آنان را ترغیب نکرد که در موضع «سخت» خود قبل از آنکه دیگر دیر شده باشد، تجدید نظر نمایند.

تأمین شود و نگرانی جدی و دخالت فزاینده انگلیسیها در امر انتخاب نخست وزیر کاهش یابد.

دوره شانزدهم از همان آغاز کار در مخالفت با ساعد در نگ نکرد، او علیرغم تعهد خویش به شاه که «کار قرارداد الحاقی را به پایان خواهد رساند»، مایل نبود که با تقدیم آن «نفرت نمایندگان را نسبت به خود برانگیزد». ^{۱۵} همانطور که انتظار می‌رفت، وکلا وی را از رأی اعتماد خود محروم ساختند و عمر دولت ساعد در ۲۷ اسفند ۱۳۲۸، پس از شانزده ماه حکومت به آخر رسید. دوران نسبتاً طولانی نخست وزیری ساعد حاصل یک سلسله عوامل مساعدی بود که دوره مزبور را متمایز و مشخص می‌ساخت. از جمله این عوامل می‌توان فترت طولانی مجلس، تمایل ساعد به همکاری در زمینه مسئله نفت، نایابی نامزدهای پذیرفتنی دیگر، و مهم‌تر از همه، حمایت پیگیر یا عدم مخالفت شاه با نخست وزیر و دولت را می‌توان بر شمرد.

خانم آن لمبتوون (وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴) که در آن زمان دانشیار زبان فارسی در دانشگاه لندن بود) طی گزارشی که در دی ماه ۱۳۲۸ پیرامون اوضاع داخلی ایران از زمان جنگ تا آن هنگام نوشته، عوامل گوناگونی که نارضایی عمومی گسترده را علیه «طبقه حاکمه بطور کلی، و شاه، دربار، و ارتش بویژه»، سبب گشته بود، بر شمرد. این عوامل مشتمل بود بر وحامت عمومی شرایط زندگی مردم، بخصوص گروههای کم درآمد، عدم امنیت و تأمین در مقابل خواستهای گزارشی و بدرفتاری مقامات دولتی و نظامی، سوءاستفاده از حکومت نظامی، خلع سلاح برخی از افراد عشایر بدون حصول اطمینان از تأمین آنان در برابر همسایگان مسلح، و تحت فشار گذاردن بیش از حد کشاورزان بویژه در آذربایجان و کردستان از سوی مالکان و دولت. کلیه این عوامل باعث شده بود تا مردم در مجموع از حکومت روی گردان شوند.^{۱۶}

محیط سیاسی پایتخت به گونه‌ای بود که ناباوری تلخ اندیشه، بدینی، و آمادگی مردم را برای پذیرفتن بیشتر شایعاتی که علیه نخبگان، بویژه شاه و خاندان سلطنت، پخش می‌شد، پرورش می‌داد. کوچک‌ترین حوادث را «ناراضیان غنیمت شمرده» از آن برای «دامن زدن به آتش ناخشنودی» بهره می‌جستند. زیاده رویهای خاندان سلطنت و فساد ارتش که همراه با سازمانهای مانند راه آهن و بانک صنعتی در واقع «خارج از کنترل دولت» قرار داشت، در معرض انتقاد وسیع واقع می‌شد. این

(۱۵) گزارش رادجون، ۲۷ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۶) لوروزتل به بوین، ۲۷ ژانویه ۱۹۴۹، FO 371 EP 75464.

سوءظن کمایش عمومی بود که مقادیر هنگفت مانند مبلغ معنابهی که در بودجه راه آهن برای «پذیرایی» اختصاص یافته بود به حساب «دربار و شاهدخت اشرف» بخصوص از طریق خسرو هدایت، انتقال یافته است تا صرف مقاصد سیاسی گردد».

شایعات مبنی بر اینکه بانک صنعتی «مرکز فساد و دسیسه سیاسی بود» و این بدگمانی که حتی «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» نیز تا حدی «پوششی برای دسیسه‌های سیاسی» بود، به میزان وسیعی مورد قبول قرار می‌گرفت. همان‌گونه که خانم لمبтон اظهار نظر کرد:

«این واقعیت که پیرامون چنین موضوعاتی و موارد مشابه آن در مقیاسی وسیع صحبت می‌شود و اینکه ادعاهای مزبور به میزان گسترده‌ای پذیرفته می‌گردد، خواه منصفانه خواه غیرمنصفانه، سلطنت را به موقعیتی تنزل داده که دیگر به آن نه با دیده احترام، بلکه با ترس، تحقیر، و انزعجار نگریسته می‌شود، و نفرت و بدینه کمایش عمومی را نسبت به «طبقه حاکمه» افزایش داده است».

افول فزاینده وجهه سلطنت که در اوآخر سال ۱۳۲۸ به مراتب نمایان‌تر از سال قبل بود، تحولی بشمار می‌رفت که خاندان سلطنت و بویژه شاه، مسئولیت عمدۀ اگر نه کامل، آن را بر عهده داشتند. طرد منظم نخست‌وزیران قوی و مستقل از دربار توسط شاه، تحمیل وزیران به دولت، تلاشهای پیگیر شاه در محدود کردن اختیارات نه فقط کابینه‌ها بلکه مجلس، هم با نقش شاه در قانون اساسی تناقض داشت و هم با تصویری که وی از خود به مردم ارائه می‌داد. بی‌توجهی او به اصول قانون اساسی در امر انتصاب ساعد و شگردهایی که جمیت ابقایش به کار برد، آشکار و نمایان گردید. ساعد فردی بود که از مقام خود به عنوان سرسپرده وفادار و مأمور مطیع شاه راضی به نظر می‌رسید، و این را در عمل به اثبات رساند. او نقش خود را به عنوان زمامداری اسمی که در عرصه فعالیت سیاسی و تصمیم‌گیری جایی ندارد و جز ادای وظایفی تشریفاتی کار چندانی نمی‌کند، با میل و رغبت پذیرا شد.

افزایش قدرت شاه و اتکاء او بر غرب، نه فقط پیامدهایی برای وجهه سلطنت داشت بلکه مهم‌تر از آن بر چشم‌انداز پیدایش یک جامعه سیاسی خودسامان، بسیار تأثیر می‌گذاشت. شاه بیش از گذشته با سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا در تماس بود و به اتفاق نخست‌وزیر و وزیرانش که از پشتیبانی اندکی در داخل کشور برخوردار

بودند، به گونهٔ فزاینده‌ای به مقامات سفارتخانه‌ها روی آورده با آنان همچون محارم، مشاوران، داوران، و پشتیبان خویش رفتار می‌کرد.

از زمان استعفاءٔ قوام در سال ۱۳۲۶، تجربیات شاه افزایش یافته بود و او توانسته بود شبکهٔ پیوندها و اعوان و انصار خویش را گسترش داده بر اعتبار وجههٔ خود به عنوان محوری برای حفظ و نگهداری یک نظم و نسق سیاسی هوادار غرب در ایران بیفزاید. او از این طریق سلطهٔ قدرت خود را تحکیم بخشیده بود. در عین حال دستاندازیهای وی به ساختار پارلمانی که بیش از پیش با بهره‌برداری کامل از عدم کارایی قوهٔ مقننهٔ موجه نشان داده می‌شد، آشکارتر و بی‌پرواتر گردیده نهایتاً به تجدید نظر در قانون اساسی انجامیده بود. چنین بر می‌آمد که او بتدریج هیچ خط فاصلی را بین اختیارات خود و اقتدار قوهٔ مجریه به رسمیت نمی‌شناسد. شاه در تضعیف اعتبار دولت و ناتوان کردن آن مسئولیت عمدۀ را بر عهده داشت ولی با دستاویز قرار دادن این ضعف و بی‌کفایتی به توجیه سلطهٔ سلطنت بر دستگاه حکومتی می‌پرداخت. خلاصه آنکه هدف اصلی و نهایی شاه حصول اطمینان از باقی ماندن خود بر اریکهٔ قدرت بود، صرفنظر از آنکه چه کسی در رأس دولت قرار دارد.

هدف یادشده هم با قانون اساسی و ساختار نهادی نظام پارلمانی موجود در تضاد بود و هم با اصول بنیادی سیاست طایفه‌ای که دست کم در حوزهٔ فعالیت نخبگان بر تکثر سیاسی و رقابت باندهای سیاسی قدرتمند استوار بود. تردیدی نبود که تلاش مداوم شاه در متزلزل کردن موازنۀ گروههای سیاسی موجود به منظور پیشبرد منافع خویش، مورد مخالفت قرار خواهد گرفت. این مخالفت می‌توانست به اشکال گوناگون مانند توسل نماینده‌گان به مقاومت و مخالفتهای پارلمانی، اظهار نظرهای انتقادی مطبوعات، تظاهرات خیابانی، بدینی و ناباوری روزافزوں، سرخوردگی خاموش ولی بالقوهٔ خطرناک، یا ترورهای مورد ستایش عمومی پدیدار شود. به هر حال، کوشش‌های شاه وی را در دستیابی به هدفهای اعلام شده‌اش که ثبات سیاسی، کارایی دستگاه حکومت، و توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی بود، یاری نداد. لوروژتل که بندرت همدلی خود را با اهداف شاه کتمان می‌کرد، در آبان ۱۳۲۸ چنین گزارش داد:

«توالی دولتهای ضعیف که از سوی شاه برگزیده و حمایت شده‌اند، عملأً کار این اقتصاد ابتدایی را به فلجه کشانده است. در ماههای اخیر هزینهٔ زندگی پیوسته افزایش یافته و بیکاری هنوز رو به تزايد است، در حالی که احتکار، فاقحاق، و انواع اخاذی شیوع کامل دارد، و قانون به چنان درجه‌ای از خفت و

خواری کشانده شده است، که حتی برای ایران شایان توجه است».^{۹۷}

در چنین شرایطی انکار عمومی در شهرها در جمیعت مخالفت با شاه، خاندان سلطنت، و ایادی دربار، یا تمامی بنیاد دزدسارانه سیاست طایفه‌ای، شکل می‌گرفت. پشتونه این تحول در درجه نخست آگاهی ملی بود که به تازگی سر برافراشته و بسیع شده بود، و در مواردی نیز با احساسات مذهبی دوباره سیاسی شده درآمیخته بود. بسیع دلستگیهای ملی شالوده اصلی گروههای کوچک ولی با نفوذی مانند جبهه ملی بود و موجب شد این جبهه در خنثی کردن سیاستهای ناخوشایند و جلوگیری از حل مسئله نفت به گونه‌ای که مغایر با مصالح ملی ایران تلقی می‌شد، موفق گردد. جبهه ملی همچنین فرصت یافت با استفاده از موضوعات هیجان‌انگیزی مانند نفت، فرصت شاه را در بهره‌مندی از ثمرات قدرت و اختیارات قانونی تازه بدست آمدش، به حداقل برساند.

۱۵

دولت منصور

۱۳۲۹-تیر فروردین

ردپای تلاش‌های علی منصور برای احراز مقام نخست‌وزیری را می‌توان دست کم از آغاز دومین دولت ساعد پیدا کرد. فقدان نامزدهای رقیب قابل دوام و نیز افزایش تعداد نمایندگان مخالف ساعد در مجلس، شانس او را افزایش داد. با این همه شاه نسبت به منصور احساسات ضد و نقیضی داشت و او را یک سیاستمدار مکتب قدیم تلقی می‌کرد که چندان اشتیاقی به تحکیم تفوق سلطنت ندارد. بنابراین دایماً به صحبت عمل مشکوک منصور اشاره می‌کرد و آن را مانع عمدت‌های در انتصابش می‌دانست.

لوروژتل که اکنون مصمم بود در تعیین نخست‌وزیر مداخله کند، در اواخر ۱۳۲۷ منصور را «فردی با شخصیت» و « فوق العاده با هوش» و مشهور به «زیرکی و قاطعیت» توصیف کرده بود.^۱ همچنین به شاه گفته بود «نظر بسیار مساعدی نسبت به منصور دارد و انتقاداتی که از او به عمل می‌آید از جانب دشمنانش می‌باشد.»^۲ یک سال بعد لوروژتل نظراتش را تعدل کرد: گزارش داد که منصور «نقاط ضعف مشخصی دارد» و به «أخذ رشوه به مقادیر زیاد» شهرت دارد و افزود که «البته این کار کمابیش در ایران رایج است» و گرنه منصور را می‌توان واجد «ویژگیهای لازم»

(۱) لوروژتل به رایت، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸، FO 371 EP 68709.

(۲) لوروژتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۸، همانجا.

دانست.^۳ از سوی دیگر یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس خاطر نشان کرد: «کمترین چیزی که درباره پاکدامنی منصور می‌توان گفت این است که مورد شک و تردید فراوان قرار دارد» و اظهار امیدواری کرد که سفیر ضروری نداند کاری بیش از «تمکین» به انتصاب وی بکند.^۴

از آنجایی که شاه و انگلیسیها نمی‌توانستند در مورد نامزد دیگری توافق کنند، لذا شاه با بی‌میلی منصور را احضار و مأمور تشکیل کابینه کرد و این کار مورد تأیید انگلیسیها قرار گرفت. «ویژگیهای لازم» که لوروژتل قبلًا در منصور تشخیص داده بود، البته تمايل به تصویب قرارداد الحاقی نفت بود و سر فرانسیس شپرد که در فروردین ۱۳۲۹ جانشین لوروژتل شد، درباره آینده این امر خوشبین و نسبت به منصور کمتر از سلفش محتاط بود.^۵ بنابراین منصور با موافقت عاری از اشتیاق شاه و انگلیسیها و در نتیجه تلاشهای گسترده خود در جلب حمایت نمایندگان مجلس توانست به نخست وزیری برسد.

از مجلس هیچ دعوتی به عمل نیامد که قبل از انتصاب منصور، طبق سنتهای پارلمانی به او رأی تمايل بدهد و این امر موجب انتقادات شدید نمایندگان مجلس و سناتورها گردید. افزون بر آن نه ترکیب کابینه جدید – که بسیار شبیه کابینه ساعد بود – و نه برنامه آن جلب توجه پارلمان و مطبوعات را نکرد. با این همه کابینه منصور در ۲۱ فروردین ۱۳۲۹ به اتفاق آراء مورد تأیید مجلس شورای ملی^۶ و سپس با اکثریت ۴۰ رأی از ۴۶ سناتور مورد تأیید مجلس سنا قرار گرفت.^۷ برغم این رأی، مجلس شانزدهم همانند مجالس بعد از شهریور ۲۰ از ابتدا مایل بود نقش محوری قانونگذاری را در صحنه سیاسی مجددًا ثبیت و حفظ نماید. دو هفته بعد هنگامی که نمایندگان جبهه ملی به رهبری مصدق وارد مجلس شدند و کرسیهایشان را احراز کردند، موقعیت مجلس مستحکم تر گردید.

علی منصور در حدود سال ۱۳۶۷ در یک خانواده مرغه بدنبال آمد. او نیز مانند بسیاری از افراد جاهطلب نسل خود در مدرسه علوم سیاسی تحصیل کرد و سپس در وزارت امور خارجه استخدام شد؛ پس از طی مدارج در ۱۳۶۸ به مقام معاونت آن

(۳) لوروژتل به رایت، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371 EP 75468.

(۴) گزارش لی وت، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹، FO 371، همانجا.

(۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310.

(۶) باخته امروز، ۲۴ فروردین ۱۳۲۹.

(۷) باخته امروز، ۲۶ فروردین ۱۳۲۹.

وزارت توانه ارتقاء یافت. یک سال بعد منصور معاون وزارت داخله گردید. از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ استاندار آذربایجان بود و سپس به وزارت کشور منصوب گردید. در اوایل ۱۳۱۲ سمت وزارت طرق و شوارع به او واگذار شد.^۸ در دی ماه ۱۳۱۴ به اتهام «اختلاس و عدم لیاقت» بازداشت شد^۹ ولی در مردادماه همان سال تبرئه گردید. دو سال بعد از وی اعاده حیثیت به عمل آمد و به وزارت پیشه و هنر منصوب شد. با وجود اینکه گمان می‌رفت منصور «در زمان تصدی وزارت کشور با فروش مدارج بالای شغلی ثروتمند شده است»^{۱۰} در تیر ماه ۱۳۱۹ سمت نخست وزیری به او تفویض گردید، اما تهاجم متفقین او را وادار به استعفا کرد. پس از آن به عنوان استاندار خراسان و سپس آذربایجان انجام وظیفه کرد و آنگاه رئیس سازمان برنامه هفت ساله شد. منصور یک نمونه واقعی از آن گروه سیاستمدارانی بود که بیش از هر چیز از طریق تطبیق دادن موفقیت‌آمیز خود با اوضاع و احوال که از مصلحت‌گرایی صرف ناشی می‌شد، در دوران رضاشاه و پس از آن به ثروت و قدرت رسیدند؛ و شاید اگر صفتی منصور را از برخی دیگر از افراد سیاسی او متمایز می‌کرد شهرت موجه یا ناموجه او به زیرکی یا حیله‌گری بود.

به دنبال ابطال انتخابات تهران در آبان ۱۳۲۸ و به رغم تلاش‌های دولت در ممانعت از انتخاب نامزدهای جبهه ملی، رهبران جبهه موفق شدند در انتخابات مجدد در رأس لیست حائزین اکثریت تهران قرار بگیرند. مصدق که قبلًا نیز از محبویت فراوانی برخوردار بود، اکنون یک بار دیگر به عنوان نماینده اول تهران انتخاب شده بود، در حالی که چند تن از یارانش محبویت خود را از طریق نطقهایشان در مجلس پانزدهم کسب کرده بودند. تعقیب و آزار آنان به دنبال سوءقصد به جان شاه و قتل هژیر نیز به سودشان تمام شده بود و آوازه و شهرت بیشتری برایشان فراهم گرده بود و آنان توانسته بودند از این حوادث به نفع خودشان بهره‌برداری کنند و همه تلاش‌های دولت علیه آنان بی‌ثمر مانده یا نتیجه معکوس ببار آورده بود. به عنوان مثال محاکمه بقایی که متهم به اهانت به ارشش شده بود^{۱۱} با تبرئه پیروزمندانه وی پایان یافت و به وی کرسی خطابهای عطا کرد که توانست از فراز آن بی‌کفایتی و

۸) سالنامه دنیا، شماره ۲، ۱۳۲۵.

۹) گزارش درباره شخصیت‌های ایرانی، ۱۹۴۰، EP 24582 FO 371.

۱۰) همانجا؛ هدایت را هم بیینید، ص ۴۱۶.

۱۱) سرقالهای که بقایی برای روزنامه‌اش شاهد نوشته بود منجر به بازداشت او شد (شاهد، ۸

دی ۱۳۲۸).

فساد مقامات دولتی را مورد انتقاد قرار دهد و محبوبیت خود را بیفزاید.^{۱۲} برغم نامساعد بودن شرایط و نامتناسب بودن قوا، جبهه ملی موفق شد ادعاهای خود را در مورد خلافکاریهایی که در انتخابات لواسانات، حوزه انتخابیه روستایی نزدیک تهران، صورت گرفته بود ثابت کند. در نتیجه ابطال صندوق لواسانات، دو تن دیگر از طرفداران مصدق انتخاب شدند و بدین ترتیب تعداد نمایندگان جبهه ملی در مجلس به هفت نفر افزایش یافت.^{۱۳}

گروه پارلمانی جبهه ملی را فراکسیون کوچک وطن تشکیل می‌داد که مرکب بود از هفت نماینده جبهه ملی به علاوه الهمیار صالح نماینده کاشان. با این حال فراکسیون مزبور از نظر کیفی بر تمام رقیبانش برتری داشت: هیچ یک از اعضاء آن در معرض اتهام رشوه‌خواری، ناشایستگی، سرسپردگی به دولتهای بیگانه یا فقدان جامعیت اخلاقی و شهامت نبودند و هیچ کس نمی‌توانست منکر صحت انتخاب آنان به نمایندگی مجلس یا استواری حیثیت اجتماعی و محبوبیت آنان شود. نمایندگان جبهه ملی از حسن نظر و همدلی بسیاری از همکاران پارلمانی خود برخوردار بودند ولی منبع واقعی پشتیبانی و الهام آنان در خارج از مجلس در میان قشرهای مختلف طبقهٔ متوسط شهری قرار داشت: روشنفکران، بازرگانان سیاسی شده، مغازه‌داران، صنعتگران و پیشه‌وران بازار و بخصوص بعضی از اصناف.

ایدئولوژی جبهه ملی بنحوی گسترده، ضد استبدادی توأم با ترکیب قوی ناسیونالیستی بود. سیاست فوری آن مخالفت با قرارداد الحاقی نفت بطور اخص و نفوذ انگلیس در ایران بطور اعم بود. هدف غایی آن تحکیم نهادهای پارلمانی و رعایت اصول قانون اساسی و همچنین استقرار استقلال واقعی بود. با توجه به ترکیب، پایه اجتماعی، و اهداف جبهه – که بوسیله تعدادی از روزنامه‌های وابسته به جبهه در میان مردم پخش می‌شد – جبهه ملی در وضعی قرار داشت که می‌توانست به درجه قابل ملاحظه‌ای برتری اخلاقی و سیاسی در صحنۀ سیاست ایران کسب کند یا همانطور که شپرد می‌نویسد: بر دولت و مجلس «تفوق مصنوعی» یابد.^{۱۴}

نمایندگان جبهه ملی نشان داده بودند که نسبت به منصور نظری نسبتاً مساعد دارند و او نیز در عوض مایل بود آنان را کنار نگذارد. اندکی پس از آنکه منصور

(۱۲) برای دفاع بقایی شاهد و باخترا امروز، ۲۴ دی ۱۳۲۸ فروردین ۱۳۲۹ را ملاحظه کید.

(۱۳) باخترا امروز، ۲۲ فروردین ۱۳۲۹.

(۱۴) شپرد به یانگر، ۳۰ مه ۱۹۵۰، EP 82311 FO 371.

نخست وزیر شد، در فاصله چند روز دوبار از مصدق دیدن کرد^{۱۵} و گفته می شد که سمت وزیر دارایی را به او پیشنهاد کرده بود، و او رد کرده است.^{۱۶} مصدق این حرکت نخست وزیر را تقدیر کرد ولی قصد داشت وقت را در پیشبرد و حصول اهداف جبهه ملی تلف نکند. او اصرار ورزید که تجدید نظر در قوانین انتخابات و مطبوعات بر اصلاحات قانون اساسی که مجلس مؤسسان مقرر کرده بود قبل از هر مسئله دیگری تکمیل شود، اولویت داده شود.^{۱۷} بد رغم انتظارات شاه، منصور تأکید کرد که دولت وی این مسئله را با نظر مساعد تلقی می کند.^{۱۸} فردای آن، او لایحه تجدید انتخابات^{۱۹} و سپس لایحه جدید مطبوعات را به مجلس تقدیم کرد^{۲۰} که هر دوی آنها بطور اصولی مورد قبول جبهه ملی بود.

در ۴ خرداد ۱۳۲۹ مصدق نطق مهمی در مجلس ایجاد کرد و تشکیل مجلس مؤسسان را غیرقانونی نامید و قویاً محکوم کرد. وی شاه را متهم کرد که به سبک دیکتاتوری و برخلاف منافع ملی رفتار می کند و به او نصیحت کرد که از هرگونه اقدامات مخالف قانون اساسی دست بردارد و از اصرار در کسب حق و تو که اجرای قوانین را به حالت تعليق درخواهد آورد صرف نظر کند. همچنین دخالت‌های اشرف و رئیس ستاد ارتش را در امور دولت محکوم کرد و مخالفت قاطعانه جبهه ملی را با دیکتاتوری مورد تأکید قرار داد.^{۲۱} نطق مصدق مورد تأیید اکثریت نمایندگان قرار گرفت،^{۲۲} و پاسخ منصور هر چند او را متعهد نمی ساخت ولی کاملاً لحن موافق داشت.^{۲۳}

(۱۵) باخته امروز، ۳۰ فروردین و ۲ اردیبهشت ۱۳۲۹

(۱۶) شهرد به یانگر، ۲۲ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۱۷) باخته امروز، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۱۸) همانجا، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۱۹) همانجا، ۶ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۲۰) همانجا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۹.

(۲۱) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹. در ۲۳ خرداد مصدق طرحی به مجلس تقدیم کرد که تصسیمات مجلس مؤسسان کان لم یکن اعلام شود. طرح مصدق تصویب نشد ولی تلاشهای مصرانه او مانع شد که از آن پس در خصوص افزایش اختیارات شاه در مجلس بحث شود.

(۲۲) این نطق پاسخ مساعدى از مجلس سنا دریافت کرد و نصیحت به شاه از جانب ساتور خواجه نوری تکرار شد (مذاکرات مجلس سنا، ۱۰ خرداد ۱۳۲۹).

(۲۳) پاسخ منصور به مصدق، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹.

ایستادگی سازش‌نایاب‌دیر مصدق در برابر تلاش‌های مصرانه شاه در تقویت قدرت و اختیاراتش بمحض قانون اساسی و سیاستهای منصور در مقابل جبهه ملی، شاه را خشمگین ساخت ولی مخالفت گسترده پارلمانی با اهدافش، مانع از این شد که دست به هرگونه اقدام علني یا حاد بزند. اين مخالفت شپرد را واداشت که در مورد تعويق مذاكرات مجلس درباره علاقه شاه به كسب حق وتو يا حق تعليق قوانين، چنین اظهارنظر كند که اين کار «به خودی خود بد نیست زира اگر اخذ رأي به عمل آيد و پيشنهاد رد شود، آن وقت به حیثیت شاه لطمه وارد خواهد شد». ^{۲۴} قوام دشمن قدیمي شاه – که زمانی مرغ طوفان سیاست ایران نامیده شده بود^{۲۵} – با انتشار يك نامه سرگشاده جسورانه به شاه که بالحن سرزنش باري به او توصيه مى کرد به حریم قانون اساسی تجاوز نکند، به جنب و جوش محافل سیاسی ایران افزود. حکیمی وزیر دربار پاسخ تلغی و بی‌ادب‌نامه‌ای به این نامه داد و لقب «جناب اشرف» را که در تیر ماه ۱۳۲۵ به قوام داده شده بود، از طرف شاه پس گرفت و وی را متمم به خيانت کرد، واکنشی که عمق خشم و نگرانی شاه را منعكس می‌کرد.^{۲۶} نامه قوام مخالفان شاه را تشویق کرد و پاسخ حکیمی چیزی به حیثیت شاه نیفزاود. اکنون شاه با مخالفت دو سیاستمدار قدیمي و طیف گسترده‌ای از مخالفان مصمم روپرداز شده بود، اما هیچ يك از اينها نتوانست باور «خود بر حق بینانه» او را به لزوم تقویت و توسعه اختیاراتش سست کند.

اگرچه شاه تشخيص داده بود که بهتر است تصویری براساس تساهل، گذشت، و بی‌نظری از خودش به مردم ارائه دهد، ولی افسرده و ناکام، هیچ فرصتی را در شکایت به سفیر همدل و مراقب انگلیس از دست نمی‌داد. يكی از موضوعهای مکرری که در گفتگوهای شاه با شپرد مطرح می‌شد، ماهیت زیان‌آور جبهه ملی بود. در يكی از این ملاقاتها شاه «بشدت به هیجان آمد و جبهه ملی را محکوم کرد و سیاست بیطرفی مطلق را پوچ و خطرناک نامید». ^{۲۷} در يك ملاقات دیگر او چند بار بالحن

.FO 371 EP 82311 آوریل ۱۹۵۰، ۲۸ شپرد به یانگر،

.FO 371 EP 82311 مه ۱۹۵۰، ۲۳ گزارش فرانگ.

۲۶) برای متن نامه قوام به حکیمی به باختر امروز، مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۹ مراجعه کنید. قوام طی نامه دیگری به حکیمی پاسخ داد که متن آن در باختر امروز، مورخ ۱۲ تیر ۱۳۲۹ درج شده است. او بدین سان ثابت کرد که از تهدیدات یکی از تحت‌الحمایه‌های دربار که تعهد کرده بود اعلام جرمی را که علیه او به مجلس پانزدهم تسلیم شده بود به جریان خواهد انداشت، روحياش تضعیف نشده است. (نقط مهدی پیراسته، مذاکرات مجلس، ۲۰ فروردین ۱۳۲۹).

.FO 371 EP 82310 آوریل ۱۹۵۰، ۸ شپرد به بوین،

تحقیرآمیز و سرزنشباری از مصدق به عنوان «دموستن ما» یاد کرد. شاه اعتراف کرد که جبهه ملی را به خاطر نظرات مبهم و منفی اش خطرناکتر از حزب توده می‌داند. او بر این اعتقاد خود تأکید کرد که «قدرت حکومت باید از شاه نشأت بگیرد و اصرار ورزید که سلطنت در سنتهای مردم ریشه دوانده و از فکرshan غیرقابل تفکیک است. او صریحاً اقرار کرد که در امور دولت دخالت کرده و به این کار ادامه خواهد داد و یک نخستوزیر قوی را نخواهد پذیرفت مگر اینکه خودش او را منصوب کرده باشد».^{۲۸}

شپرد نظر شاه را در خصوص «دستآوردهایی که تاکنون دموکراسی در ایران داشته است و آمادگی کشور را برای تشکیل یک دولت دموکراتیک در وضع کنونی، مخالف و توأم با بدینی و تحقیر یافت».^{۲۹} شاه به هیچ وجه مایل نبود از تلاشهاش در تعکیم قدرت دست بردارد و منصور را ابراز نامناسبی برای این منظور می‌دانست. سبک سیاسی و نظرات شاه و نخستوزیر در بسیاری موارد با یکدیگر اختلاف داشت، از جمله مسئله اصلاحات که درباره‌اش این همه تبلیغ شده بود و هر دوی آنان خود را موافق با آن نشان می‌دادند.^{۳۰} علت عدمه تنش بین آن دو تلاشها منصور در جلب رضایت جبهه ملی بود که باعث شگفتی و تأسف هم شاه و هم شپرد گردید.^{۳۱} در واقع منصور چاره‌ای نداشت جز اینکه سعی کند هم با نمایندگان فراکسیون وطن و هم با دربار کار کند. بدین جهت وقتی شاه و نمایندگان سلطنت طلب از چاپلوسی او نسبت به جبهه ملی خشمگین بودند، دیگران نظیر خواجه نوری او را «عروسک خیمه‌شب بازی دربار» می‌نامیدند و از اینکه «سیاستمداری خودش را

(۲۸) شپرد به یانگر، ۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82330.

(۲۹) شپرد به یانگر، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳۰) به عنوان مثال در حالی که شاه اصول موجود مالکیت ارضی را مورد انتقاد قرار می‌داد، منصور آنها را به حال کشاورزان که ۷۰ تا ۷۵ درصد تولید را دریافت می‌کردند «بسیار مساعد» می‌دانست. (تلگراف شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311، ادعاهای خود شاه دایر بر اینکه موافق تقسیم اراضی بین کشاورزان است به اندازه کافی با عمل توأم نبود: او به شپرد گفته بود که «کلیه املاک سلطنتی را به یک مؤسسه خیریه واگذار کرده است» (تلگراف شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310). با وجود این آن لی و ت کارمند وزارت خارجه بریتانیا گزارش داد که « فقط بخش کوچکی از ۱۵ درصد اراضی کشاورزی ایران که متعلق به دربار است (بعنی املاکی که بوسیله رضاشاه از مالکان خصوصی مصادره شده بود) به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی واگذار شده است (گزارش لی و ت، ۲۷ آوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310).

(۳۱) شپرد به یانگر، ۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82330.

تا این حد پایین بیاورد که مانند علی منصور مجری صرف خواسته‌های شاه شود» او را سرزنش می‌کردد.^{۳۲}

منصور که راه چاره دیگری در برابر نمی‌دید، سعی کرد شخصیتهای بانفوذ را آرام سازد. او از آیت‌الله کاشانی که پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به لبنان تبعید شده بود دعوت کرد به ایران بازگردد. کاشانی که اخیراً از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود در ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ پیروزمندانه به تهران بازگشت. همچنین نخست‌وزیر بهرام شاهرخ رئیس بی‌پرنسب و ماجراجوی اداره کل تبلیغات را که دشمنی جبهه ملی را برانگیخته بود ولی دوست صمیمی شاه بود، از کار بر کنار کرد. این امر باعث شد که شاه بیش از پیش با نخست‌وزیر مخالف شود.^{۳۳} منصور نتوانست مانع از برکناری سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی شود که مخالف رزم آرا بود ولی جبهه ملی به عنوان وزنه‌ای در برابر ستاد ارتش از او پشتیبانی می‌کرد.^{۳۴} اکنون از نظر شاه تمایلات موافق جبهه ملی منصور بر کلیه خصایل مثبت او می‌چریید.

در همین حال انگلیسیها به فشارهای خود برابر تسلیم قرارداد الحاقی نفت به مجلس افزودند. شپرد اصرار داشت که این قرارداد «به نفع ایران است»^{۳۵} و به شاه اطلاع داد که شرکت نفت انگلیس و ایران تا جایی که می‌توانسته در اعطای امتیاز به ایران پیش رفته است.^{۳۶} منصور هیچ تمایلی به مطرح کردن این موضوع نداشت و در برنامه دولتش هیچ اشاره‌ای به آن نکرده بود ولی شپرد گزارش داد که شاه اصرار دارد که منصور قرارداد را به مجلس تقدیم کند.^{۳۷} در حالی که انگلیسیها انتظار داشتند منصور فعلانه به دفاع از آن برخیزد.

منصور با احتیاط قرارداد را به مجلس تقدیم کرد و از یک کمیسیون خاص مجلس دعوت به عمل آورد که آن را مورد مطالعه قرار دهد ولی به رغم اصرار مصدق و همکارانش که او باید موضع خودش را روشن کند، منصور همچنان از این کار خودداری کرد.^{۳۸} در این هنگام موضوع نخست‌وزیری احتمالی رزم آرا فکر شاه و

.FO 248 EP 1493 (۳۲) گزارش شپرد، ۲۶ مه ۱۹۵۰، ۱۹۵۰.

.FO 371 EP 82311 (۳۳) شپرد به یانگر، ۲۳ژوئن ۱۹۵۰، ۱۹۵۰.

(۳۴) نقط مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۴ خرداد ۱۳۲۹.

.FO 371 EP 82311 (۳۵) شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰، ۱۹۵۰.

(۳۶) شپرد به بوین، ۸ آوریل ۱۹۵۰؛ FO 371 EP 82310، ۱۹۵۰؛ همچنین گزارش فرانگ در ۲۳ مه ۱۹۵۰. FO 371 EP 82330، ۱۹۵۰.

(۳۷) شپرد به فرانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، ۱۹۵۰. FO 371 EP 82311.

(۳۸) باخته امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۲۹.

امريکايش را به خود مشغول داشته بود و انگلیسيها بتدريج شکنيشي خود را نسبت به منصور از دست مى دادند. يكى از مقامات وزارت خارجه انگلیس دولت منصور را «بي جرأت تر از سلفش و به زيان جدي منافع انگستان» دانست.^{۳۹} همچنين شاه بر اين عقиде بود که وقتی «مديريت و رهبری» لازم باشد، خصايل منصور به عنوان يك سياستمدار باتجربه و «دسيسه گر» كافي نیست. شپرد نمى توانست با اين نتيجه گيري مخالف باشد.^{۴۰}

بدین سان موقعیت منصور بي اندازه متزلزل شده بود و به رايزن شرقی سفارت انگلیس اطلاع داده شد که شاه فقط منتظر تأييد انگلیسيها است که «منصور هیچ کار مؤثری نمى تواند انجام دهد» تا او را از صحنه بیرون راند.^{۴۱} به علاوه اين عقиде رواج داشت که امريکايش به منصور نظر مساعد ندارند. درواقع خود منصور از اين موضوع به انگلیسيها شکایت کرده بود.^{۴۲} وايلی سفير امريكا به شپرد اظهار داشت که وزارت خارجه امريكا به او دستور داده است که «برکناري دولت منصور را بددت آورد».^{۴۳} شپرد کوشيد وايلی را از اين کار بازدارد و چنین اظهارنظر کرد: «من از تمایل آشكار وزارت خارجه امريكا به درگير شدن در کابينه سازی با اين شیوه زمخت و علنی شگفتزده شدمام». از اينها گذشته منصور مورد مخالفت عده‌ای از درباريان بخصوص شاهپور عبدالرحما رئيس افتخاري سازمان برنامه بود.^{۴۴} آشكار شده بود که او قادر نیست «اصلاحات» ضروري و ديررس را جامه عمل بپوشاند؛ «سهمل انگاري خطرناک» او در برایر نفوذ حزب توده در میان کارگران صنعتی خصومت بيشتری را عليه او دامن زده بود.^{۴۵} در شرایطی که ترس از تجدید حیات حزب توده به دنبال قتل احمد دهقان نماینده مجلس، برکشیده وفادار و سخنگوی غيررسمی دربار، افزایش

.(۳۹) گزارش لی ووت، ۱۵ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۴۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴۱) گزارش پایمن، ۱۶ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۴۲) خلاصه پامی که در ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ از طرف نخست وزیر توسط دکتر جلالی جهت آفای نور تکرافت ارسال شده بود. برای مشاهده متن آن رجوع کنید به اسماعيل رايین، استادخانه سدان، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۷۰.

(۴۳) شپرد به رایت، ۵ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۴۴) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ مارس ۱۹۵۰، FO 371 EP 82310. و یادداشت لافورد، همانجا.

(۴۵) گزارش لی ووت، ۲۷ اوریل ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

یافته بود.^{۴۶} علاوه بر همه اینها شاه معتقد نبود که دولت منصور قادر است از پس تظاهرات و بی‌نظمیهایی که ظاهراً بازگشت کاشانی‌المام‌بخش آن بود، برآید.^{۴۷} از سوی دیگر، بد رغم استیضاحی که رضا آشتیانی‌زاده از دولت به عمل آورده بود،^{۴۸} مشکلات مالی و اقتصادی که دولت با آنها مواجه بود، استعفای چند تن از وزیران با صلاحیت، انتقادات مداوم مصدق و دیگران، منصور هنوز می‌توانست اکثریت آراء مجلس و سنا را حفظ کند. در واقع تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان بخصوص مصدق و طرفدارانش و نیز بعضی از سناتورها، بشدت از نخست وزیری احتمالی رزم آرا – که از چند هفته پیش دیگر رازی بسمار نمی‌رفت – بیمناک بودند. این ترس بدان معنی بود که بسیاری از نمایندگان مجلس از جمله مصدق و طرفدارانش و نیز بعضی از سناتورها آماده بودند کابینه منصور را تحمل کنند و حتی فعالانه از آن پشتیبانی نمایند. منصور بخوبی از این وضع آگاه بود و از آن بهره‌برداری می‌کرد، مثلاً وقتی در مورد بودجه با دشواری روپرتو شد و نیاز به پشتیبانی پارلمانی بیشتر داشت تهدید به استعفا کرد.^{۴۹} با اینهمه پشتیبانی پارلمانی گسترده برای نجات کابینه منصور کافی نبود.

خبر استعفای منصور در ۵ تیر ۱۳۲۹ از جانب بعضی از نمایندگان با تأسف تلقی شد. مصدق او را به علت اینکه بدون مقاومت تسليم شده تا شغل دیگری بدمست آورد و نیز بخاطر اینکه با دربار سازش کرده است، مورد سرزنش قرار داد.^{۵۰} شایع بود که منصور در برابر فشار شاه در اخذ استعفایش، با این شرط موافقت کرده که به سفارت در رم منصوب شود.^{۵۱} از سوی دیگر، شپرد گزارش داد که انتظار می‌رفت نخست وزیر زودتر استعفا بدهد ولی شاه به او اخطار کرده بود تا قرارداد نفت را به

(۴۶) احمد دهقان علاوه بر نمایندگی مجلس مجله هفتگی تهران مصور را منتشر می‌کرد و مدیر ثاثر تهران بود. قتل او ابتدا بر اساس مدارکی که مهاجم ارائه داده بود به حزب توده نسبت داده شد. مع ذلک رئیس رکن دوم ستاد ارتش به خبرنگار روپرتو اظهار داشت که «هنوز جعل مدارک را تمام نکرده‌اند». (شپرد به فرانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، EP 82311 FO 371).

(۴۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴۸) با خبر امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۲۹.

(۴۹) همانجا، ۱۵ خرداد ۱۳۲۹.

(۵۰) نقط مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۵۱) مصدق مدعی شد که شاه مصور را وادر به استعفا کرده حتی بدون آنکه قول سفارت رم را به او بدهد (مذاکرات مجلس، ۸ تیر ۱۳۲۹) با این وصف مصور بزودی به سفارت در رم اعزام شد.

مجلس تقدیم نکند، مانع از این کار خواهد شد.^{۵۲}

از ابتدای نخست وزیری منصور معلوم بود که او در موقعیت دشواری قرار دارد زیرا حاضر نبود سیاستهای حادی اتخاذ کند و خودش را محدود به روشهای عمل سنتی کرده بود و متولّ به استراتژی طفره و عدم تحرک می‌شد. این سیاست شاید بعضی از نمایندگان را جلب می‌کرد ولی برای شاه و سفارتهای انگلیس و امریکا قابل قبول نبود. منصور می‌دانست آنچه انگلیسیها از وی انتظار دارند همکاری فعالانه در مورد مسئله نفت است، در حالی که شاه خواستار تسلیم و اطاعت محض او بود. همچنین آگاه بود که نمایندگان مجلس بخصوص دکتر مصدق و همکارانش دقیقاً مراقبند که حرکتی در پشتیبانی از شرکت نفت انگلیس و ایران یا علیه اهدافشان از او سر بزند تا او را مورد حمله قرار دهند. در چنین اوضاع و احوالی میدان مانور او بشدت محدود بود و نمی‌توانست امیدوار باشد که سمت خود را مدت مديدة حفظ کند.^{۵۳}

جالب توجه است که بدانیم منصور – یا هر نخست وزیر دیگری در چنین موقعیتهایی – چه انتظاری از قبول مسئولیت داشته‌اند. به استثنای موارد نادر که انگیزه نامزدهای نخست وزیری احساس قوی مسئولیت اجتماعی بوده است، به نظر می‌رسد بیشتر این اشخاص در جستجوی امتیازات و پادشاهی مادی و نمادینی بوده‌اند که شغل نخست وزیری فراهم می‌کرده است. یقیناً تعداد مدعیانِ ولو نامناسب نخست وزیری کم نبوده است و اگر این اشخاص در احراز این سمت موفق می‌شوند، می‌کوشیدند با مانورها و بند و بستها و تلاش‌های ظاهرآ مداوم در توزیع سخاوتمندانه غنایم، مقامشان را حفظ نمایند. منصور امیدوار بود با استفاده کامل از قواعد قدیمی سیاست طایفه‌ای یا نظام باندباری – یعنی امتناع از هرگونه اقدام تحریک‌آمیز و مخالف مصلحت شخصی – مقامش را حفظ کند. از سوی دیگر شاه نیز مصمم بود این قواعد را به نفع خودش تغییر دهد و مسئله نفت، ضرورت اصلاحات، ترس از کمونیسم، و کندی فراگرد پارلمانی دست به دست هم داد تا شاه را در دستیابی به هدفهایش یاری دهد.

(۵۲) شپرد به فرانگ، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۵۳) منصور از این تجربه دچار یأس و تردید نشد و بعدها از تلاش در احراز مقام نخست وزیری باز نایستاد.

دولت رزم آرا

تیر ۱۳۴۹-اسفند ۱۳۴۹

از زمان سقوط قوام در آذر ۱۳۲۶ هیچ کابینه مؤثری روی کار نیامده بود و شاه نیز مانند امریکاییها و انگلیسیان بتدریج به نخست وزیری سپهبد رزم آرا علاقه مند شده بود. رزم آرا به عنوان فردی قوی و پرتحرک شناخته شده بود و ادعا می شد افکار اصلاح طلبانه دارد و مدت‌ها بود انتظار عملی شدن بزرگ‌ترین جاهطلبی زندگانی اش را داشت که نخست وزیر بشود، او حمایت اشرف، اعتماد و لطف شاه و پشتیبانی تعدادی از سیاستمداران متنفذ را جلب کرده و کوشیده بود سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا را تا حدودی به دلیستگی صمیمانه خود به افکار اصلاح طلبانه متყاعد سازد.^۱

هنگامی که وزارت خارجه امریکا شروع به نشان دادن علاوه به بهبود اوضاع اقتصادی ایران کرد و تصمیم گرفت هنری گریدی سفير آن کشور در یونان را بجای جان وایلی به تهران بفرستد تا رهبری یک هیئت اقتصادی را نیز در کشور بر عهده بگیرد، به نظر می‌رسید رزم آرا مناسب‌ترین و امیدبخش‌ترین نامزد نخست وزیری است که می‌تواند موقتیت هیئت اقتصادی مورد نظر را تضمین نماید. بنابراین وزارت خارجه امریکا به انگلیسیها اطلاع داد که «انتصاب رزم آرا بجای منصور یک پیشرفت مشخص خواهد بود و او باید قادر باشد یک دولت باثبات‌تر و مؤثرتر تشکیل

(۱) گزارش لافورد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493، و گزارش پایمن، ۱۰ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

^۲ بددهد.

در مورد انگلیسیها، شپرد قبلًا طرف رزم آرا را گرفته و گزارش داده بود: «با هر حسابی رزم آرا باید یک نخست وزیر کارآمد، درستکار و ترقیخواه باشد». ^۳ وزارت خارجه انگلیس امیدوار بود با روی کار آمدن رزم آرا چشم انداز بهتری برای حل مسئله نفت پدیدار شود، هرچند یکی از مقامات آن وزارت می ترسید ممکن است او یک رژیم نظامی بر سر کار آورد و در این صورت برکناری او دشوار خواهد بود.^۴ با این همه وزارت خارجه انگلیس به وزارت خارجه امریکا اطلاع داد که انتصاب رزم آرا ممکن است تنها فرست نیل به آن میزان از «تصمیم و کارایی» باشد که عملیات هیئت اقتصادی به آن نیاز دارد. اگرچه تشخیص داده شده بود که ممکن است رزم آرا وسوسه شود که «قانون اساسی را زیر پا بگذارد»، وزارت خارجه انگلیس ارزیابی می کرد که اوضاع ایران به نحوی است که خطر محتملی از این نوع را می توان پذیرا شد. البته امید می رفت که با توجه به وابستگی رزم آرا به «حسن نیت» انگلیسیها و امریکاییها بتوان او را از این کار باز داشت،^۵ و شاه به شاهرخ دستور داده بود «تصمیم قطعی» به سفارت انگلیس بددهد که رزم آرا در مقام نخست وزیری اجازه نخواهد یافت در امور ارتش دخالت کند. خود رزم آرا نیز نظیر همین تضمینها را داده بود.^۶

این تضمینها به متقادع کردن سفرای انگلیس و امریکا کمک کرد و سرانجام نخست وزیری رزم آرا را تصویب کردند. وایلی قبل از آنکه در ۲۸ خرداد ۱۳۴۹ ایران را ترک کند به شاه اطلاع داد که رزم آرا باید بدون تأخیر بیشتر به نخست وزیری منصوب گردد.^۷ و شپرد نیز به شاه اظهار داشت که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خوشحال خواهد شد که سپهبد رزم آرا را در مستند نخست وزیری بییند;^۸

(۲) تلگراف فرانک از واشنگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ مه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۴) گزارش لیوت، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۵) تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به واشنگتن، ۷ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۶) گزارش پایمن، ۵ ژوئن ۱۹۵۰، FO 1493 EP 248؛ گزارش پایمن، ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا. بهرام شاهرخ همراه با جرالد دوهر کارمند سفارت امریکا بشدت به نفع رزم آرا فعالیت می کردند.

(۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82311.

(۸) همانجا.

شاه که سرانجام توانسته بود موافقت انگلیسیها و امریکاییها را کسب کند، بدون اتفاق وقت در ۵ تیر ۱۳۲۹ منصور را وادار به استغفار کرد و بلافضله به دنبال این کار رزم آرا را بدون اخذ رأی تعامل از مجلسین به نخست وزیری منصوب کرد.^۹

حاجیعلی رزم آرا در سال ۱۲۸۰ بدینیآمد و پدرش نیز افسر ارتش بود.^{۱۰} وی تحصیلات نظامی خود را در ایران به انجام رساند و به درجه افسری نایل شد. سپس برای گذراندن دوره تكمیلی به دانشکده افسری سن سیر در فرانسه رفت.^{۱۱} رزم آرا هنگام بازگشت به ایران در اوخر ۱۳۰۵ به فرماندهی هنگ مختلط کرمانشاه منصوب شد و بدین سان یک «کاریر برق آسا» را آغاز کرد.^{۱۲} به دنبال این شغل، به یک سلسه مشاغل مهم در ارتش منصوب شد و در ۱۳۱۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. در ۱۳۲۱ اگرچه رزم آرا جوانترین امرای ارتش بود به ریاست ستاد ارتش منصوب گردید. وی پس از تنها ۴۴ روز شغلش را از دست داد ولی در فروردین ۱۳۲۳ مجدداً به این سمت گمارده شد.^{۱۳} در اوخر ۱۳۲۳ فشار سید ضیاء و طرفدارانش کمک کرد که سرلشکر ارفع رقیب عمه رزم آرا جانشین او شود.^{۱۴} در ۱۳۲۵ مظفر فیروز که خویشاوند رزم آرا بود قوام را قانع کرد که مجدداً او را به ریاست ستاد ارتش بگمارد^{۱۵} و او این شغل را تا انتصاب به مقام نخست وزیری بر عهده داشت.

رزم آرا یکی از بحث‌انگیزترین چهره‌های ایران در سالهای بعد از شهریور ۲۰ بود. رقبات او با ارفع که بر ساختار فرماندهی ارتش و سیاستهای آن سایه افکنده بود با پیروزی نهایی رزم آرا خاتمه یافت. مخالفت او با سایر امرای ارتش از قبیل امیر احمدی، یزدان‌پناه و زاهدی نتوانست صعود مقاومت‌ناپذیر او را به قدرت به تعویق افکند. اگرچه او با وساطت فیروز و موافقت قوام توانسته بود سمت ریاست ستاد

(۹) شاه در ملاقاتی با لافورد کارمند سفارت انگلیس «با کج خلقی اشاره کرد که می‌گویند مردم شکایت دارند که او [یعنی شاه] شخص ضعیفی است و قادر به اخذ تصمیم نیست. این بار او نشان خواهد داد که چه کارهایی از دستش ساخته است». (گزارش لافورد، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP .1493)

(۱۰) صفایی، رزم آرا (تهران ۱۳۶۸)، ص ۸-۱. رزم آرا با خواهر صادق هدایت نویسنده شهر ازدواج کرده بود. به علت اینکه در شب عید قربان بدینیآمد بود او را حاجیعلی نامیده بودند.

(۱۱) بامداد، شرح حال رجال ایران، اثر یادشده، جلد ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳.

(۱۲) ارفع، در خدمت پنج پادشاه، اثر یادشده، ص ۲۰۵.

(۱۳) همانجا، ص ۳۲۷.

(۱۴) همانجا، ص ۳۳۰.

(۱۵) ارفع، همانجا، ص ۳۶۹-۳۷۵ و مصاحبه با مظفر فیروز، آوریل ۱۹۸۳.

ارتش را مجدداً احراز کند، ولی توانسته بود با خوش خدمتی شاه را از وفاداری تزلزل ناپذیرش مطمئن سازد و با بهره‌برداری ماهرانه از هر فرصتی خودش را بیشتر طرف توجه او قرار دهد و سمت خود را حفظ کند.^{۱۶} عملیات بازپس‌گیری آذربایجان از دموکراتها یکی از نمونه‌های روش رزم‌آرا بود. به گزارش وابسته نظامی سفارت انگلیس:

او با پیروی از توصیه‌های شاه در طرح نقشهٔ پیشروی نظامی در آذربایجان خودش را مورد توجه او قرار داد. در مسایل تسليحاتی با شاه مشورت می‌کرد و حتی در مسایل جزیی اداره ارتش از شاه کسب نظر می‌کرد و با این کار او را دلخوش می‌ساخت که بیش از فرمائده‌ اسمی کل قوا می‌باشد.^{۱۷}

سوء‌قصد نافرجام به جان شاه و انتخابات مجلس مؤسسان و مجلس شورای ملی فرستهای دیگری بود که رزم‌آرا برای تعویت رشته‌های ارتباطش با دربار و تحکیم قدرت خودش مورد استفاده قرار داد. او خودش را به عنوان یک برکشیدهٔ وفادار دربار و یک سلطنت‌طلب صمیمی جلوه داد که قبلًا با ادعاهای اصلاح طلبانه شاه موافق است. او همچنین یکی از مقدرترین و در عین حال کم وجهه‌ترین مردان کشور بود که گروهی فرست طلب بی‌اعتبار او را احاطه کرده بودند، ولی دامنهٔ نفوذش بسیار گسترده‌تر از محدودهٔ ارتش بود. حدود یک سال پیش از آنکه رزم‌آرا نخست‌وزیر شود، جفری ویلر رایزن شرقی سفارت انگلیس او را «ترسناک‌ترین و شاید منفورترین مرد ایران امروز» توصیف کرده بود. ویلر همچنین بخشی از گزارش دربارهٔ شخصیت‌های ایرانی را نقل کرده بود که ضمن آن رزم‌آرا به عنوان «یک افسر قابل، پر ابرازی ولی فاسد»، توصیف شده بود با این شهرت که «بسیار اهل انضباط است... فردی بسیار جاهطلب و توطئه‌گر که از هر طرف باد بوزد او بادش می‌دهد؛ یا ماجراجویی بی‌پرنسیپ.» ویلر اظهار نظر کرده بود که این ارزیابی شاید انکلمس باور اکثربیت اشخاصی است که شعور سیاسی دارند، ولی افزوده بود که رزم‌آرا «زندگی

۱۶) به نوشته ارفع «رزم‌آرا مردی زیر ک و باهوش بود که بندرت از روی غریزه عمل می‌کرد... او ابراز وفاداری به سلطنت را برای خود بسیار مفید یافته بود». ارفع، اثر بادشده، ص ۳۷۵.

۱۷) گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس، ۱۳-۱۹ ژانویه ۱۹۴۷ EP 371 FO 61982

ساده‌ای دارد و مثل سپهبد امیر احمدی خودش را درگیر تبلیغات شخصی مبتذل نمی‌کند و یک صاحب منصب کارآمد و پر کار است».^{۱۸} مخالفان رزم آرا نمی‌توانستند این ویژگی او را انکار کنند و حتی ارفع اقرار کرد که او «مردی بی‌نهایت قابل است».^{۱۹}

کابینه رزم آرا که لیست آن قبل از انتصاب وی^{۲۰} و با مشورت سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا تنظیم شده بود^{۲۱} عمدتاً از معاونین وزارت‌خانه‌ها و مدیران کل حرفه‌ای تحصیل کرده تشکیل می‌شد با این امید که مقاصد اصلاح طلبانه آن را ثابت کند.^{۲۲} رزم آرا برنامه کابینه‌اش را طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که ضمن آن به احترام خود به دموکراسی و استظهار خود به شاه و مردم تأکید کرد.^{۲۳} بر جسته‌ترین نکته برنامه او که هنگام معرفی کابینه به مجلس تقدیم شد، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. وجوده دیگر برنامه او بهبود وضع اقتصادی از طریق اجرای برنامه هفت ساله، تضمین استقلال قوه قضاییه، کاهش هزینه زندگی و بالا بردن سطح زندگی بطور اعم و بهداشت و فرهنگ بطور اخص از طریق کار شوراهای محلی بود.^{۲۴}

از آنجایی که رزم آرا چه قبل و چه بعد از احرار مقام نخست وزیری روابط خوبی با حائزیزاده داشت، امیدوار بود موافقت یا عدم مخالفت نمایندگان جبهه ملی را جلب نماید.^{۲۵} با وجود این هنگامی که برای معرفی کابینه‌اش در جلسه مجلس حضور

(۱۸) گزارش ویلر، ۱۱ مه ۱۹۴۹، FO 248 EP 1486.

(۱۹) ارفع، همانجا، ص ۳۹۳.

(۲۰) جعفر شریف امامی، «دولت سپهبد رزم آرا»، سالنامه دنیا، شماره ۱۹، (۱۳۴۲)، ص

.۷۲-۷۵

(۲۱) گزارش پایمن، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493؛ سپهر، مقالات سیاسی، ص ۱۲. رزم آرا با قبول درخواست امریکاییان دکتر تقی نصر را که ظاهرًا امریکاییها به او به عنوان «امید اقتصادی ایران» می‌نگریستند به عضویت کابینه‌اش درآورد. این کار به بهای برکناری ابتهاج تمام شد که دکتر نصر آن را شرط قبول وزارت کرده بود (جان مری به لوگان، اوت ۱۹۵۱، FO 371 EP (91462).

(۲۲) درباره ترکیب داخلی دولت رزم آرا نگاه کنید به بهنیا، اثر یادشده، ص ۲۸-۳۷.

(۲۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

(۲۴) باخته امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۵) مصاحبه با حائزیزاده، خواندنیها، ۱۰ بهمن ۱۳۴۴؛ حسین مکی، خلیج ید، جلد دوم، ص ۵۸.

یافت، نمایندگان مزبور او را متهم کردند که نخستوزیری را فقط با پشتیبانی انگلیس و امریکا بدست آورده و قصد استقرار حکومت دیکتاتوری را دارد.^{۲۶} ترک کردن لباس و عنوان نظامی، تأکید او به موقعیت غیرنظامی اش و اشاره موکد شاه در فرمان نخستوزیری به او به عنوان « حاجی علی رزم آرا » بدون ذکر عنوان سپهبد، چیزی از دامنه و شدت مخالفت و اعتراض جبهه ملی نکاست. مصدق هشدار داد که دیکتاتوری حتی مقام خود شاه را تهدید می کند و بیشتر بدینهای مملکت را به دسیسه های رزم آرا نسبت داد^{۲۷} و اهداف کایینه را به عنوان اینکه بیشتر سر کوبگرانه است تا اصلاح گرایانه محکوم کرد.^{۲۸} بقایی ادعا کرد که از دو سال پیش انگلیسیها در صدد بوده اند یک حکومت قوی روی کار آورند و بنابراین رزم آرا را به شاه تحمیل کرده اند.^{۲۹} کاشانی نیز به تلاش های رزم آرا در جلب همکاری اش پاسخ منفی داد^{۳۰} و اعلامیه ای منتشر ساخت که طی آن بشدت با رزم آرا مخالفت کرد.^{۳۱}

رزم آرا در مجلس سنا نیز با مخالفت روبرو شد. دکتر متین دفتری بر نیات دیکتاتوری نخستوزیر جدید تأکید کرده مدعی شد که او « فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد ». ^{۳۲} پیشینه نظامی و ارتباطات او با بیگانگان، بسیاری از سنا تورها و نمایندگان مجلس را نسبت به او مشکوک ساخته بود. آنها همچنین از طرز انتساب او خشمگین بودند و برخی نیز از جنبه هایی از برنامه اصلاحات او احساس خطر می کردند. برنامه کابینه رزم آرا از هر جهت مورد انتقاد قرار گرفت^{۳۳} ولی با توجه به پشتیبانی شاهانه، مجلس شورای ملی با اکثریت ۹۵ رأی موافق ۸ مخالف و ۳

او همچنین بطور مستقیم و غیرمستقیم کوشید به تفاهمی با مصدق نایل شود، اما نتیجه ای نگرفت (نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹).

(۲۶) باخته امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۷) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۲۸) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۳ تیر ۱۳۲۹.

(۲۹) نطق بقایی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۳۰) سنا تور ناصر قشقایی کوشیده بود کاشانی را مقاعده سازد که در صورت نخستوزیری رزم آرا مزاحمتی ایجاد نکند. دو هر نیز گویا ملاقاتی میان کاشانی و رزم آرا ترتیب داده بوده است (گزارش پایمن، ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰، ۱۴۹۳ EP 248 FO و گزارش لافورد، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا).

(۳۱) متن اعلامیه در باخته امروز، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۳۲) باخته امروز، ۱۷ تیر ۱۳۲۹.

(۳۳) برای آگاهی پیش نگاه کنید به: حسین مکی، خلیع ید، جلد دوم، ص ۱۱۳-۷۳.

ممتنع به او رأی اعتماد داد.^{۳۴} در سنا نیز ۳۵ رأی موافق، ۴ مخالف و ۱۰ ممتنع بدست آورده.^{۳۵}

شکست جبهه ملی در ممانعت از نخست وزیری رزم آرا، به عقیده شپرد به معنی شکسته شدن «تفوق معنوی» آن و افتادن ابتكار عمل به دست دولت بود که اگر شاه همچنان به پشتیبانی از رزم آرا ادامه می‌داد آینده‌ای روشن داشت. با وجود این شپرد در یک گزارش نسبتاً بدینانه چنین اظهار نظر کرد:

متأسفانه شخصیت اعلیحضرت دقیقاً فاقد آن درجه از انسجام و ثبات است که اوضاع فعلی نیاز دارد. از هنگامی که شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده مشاهده شده است که به دنبال انتصاب هر نخست وزیری، گرایش به ابراز ناخشنودی و بحث درباره جانشینان احتمالی او دارد. اثرات این کار بر موقعیت نخست وزیران در برابر مجلس، تقریباً همیشه بسیار زیانبار بوده است.^{۳۶}

با اینهمه، در آغاز کار، کلیه قراین دلالت بر این داشت که شاه از رزم آرا پشتیبانی می‌کند. رزم آرا که از پشتیبانی شاهانه و نیز حمایت سفرای انگلیس و امریکا اطمینان یافته بود، توجه خود را بر بحث‌انگیزترین بخش برنامه دولت متمرکز کرد: مسئله عدم تمرکز سیاسی و تأسیس انجمنهای محلی که بصورت ماده و احدهای در ۲۲ تیر ۱۳۲۹ به مجلس تقدیم گردید. این مسئله سبب اصلی مشاجره‌ای مداوم بین دولت و پارلمان شد.

فکر تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی با آنکه در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، به دلایل گوناگون واکنشهای مخالفی برانگیخت بخصوص از این جهت که رزم آرا مدافع آن بود و ارتباطات خارجی او سایه‌ای از شک بر نیات واقعی اش می‌افکند یا دستاویز آشکار صمیمت او قرار می‌گرفت. مصدق، کاشانی و پیروانشان با لایحه عدم تمرکز به دلیل اینکه زمینه را برای تجزیه ایران فراهم می‌سازد، به مخالفت برخاستند. مصدق مقاصد کمیسیون سه جانبی‌ای را که متفقین در ۱۳۲۴ پیشنهاد کرده بودند خاطرنشان کرد تا رابطه بین برنامه عدم تمرکز و منافع بیگانگان را ثابت کند. او استدلال کرد که اگر دولت واقعاً خواهان اصلاحات بود تلاش‌های خود

(۳۴) باخته امروز، ۱۳ تیر ۱۳۲۹

(۳۵) همانجا، ۱۹ تیر ۱۳۲۹

(۳۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312

را متمرکز بر جلب موافقت مجلسین برای تجدید نظر در قانون انتخابات می‌کرد.^{۳۷} شمار زیادی از نمایندگان مجلس و سناتورها نیز با این لایحه مخالفت کردند و هرچه بیشتر رزم آرا در تصویب آن اصرار ورزید سو^{۳۸} ظن آنان بیشتر شد و کاشانی او را شدیدتر تقبیح کرد.^{۳۹} رزم آرا به تهدید متولّ شد،^{۴۰} ولی این کار پیامدهای معکوس داشت و لایحه او که از دیدگاه یکی از مقامات وزارت خارجه بریتانیا «سازنده‌ترین لایحه‌ای بود که در ظرف سالیانی دراز در مجلس مطرح شده بود»،^{۴۱} عملأ در مجلس دفن شد.^{۴۲} رزم آرا مأیوس نشد و کشمکش خود را درباره لایحه عدم تمرکز با مجلسین ادامه داد تا اینکه مسئله تصفیه مقامات دولتی مطرح گردید و سایر مسایل را تحت الشعاع قرار داد.

در اول تیرماه ۱۳۲۸ مجلس قانونی را تصویب کرده و به دولت اختیار داده بود تشکیلات اداری کشور را به منظور تصفیه احتمالی آن مورد بررسی قرار دهد. در حدود ۱۰۰۰ پرونده مربوط به مقامات بلندپایه مورد رسیدگی قرار گرفت و کمیسیون تصفیه در مرداد ۱۳۲۹ گزارش جنجال‌انگیز منتشر کرد که کارمندان دولت را به سه گروه تقسیم می‌کرد: بند «الف» کسانی بودند که ابقایشان را ضروری می‌دانست. بند «ب» کسانی که بطور مستقیم مورد نیاز نبودند ولی در بخش‌های تولیدی و آموزشی می‌شد از وجودشان استفاده کرد. بند «ج» کسانی که کار حیاتی انجام نمی‌دادند یا فاقد صلاحیت و صحت عمل بودند و چون مشمول بازنشتگی قرار نمی‌گرفتند می‌بایست اخراج شوند.^{۴۳} دولت کوشید این گزارش را مخفی نگاه دارد ولی کمیسیون به ابتکار خودش آن را منتشر ساخت.

از این گزارش چنین برآمد که هفت تن از اعضاء کابینه در بند «الف» قرار

۳۷) نطق مصدق، مذاکرات مجلس، ۲۵ تیر ۱۳۲۹ و اعلامیه کاشانی مندرج در باخترا امروز، ۱۷ تیر ۱۳۲۹.

۳۸) مصاجبه مطبوعاتی کاشانی، همانجا، ۱۵ مرداد ۱۳۲۹.

۳۹) نطق رزم آرا در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۱۶ مرداد ۱۳۲۹.

۴۰) گزارش بارت، ۱۸ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

۴۱) فکر عدم تمرکز مذاحان دیگری هم داشت که به پذیرفتن آن کمک نمی‌کرد. سید محمد باقر حجازی تحت الحمایه سید ضیاء و مدیر روزنامه وظیفه یکی از مثالهای آن بود. او تا جایی پیش رفته بود که از تأسیس «قدر اسپوئی با شهرهای خودمختار» دفاع می‌کرد. (سید محمد باقر حجازی، آینده ایران، تهران ۱۳۲۶، ص ۷۶).

۴۲) باخترا امروز، ۲۸ مرداد ۱۳۲۹.

۴۳) شپرد به بوین، اول سپتامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

گرفته‌اند، پنج نفر در بند «ب» و یک معاون وزارت خانه –پرویز خوانساری معاون وزارت کار– و برکشیده رزم آرا در بند «ج». افزون بر آن بسیاری از سیاستمداران متنفذ از قبیل رضا حکمت رئیس مجلس و قوام نخست‌وزیر اسبق و نیز تعدادی از سرپرده‌گان و تحت‌الحمایگان دربار مانند دکتر اقبال و خسرو هدایت در بند «ج» قرار گرفته بودند. انتشار گزارش گرفتاری و پریشانی زیادی برای دولت ایجاد کرد. قبول و اجرای توصیه‌های آن غیرممکن بود و دولت را در معرض دسیسه‌ها و دشمنیهای تلغی قرار می‌داد. از سوی دیگر نادیده گرفتن آن نیز به ادعاهای شاه و رزم آرا در خصوص مبارزه با فساد که آن همه درباره‌اش تبلیغ شده بود لطمه وارد می‌ساخت. بنابراین رزم آرا بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود. در حالی که مخالفانش در تبدیل گزارش به یک مسئله مهم مملکتی لحظه‌ای وقت را تلف نکردند و خواستار اجرای آن شدند.^{۴۴}

رزم آرا که با افزایش اختلافات موجود میان نخبگان حاکم و دسته‌بندیها و ائتلافهای در حال تغییر و تبدیل روپرور شده بود، در تلاش برای حفظ آبروی کابینه‌اش لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد که دو کمیسیون تأسیس می‌کرد: یکی برای شنیدن شکایات اشخاصی که مدعی بودند غیرمنصفانه و به غلط قربانی گزارش شده‌اند و دیگری به منظور بررسی پرونده سایر کارمندان دولت.^{۴۵} هدف لایحة مذبور که به کمیسیون دادگستری مجلس ارجاع شد آشکارا محو آثار گزارش کمیسیون تصفیه بود. با توجه به اظهارات پرس و صدای دولتهای مختلف و شاه علیه فساد طی دو سال گذشته، گزارش عملاً ضربه‌ای از جانب نخبگان حاکم بر ضد خودشان بود. هرچند گزارش غرض‌الولد بود، ولی برای ثابت کردن این نکته که نخبگان یا هیئت حاکمه هرگونه تصفیه داخلی را مانع خواهند شد، کفایت می‌کرد. پی‌آمدی‌های معنوی و روانی این کار قابل ملاحظه بود.^{۴۶} دزدساری در معرض پرده‌برداری و نمایش درآمده ولی عملأ بر آن صحنه گذاشته شده بود. نظر شاه نسبت

(۴۴) مشاجرة لفظی میان مصدق و رزم آرا در مجلس، باختصار امروز، ۱۶ شهریور ۱۳۲۹.

(۴۵) متن در باختصار امروز، ۱۶ شهریور ۱۳۲۹. لایحة رزم آرا اشعار می‌داشت که کمیسیون تصفیه نه تنها خودش را محدود به ۱۰۰۰ پرونده از مجموع ۱۵۸۰۰۰ کارمندان دولت کرده است، ولی در همین موارد نیز بازجویی به طرز صحیح انجام نگرفته زیرا هرگونه رفتاری با مقامات رسمی از قبیل نمایندگان مجلس، سناטורها، قضات بلندپایه و وزرا باید طبق مقررات خاص انجام شود.

(۴۶) حسن صدر، «قانون تصفیه»، باختصار امروز، ۲۲ مرداد ۱۳۲۹.

به گزارش صرفنظر از هر توجیهی که داشت^{۴۷} نموداری از بی محظا بودن ادعاهای او تلقی می‌گردید. و مهم‌تر از هر چیز کل این ماجرا اساس و تأثیر اظهارات اصلاح طلبانه و ضد فساد رزم آرا را تضعیف کرد و اعتماد به نفس او را کاهش داد. از سوی دیگر، این رویداد بر جرأت و جسارت بسیاری از نمایندگان مجلس افزود و جمال امامی یکی از اعضاء «اکثریت» رزم آرا را استیضاح کرد و مشاجره بین نمایندگان که دست دولت را باز می‌گذاشت تبیغ کرد. امامی با این اظهار خود نظر سنتی نمایندگان را نسبت به دولت بیان کرد: «ما در این مجلس توی سر هم می‌زنیم و دولت مشغول کار خودش است». ^{۴۸} رزم آرا با استیضاحهای دیگری روبرو شد و وقتی در مجلس حضور یافت به او گفته شد که براساس اتفاق نظر نمایندگان او فاقد اکثریت است. او پاسخ داد که برای آشتب آمده است و قول داد کلیه مسایل از جمله پیشنهاد تأسیس شوراهای محلی را برای تصویب به مجلس تقدیم کند.^{۴۹} این یک عقب‌نشینی بزرگ برای او بشمار می‌رفت زیرا مسئله شوراهای محلی اکنون عملًا از هر جهت به فراموشی سپرده شده بود.^{۵۰} در همین اثناء سردار فاخر حکمت بد رغم اعتراضات پرس و صدای نمایندگانی مانند مصدق، ترتیبی داد که مجلس گزارش کمیسیون دادگستری (که گزارش کمیسیون تصفیه را کان لم یکن اعلام می‌کرد) با اکثریت ۵۰ رأی از ۸۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه تصویب کند. کلیه این تحولات بدان معنی بود که رزم آرا ابتکار عمل خود را در برابر مجلس از دست داده است.

رزم آرا زمام امور را زیر پرچم قدرت، قاطعیت و اصلاحات در دست گرفته بود ولی در برابر یک مجلس ناسازگار که در آن اقلیتی جسور هدفش کشمکش و درافتادن با هر دولتی بود، او نیز به اندازه پیشینیانش آسیب‌پذیر از کار درآمد. بد رغم تلاشهای «متولیانی» از قبیل ملک مدنی، حکمت و بخصوص دکتر طاهری در حفظ اکثریت پارلمانی رزم آرا، او را مجلس فقط تحمل می‌کرد و نه بیشتر. رزم آرا در آذر

(۴۷) شاه به لافورد رایزن سفارت انگلیس اظهار داشت که اگر گزارش هیئت تصفیه به «آخرجهای غیرقابل توجیه» منجر شود، قربانیان آن ممکن است به حزب توده بپیونددن (گزارش شپرد به اتلی، ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312).

(۴۸) نطق جمال امامی در مجلس، مذکورات مجلس، ۶ مهر ۱۳۲۹.

(۴۹) نطق رزم آرا در مذکورات مجلس، ۸ مهر ۱۳۲۹.

(۵۰) شاه تحت تأثیر اطرافیانش بنظر می‌رسید موافق «تعلیق» یا استرداد این لایحه به نفع انجمنهای شهر باشد (شپرد به بوین، ۴ دسامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313) با وجود این رزم آرا عهد کرد تا زنده است این فکر را رها نخواهد کرد. (مصاحبه مطبوعاتی، باخته امروز، ۱۸ آبان ۱۳۲۹).

۱۳۲۹ به سفیر انگلیس شکایت کرد که هیچ یک از ۱۳۰ لایحه‌ای که دولت او به مجلس تقدیم کرده به تصویب نرسیده است.^{۵۱} آشکار بود که او در جلب نظر موافق نمایندگان نه از آزمودگی و توانایی کافی بهره‌مند است و نه به اندازه کافی مهارت و زیرکی دارد. حتی طاهری که با پشتیبانی رزم آرا خودش را نامزد احراز کرسی ریاست مجلس کرده و در برابر حکمت شکست خورده بود و بیش از سایرین به بسیج پشتیبانی رزم آرا علاقمند به نظر می‌رسید، اغلب از او به پایمن رایزن شرقی سفارت انگلیس شکایت می‌کرد. در نظر طاهری رزم آرا به اندازه کافی در جلب نظر نمایندگان و مشورت با آنان بخصوص قبل از تقدیم لوایحش به مجلس کوشش نمی‌کرد؛ به اعتقاد طاهری کابینه می‌باشد ترمیم شود.^{۵۲} پایمن با این نظر موافق بود و پیشنهاد کرد که تعدادی از «سیاستمداران مورد احترام» از قبیل خلیل فهیمی در کابینه ترمیم شده داخل شوند.^{۵۳} رزم آرا به سهم خود می‌توانست ادعا کند که نسبت به خواسته‌های مخالفان پارلمانی اش تمکن نشان داده است. در اواسط مرداد ۱۳۲۹ او شاهرخ را که تلاش زیادی برای فراهم کردن زمینه نخست وزیری اش انجام داده بود از کار برکنار کرد. شاهرخ از «پستی» رزم آرا به تلحی شکایت کرده بود که «هیچ حد و حصری ندارد» و کوشیده بود شاه را قانع کند که رزم آرا او را «گمراه ساخته است».^{۵۴} اکنون رزم آرا سعی می‌کرد تماسهایش را با نمایندگان مجلس گسترش دهد و سبک غرورآمیز خود را به سیمای فروتنانه‌تری تغییر دهد. او ضمناً کابینه‌اش را ترمیم کرد. با اینهمه، هیچ یک از این اقدامات مخالفانش را در مجلس و سنا (که در آن گروه عامیون مرکب از سناتورهای بر جسته‌ای مانند تقی‌زاده، نجم، محمد سوروی، باقر کاظمی و حکیمی عضویت داشتند) قانع نساخت.

قدرت و اصلاح طلبی فرضی رزم آرا تعادل سیاست طایفه‌ای را تهدید می‌کرد، باندهای سیاسی و صفت‌بندیهای گروهی را تحت تأثیر قرار می‌داد و مانورهای متقابلی را دامن می‌زد. ولی مجلس در نظر نداشت قبل از موقع او را ساقط کند لذا به تاکتیک حداقل همکاری با او ادامه داد. این تاکتیک در ابتدای کار در نتیجه تهدید ضمنی انحلال پارلمان اتخاذ شد که هم شاه و هم رزم آرا جدا به آن فکر کرده

.۵۱) گزارش پایمن، ۱۴ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

.۵۲) گزارش پایمن، ۹ فوریه ۱۹۵۱؛ گزارش پایمن ۲۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

.۵۳) گزارش پایمن، ۲۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

.۵۴) گزارش سفارت، ۹ اوت ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

بودند^{۵۵} و در نظر هیچ کس راز سربسته‌ای بشمار نمی‌رفت.^{۵۶} اما بتدریج که این تهدید رنگ باخت و مجلس قدرت و نقش خود را در بیان و انتقال آرمانهای ملی و خواسته‌های مردمی مجدداً مورد تأکید قرار داد، نمایندگان در شمارش کاستیها و اشتباهات دولت بشدت آسیب‌پذیر که همانند دولتهای گذشته برای تصویب بودجه ماهانه به مجلس وابسته بود، وقت را تلف نکردند.

موقعیت ضعیف دولت در برابر پارلمان، رزم آرا را وادار کرد که با لغو کلیه قوانین مطبوعاتی بجز قانون اولیه ۱۳۲۶ قمری موافقت کند^{۵۷} و در مقررات حکومت نظامی تجدید نظر نماید که نظارت مجلس را در استفاده از قانون مزبور تا حدود زیادی افزایش می‌داد.^{۵۸} به رغم حملات مداوم مخالفان به خصلت دیکتاتوری رزم آرا و صرف نظر از بیانات قاطعانه خود او، کمتر نخست‌وزیری تا آن زمان چنین امتیازاتی به پارلمان داده بود. امتیازاتی که رزم آرا داد و کاهش اصرار او بر تصویب قوانین اصلاح طلبانه‌اش، مخالفان او را جسورتر کرد و در اغلب موارد به صدماتی که مجلس با بهستوه آوردن او وارد می‌ساخت، توهین نیز افزوده می‌شد.^{۵۹} در اواخر آذر ۱۳۲۹ فرار اسرارآمیز ده تن از سران حزب توده از زندان موقعیت او را دشوارتر کرد، و بسیاری بعداً بر این باور بودند که زندانیان مزبور با موافقت ضمنی رزم آرا گریخته‌اند. در این باره شپرد گزارش داد:

اگرچه اظهار این مطلب که دولت در فرار زندانیان توده‌ای دست داشته خیلی زیاده روی است، ولی نشانه‌هایی وجود دارد که دولت اعضای حزب توده را با شور و حرارتی که زمانی از خود نشان می‌داد، تعقیب نکرده است.^{۶۰}

در حالی که رزم آرا ناگزیر شد اهداف بلندپروازانه اصلاحی خود از قبیل طرح عدم تمرکز اداری و نقشه اصلاحات ارضی را ترک کند، اکنون حتی موضوعاتی

(۵۵) گزارش پایمن، ۱۰ ژوئن، ۱۹۵۰، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۵۶) نطق متین دفتری در سنا، مذاکرات سنا، ۱۷ تیر ۱۳۲۹؛ نطق هدایتی در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۵ مهر ۱۳۲۹.

(۵۷) باخت امروز، ۱۹ دی ۱۳۲۹.

(۵۸) شپرد به بوبن، ۱۶ اکتبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313.

(۵۹) نطق جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۲۹.

(۶۰) شپرد به لوریون، ۲ مه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91467.

نظیر لایحه افزایش نشر اسکناس^{۶۱} و نیز لوایحی مانند افزایش حقوق قضات، قانون کار، بیمه‌های اجتماعی معلمان و سازمان نظام پزشکی کشور بلا تکلیف مانده بود. این بار مخالفان رزم آرا تنها به علم کردن شبح دیکتاتوری اکتفا نکرده بلکه به ضعف ذاتی او حمله می‌بردند.^{۶۲} چنین بر می‌آمد که رزم آرا برغم پیشینه نظامی، دشمن اصول پارلمانی نبود و عمیقاً در برابر اتهامات دیکتاتوری حساسیت نشان می‌داد تا جایی که در قدرت تصمیم‌گیری و اعتماد به نفسش اثر معکوس بخشدید بود. بدتر از هر چیز اینکه این‌گونه اتهامات تنها هنگامی فروکش می‌کرد که نمایندگان می‌خواستند او را متهم به ضعف کنند. مثل همیشه، سیاست طایفه‌ای و سیاست بازان حرفاًی به او نه اجازه اقدامات خودنمایانه و نه مجال عدم تحرک می‌دادند. هر دوی اینها می‌توانست برای تصویر و موقعیت نخست وزیر خطرناک باشد.

موفقیت سیاست خارجی رزم آرا که اصولاً شبیه به سیاست قوم بود، محسوس‌تر بود: او بدون پشتیبانی صمیمانه شاه موفق شد یک موافقتنامه بازارگانی با اتحاد جماهیر شوروی منعقد سازد و روابط ایران و شوروی را که بخصوص از اواسط ۱۳۲۶ بشدت تیره بود، بهبود بخشد. شپرد تغییر رویه روسها را به «قدرت دولت رزم آرا»^{۶۳} نسبت داد^{۶۴} و وقتی بعدها رزم آرا به قتل رسید پراودا به کنایه از درگیری امریکاییها در قتل او نام برد و ادعای کرد «اقدامات ژنرال رزم آرا - که معافل حاکمه امریکا و انگلیس در موارد متعدد ناخشنودی خود را از آن ابراز داشته بودند - عملأ در جهت بهبود روابط ایران و شوروی بود». این اقدامات کمک کرد که تصویر بیش از حد طرفدار غربی که از رزم آرا ترسیم شده بود اصلاح شود، المهام بخش موافقت و حتی تحسین پارلمان قرار گیرد و حتی از جانب جبهه ملی استقبال شود.^{۶۵} موافقتنامه‌های مشابهی با دولتهای فرانسه، آلمان و ایتالیا نیز منعقد شد، اما رزم آرا نتوانست کمک مالی امریکا را که از ابتدای کار برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی اش به آن چشم امید دوخته بود، بدست آورد. او آنقدر در این راه پیش رفته بود که چنین الفا کند که نخست وزیری او شرط قبلی اعطای کمک مالی امریکا به ایران است و اکنون ناممی‌دی

(۶۱) باختر امروز، ۱۴ اسفند ۱۳۲۹.

(۶۲) نطق ابوالقاسم نجم در سنا، مذاکرات سنا، ۱۳ اسفند ۱۳۲۹.

(۶۳) شپرد به بوین، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۰، FO 371 EP 82313.

(۶۴) مقاله مذبور اضافه کرد که «رژیم‌داری او یک دوره شوم در سلطه امپریالیستهای امریکایی بر ایران بوده است». مقاله تحت عنوان «اعمال مرموز در ایران» پراودا، ۱۸ مارس ۱۹۵۱. ترجمه این مقاله در اطلاعات، مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ چاپ شده است.

(۶۵) باختر امروز، ۱۶ آذر ۱۳۲۹.

او در این مورد، هم موجب ناراحتی و آشفتگی جدی او بود و هم ضربه واقعی دیگری به موقعیت او بشمار می‌رفت. رزم آرا طبیعاً بیش از هر چیز به حمایت انگلیسیها وابسته ماند و مشکلات مالی، او را بیش از پیش در برابر فشارها و تقاضاهای آنان آسیب‌پذیر ساخت. انگلیسیها به او اعتماد داشتند و از پشتیبانی او دریغ نمی‌کردند و رزم آرا نیز در عوض می‌کوشید معامله به مثل کند: «او یک مشاور امنیتی انگلیسی استفاده کرده بود و گرایش آشکاری به اینکه سفارت را در امور مهم کشور از جمله مسایل دفاعی محروم اسرار خود قرار دهد، نشان داده بود».^{۶۶} روابط رزم آرا با دولت انگلستان با تلاشهای او برای رویارویی و زورآزمایی با مسئله نفت، زیر پرتو نورافکنها قرار گرفت.

نفت بدون شک مهم‌ترین مسئله‌ای بود که در برابر رزم آرا قرار داشت، زیرا او پشتیبانی انگلیسیها را برای نخست وزیری اش با این شرط کسب کرده بود که در تصویب قرارداد الحاقی نفت بکوشد. هم او و هم شاه به انگلیسیها تذکر داده بودند که قرارداد الحاقی بدون جرح و تعديل شانس بسیار اندکی برای تصویب دارد. شاه معتقد بود که اگر قرارداد الحاقی بخواهد تصویب شود موارد زیر لازم است مورد تجدید نظر قرار گیرد: تعديل روش محاسبه حق السهم ایران، ایرانی کردن سریع پرسنل شرکت نفت و واگذاری حق حسابرسی به دولت ایران.^{۶۷} اما انگلیسیها تغییری در موضع خود نداده مصرانه می‌گفتند قرارداد منصفانه و حتی سخاوتمندانه است و دادن امتیازات بیشتری به ایرانیان محرك در خواستهای اضافی خواهد شد.^{۶۸} انگلیسیها از ایرانیان می‌خواستند بر آنچه طمع و ناسیونالیسم احساساتی می‌نمایند غلبه کنند و قرارداد را به همان صورتی که امضا شده است بپذیرند و در عین حال از رزم آرا انتظار داشتند آن را توجیه و از آن دفاع کند. وقتی دولت موفق نشد در برابر تقاضای کمیسیون نفت مجلس به ریاست مصدق موضع خودش را در برابر قرارداد روشن سازد،^{۶۹} از سوی نمایندگان جبهه ملی مورد استیضاح قرار گرفت که جزئیات مسئله نفت را تجزیه و تحلیل کردن و بسیاری از نابسامانیها و

(۶۶) گزارش فرانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313. شپرد اقرار کرد که در طی آخرین هفته‌های عمر رزم آرا شش بار با او ملاقات کرده بوده است. (شپرد به باوکر، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454).

(۶۷) گزارش بارنت، ۳۰ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312.

(۶۸) گزارش فرانگ، ۱۱ اوت ۱۹۵۰، FO 371 EP 82375.

(۶۹) مصدق در ۵ تیر ۱۳۲۹ به محضور تشکیل کمیسیون نفت به ریاست آن انتخاب شده بود. در همان روز رزم آرا به نخست وزیری منصوب گردید.

بدبختیهای جامعه ایرانی را به شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت دادند.^{۷۰} نخست وزیر قبل^{۷۱} در مجلس سنا به هاداری از قرارداد نطق کرده بود^{۷۲} و اکنون وجود هرگونه رابطه بین بدبختی ایران و شرکت نفت را مردود دانست و به تلغی از استیضاحهای موجب ائتلاف وقت شکایت کرد.^{۷۳} به استیضاح مورد بحث «رأی سکوت» داده شد ولی کمیسیون نفت به اتفاق آراء قرارداد الحاقی را رد کرد^{۷۴} و جبهه ملی خواستار ملی شدن نفت شد؛ درخواست جبهه ملی تظاهرات گسترده‌ای بدنیال داشت و مورد پشتیبانی عده‌ای از روحاخیون قرار گرفت.^{۷۵}

دولت در پاسخ فشارهای انگلیس قرارداد الحاقی را رها نکرد و غلامحسین فروهر وزیر دارایی، دفاع از آن را بر عهده گرفت. هر چند فروهر لایحه قرارداد الحاقی را سرانجام از مجلس پس گرفت، ولی او نخستین و آخرین وزیر ایرانی بود که علنًا به دفاع از آن برخاست و ادعا کرد که ملی کردن نفت عاقب نامطلوبی خواهد داشت.^{۷۶} دفاع فروهر واکنشی قوی در مجلس برانگیخت و نمایندگان قطعنامه‌ای تصویب کردند که ادعای او را محکوم و اظهاراتش را کان لم یکن تلقی می‌کرد.^{۷۷} نمایندگان جبهه ملی و سی روزنامه‌نگار که در مجلس متحصن شده بودند به مبارزه خود علیه دولت شدت بخشیدند. این امر تشنج در میان اعضای کابینه را افزایش داد و شماری از وزیران با کسانی که خواستار استعفای فروهر بودند هم‌صدا شده و تهدید کردند، در غیر این صورت خودشان استعفا خواهند داد^{۷۸} و این در حالی بود که بقیه وزرا می‌کوشیدند با جدا کردن خود از کل قضیه، اوضاع را ترمیم کنند. به عنوان مثال شمس الدین جزایری وزیر فرهنگ [آموزش و پرورش] ادعا کرد اظهارات فروهر از «حماقت» ناشی شده و سوگند خورد که نخست وزیر به هیچ وجه

(۷۰) باختر امروز، ۱۰ مهر - ۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۷۱) همانجا، ۲۶ مهر ۱۳۲۹.

(۷۲) نطق رزم آرا در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۷۳) باختر امروز، ۴ آذر ۱۳۲۹.

(۷۴) همانجا؛ متن اعلامیه کاشانی در باختر امروز ۲۲ آذر ۱۳۲۹. چند آیت الله دیگر از جمله سید محمد تقی خوانساری نیز فتوهایی به نفع ملی شدن صادر کردند که متن آنها در باختر امروز ۷ و ۸ بهمن ۱۳۲۹ منتشر شده است.

(۷۵) نطق غلامحسین فروهر در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ دی ۱۳۲۹. همچنین نگاه کنید به کیهان، ۵ و ۷ دی ۱۳۲۹.

(۷۶) باختر امروز، ۱۰ دی ۱۳۲۹.

(۷۷) صفائی، اثر یادشده، ص ۲۶.

با آن ارتباط نداشته است.^{۷۸} فروهر این اتهام را علناً رد کرد. واکنش خصماء مجلس نسبت به تلاش دولت در دفاع از قرارداد الحاقی، دیگر شکی باقی نگذاشت که یا مجلس باید منحل شود یا قرارداد تغییر یابد. در این اوضاع و احوال مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران چندان در اندیشه مسایل دشواری که رزم آرا در دفاع از قرارداد با آنها روپرتو شده بود، نبودند.^{۷۹}

جفری فرانگ رئیس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس اعتراف کرد که نخستوزیر در مورد طرحهای اصلاحی که انگلیسیها به او القا کرده بودند به موقیت ناچیزی نایل شده هر چند این امر در نتیجه عدم تمایل او به کوشش نبوده است. مهم‌تر از هر چیز رزم آرا قرارداد الحاقی را به مجلس تقدیم کرده است، از خود شهامت نشان داده است و نیاز اصلی ایران یعنی پول برای توسعه و پیشرفت را در کرک کرده است. به نظر فرانگ عواملی که مانع از پیشرفت می‌شوند عبارتند از فقدان پول و کارشکنی مجلس؛ اگر این کارشکنیها وجود نداشت با تصویب قرارداد الحاقی پول تأمین می‌شد.

آخرین درگیری رزم آرا با مجلس، او را وادار کرده است انحلال مجلس را از شاه بخواهد، حکومت نظامی را تا وقتی روحیه‌ها ملایم نشده برقرار سازد و انتخابات را تا حدود سه ماه دیگر برگزار کند. گویا بنا بوده است رزم آرا روز ۱۶ دی ماه در این مورد تصمیم بگیرد.^{۸۰}

فرانگ مدعی بود که چنین اقدامی صرف نظر از خطرات و مسایلی که در آن نهفته است موجه است و معتقد بود «در هر صورت رزم آرا به زحمت می‌تواند با مجلس جدید در وضعی بدتر از مجلس فعلی باشد. افزون بر آن،

با توجه به آشنایی دیرینه ایران با انواع مختلف دیکتاتوری، که در دوره اخیر

.۷۸) با خبر امروز، ۲۸ دی ۱۳۲۹.

۷۹) گس استدلال می‌کرد که اگر کاینه بطور دسته جمعی از قرارداد الحاقی دفاع کند شانس تصویب شدن دارد و نور تکرافت رزم آرا را سرزنش می‌کرد که چرا موضع قوی‌تری در برابر مجلس اتخاذ نکرده و اکثریت پارلمانی خود را خوب سازمان نداده است. (کمیسیون در وزارت خارجه بریتانیا در ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲، FO 371 EP 91524).

.۸۰) گزارش فرانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۲، FO 371 EP 91452.

آن کشور بدون شک به پیشرفتهای زیادی نایل گردیده، و نیز با توجه به این واقعیت که رزم آرا ظاهراً قصد هیچ‌گونه کودتاگی که او را به مقام دیکتاتوری بر ساند ندارد، بلکه هدف او انتخابات قانونی پس از انحلال مجلس می‌باشد، عاقلانه به نظر می‌رسد که نقشه‌هایش را عملی سازد. این نظر قبل‌آن استحضرار سر فرانسیس شپرد رسیده است. بطور خلاصه، اقدام قاطعانه ضروری به نظر می‌رسد و رزم آرا مرد این میدان است.^{۸۱}

یک مانع عمده این نقشه این بود که در حالی که شاه وانمود می‌کرد موافق چنین جریانی است، درواقع عمیقاً با آن مخالف بود.^{۸۲} با انحلال پارلمان و در نتیجه بر طرف کردن بسیاری از موافع از سر راه تحکیم قدرت رزم آرا خود شاه بشدت آسیب‌پذیر و نایمن می‌شد. به علاوه اهمیت روزافزون مسئله نفت در جنبش ملی ایران بدان معنی بود که اقدام شاه علیه پارلمان به عنوان یک عمل خائنانه در نابود کردن قانون اساسی کشور به نفع یک شرکت خارجی قلمداد خواهد شد. بنابراین شاه به رغم فشار انگلیسیها نمی‌توانست منطقاً دست به چنین کاری بزند و رزم آرا قطع نظر از پشتیبانی شپرد نمی‌توانست با فشار برای انحلال پارلمان بدگمانی او را افزایش دهد. مجلس که از خطراتی که موجودیتش را تهدید می‌کرد آگاه بود، خویشتن داری می‌کرد و به بسیاری از ورقهای استیضاح دولت «رأی سکوت» می‌داد که آن را متعهد نمی‌ساخت و حتی در بعضی موارد به دولت رأی آشتبانه اعتماد می‌داد. شاه، مجلس و رزم آرا، همگی از حساس بودن فوق العادة اوضاع و محدود بودن آزادی عمل خود آگاه بودند. انگلیسیها خواه آگاه بودند و خواه نبودند، چاره‌ای جز اینکه انعطاف بیشتری از خودشان نشان بدهند نداشتند.

با وجود این آنها هنوز از دادن امتیاز اکراه داشتند و انواع راههای دیگر را برای کنار آمدن با اوضاع بررسی می‌کردند. به دنبال «مقدار زیادی اعمال نفوذ» در میان نمایندگان مجلس به نفع قرارداد الحاقی نفت، کیتینگ یکی از رؤسای شرکت نفت انگلیس و ایران فکر نزدیک شدن با جبهه ملی را مطرح ساخت.^{۸۳} اما این پیشنهاد بشدت از جانب شپرد رد شد، همچنین از سوی فرای که استدلال کرد:

(۸۱) گزارش فرانگ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۲) شپرد به بوبن، ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۸۳) گزارش لوگان، ۲۶ ژانویه ۱۹۵۲، FO 371 EP 91452.

در بیشتر موارد خردمندانه است که انسان با دشمنان حریف‌ش رابطه دوستی ایجاد کند و بکوشد به آنها آموزش و رهنمود بدهد. ولی من امیدی ندارم که ما بتوانیم چنین کاری را بکنیم (البته صرف‌نظر از اینکه به مصدق و پیروانش رشوه‌های کلان پردازیم).^{۸۴}

استفاده از رشوه بطور قطع متعج به همکاری مصدق و پیروانش نمی‌شد، هر چند افرادی بودند که تقاضای پرداخت وجه می‌کردند. به عنوان مثال میر سید علی بهبهانی تماینده باسابقه مجلس پیامی به این مضمون جهت پایمن فرستاد که «اگر به او کمک مالی بشود آماده است در مسئله نفت رفتاری معقول در پیش بگیرد». به او پاسخ داده شد که سفارت در وضعی نیست که به او کمک کند و بهتر است او با رزم آرا تماس بگیرد. رزم آرا اظهار داشت که از «مسئله بهبهانی» اطلاع دارد.^{۸۵}

شپرد همچنین بر آن بود که در صورتی که مسئله نفت در صحنه سیاسی به موقعیت درجه دومی تنزل یابد، انحلال مجلسین امکان پذیر خواهد بود و بدین‌وسیله شاه و رزم آرا فرصتی خواهند یافت که تصمیم قاطعانه بگیرند.^{۸۶} مجلس و بخصوص جبهه ملی که از چنین امکانی آگاه بودند اصرار ورزیدند که مسئله نفت با اولویت تام در دستور مجلس قرار گیرد. بی‌میلی انگلیسیها در اعطای امتیازات، جبهه ملی را قادر ساخت که موضع خود را سخت‌تر کند و به تبلیغات خود درباره ملی کردن در میان مردم بیفزاید. در اوایل زمستان ۱۳۲۹ وقتی ایرانیان اطلاع یافتند که مذاکرات بین شرکت آرامکو و دولت عربستان سعودی متنه به انعقاد قرارداد تقسیم سود براساس ۵۰-۵۰ در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ [۹ دی ۱۳۲۹] شده است،^{۸۷} موقعیت انگلیسیها ضعیفتر شد. با این حال، رزم آرا در عین اینکه می‌کوشید کمیسیون نفت مجلس را از پذیرفتن اصل ملی شدن بازدارد، با و.ج نورتکرافت تماینده شرکت نفت انگلیس و ایران در ۲۱ بهمن ۱۳۲۹ تماس گرفت و در خصوص آمادگی انگلیسیها به توافقی براساس اصل

(۸۴) گزارش فرای، ۳۰ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۵) گزارش پایمن، ۱۴ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۸۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91452.

(۸۷) جانبداری از نوعی ترتیب ۵۰-۵۰ در ایران به قبل از انعقاد قرارداد آرامکو با عربستان سعودی برمی‌گشت. به عنوان مثال مهندس کاظم حسینی دو مقاله تحت عنوان «مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه» در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۹ روزنامه شاهد منتشر کرد.

۵۰-۵۰ استفسار کرد. به او پاسخ داده شد که «شرکت مایل است ترتیب مشابهی را مورد بررسی قرار دهد». ^{۸۸} مقامات وزارت خارجه انگلیس و شرکت نفت از چندی پیش دریافت بودند که چنین ترتیبی اجتنابناپذیر است ولی این تشخیص بسیار دیر صورت گرفت زیرا شعار ملی شدن محبوبیت زیادی یافته و مخالفت با آن دشوار بود.^{۸۹}

رزم آرا دست کم از اهمیت نمادین فکر ملی شدن آگاه بود و آن را غیرعملی ولی مقاومت‌ناپذیر می‌دانست. بنابراین با کمک اعضاء غیر جبهه ملی کمیسیون نفت دو نقشه طرح کرد که هر دوی آنها ملی شدن صنعت نفت را هدف غایی مطلوب تلقی می‌کردند که در عین حال ضرورت داشت پس از انعقاد یک قرارداد موقت براساس تنصیف سود با شرکت نفت، با دقت بررسی شود.^{۹۰} رزم آرا به شپرد اظهار داشت که این کار به معنی تظاهر به موافقت با فکر ملی شدن نفت است در حالی که در حقیقت استقرار ترتیب ۵۰-۵۰ می‌باشد. هر چند انگلیسیها بعدها این فرمول را به اشکال گوناگون به مصدق پیشنهاد کردند، ولی در این هنگام به زبان آوردن واژه «ملی شدن» در نظرشان کفر بشمار می‌رفت. شپرد، رزم آرا را از دنبال کردن این طرح منصرف ساخت و آن را با قرارداد ۱۹۳۳ که هنوز انگلیسیها اساس هر گونه توافقی با ایران می‌دانستند ولی ایرانیان آن را بکلی رد می‌کردند، مغایر دانست.^{۹۱} شپرد رفتار رزم آرا را به اعلاه درجه قابل ایراد یافت و به لندن تلگراف زد:

تصور نمی‌کنم مصلحت باشد به رزم آرا اجازه داده شود که در این رفتار غیرمفید خود که متضمن تأیید اصل ملی شدن می‌باشد از پشتیبانی ما برخوردار شود. نفت ایران و صنعت انگلستان در واقع شریک یکدیگر

.۸۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

.۸۹) سرخستی و کوتاهی شرکت نفت ایران و انگلیس از سوی سر فردریک لگت مشاور کارگری آن مورد انتقاد قرار گرفت که از تقسیم ۵۰-۵۰ سود سهام جانبداری می‌کرد (گزارش فرای، ۶ فوریه ۱۹۵۱، همانجا). ولی چنین صدایهایی بندرت به گوش می‌رسید.

.۹۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

.۹۱) در خصوص اعتراضات ایرانیان به قرارداد ۱۹۳۳ و موافقنامه الحاقی آن رجوع کنید به سلسله مقالات مهندس کاظم حسینی تحت عنوان «چرا ملت ایران قرارداد ۱۹۳۳ را به رسیت نمی‌شناسد» منتدرج در روزنامه شاهد، ۱۶ آبان و ۲۲ و ۲۶ آذر و اول و ۷ دی ۱۳۲۹. همچنین نگاه کنید به فاتح، اثر یادشده، ص ۴۵۶-۴۱۳.

می‌باشد و ترتیب ۵۰-۵۰ کاملاً عاقلانه است.^{۹۲}

وزارت خارجه انگلیس نیز به همین نحو پاسخ داد که از دولت بریتانیا نمی‌توان انتظار داشت که درباره هرگونه پیشنهادی که ذکری از ملی شدن به میان آورد اظهارنظر کند، هر چند شرکت نفت انگلیس و ایران آمده است براساس تنصیف منافع وارد مذکره شود، مشروط بر اینکه مفاد امتیازنامه شرکت نفت دست‌نخورده باقی بماند.^{۹۳} با این حال موقعیت رزم آرا در نتیجه پذیرفته نشدن پیشنهادش درباره ملی شدن ضعیف‌تر نشده بود، در اوایل بهمن فرای اظهارنظر کرد که «سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، امریکاییان و آقای نور تکرافت، همگی متفق‌القول‌اند که در حال حاضر هیچ کس را بهتر از رزم آرا نمی‌توان یافت».^{۹۴} و این ارزیابی هنوز معتبر به نظر می‌رسید.

رزم آرا که از طرز رفتار انگلیسیها دلسرد شده بود، ولی ضمناً نمی‌توانست خودش را از آنها جدا سازد، به شرح دشواریها و خطرات ملی شدن ادامه داد، اما بدون اینکه پیشنهاد ۵۰-۵۰ را علنی سازد. اکنون که فکر ملی شدن بنحو گسترده‌ای شایع شده بود، او بدون شک درباره قابل قبول بودن چنین پیشنهادی بدین بود. شاید او انتظار داشت امتیازات بیشتری از انگلیسیها بگیرد که بنحوی از انجاء شامل فکر ملی شدن باشد و او را قادر سازد که مسئله نفت را با موفقیت حل نماید.^{۹۵} امید او در این خصوص به این واقعیت بستگی داشت که هیچ نخست‌وزیر دیگری بیش از او مایل نبود حیثیت خود را با حمایت علنی انگلیسیها به خطر افکند.

لیکن رزم آرا با جبهه‌گیری به نفع انگلیسیها و علیه خواسته عمومی نه تنها حیثیت بلکه جان خود را به خطر افکند. او در جلسه ۱۳ اسفند کمیسیون نفت مخالفت خود را با ملی کردن شتابزده تأکید کرد و کمیسیون اخذ رأی را تا ۱۶ اسفند به تعویق انداخت.^{۹۶} در همان روز طومار عمر رزم آرا در حالی که در مجلس ختم آیت‌الله فیض در مسجد شاه شرکت کرده بود به دست یکی از فدائیان اسلام به پایانی نابهنجام و

.(۹۲) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ فوریه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91522.

(۹۳) از وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۳ فوریه ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۴) گزارش فرای، ۳۰ ژانویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313.

(۹۵) همانطور که بعدها میدلتون اظهارنظر کرد: «رزم آرا مشغول تمہید برای دستیابی به موضعی بود که بهترین استفاده را از پیشنهاد ۵۰-۵۰ بنماید که به قتل رسید». (گزارش میدلتون به ایدن، ۲۲ فوریه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98596).

(۹۶) گزارش لوگان، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 82313.

غم انگیز انجامید.^{۹۷} احتمال زیادی هست که کمیسیون نفت ملی کردن را بدون توجه به سرنوشت رزم آرا توصیه می کرد ولی مرگ او آثار هرگونه شک و تردید را از بین برد، استدلال شده است که شاید اگر رزم آرا پیشنهاد ۵۰-۵۰ را پنهان نکرده بود، مرگ او و بحران ملی شدن پیش نمی آمد.^{۹۸} ولی مذاکره درباره چنین ترتیبی از کمتر از یک ماه قبل از قتل رزم آرا آغاز شده بود و در این هنگام ملی شدن به صورت یک هدف ملی درآمده بود. همچنین به گفته رزم آراء دست کم نمایندگان غیر جبهه ملی کمیسیون نفت و همین طور شاه از این پیشنهاد آگاه بودند و اگر امید به پذیرفته شدن آن داشتند یقیناً آن را اعلام می کردند.

به صورت ظاهر چنین به نظر می رسد که مشکل عمدۀ رزم آرا منحصر به مسئله نفت در روابط دشوار او با مجلس بود. ولی روابط او با دربار که عمدۀ ترین منبع حمایتش تلقی می شد، در واقع بسیار مسئله‌انگیز بود. مقامات ذی‌نفوذ دربار از قبیل سپهبد یزدان‌پناه و سید حسن امامی^{۹۹} و تا حدود کمتری ارنست پرون منشی خصوصی سویسی و مصاحب دیرینه شاه^{۱۰۰} از رزم آرا متنفر بودند. چاپلوسان، خبرچینان و شایعه‌پردازان حرفای که دور و بر شاه و رزم آرا می چرخیدند نیز نقش خود را ایفا می کردند ولی علت عمدۀ اختلاف بین شاه و نخست‌وزیر از اینها پیچیده‌تر بود. رزم آرا قبل از زمامداری به پایمن شکایت کرده بود که «شاه با انواع و اقسام مردم ملاقات می کند» که هر یک برای منافع شخصی خود وی را تشویق می کنند که در امور سیاسی دخالت کند و خاطرنشان کرد که به عنوان رئیس ستاد ارتش از شاه خواسته بود که فقط با او طرف باشد و «افسران را بطور فردی به حضور نپذیرد». ^{۱۰۱} بدون شک رزم آرا کوشیده بود شاه را از دخالت بی‌جا در امور دولت بازدارد ولی این کار با خلق و خو و سبک کار شاه مغایرت داشت و به آسانی به آن تن در نمی داد.

(۹۷) شدت نفرت مردم از رزم آرا به اندازه‌ای بود که با وجود اینکه دو نفر از روحانیون در میان دوستان نزدیک او بودند، ظاهرآ هیچ آخوندی حاضر نشد برای او نماز میت بخواند (روزنامه عصر، ۲۱ اسفند ۱۳۲۹).

(۹۸) ارسلان خلمت بری: «اگر رزم آرا آن نامه را افشا می کرد کشته نمی شد»، خواندنیها، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ همچنین نگاه کنید به سپهر، اثر یادشده، ص ۹-۱۷ و فاتح، اثر یادشده، ص ۴۰۸-۴۰۴.

(۹۹) گزارش پایمن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۱۰۰) گزارش پایمن، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۱) گزارش پایمن، ۱۵ مارس ۱۹۵۰، همانجا.

رزم آرا به منظور انجام موفقیت‌آمیز وظایف دولتی و اجرای اهداف اصلاح طلبانه‌اش که ظاهراً مورد قبول شاه نیز بود نیاز به پشتیبانی کامل شاهانه و آزادی عمل مؤثر داشت. این موضوع طبعاً با اختیارات مبهم و غیرصریح شاه و اقتداری که به گمان وی قانون اساسی به او اعطاء کرده بود، مغایرت داشت. رزم آرا برخلاف چشیداشتهای شخصی و انتظارات انگلیسیها چاره‌ای جز این نداشت که حیطه عمل خود را محدود سازد و شاه فقط به اندازه‌ای از او پشتیبانی می‌کرد که از اتهام مخالفت علنی با او اجتناب ورزد. تاکتیک شاه در ایجاد گمانها و تصورات مختلف دربارهٔ موضعش بسیاری از نمایندگان مجلس را وامی داشت که از رزم آرا پشتیبانی قاطعانه نکنند یا بهانه‌ای برای عدم حمایت مدام از او داشته باشند.

بطور کلی طرز رفتار شاه در برابر هر نخست وزیری به این ترتیب بود که از اشخاص بی‌تعرب و مطیع و ملایم و معمولاً انفعالی پشتیبانی می‌کرد ولی با نخست وزیران سرکش و قوی بشدت مخالفت می‌ورزید. رزم آرا نظر به شهرتی که به قدرت داشت و با توجه به اطاعت ظاهری و وفاداری اش نسبت به شاه، در هیچ یک از این دو مقوله نمی‌گنجید. بنابراین رفتار شاه نسبت به او آمیزه‌ای ابهام آمیز از پشتیبانی ظاهری ملایم، عدم همکاری پنهانی و بالاتر از هر چیز نظرارت و مراقبت شدید بود. غلبه موقتی هر یک از این جنبه‌های رفتار شاه بستگی به رفتار خود رزم آرا داشت. رزم آرا که از نظر شاه آگاه بود به توصیه دوستانی مانند دکتر طاهری کوشید شاه را بی‌جهت تحریک نکند.^{۱۰۲} در واقع او به هنگام تصدی مقام نخست وزیری ریاست ستاد ارتش را ترک نموده و به عنوان امتیازی به شاه روابطش را با نظامیان قطع کرده بود. همچنین از دنبال کردن فعالیت علاقه‌اش به تشکیل یک حزب سیاسی دست برداشته بود.

با توجه به علاقه و نگرانی فراوانی که در مورد اصلاحات و پیشرفت کشور وجود داشت، نخبگان کشور به تشکیل احزاب سیاسی «مترقی» علاقه نشان می‌دادند. سردار فاخر حکمت در تیر ۱۳۲۸ «حزب سوسیالیست ایران» را تأسیس کرده بود که فقط نامش سوسیالیست بود و در بیرون از ذهن و تصور بنیانگذارش وجود نداشت. در بهار و تابستان ۱۳۲۹ رضا آشتیانی زاده که «مخالفت یک نفره»^{۱۰۳} ای در مجلس را دنبال می‌کرد، ادعا کرد که رزم آرا از او خواسته است که یک «حزب سوسیال دموکرات» تأسیس کند^{۱۰۴} و می‌کوشید نظر موافق انگلیسیها را به این موضوع جلب نماید چون

(۱۰۲) گزارش سفارت، ۲۵ اکتبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۳) گزارش پایمن، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۰، همانجا.

به عقیده او هیچ حزبی بدون «حمایت» خارجی موفق نخواهد شد.^{۱۰۴} سپهر نیز که رزم آرا او را مجدداً به ریاست هیئت مدیره شرکت شیلات منصوب کرده بود سعی داشت وزارت خارجه انگلیس را قانع سازد که در تأسیس این حزب کمک نمایند.^{۱۰۵} با اینهمه سپهر و همکارانش - که رزم آرا محترمانه تشویقشان می کرد - «بیمناک از آن بودند که تأسیس چنین حزبی شاه را خوش نیاید».^{۱۰۶} خود رزم آرا «با لبخندی تا بنانگوش» به پایمن اظهار داشت شاه می ترسد او یک حزب شخصی به سبک حزب دموکرات قوام تأسیس کند، و او خود را مجبور می بیند وی را مطمئن سازد که «هیچ علاقه خاصی به تأسیس حزب ندارد».^{۱۰۷}

به دنبال چنین مراجعتی بود که سفارت انگلیس سعی کرد شاه را به مفید بودن احزاب سیاسی قانع سازد،^{۱۰۸} هر چند به نظر می رسد رزم آرا علاقه اش به این کار را از دست داده است و به جای آن توجهش را به «پیشرفت اقتصادی» متوجه کر ساخته که به نظرش «بیش از هر تعداد احزاب سیاسی در جلوگیری از اشاعه کمونیسم مؤثر خواهد بود».^{۱۰۹} بسیاری از سیاستمداران طرفدار انگلیس از جمله سید ضیاء و خواجه نوری تأکید می کردند که هر حزبی در ایران تأسیس شود محکوم است که بصورت «شخصیت گرا» درآید^{۱۱۰} با وجود این سفارت انگلیس هنوز در صورت تمایل رزم آرا آماده کمک بود. رزم آرا در آخرین ماه زمامداری باش دوباره به فکر تشکیل حزب افتاد ولی هنوز واکنش شاه نگرانی عمده اش بشمار می رفت. یکبار به شپرد گفته بود «لازم است با شاه صحبت کند تا شاید سوء ظن او تخفیف یابد».^{۱۱۱}

رزم آرا و سفیر انگلیس فقط تا حدودی موفق شدند شاه را که از مخالفت جبهه ملی و واکنشهای سرخختانه در برابر توسعه اختیاراتش از طریق مجلس مؤسسان

(۱۰۴) گزارش پایمن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۵) گزارش پایمن، ۳ ژوییه ۱۹۵۰، همانجا. در میان همکاران سپهر سهام الدین غفاری (مهندس الممالک) یکی از وزرای آخرین کابینه قوام، جمشید مفخم یکی از اعضاء بلندپایه وزارت دارایی و نور الدین الموتی از قضات دادگستری و عضو سابق حزب توده وجود داشتند.

(۱۰۶) همانجا.

(۱۰۷) گزارش پایمن، ۷ ژوییه ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۸) گزارش پایمن، ۳ ژوییه ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۰۹) گزارش پایمن، ۱۲ اکتبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۱۰) گزارش شپرد، ۲۶ مه ۱۹۵۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۱۱) گزارش شپرد، ۶ فوریه ۱۹۵۱، همانجا.

دستخوش ناخشنودی و تلخی بود مطمئن سازند.^{۱۱۲} شاه که خودش را دائمًا ناامن و بی اثر احساس می کرد بیش از پیش در امور دولتی دخالت می کرد و خودش را درگیر پیچ و خم توطنه های روزافزون درباری به عنوان یک مکانیسم دفاعی برای مقابله با دشمنان و نظارت بر دوستانش می کرد. البته شاه از توسل به اقدامات غالباً منفی راضی نبود. او بارها درباره «تامنا سب بودن ایران برای حکومت دموکراتیک» با شپرد گفتگو کرده بود و اعتقاد داشت این شیوه حکومت در ایران به «بن بست» رسیده است.^{۱۱۳} شاه مثل همیشه هادار آن بود که ترتیبات موجود را به سود افزایش رسمی قدرت خود تعديل کند. اما اوضاع سیاسی کشور به همچیز و جه مساعد با حرکتی در این جهت نبود. فاصله روزافزون بین جاه طلبی های شاه و دست آورده ایش باعث سرخوردگی و تلخی بیشتر در او گردیده بود و او را بیشتر متمایل به سوء ظن نسبت به همه چیز کرده بود و این اغلب با زود باوری ساده دلانه نیز همراه بود. شاه حتی بدگمان بود که انگلیسیها ممکن است جبهه ملی را در دست گرفتن قدرت کمک کنند. احراز مقام رهبری آرزویی مقاومت نابذیر و جزء لاین فک شخصیت و ذهنیت او شده بود ولی ذاتاً فاقد ویژگی های لازم برای این کار بود.

طرز رفتار و فکر شاه، حتی دوستانش را به وحشت انداخته بود. اسدالله علم که دوست نزدیک و مشاور شاه بود و در ۲۹ آبان ۱۳۲۹ در کابینه رزم آرا به سمت وزیر کار منصوب شده بود «با تأسف و بی میلی» به این نتیجه رسیده بود که «شah برای انجام وظایفش بکلی نالائق است».^{۱۱۴} او به پایمن پیشنهاد کرد که یک «شورای سیاستمداران ارشد» برای راهنمایی شاه تشکیل شود^{۱۱۵} ولی پایمن او را منصرف کرد زیرا معتقد بود این کار به تشکیل دولتی در برابر دولت موجود منتهی خواهد شد.^{۱۱۶} علم که اعتقاد داشت «شah را باید در یک خط مداوم فکری نگاه داشت» به انگلیسیها فشار آورد که به شاه توصیه های «روشن و محکم» بکنند و فکر انتساب یک وزیر دربار «خوب» را برای کمک به وی مطرح ساخت.^{۱۱۷} در میان دوستان

(۱۱۲) نطق شاه به مناسب افتتاح مجلس سنای متن در باختصار امروز، ۱۵ مهر ۱۳۲۹؛ نطق مکی در مجلس، همانجا، ۲۷ مهر ۱۳۲۹.

(۱۱۳) شپرد به بولن، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱.

(۱۱۴) گزارش پایمن، ۲۴ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 82313.

(۱۱۵) گزارش پایمن، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1493.

(۱۱۶) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۱۷) گزارش پایمن، ۲۴ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514. به دنبال بی نظمی که در مراسم

شاه، علم نخستین کسی نبود که لزوم اندرز دادن به او را توصیه کرده بود و آخرین نفر هم نبود که از دخالت‌های بی‌جای او در امور دولت شکایت می‌کرد. سید ضیاء نیز به کرات از دخالت‌های مستقیم شاه که به نظرش «به مرحله خط‌طرناکی برای موجودیت سلسله پهلوی» رسیده بود، شکایت کرده بود.^{۱۱۸} مطابق معمول واکنش شاه در برابر چنین توصیه‌هایی منفی بود و این در حالی بود که رزم آرا احساس می‌کرد موقعیتش مرتبأ رو به خرابی می‌رود.

رزم آرا اندکی پس از آنکه به نخستوزیری رسید، به سفارت انگلیس هشدار داده بود که اگر دو مسئلهٔ فوری او یعنی «فقدان پول» و «رفتار نامناسب شاه» اصلاح نشود، استعفا خواهد داد. شاه مکرراً با مخالفان رزم آرا ملاقات می‌کرد^{۱۱۹} و خود رزم آرا شکایت کرد که «دربارهٔ موضوع دخالت... رفتار شاه برکنار از سرزنش نیست. او یک کارمند جزء یکی از سازمانهای دولتی را احضار می‌کند و به او دستور می‌دهد چنین و چنان بکنند».^{۱۲۰} بسیاری از شخصیتها از جمله سید ضیاء شروع به گفتن این مطلب کر دند که شاه به اندازهٔ کافی از نخستوزیر حمایت نمی‌کند و پایمن از علم خواست ترتیبی بدهد که شاه آشکارا حمایت خود را از رزم آرا اعلام کند. پاسخ علم شخصیت شاه را بخوبی روشن می‌ساخت چون او از دوازده سال پیش دوست شاه بود و می‌دانست «ذهنش چگونه کار می‌کند». علم گفت واکنش او در برابر چنین پیشنهادی این خواهد بود: «این رزم آرا کیست که من باید از او حمایت کنم؟» پایمن پیشنهاد کرد «تا زمانی که رزم آرا از حمایت شاهانه برخوردار است، شاه باید مجبور شود گاهگاه نشانه‌ای از این پشتیبانی خود را نشان بدهد». علم موافقت کامل خود را ابراز داشت چون معتقد بود «بدون پشتیبانی شاه رزم آرا به هیچ مبدل خواهد شد».^{۱۲۱}

عروسوی شاه با دومین همسرش در ۲۴ بهمن ۱۳۲۹ صورت گرفت، حکیمی از وزارت دربار برکنار شد و علاء جانشین او گردید. علاء که از مدت‌ها قبل انتظار می‌رفت جانشین حکیمی شود، شهرت داشت با رزم آرا موافق نیست. در هر حال رزم آرا آنقدر بر سر کار نماند که تحت تأثیر این واقعه قرار بگیرد.

(۱۱۸) گزارش شپرد، ۱۱ دسامبر ۱۹۵۰، EP 1493 FO 248. به عنوان مثال سید ضیاء ادعای کرد که تمام اعضای کابینه ساعد از جانب شاه برگزیده شده بودند و بدین جهت از «آغاز کار» کابینه مزبور تضمیف شده بود.

(۱۱۹) گزارش پایمن، ۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۰) گزارش پایمن، ۷ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۱) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

این ارزیابی از رفتار و موقعیت شاه اصولاً درست است؛ او به گروهی از نمایندگان مجلس اظهار داشته بود: «نه من احمدشاه هستم و نه رزم آرا رضاشاه خواهد بود»^{۱۲۲} و به این سخن خود پایبند مانده بود^{۱۲۳}. برخلاف تصور باقیی و دیگران شاه خیلی بیشتر از «یک آهوری معصوم اسیر چنگ بیگانگان بود»^{۱۲۴}. در سالهای اخیر کلیه نخستوزیران منصوب و مطیع او بودند و رزم آرآنیز کاندیدای شاه بود که پس از آنکه کوشید اختیارات قوه مجریه را اعاده کند، پشتیبانی فعالانه شاه را از دست داد. از سوی دیگر شاه و اطرافیانش نیز از رزم آرا شکایت داشتند. در اواسط مهر ۱۳۲۹ علم به پایمن گفته بود که «او به همیج وجه مطمئن نیست که رزم آرا بتواند سمتش را حفظ نماید، در حالی که فعالیت علیه شاه از طرف رزم آرا یا در هر حال بوسیله اشخاص مورد اعتماد او ادامه دارد»^{۱۲۵}. رزم آرا روابط دوستانه‌اش را با قوم حفظ کرده بود و بعضی از طرفداران قوم پیرامون او گرد آمده بودند (بخصوص آشتیانی زاده، سپهر، غفاری، اسکندری و ارنستجانی)، افزون بر آن به قول علم الفای کلیه قوانین مطبوعاتی به استثنای قانون مصوب ۱۳۲۶ قمری که حاوی هیچ گونه پیش‌بینی عمل حادی نسبت به کسانی که به خاندان سلطنت اهانت می‌کردند نبود، یکی دیگر از ضربه‌های جدی به حیثیت شاه بشمار می‌رفت^{۱۲۶}. رزم آرا که با نظر مخالف شاه روبرو شده بود، نمی‌توانست کاملاً بی‌تفاوت بماند بلکه به عنوان نخستوزیری که اختیاراتش مرتبأ مورد مخالفت قرار می‌گرفت و با انبوهی از مسایل روبرو شده بود، میدان عملش در رویارویی با شاه بشدت محدود بود.

گذشته از رفتار خصمانه شاه، دخالت افراد خانواده سلطنت در امور سیاسی نیز در وضع دولت تأثیر می‌گذاشت. رزم آرا به پایمن شکایت کرده بود که:

اگر قرار است دولت کار کند، باید سلسله مراتب فرماندهی صحیح وجود داشته باشد. اگر اعضاء خانواده سلطنت مرتب در امور دولت دخالت کنند من نخواهم توانست کار بکنم. از دخالت اطرافیان آنها نام نمی‌برم که فکر و ذکری جز منافع مالی در سر ندارند.^{۱۲۷}

(۱۲۲) روزنامه ستاره، ۹ تیر ۱۳۲۹.

(۱۲۳) نطق باقیی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۶ تیر ۱۳۲۹.

(۱۲۴) گزارش پایمن، ۳ اکتبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

(۱۲۵) گزارش پایمن، ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۱۲۶) گزارش پایمن، ۱۷ اوت ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493.

سید ضیاء، علم و دیگران نیز از چنین مداخلاتی شکایت داشتند. علم اظهار داشت: «بسیار ناپسند است که به خانواده شاه اجازه داده شود در امور دولتی دخالت کنند» و اشاره کرد که انگلیسیها باید در این مورد به شاه توصیه کنند.^{۱۲۷} لیکن تجربه قبلی نشان داده بود که شاه نه مایل به شنیدن این توصیه است و نه نظارتی بر خانواده اش دارد. دربار مبدل به صحت نمایشی شده بود که دسته‌ها و گروههای مختلف مرتب‌با برای رقابت و مقابله با یکدیگر فعالیت می‌کردند. مادر شاه متزمهن خودش را داشت که سیاستمداران قدیمی را شامل می‌شد و در بعضی موارد قوام و سید ضیاء را نیز در بر می‌گرفت، در حالی که اشرف با کمک علیرضا با عبدالرضا مبارزه می‌کرد که گویا از حمایت پرون برخوردار بود. رزم آرا به ناچار در این دسیسه‌ها و ضد دسیسه‌ها درگیر شده بود. او با عبدالرضا مخالف بود و به نظر می‌رسید از اشرف حمایت می‌کند و گمان می‌رفت از الطاف وی برخوردار است، هرچند پرون بعدها به یکی از اعضاء سفارت انگلیس اظهار داشت که رزم آرا محروم‌انه به روزنامه‌ها رشوه داده بود که مقالاتی علیه اشرف بنویسد.^{۱۲۸} افزون بر آن احمد شفیق شوهر مصری اشرف در نظر نخست وزیر یک عنصر کاملاً نامطلوب بود.^{۱۲۹} فعالیتهای خاندان سلطنت گاهی به ابعاد فضیحه‌باری می‌رسید. علیرضا از پرداخت حقوق گمرکی بیست دستگاه تراکتور که وارد کشور کرده بود خودداری می‌کرد^{۱۳۰} و اشرف به گفته یکی از مقامات اداره انحصار تریاک مرتب‌با با کامیونهای ارتاشی تریاک وارد تهران می‌کرد و می‌فروخت.^{۱۳۱} گلنهای این مسایل بی‌گمان موجب بی‌آبرویی هر دولتی می‌شد که از پشتیبانی دربار بهره‌مند بود، و هر نخست وزیری که به درست یا به غلط گمان می‌رفت مورد حمایت دربار است.

روابط رزم آرا با دربار بنحوی انکارناپذیر مسئله‌آمیز و شاید مشکوک بود. بر اساس چنین زمینه‌ای بود که اظهار منسوب به علم هنگامی که شاه را از قتل رزم آرا – که خودش شاهد آن بود – آگاه ساخت با این مضمون که «او را کشتن و ما راحت

(۱۲۷) گزارش پایمن، ۲۵ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۲۸) گزارش جکسون، ۲۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۲۹) گزارش پایمن، ۱۷ اوت ۱۹۵۰، همانجا.

(۱۳۰) گزارش پایمن، ۹ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۳۱) گزارش پایمن، ۱ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

شدیم» در صورت صحبت، مفهوم پیدا می‌کند.^{۱۳۲} همچنین در همین زمینه است که ادعاهای مربوط به کشف بعدی کودتای جمهوریخواهانه که رزم آرا در نظر داشت به آن دست بزند، موجه به نظر می‌رسد. احمد هونم که در ۱۴ اسفند ۱۳۲۹ به سمت معاونت وزارت دربار منصوب شده بود به جکسون اظهار داشت که «دلایل روشنی از دورویی شخصیت رزم آرا وجود داشت» و افزود که «رزم آرا در نظر داشت یک جمهوری نیرومند چپ‌گرا برقرار کند که در صدد جلب حمایت شورویها باشد. او در نظر داشت رئیس جمهور شود و در صورت ناکامی نقشه کشیده بود فوراً به امریکای جنوبی بگریزد».^{۱۳۳}

رزم آرا که به اصول فرهنگ سیاسی موجود و تصوراتی که سیاست طایفه‌ای و روابط باندهای سیاسی کشور بر آن مبتنی بود بی‌هیچ انتقاد مهمی گردن نهاده بود، گمان می‌کرد که حمایت دولتهای بیگانه نه تنها عامل اصلی برای در دست گرفتن قدرت است، بلکه ضروری‌ترین عامل برای حفظ موقیت آمیز آن است.^{۱۳۴} در نتیجه او از نشان دادن حساسیت نسبت به نهضت ملی رو به گسترش و درک واقعی آرمانهای آن کاملاً فروماند. او بدون شک افکار اصلاح طلبانه در سر داشت و اراده و نیروی اجرای آنها را هم دارا بود ولی با اوضاعی روبرو شد که احتمال موقیت او را بشدت کاهش می‌داد. فشارها و محدودیتهای بنیادی که قدرت نخست وزیر را تحت الشعاع قرار می‌داد و در نتیجه اوضاع نامساعد افزایش یافته بود، رزم آرا را از یک رئیس ستاد ارتش موفق، قوی و مورد غبطة دیگران به یک نخست وزیر زبون و ناتوان مبدل ساخته بود.

(۱۳۲) همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، جلد ۲، ص ۳۹.

(۱۳۳) گزارش جکسون، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۴، FO 248 EP 1514. تعدادی از همکاران رزم آرا به اتهام شرکت در کودتای مورد نظر بازداشت شدند (با ختر امروز، ۲۷ شهریور ۱۳۳۰).

(۱۳۴) رزم آرا در آستانه احرار نخست وزیری از نمایندگان سیاسی بریتانیا و امریکا خواسته بود علنًا حمایت خود را از اعلام کنند. آنها فقط به دادن رهنمود به روزنامه‌ها در مورد مطالبی که درباره نخست وزیر جدید می‌نوشتند بسته کردند، ولی اعلامیه رسمی ندادند زیرا نمی‌خواستند آشکارا این تصور را پذید آورند که رزم آرا یک نامزد انگلیسی-امریکایی است. (تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰، FO 371 EP 82312).

دولت علاء

اسفند ۱۳۲۹-اردیبهشت ۱۳۳۰

در همان روزی که رزم آرا به قتل رسید، علم از جانب شاه به دیدار شپرد شتافت تا درباره دولت بعدی با او مشورت کند: آیا دولت مزبور باید قوی باشد یا چنانچه رئیس مجلس معتقد بود «بی ضرر»؟^۱ شپرد بر این اعتقاد بود که «برای در دست گرفتن سکان کشور یک شخصیت قوی لازم است» ولی با توجه به مخالفت عمومی با رزم آرای مرحوم انتصاب فرد نظامی دیگری را به نخست وزیری «شدیداً مضر داشت». اگرچه نامزد مورد علاقه شپرد سید ضیاء بود ولی با توجه به مشکلات موجود، او انتصاب یک «دولت محلل» را توصیه کرد. وزارت خارجه انگلیس نه تنها انتصاب «یک شخصیت هر چه بیشتر قوی» بلکه انحلال مجلس را نیز تجویز کرد و معتقد بود اگر مجلس در اثر نفوذ کاشانی لایحه نشر اسکناس اضافی را رد کند انحلال آن بسیار مطلوب خواهد بود.^۲ وزارت خارجه همچنین سید ضیاء را به عنوان «امیدبخش‌ترین نامزد نخست وزیری» تلقی می‌کرد ولی براساس تجربه اخیر نگران بود که موقعیت سید ضیاء یا هر کандیدای دیگری «نایاب با اعلام پشتیبانی قبلی سفارت امریکا لطمه ببیند، چنانچه در موارد پیشین اتفاق افتاده بود».^۳ وزارت خارجه

(۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۲) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۳) وزارت خارجه بریتانیا به واشنگتن، ۸ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

امريكا با اين نظر موافقت كرد و اظهارنظر نمود که «سيار ناپسند خواهد بود اگر نخستوزير يك کانديداي انگليسی-امريکائي تلقی گردد».^۴ محدوديتهايی که سفارتخانهای انگلیس و امریکا برای خود قابل شدن شاه و مشاورانش را در انتخاب نخستوزير با مسئولیت بيشری روپرو ساخت. با اين همه در فضای سردرگمی که به زحمت قابل پردهپوشی بود، تشکيل يك کابینه محلل که باعث تحريك خشم عمومی نمي شد تنها امكان عملی بود: مشاوران شاه از جمله تقیزاده و حکمت مخالف اقدام حاد بودند^۵ و در هر صورت هیچ کانديدايی حاضر به چنین کاري نبود. شاه که مصمم بود نظر مجلسين را در انتخاب نخستوزير ناديده بگيرد، از علاء خواست که کابینه را تشکيل بدهد و وقتی او اين پيشنهاد را رد کرد، به خليل فهيمي وزير مشاور کابینه رزم آرا مراجعه کرد. مجلس نيز مصمم بود حقوق خود را مجدداً بذست آورد و لذا از تأييد فهيمي خودداری ورزید. بنابه اظهار شپرد: «آنگاه شاه از سيد ضياء استمزاج کرد که هنوز حاضر به قدم پيش نهادن نبود. بنابراین يکبار دیگر به علاء متوصل شد و او را قانع کرد که نخستوزيری را بپذيرد».^۶ شاه هیچ گونه رأی تمایلی از مجلس نخواست. بدین جهت نمایندگان جبهه ملی (اگرچه علاء را بر سایر کانديداها ترجیح می دادند) از دادن رأی اعتماد به او خودداری ورزیدند و پس از مذاکرات تندی تالار مجلس را ترک گفتند. البته حساسیت اوضاع و خطر انحلال پارلمان چنین معنی می داد که مجلس باید به زمامداری علاء گردن نمهد. بدین جهت مجلس شورای ملی ۷۱ رأی موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف و مجلس سنا ۳۶ رأی موافق از مجموع ۴۰ نفر سناتور حاضر در جلسه به کابینه علاء داد.^۷

حسین علاء در سال ۱۲۶۳ در يك خانواده اشرافي بدنيا آمد. در مدرسه وست مینستر انگلستان تحصيل کرد و همانند پدر و برادرش به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. در ۱۲۹۷ به وزارت فواید عامه منصوب شد و در ۱۲۹۸ به سمت وزیر مختار در مادرید و يك سال بعد به وزارت مختار در واشنگتن منصوب شد. علاء در سال ۱۳۰۴ به ايران مراجعت کرد و چون در مجلس پنجم به نمایندگی تهران انتخاب شده

(۴) استيل (از سفارت بریتانیا در واشنگتن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۵) شپرد به باوکر، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

(۶) همانجا.

(۷) باخته امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۲۹.

بود در جلسات مجلس همراه با مصدق و سه نمایندهٔ دیگر با نقشه‌های رضاخان و خلخ سلسلهٔ قاجار مخالفت ورزید. در ۱۳۰۶ وی مجدداً به مدت کوتاهی وزیر فواید عامه شد و به دنبال چند شغل دیگر در ۱۳۰۸ به سمت وزیر مختار ایران در پاریس منصوب شد. او در مذاکرات نفت ۱۹۳۳ دخالت داشت و نیز نخستین رئیس ایرانی بانک ملی ایران بود. علاء در تیر ۱۳۱۳ به سمت وزیر مختار در لندن منصوب شد ولی در اواسط ۱۳۱۵ به تهران احضار گردید.^۸ در شهریور ۱۳۱۶ علاء وزیر تجارت شد ولی چون از نظر رضاشاه افتاده بود در فروردین ۱۳۱۷ از این سمت برکنار و بنابراین از عالم سیاست خارج شد. در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ او ابتدا وزیر دربار و سپس در ۱۳۲۴ اسفیر ایران در واشینگتن و سازمان ملل متحد گردید. در اوایل اسفند ۱۳۲۸ وی به مدت کوتاهی در کابینهٔ ساعد و سپس منصور وزیر امور خارجه شد و در پنجم اسفند ۱۳۲۹ مجدداً به سمت وزیر دربار منصوب گردید.

علاء داماد ابوالقاسم قراگوزلو (ناصرالملک) نایب‌السلطنه سابق بود و همسرش یکی از «نخستین زنانی بود که کشف حجاب کرد». در گزارش سفارت انگلیس دربارهٔ شخصیتهای ایرانی در سالهای دههٔ ۴۰ علاء چنین توصیف شده است:

او یک فرد پر کار و یک میهن‌پرست ثابت‌قدم است، باهوش و باسواند است و به ادبیات بسیاری از کشورها علاقه دارد و پیانو را خوب می‌نوازد. به زبان انگلیسی کاملاً مسلط است و فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. در گذشته به داشتن احساسات ضد انگلیسی شهرت داشته است، با وجود این در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ روابطش با سفارت انگلیس عالی بوده است. علاء بیشتر ضد روسی به نظر می‌رسد تا ضد انگلیسی و بی‌شک بیش از هر دوی اینها طرفدار ایران است.^۹

علاء نسبت به سیاست بریتانیا در ایران بدگمان بود و بیشتر به امریکاییها گرایش داشت و مثل بسیاری از سیاستمداران نسل خود معتقد بود که امریکا نیرویی

۸) در ۱۹۳۱ انگلیسیها بخاطر اینکه علاء اظهار نظر اهانت آمیزی نسبت به اعلیحضرت جورج پنجم کرده بود حاضر نبودند او را به عنوان وزیر مختار پیذیرند و وی را قادر احساسات دولتی تشخیص داده بودند. (گزارش دربارهٔ شخصیتهای ایرانی دههٔ ۱۹۴۰، EP 24582, FO 371).

۹) همانجا.

۱۰) همانجا.

خنثی‌کننده در برابر انگلیسیها و روسهاست. او یک سلطنت طلب و فادار بود^{۱۲} ولی بصیرت او در ارزیابی قدرت ناسیونالیسم ایرانی در میان سیاستمداران هم تراز او غیرعادی بود و این خصلت در بخش عمده دوران نخست وزیری مصدق که علاء وزیر دربار بود، مشهود بود. مصدق از شیوه معمولی خود عدول کرد و از او به عنوان یک «شخص خوش‌نیت فعال»، یک فرد متواضع و دموکرات که هر شغلی به او واگذار شود آن را جدی می‌گیرید و شغل را صرفًا برای امارات معاش و کسب مقامات عالی نمی‌پذیرد و یک شخص صمیمی و راستگو^{۱۳} نام برد.

علااء از تشکیل فوری کابینه خودداری کرد. با احتیاط دست به کار شد، از اعلام حکومت نظامی خودداری ورزید، کوشید با جبهه ملی روابط دوستانه برقرار سازد و تقاضای اضافه نشر اسکناس را تنها به مبلغ ۶۰۰ میلیون ریال کرد — در مقایسه با ۲۴۰۰ میلیون ریال که سلف او خواسته بود^{۱۴} — و مهمتر از همه چیز از سنگاندازی در روند ملی شدن نفت خودداری کرد. در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ به دنبال تظاهرات گسترده و پر شور مردم، مجلس شورای ملی به اتفاق آراء تصمیم کمیسیون نفت را مبنی بر پذیرفتن اصل ملی شدن تصویب کرد و از کمیسیون نفت خواست که بهترین طریقه اجرای آن را مورد بررسی قرار دهد.^{۱۵} هم انگلیسیها و هم شاه کوشیدند نمایندگان را از شرکت در جلسه مجلس منصرف سازند.^{۱۶} وقتی این اقدام با ناکامی روپرتو شد، انگلیسیها امیدشان را به سنا بستند، لیکن مساعی شاه در این جهت نیز ناکام ماند و سنا نیز به اتفاق آراء اصل ملی شدن را تصویب کرد.^{۱۷}

(۱۱) نامه علاء به غنی، ۲۳ بهمن ۱۳۲۷، متن در یادداشت‌های دکتر غنی، جلد نهم، ص ۵۶۳-۵۶۶.

(۱۲) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰. غنی که علاء را از نزدیک می‌شناخت در مورد شرافت او بحث نکرده است، ولی او را ساده‌لوح، چشم و گوش بسته، ضعیف و حتی ابله توصیف کرده است. یادداشت‌های دکتر غنی، جلد نهم، ص ۲۸.

(۱۳) باخته امروز، ۲۸ اسفند ۱۳۲۹.

(۱۴) شپرد یادداشتی به علاء تسليم کرد که ملی کردن را نفی کرده و آمادگی شرکت را برای مذاکره «براساس پرداخت حق السهم سخاونمندانه‌تری به ایران» ابراز داشته بود. علاء ظاهراً قول داد که نامه مزبور را قبل از تصویب اصلی ملی شدن به مجلس تقدیم کند ولی توافق نداشت به وعده خود وفا کند (شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مارس ۱۹۵۴، FO 371 EP 91454).

(۱۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۴ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524 و نیز تلگراف ۱۶ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۱۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

اکنون انگلیسیها انحلال فوری مجلسین را «بهترین راه حل»^{۱۷} و تنها شانس نجات دادن امتیاز نفتستان تلقی می‌کردند. شاه در امر انحلال مجلسین «علاقمند» به نظر می‌رسید، اما نه به سبب «مسئله نفت» و بنابراین وزارت خارجه انگلیس دچار شک شد که چنین کاری هرگز صورت بگیرد.^{۱۸} شپرد به نوبه خود گزارش داد:

اگر در ظرف دو یا سه ماه دولت تغییر کند و به دنبال آن مجلسین بی‌درنگ منحل شوند، کمیسیون نفت نیز ناپدید خواهد شد و احتمال معامله با قوام یا سید ضیاء در صورتی که یکی از آن دو به نخستوزیری منصوب شود، وجود خواهد داشت. اما این معامله بخصوص با قوام دشوار خواهد بود. در هر دو صورت اصل ملی شدن باید بنحوی پذیرفته شود. حادث اخیر این فکر را چنان در افکار عمومی رسوخ داده که هیچ دولتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.^{۱۹}

سرانجام شپرد پذیرفت که از هیچ دولتی نمی‌توان انتظار داشت که با ملی شدن مخالفت ورزد و شروع به طرفداری از سیاستی کرد که در اصل رزم آرا پیشنهاد کرده بود، یعنی بصورت ظاهر عنوان ملی شدن را پذیرنده ولی در عمل ترتیب ۵۰-۵۱ را اختیار کنند. علاء نیز ظاهراً با این سیاست موافق بود و گفته می‌شد «در این فکر است که با نوعی ترتیب ملی شدن موافقت کند که اداره امور نفت را در دست شرکت نفت انگلیس و ایران باقی خواهد گذاشت». از آنجایی که هنوز تعریف ملی شدن و نحوه اجرای آن روش نشده بود، علاء فرصتی برای تحکیم موقعیت خود و تشکیل کابینه یافت.

هدف اعلام شده علاء در سیاست داخلی «آرام‌سازی اوضاع کشور» بود و با انحلال مجلسین مخالف بود.^{۲۰} به دنبال ترور دکتر عبدالحمید زنگنه وزیر فرهنگ غیرمحبوب کابینه رزم آرا، علاء حکومت نظامی اعلام کرد و با این کار خود مخالفت

.۱۷) گزارش فرانگ، ۲۰ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91524

.۱۸) همانجا.

.۱۹) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ مارس ۱۹۵۲، FO 371 EP 91542

.۲۰) شپرد به موریسون، ۳ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455

.۲۱) شپرد به موریسون، ۱۹ مارس ۱۹۵۱؛ گزارش سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514

شدید جبهه ملی را برانگیخت.^{۲۲} از سوی دیگر او در هنگام تشکیل کابینه تمایل جبهه ملی را در نظر گرفت که مبنی بر عدم عضویت اعضاء کابینه سابق بود، دشواریهای علاء در تشکیل کابینه بدون تحریک یا روگردان ساختن طرفهای عمدۀ، با حضور پنج کفیل وزارتخانه در کابینه مشخص شد ولی حتی شپرد از اینکه سرانجام او توanstه بود اصولاً کابینه‌ای تشکیل بدهد تحت تأثیر قرار گرفته بود.^{۲۳} برنامه کابینه او واقع‌بینانه بود و موضع او با این امتیاز که هیچ تلاشی در احراز مقام نخستوزیری نکرده بود تحکیم می‌شد. مجلس سنا به اتفاق آراء و مجلس شورای ملی به اکثریت ۷۷ رأی به کابینه علاء رأی اعتماد داد.^{۲۴} در ۱۵ فروردین علاء کابینه‌اش را ترمیم کرد و زاهدی و ارفع را که هر دو از نزدیکان کاشانی بودند وارد هیئت دولت کرد. نیز ترتیبی داد که شاهپور علیرضا به آلمان فرستاده شود و اشرف به مرخصی طولانی به خارجه برود. این کار اکنون بصورت یک اقدام متعارف در جهت تسکین خشم عمومی از دربار درآمده بود و شپرد اعتقاد داشت که «این تبعید محترمانه افکار عمومی را راضی خواهد ساخت».^{۲۵} اکنون چنین بهنظر می‌رسید که کابینه حمایت کافی پارلمان را بدست آورده و حتی جبهه ملی آماده است پشتیبانی مشروط خود را به آن عرضه کند.^{۲۶}

با اینهمه، به دنبال تعطیلات نوروزی سال ۱۳۳۰ دولت علاء با مستلزمات جدی روبرو شد و آن اعتصاب کارگران نفت جنوب بود که جرقه آن در نتیجه حذف کمک هزینه کارگران بندر مشور از جانب شرکت نفت روشن شد. اعتصاب در ۵ فروردین آغاز گردید و بسرعت به مناطق دیگر بخصوص آبادان گسترش یافت و در بعضی موارد به خشونت گرایید. نهضت ملی شدن نفت انتظارات کارگران را افزایش داده بود،^{۲۷} در حالی که بی‌اعتنایی و عدم حساسیت شرکت اوضاع را تشدید می‌کرد.^{۲۸} شپرد و فرانگ به شیوه مألوف تمام مسئولیت اعتصاب را به گردن

(۲۲) اعلامیه جبهه ملی، باختراً امروز، ۱۰ فروردین ۱۳۳۰.

(۲۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۷ مارس ۱۹۵۵. FO 371 EP 91455.

(۲۴) باختراً امروز، ۲۸ و ۲۹ فروردین ۱۳۳۰.

(۲۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۵ آوریل ۱۹۵۵. FO 371 EP 91455.

(۲۶) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰. با وجود این در میان نمایندگان جبهه ملی عدمای از جمله محمود نریمان و علی شایگان با این سیاست موافق نبودند و گرایش به مخالفت با علاء داشتند.

(۲۷) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۰۹-۲۱۳ و فاتح، اثر یاد شده، ص ۴۹.

کمونیستها انداختند.^{۲۸} شپرد و گریدی به علاء فشار آوردند که با قاطعیت عمل کند.^{۲۹} علاء بخوبی از وخامت اوضاع آگاه بود، لذا در سراسر مناطق اعتصاب به مدت دو ماه حکومت نظامی اعلام کرد، اقدامی که تقریباً به اتفاق آراء مورد تأیید مجلس قرار گرفت.^{۳۰} اراده او در اعاده نظم هنگامی توجیه شد که ناآرامیها ابعاد گسترده‌تری یافت و به اصفهان سرایت کرد.^{۳۱} با اینهمه اعتصاب در اوایل اردیبهشت به پایان رسید، دولت موفق به اعاده نظم گردید و کارگران بر شرکت نفت که با پرداخت کمک هزینه موافقت کرد، پیروز شدند.

علاوه بر سرعت دست به اقدام زده بود زیرا اطلاع داشت که انگلیسیها ممکن است آشوبهای مناطق نفت‌خیز را بهانه اقدامات نظامی قرار دهند، چون در واقع آنان چند ناوچه توپدار به خلیج فارس فرستاده بودند. با وجود این آنها توانسته بودند همکاری امریکاییان را در اتخاذ یک «سیاست مشترک» در مقابل ملی شدن نفت در ایران ضمن کنفرانس واشینگتن که از ۹ تا ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ [۱۹ فروردین ۱۳۳۰] تشکیل شد^{۳۲} جلب نمایند و امریکاییان مخالف اقدام نظامی بودند. جورج مک‌گی معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاور نزدیک در مورد خطر در اختیار قرار دادن بهانه‌ای برای دخالت به روسها به سفیر انگلیس در واشینگتن هشدار داد و افزود که وزارت خارجه امریکا «جدا امیدوار است که هر اقدامی در مورد حفظ جان اتباع انگلیس در جنوب ایران صورت می‌گیرد با موافقت ایرانیان و پس از مشورت با امریکاییان باشد».^{۳۳} علاء نیز کلیه مساعی خود را برای جلوگیری از بهانه دخالت انگلیس در جنوب بکار برد و در مورد تحریک روسها به مداخله به شپرد هشدار داده بود.^{۳۴} ضمناً در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند ترس خود را از اینکه اقدام انگلیسیها در جنوب ممکن است جرقه جنگ جهانی را روشن کند ابراز داشته و هشدار داده بود که «اعتصابات در ایران به هیچ کس حق مداخله در امور داخلی یا

(۲۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455، و فرانگ به باروز، ۲۵ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۲۹) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۳۰) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۳۱) باخته امروز، ۲۷ فروردین ۱۳۳۰؛ تلگراف بگلی به شپرد، ۱۷ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91458.

(۳۲) الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۱۳-۲۱۴.

(۳۳) فرانک از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۳۴) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

تجاوز به استقلال ما را نمی‌دهد».^{۳۵} همچنین نسبت به اطمینان موریسون که از قدردانی از اقدامات دولت در برقراری نظم در جنوب خودداری کرده بود واکنش شدید نشان داد و اظهار داشت که اعتصاب در نتیجه «اقدام بی‌موقع و غیر عاقلانه شرکت نفت در بندر مشور و به علت فقدان در ک روحیه مردم ایران صورت گرفته است».^{۳۶} به محض اینکه اعتصاب به پایان رسید، خطر دخالت نظامی کاهش یافت ولی ماهیت موقتی کابینه علاء و شایعات درباره اینکه انگلیسیها مشغول فعالیت‌اند تا سید ضیاء را جانشین او سازند بر موقعیت و آمادگی او در ادامه کار تأثیر نامطلوب بخشید.

پس از مرگ رزم آرا انگلیسیها بشدت در فکر نخست وزیری سید ضیاء بودند. شپرد وزارت خارجه انگلیس او را نامزد ایده‌آل تلقی می‌کردند ولی می‌دانستند که ممکن است او در مورد نحوه انتصاب خود با شاه اختلاف نظر پیدا کند و حتی تصویب قبلی پارلمان را بنحوی از انجاء خواستار شود.^{۳۷} همچنین می‌دانستند که او تجربه کافی ندارد و «تقریباً بطور قطع بین او و شاه اصطکاک پیدا خواهد شد» و او ممکن است اتحلال مجلس را که هنوز «بهترین راه حل» می‌دانستند، تأیید نکند، هر چند شپرد از اندکی پیش در مورد عملی بودن این کار تا حدودی بدین شده بود:

به عقیده من اگر شاه از این فرصت استفاده نموده و درسی به مجلس بدهد و یک دولت سالم بدون مجلس را روی کار بیاورد، برای کشور خوب خواهد بود. با وجود این بیم دارم که اکنون که رزم آرا مرده است کس دیگری وجود نداشته باشد که شاه بتواند برای چنین اقدامی به او متکی باشد.^{۳۸}

عاملی که انگلیسیها به آن اهمیت نمی‌دادند این بود که سید ضیاء از حمایت مردم برخوردار نبود و احتمال داشت اعتصاب او واکنش عمومی شدید ایجاد کند زیرا همه او را تحت الحمایه و فادرانگلیسیها می‌دانستند. چنین به نظر می‌رسید که انگلیسیها از قدرت نهضت ملی و سرنوشتی که رزم آرا در نتیجه داشتن انگ سرسردگی انگلیس دچار آن شده بود، عبرت نگرفته بودند. این عدم حساسیت شگفت‌انگیز نسبت به

.FO 371 EP 91456 آوریل ۱۹۵۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹

(۳۶) علاء به شپرد، ۲۲ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

.FO 371 EP 91453 مارس ۱۹۵۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷

(۳۸) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

افکار عمومی را می‌توان با عقیده راسخ شپرد و همکارانش در وزارت خارجه در مورد «سر فرود آوردن نهایی شخصیت ایرانی در برابر نمایش مصممانه قدرت» توجیه کرد. براساس این برداشت سید ضیاء برای غلبه کردن بر آنچه که او و حامیان انگلیسی‌اش انفجار موقت احساسات بیگانه‌ستیزی و عواطف غیرعقلایی می‌نمایدند شخص ایده‌آل بود.

چند روز پس از قتل رزم آرا، سید ضیاء پس از مشورت با شاه یک طرح مفصل درخصوص زمامداری اش به پایمن تسليم کرد که شامل انحلال پارلمان از جانب شاه و انتصاب یک نخست‌وزیر وقت بود که به دنبال او خود وی پس از دو سه هفتة به نخست‌وزیری می‌رسید. او متعمد شده بود مسئله نفت را براساس ۵۰-۵۰ حل کند، مداخله خاندان سلطنت را در امور سیاسی محدود سازد، با نظرات شاه در خصوص ۶۰ درصد مسایل موافقت کامل نماید و ۴۰ درصد بقیه را مختص خودش سازد و با جبهه ملی با سیاست «هويج و چماق» یعنی ترکیبی از نرمش و خشونت روپرتو شود. او از سفارت یک مستشار اقتصادی طلبید و از انگلیسیها خواست با شاه تماس بگیرند و حمایت خود را از این طرح به او ابراز نمایند. سفارت از این طرح استقبال کرد و از علم خواست موضوع را به شاه اطلاع دهد و به سید ضیاء گفت که شرکت نفت قبلًاً مبلغ ۵ میلیون لیره پرداخته و آمده است هر ماه دو میلیون لیره تا پایان سال ۱۹۵۱ بپردازد و ۱۰ میلیون لیره نیز در بانک ملی ایران در لندن به عنوان سپرده بگذارد.^{۳۹} با انتصاب علاء به عنوان نخست‌وزیر محل راه برای نخست‌وزیری سید ضیاء هموار به نظر می‌رسید که قرار بود در صورت امکان مجلس را به بهانه اصلاحات منحل کند. وقتی شاه پیغام سفارت انگلیس را دریافت کرد پاسخ داد که سید ضیاء در ظرف یک ماه به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد.^{۴۰} با این حال انحلال پارلمان مسئله اصلی باقی ماند و سید ضیاء آنقدر زیر ک بود که به نیات شاه اعتماد نداشت. او می‌ترسید که همین که به نخست‌وزیری منصوب شد «شاه ممکن است ترجیح دهد که مجلس را به عنوان وسیله‌ای که در صورت لزوم علیه او بکار برده شود حفظ نماید».^{۴۱} با وجود این سید ضیاء از سفارت خواست که به شاه القا کند که با نخست‌وزیری او به منافع شاه و مملکت بهتر خدمت خواهد شد و

(۳۹) گزارش پایمن، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514. از قرار معلوم مبلغ ۵ میلیون لیره به دولت رزم آرا پرداخت شده بود.

(۴۰) گزارش پایمن، ۱۹ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۱) همانجا.

سفارت نیز این کار را با کمال میل انجام داد. او اکنون با پشتیبانی کامل سفارت انگلیس در انتظار لحظه مناسب برای در دست گرفتن زمام امور بود. در عین حال یک رقیب دیگر فعالانه برای نخست وزیری اقدام می کرد. او قوام بود که در مهر ۱۳۴۹ از سفر اروپا مراجعت کرده و مشغول بهبود بخشیدن روابطش با دربار بود (که در نتیجه ارسال نامه های سرگشاده قوام تیره شده بود). او نیز می کوشید حمایت سفارت انگلیس را از طریق فرستادگانش از قبیل نیکپی، اسدی و دیگران جلب نماید.^{۴۲}

قوام توانست از طریق میجر جکسون^{۴۳} و علی مقترن شفیعیا که از جانب او نزد وزارت خارجه انگلیس اقدام می کرد، بر مقامات سفارت اعمال نفوذ کند. با این حال شپرد او را «عنصر نامطلوب» تلقی می کرد که با اصلاحات مخالف است و شخصی فاسد و غیرقابل اعتماد می باشد و معتقد بود انتصاف او برای شاه و مملکت زیان بخش خواهد بود.^{۴۵} با اینهمه، طرفداران قوام چنان به فعالیت پرداخته بودند که مصدق در مجلس شدیداً به او حمله کرد تا مانع از نخست وزیری اش شود.^{۴۶} روابط دشوار قوام با دربار^{۴۷} و عدم موفقیت او در جلب موافقت سفارت انگلیس بدان معنی بود که قوام فرصت موفقیت بسیار کمتری از سید ضیاء دارد.

یک مانع عمدۀ در برابر چشم انداز موفقیت سید ضیاء نظر امریکاییها بود که روابط او را با دربار «بی ثبات» می دانستند. شهرت او را به همدلی و وابستگی با انگلیسیها نقطه ضعف او می شمردند. امریکاییها طرفدار نخست وزیری سهیلی بودند،^{۴۸} ولی وزارت خارجه انگلیس مخالف بود؛ ضعف بنیه، ارتباطات او با طبقه ملakan و همدستی او با شاهدخت اشرف موانعی در راه نخست وزیری سهیلی تلقی می شد.^{۴۹} فعالیتهای پشت پرده به نفع سید ضیاء که موجب تزلزل موقعیت

(۴۲) گزارش پایمن، ۲۸ دسامبر ۱۹۵۰، FO 248 EP 1493؛ گزارش پایمن، ۱۹ فوریه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۴۳) گزارش جکسون، ۱۰ ژانویه ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۴) گزارش لوگان، ۲ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۴۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453؛ شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 371 EP 91454.

(۴۶) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰.

(۴۷) فرخ نیز در سنا چنین اتهامی را مطرح کرد و این بدان معنی بود که دربار هنوز موافقت خود را با نخست وزیری قوام اعلام نداشته است (با ختر امروز، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۰).

(۴۸) از واشنگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453.

(۴۹) از وزارت خارجه بریتانیا به واشنگتن، ۱۸ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

آسیب‌پذیر علاء می‌شد امریکاییها را به هراس افکند. ویلیام رانتری رئیس اداره امور یونان و ترکیه و ایران در وزارت خارجه امریکا «نگرانی شدید» خود را از تلاش‌های انگلیسیها در ساقط کردن دولت علاء و روی کار آوردن سید ضیاء که قصد انحلال پارلمان و حکومت کردن از طریق تصویب‌نامه را داشت، و به «عواقب غیرقابل پیش‌بینی» می‌انجامید، ابراز کرد. جورچ مک‌گی نگرانی رانتری را در مورد اینکه جانشین علاء نباید از طریق تصویب‌نامه حکومت کند، تأیید کرد.^{۵۰} و بدین سان برای انگلیسیها هیچ شکی در مورد نظر امریکاییان باقی نماند.

سفیر انگلیس تکذیب کرد که آنها مشغول تخریب موقعیت علاء هستند و اظهار داشت خودشان به این نتیجه رسیده‌اند که انحلال پارلمان به بهانه مسئله غامض نفت («اقدامی بسیار ناپسند است»).^{۵۱} بد رغم کلیه شواهد که خلاف آن را ثابت می‌کرد، وزارت خارجه انگلیس نیز تکذیب کرد که «آنها در صدد اعمال نفوذ بر ایرانیان در مورد انتخاب نخستوزیرشان هستند».^{۵۲} آنها رضایت خود را از علاء در آرام‌سازی تهران و آبدان اعلام داشتند و افزودند که «در حال حاضر مایل نیستند او استعفا دهد یا در این جهت به مجلس رهنمود بدهند».^{۵۳} با اینهمه هیچ یک از این ادعاهای نمی‌توانست این حقیقت را پنهان سازد که سفارت انگلیس بی‌صبرانه می‌کوشید ترتیب نخستوزیری فوری سید ضیاء را فراهم سازد و بنابراین از تأیید و تشویق مخالفان علاء در مجلس دست نکشیده بود.^{۵۴} در نظر مقامات انگلیسی نخستوزیری سید ضیاء تنها امید نجات شرکت نفت انگلیس و ایران و جلوگیری از فرسایش حیثیت و منافع انگلستان در ایران می‌شد و چنین برمنی آمد که سید ضیاء خود از صمیم قلب آمده بود با نهضت ملی شدن نفت مخالفت ورزد و آن را سرکوب کند. سید ضیاء که از دشواری مسائلی که از انحلال پارلمان ناشی می‌شد، از جمله نظر امریکاییان آگاه بود، تاکتیک خود را تغییر داد. او ادعا کرد که در صورتی که از

(۵۰) فرانک از واشنگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455؛ همچنین تلگراف مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۵۱ فرانک به وزارت خارجه، FO 371 EP 91456.

(۵۱) فرانک از واشنگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91455.

(۵۲) وزارت خارجه بریتانیا به واشنگتن، ۱۷ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۳) گزارش لوگان، همانجا.

(۵۴) به عنوان مثال، در پاسخ تقاضاهای مکرر آشتیانی‌زاده برای دریافت «رهنمود» از جانب سفارت، به وی پاسخ داده شد که او می‌تواند با علاء مخالفت کند که در هر حال انتظار نمی‌رود مدت زیادی بر سر کار بماند. (گزارش هیلیر-فرای، ۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514) فردای آن روز آشتیانی‌زاده در مجلس با علاء به مخالفت برخاست (مناکرات مجلس، ۱۹ فروردین ۱۳۳۰).

اعتماد کامل شاه برخوردار شود قادر خواهد بود یک اکثریت شصت تا هفتاد نفری از نمایندگان را جمع کند که دولت علاء را سرنگون کنند و وی نخست وزیری را از طرق عادی قانونی احرار کند. این پیشنهاد مورد تأیید شپرد قرار گرفت که آن را «بهترین راه برای خروج از بن‌بست فعلی» توصیف کرد.^{۵۵} از این طریق سید ضیاء می‌توانست امیدوار باشد که از بسیاری از مسائل اجتناب خواهد کرد، امریکاییان را خلع سلاح خواهد کرد، خودش را تا حدودی از اتهام اینکه دست‌نشانده انگلیسیها است مبرا خواهد ساخت و موقعیت بهتری برای دست و پنجه نرم کردن با مسئله نفت خواهد یافت. بنابراین نیروی خود را متصرف کز بر جلب حمایت مجلس کرد، در حالی که شاه بصورت ظاهر قلبًا در کنارش قرار داشت. این فعالیتها از نظر جبهه ملی یا دولت علاء پنهان نماند که در هر حال اشتیاق ناچیزی به ماندن بر سر کار از خودش نشان می‌داد.

در ۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ بلاfacسله پس از پایان اعتصاب در جنوب، کمیسیون نفت مجلس به اتفاق آراء پیش‌نویس یک طرح نه ماده‌ای را که از جانب یک کمیسیون فرعی هفت نفری تهیه شده بود تصویب کرد که چارچوب اجرای اصل ملی شدن را فراهم می‌ساخت. شپرد گزارش داد که علاء مورد مشورت قرار نگرفته و با توجه به «بی‌میلی او به پشتیبانی از این لایحه... و عدم توانایی اش در مخالفت موفقیت‌آمیز با آن»،^{۵۶} پس از چهل و شش روز زمامداری استعفای خود را تسلیم کرده است. علاء در رویارویی با آنچه که بعداً روی داد هم بی‌میل و هم ناتوان بود و همه می‌دانستند که شاه دیگر اصراری به ماندن او ندارد.^{۵۷} او وظیفه خود را به عنوان نخست وزیر موقت با موفقیت نسبی انجام داده بود و بنابراین اکنون می‌توانست به اینمنی و امنیت شغل سابقش وزارت دربار که با شخصیت و خلق و خوی او مناسب‌تر بود بازگردد. در این لحظه بحرانی تاریخ ایران، یک نخست وزیر با استعداد و کفايت بکلی متفاوت مورد نیاز بود و انگلیسیها مطمئن بودند که سید ضیاء صفات لازم را برای نخست وزیری دارا می‌باشد و بزودی به این سمت منصوب خواهد شد. با وجود این صحته سیاست ایران بطور ناگهانی و نمایشی تغییر یافت و بعای سید ضیاء، مخالف سرسخت او مصدق به نخست وزیری رسید.

.۵۵) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۱ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456

.۵۶) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱، همانجا.

.۵۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91453

بخش پنجم

تفوق نهضت ملی و افول سلطنت

۱۸

نخستین دولت مصدق

اردیبهشت ۱۳۳۰- تیر ۱۳۳۱

در شب استعفاء علاء، یقین به نظر می‌رسید که فعالیتهای پشت پرده نخست وزیری سید ضیاء را تضمین کرده است. در واقع سید ضیاء مشغول مذاکره در این خصوص با شاه و در انتظار تصویب مجلس و صدور فرمان همایونی برای انتصابش بود^۱ که به پیشنهاد جمال امامی، مصدق با قبول زمامداری همه را دچار حیرت ساخت. او در موارد قبلی چنین پیشنهادهایی را رد کرده و فقط دو هفته پیش اظهار داشته بود: «بعضیها ممکن است بگویند که من باید دولت را تشکیل بدهم ولی آیا دخالت پنجاه ساله شرکت نفت به من و اشخاصی نظری من اجازه تشکیل دولت و موفقیت را خواهد داد؟»^۲ بنابراین امامی و دیگران انتظار داشتند مصدق این بار نیز پیشنهاد را رد کند ولی مصدق و طرفدارانش بر آن بودند که زمامداری سید ضیاء عیناً همانند فاجعه‌ای

۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456؛ نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰.

۲) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۳ فروردین ۱۳۳۰. قبل از مرگ رزم آرا، امامی از جانب شاه از مصدق دعوت کرده بود که دولت را تشکیل بدهد. مصدق نظر مساعدی ابراز نداشته بود و امامی هیچ انتظار نداشت که او یکباره تغییر عقیده بدهد. در این خصوص نگاه کنید به خاطرات و تألیمات دکتر محمد مصدق، (تهران ۱۳۶۵)، ص ۱۷۸.

خواهد بود و به همین جهت وی پیشنهاد را پذیرفت^۳ با این شرط که انتصاب او رسمآ مورد تأیید مجلس قرار گیرد. بنابراین «رأی تمایل» سنتی پارلمانی تجدید حیات یافت و از مجموع ۹۰ نفر نماینده حاضر در مجلس شورای ملی ۷۹ نفر^۴ و از مجموع ۴۳ سناتور حاضر در جلسه سنا ۲۹ نفر به مصدق ابراز تمایل کردند.^۵ متعاقب آن فرمان همايونی مبنی بر انتصاب مصدق به نخست وزیری در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ صادر شد. مخالفان خارجی و داخلی مصدق از جمله خود امامی، اکنون می‌توانستند خودشان را تنها با این امید تسکین بدھند که او در حل مسئله نفت شکست خواهد خورد و مجبور به ترک صحنه سیاست خواهد شد. همانطور که شیرد گزارش داد: «بسیاری از سیاستمداران معتقدند که دولت مصدق دیری نخواهد پایید و زمامداری او شری است که در نهایت به خیر منتهی خواهد شد زیرا وی در مدت زمان کوتاهی درماندگی خود را نشان خواهد داد و بنابراین تبدیل به شخصی بی‌اهمیت خواهد شد». ^۶ سید ضیاء پیروزی مصدق را به فقدان اقدام قاطعانه از جانب شاه و بی‌اطلاعی رئیس مجلس از آنچه در پشت پرده ترتیب داده شده بود و «شاید عدم فعالیت از جانب خودش» نسبت داد ولی معتقد بود «اگر به دکتر مصدق طناب کوچکی داده شود، او خودش را به دار خواهد آویخت».^۷

با این همه مصدق مصمم بود با اجرای قانون ملی شدن، با مسئله نفت دست و پنجه نرم کند و قبول زمامداری خود را مشروط به تصویب لایحه نه ماده‌ای کرد که مجلس بدون توجه به تهدیدهای انگلیس در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از یک جلسه پرهیجان پنج ساعت به اتفاق آراء تصویب کرد.^۸ روز بعد نیز سنا برغم تلاش‌های شاه و دربار^۹ قانون اجرای ملی شدن را تصویب کرد که بلافضله به توشیح شاه رسید. اکنون ملی کردن نفت و نخست وزیری مصدق تفکیک نشدنی و برگشت‌ناپذیر شده بود. اگرچه مصدق زمامداری را اتفاقی یا تصادفی بر عهده گرفته بود، نخست وزیری

(۳) تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر و تنظیم شده به کوشش

ایرج افشار، (تهران ۱۳۵۹) ص ۱۲۰-۱۲۱.

(۴) با ختر امروز، ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۵) شیرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۹۵۱، FO 371 EP 91456.

(۶) شیرد به وزارت خارجه بریتانیا، اول مه ۱۹۵۱، همانجا.

(۷) گزارش هیلیر-فرای، ۳ مه ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

(۸) با ختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۹) شیرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰، FO 371 EP 91456؛ و شیرد به

وزارت خارجه بریتانیا، ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، همانجا.

او با توجه به شماری عوامل مربوط به یکدیگر کمابیش اجتناب ناپذیر شده بود و تنها مسئله زمان بود: تفوق جبهه ملی، اهمیت محوری قضیه نفت، جاذبه رو به افزایش ناسیونالیسم و محبویت شخص مصدق.

محمد مصدق در سال ۱۲۶۱ در تهران بدنبال آمد و هنوز در سنین نوجوانی بود که تصدی نظارت بر دستگاه استیفاء خراسان به او واگذار شد و در بیست و پنج سالگی به نمایندگی مجلس از اصفهان انتخاب شد، ولی به علت صغر سن نتوانست این وظیفه را عهدهدار شود. او در سال ۱۲۸۸ برای تحصیل علوم مالی به فرانسه عزیمت کرد و در ۱۲۹۲ درجه دکترای حقوق خود را از سویس دریافت کرد. مصدق یک سال بعد به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه علوم سیاسی پرداخت و پس از چندی به معاونت وزارت مالیه منصوب گردید. وی پس از یک سفر مجدد به اروپا و اقامت کوتاهی در سویس در ۱۲۹۹ به ایران بازگشت و هنوز به تهران نرسیده بود که والی فارس شد ولی در اواخر آن سال به دنبال کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء و نخست وزیری وی از سمت والیگری استغفا داد. از خداد تا دی ماه ۱۳۰۰ در کابینه قوام وزیر مالیه بود، سپس والی آذربایجان شد و در ۱۳۰۲ در کابینه مشیرالدوله شغل وزارت امور خارجه را بر عهده گرفت.

صدق در اواخر همان سال به نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شد و همراه با شماری دیگر از نمایندگان با انتقال سلطنت از سلسله قاجار به پهلوی مخالفت کرد. در عین حال مصدق علاقه فاضلانه خود را به مسایل حقوقی و مالی با انتشار یک کتاب و چندین مقاله نشان داد. او به نمایندگی مجلس ششم نیز انتخاب شد (۱۳۰۶-۱۳۰۴) اما پس از آن رضاشاه مانع فعالیتهای سیاسی او گردید و در تیر ۱۳۱۹ وی را به بیرجند تبعید کرد. مصدق در نتیجه وساطت محمد رضا و لیغمد در آذرماه همان سال به ملک شخصی اش احمدآباد انتقال داده شد و فقط پس از تهاجم متوفین به کشور بود که به وی آزادی تغییر مکان داده شد. در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ او به نمایندگی مجالس چهاردهم و شانزدهم انتخاب شد و قبل از تصدی مقام نخست وزیری در اردیبهشت ۱۳۳۰^{۱۰}، به مدت یک سال نماینده مجلس شانزدهم بود.^{۱۱}

محمد مصدق در یک خانواده برجسته طبقه بالا متولد شده بود که با قاجارها خویشاوندی و با سایر خانواده‌های مهم کشور بستگی داشت. با وجود این طرز رفتار

۱۰) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: بهرام افراصیانی، مصدق و تاریخ (تهران ۱۳۶۰)، علی جانزاده، مصدق، (تهران ۱۳۵۸)؛ بنام، مصدق و نهضت ملی ایران (تهران ۱۳۵۷).

و تمایلات او را نمی‌توان به آسانی با توجه به خاستگاه طبقاتی اش تبیین کرد چون وی توانسته بود با موفقیت بر آن فایق شود و استقلال اخلاقی و روشنفکری بارزی از خود نشان بدهد.^{۱۱)} مصدق حیثیت و محبوبيت خود را مدیون دفاع از اهدافی بود که نفع تمامی افراد ملت بخصوص طبقات متوسط و پایین را در بر داشت و همه اینها به علاوه سایر ویژگیهای شخصیتی، او را از بخش عمده نخبگان حاکم بر ایران تمایز می‌ساخت.

بمحض اینکه مصدق موافقت پارلمان را با قانون اجرای ملی شدن نفت کسب کرد، کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد. برنامه دولت او فقط شامل دو ماده بود: اجرای قانون ملی شدن نفت و استفاده از درآمدهای آن برای بهبود اقتصاد کشور، و اصلاح قوانین انتخابات پارلمان و شهرداریها. انتخاب همکارانش بنابر مصلحت بود و او همکاری چند تن از اعضای پابرجا ولی محترم طبقه حاکمه را جلب کرد. به نوشته روزنامه باخترا امروز:

در اولین جلسه جبهه ملی بنا شد یک کابینه «ائتلاف ملی» زمام امور را در دست داشته باشد تا جناحهای مختلف این دستگاه از آن وحشت نکنند و از اخلاق و کارشکنی دست بردارند. اگر موضوع نفت در جلو نبود، کابینه طور دیگری ترکیب می‌شد. دکتر مصدق آن طوری که شنیده شده است در جلسه دیشب هیأت وزیران گفته است که همواره معتقد بوده است که همکارانش را از میان جوانانی انتخاب کند که تاکنون پشت میز وزارت ننشسته‌اند تا فکر و دماغ آنها بتواند خرابیها و بدختیهای موجود را جبران نماید.^{۱۲)}

زماداری مصدق طبعاً ترتیبات سنتی سیاست طایفه‌ای و تعادل باندهای سیاسی را مورد تهدید قرار داد و دربار و عناصر طرفدار انگلیس را به وحشت افکند. بنابراین هدف از ترکیب خاص کابینه و برنامه آن که اصولاً جنجال برانگیز نبود این بود که از واکنشهای قوی جلوگیری شود و این سیاست مؤثر واقع شد: از ۱۰۲ نماینده حاضر

(۱۱) برای تلاشی خام در نشان دادن جهت معکوس نگاه کنید به: دکتر بهمن اسماعیلی، *زنگین‌نامه مصدق‌السلطنه*، بی‌جا، بی‌نام و نیز سید حسن آیت، *چهره حقیقی مصدق‌السلطنه* (قم ۱۳۶۰) ص ۷۸-۲۶.

(۱۲) سرقاله باخترا امروز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، روزنامه مزبور ارگان جبهه ملی شده بود و مدیر آن دکتر حسین فاطمی بزوی معاون سیاسی و پارلمانی دکتر مصدق شد.

در مجلس شورای ملی ۹۹ نفر و از ۵۱ سناتور ۴۸ نفر به کابینه او رأی اعتماد دادند.^{۱۳} با اینهمه این سیاست بعضی از طرفداران مصدق را که انتظار داشتند در برابر حمایت خود پاداش بگیرند از او روگردان کرد؛ به عنوان مثال عبدالقدیر آزاد نماینده مجلس خواستار شد که کلیه احزاب و گروهها از جمله حزب «استقلال» خود او که به زمامداری مصدق کمک کرده بود، دو وزیر در کابینه داشته باشد.^{۱۴}

چنین به نظر می‌رسید که مصدق شک ندارد که وظیفه خطیری که بر عهده گرفته ممکن است جانش را جداً به مخاطره افکند^{۱۵} ولی ضمناً مصمم بود به هر قیمتی شده وظایفش را به انجام برساند. بزوی پس از تصدی نخست وزیری طی نطقی ادعا کرد که در خواب به او الهام شده که در قضیه نفت کار خود را ادامه دهد ولی افزود نسبت به جانش از جانب فدائیان اسلام تهدید به عمل آمده و بنابراین تا وقتی که سرنوشت مسئله نفت نامعلوم است در مجلس باقی خواهد ماند.^{۱۶} این یک آغاز فرخنده برای دولتی نبود که قصد مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا را داشت و آشتیانی زاده بیدرنگ مصدق را تهدید به استیضاح کرد.^{۱۷} درواقع مصدق پس از اقامت کوتاهی در مجلس به خانه‌اش نقل مکان کرد و کلیه امور دولتی را از همانجا اداره کرد. ترس مصدق از به خطر افتادن جانش مبالغه‌آمیز نبود زیرا فدائیان اسلام انتظاراتی داشتند که او نمی‌توانست برآورده سازد. تقاضاهای آنان بخصوص شامل اجباری کردن حجاب زنان در سراسر کشور، اخراج کارمندان زن از ادارات دولتی، منع مصرف مشروبات الکلی و برقراری نماز اجباری برای کارمندان دولت بود.^{۱۸} آنها همچنین گستern کامل از سیاستها و اقدامات

(۱۳) باختر امروز، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰؛ همانجا، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۴) نطق عبدالقدیر آزاد در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۱ خرداد ۱۳۳۰؛ همچنین نگاه کنید به خواندنیها، ۲۸ دی ۱۳۳۴؛ خصوصت روزافزوون آزاد نه تنها منجر به اخراج او از جبهه ملی گردید بلکه مصدق را وادار کرد که بگوید دیگر خود او به جبهه ملی تعلق ندارد. این گفته جدی گرفته نشد. (مکی، خلیع‌بند، جلد ۲ ص ۲۳۰-۲۳۱) این کار بدینینه مصدق را در مورد امکان اتکاء به جبهه ملی به عنوان یک منبع پشتیانی مناسب نشان داد.

(۱۵) «پام مصدق به ملت ایران»، متن در باختر امروز، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۶) نطق مصدق در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۷) نطق آشتیانی زاده در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۱۸) طاهر احمدزاده، تحلیلی از نهضت ملی، متن در اثر یادشده افراصایی، ص ۳۱۳. ضمناً نگاه کنید به اثر یاد شده خوش‌نیت، ص ۸۳ و محمد ترکمان، تشنجات و درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها (تهران ۱۳۵۹) ص ۹۰-۱۰۸.

دولتهای سابق را خواستار بودند که معنی آن اعطای آزادی عمل به این گروه و رهایی رهبران از آن زندان بود. مصدق حاضر به چنین کاری نبود و پس از بازداشت نواب صفوی رهبرشان در ۱۳ خرداد^{۱۹} هم او و هم کاشانی – که او نیز نتوانسته بود انتظارات فدائیان اسلام را برآورده سازد – در معرض فشار و تهدید مستقیم قرار گرفتند.

در نظر مصدق ملی کردن صنعت نفت در ایران نه تنها تحقق آرزوهای ملی ایرانیان بود بلکه تجدید حیات ملت ایران و تهذیب اخلاقی آن بشمار می‌رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً به عنوان دولتی در درون دولت تلقی می‌شد که بر استثمارگری و بی عدالتی استوار بود و در آمدی بیشتر از عایدات دولت ایران داشت. در نظر مصدق شرکت نفت به مدت پنجاه سال ابزار پنهان و موذیانه دخالت انگلیس در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط اخلاقی سیاستمداران ایرانی، فساد و واپستگی حکومتها و تمیضتی مردم شده بود. اگرچه او به اهمیت درآمد نفت برای رفاه و پیشرفت اقتصادی کشور معترف بود ولی ضمناً اعتقاد داشت که در صورت لزوم بهتر است ایران فقیر و مستقل باشد تا اینکه بقای شرکت نفت انگلیس و ایران را تحمل کند و تحت سلطه انگلیس باقی بماند. این طرز فکر طبعاً موجب گردیده است که به او اتهام ساده‌اندیشی، خوشبینی ناموجه و بی‌اطلاعی از دنیای واقعی کارتلها و انحصارات نفتی وارد شود و این تصور ساده‌دلانه که انگلستان و غرب به نفت ایران بیشتر نیاز دارند تا ایران به درآمد نفت، آماج انتقاد قرار گیرد.^{۲۰} اما این‌گونه سخنان قدرت و اهمیت آرزوها و خواستهایی را که مصدق بیانگرشان بوده است، نادیده می‌گیرد.

سیر نهضت ملی شدن نفت از ابتدا به سویی بود که سرانجام تبدیل به اوج تضاد و تعارضی مداوم میان یک ناسیونالیسم خیزende و یک امپراتوری در حال افول گردد. چنین تضاد و تعارضی نه تنها خود را به شکل دعواهای نشان می‌داد که در جریان آن هر یک از طرفین سعی خود را در ختنی‌سازی اقدامات طرف دیگر مصروف می‌داشت، بلکه در عین حال تبلور برخورد ادعاهای اخلاقی بر سر مسائلی نظیر میزان ذیحق بودن یا نبودن طرفین بود. به عنوان مثال سر دانلد فرگوسون معاون دائمی وزارت سوخت و نیرو ادعای ذیحق بودن ایرانیان را حتی در مورد پنجاه درصد سود «شرکتی که آنان هیچ کمکی در تأسیس و گسترش آن نکردند» بکلی بی‌معنی

(۱۹) گندی به لوگان، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۱، FO 371 EP 91460.

(۲۰) به عنوان مثال به اثر یادشده فاتح نگاه کنید، ص ۵۲۳.

می‌دانست.^{۲۱} عدم ارتباط و تفهم و تفاهم بین طرفین و فقدان زبان و مقاهم و ضوابط قضاویت مشترک بین آنها اجتناب‌ناپذیر بود. براساس چنین زمینه‌ای احساسات و نظرات مصدق درباره شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات و دیدگاههای مشابهی را دامن می‌زد. مصدق آماج کینه‌توزی و نفرت انگلیسیها بود که از او به عنوان «عوام‌فربیب»، «دیوانه»، «غیر عقلایی» و مردی که «در برابر استدلال معقول تأثیرنایپذیر است» و «ناسیونالیسم افراطی احساساتی را برای ممانعت از انجام مأموریت متمدن کننده شرکت نفت دستاوریز قرار داده است» یاد می‌کردند، مردی که وارد ماجراهی شده است که کشورش را جز به نابودی اقتصادی، هرج و مرج و کمونیسم سوق نمی‌دهد.^{۲۲}

در چنین فضایی از برداشتها و ادعاهای متناقض بود که مذاکرات درباره ملی شدن آغاز شد. دولت مصدق خواستار پذیرفتن کامل قانون ملی شدن بود. اما انگلیسیها تنها آماده قبول نوعی ملی شدن بودند که آنها را قادر سازد هرچه را که بتوانند از ترتیبات قبل از ملی شدن و بخصوص نظارت خود را بر فرآگرد تولید حفظ نمایند. اندکی پس از زمامداری مصدق، در میان فشار و تمدید ضمنی دولت انگلیس، هیئتی به ریاست بازیل جکسون از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران مذاکراتی را با مصدق شروع کرد ولی نتوانست به نتیجه برسد.^{۲۳} مصدق اصرار داشت که قانون نه ماده‌ای غیرقابل برگشت است و در تلاش برای تعحیم موقعیت خود متولّ به تاکتیک قدیمی مراجعت به پارلمان شد. صبح روز ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ مخالفان مصدق به تشویق شاه و سید ضیاء^{۲۴} موفق شدند با شکستن حد نصاب از تشکیل جلسه جلوگیری کنند ولی بعد از ظهر همان روز مجلس به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد و بدین سان سیاست نفتی او را تأیید کرد.^{۲۵}

(۲۱) فرگوسون به استوکن، ۳ اکبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 19607.

(۲۲) این نظریات به طرز گسترده‌ای در روزنامه‌های انگلیسی تبلیغ می‌شد. ضمناً نگاه کنید به رساله فوق لیسانس حمید عنایت تحت عنوان:

The British Public Opinion and the Persian Oil Crisis, London University, 1958.

(۲۳) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به آثار یادشده الول ساتن ص ۲۲۸-۲۲۲ و فاتح ص ۵۳۴-۵۲۸. کتاب ساتن یک توصیف هیجان‌آمیز و یک کیفرخواست اخلاقی علیه سیاست بریتانیا بدست می‌دهد.

(۲۴) شپرد به وزارت خارجه انگلیس، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، FO 371 EP 91460.

(۲۵) باخته امروز، ۳۱ خرداد ۱۳۴۰.

به دنبال عزیمت جکسون، آول هریمن از جانب دولت امریکا به منظور میانجیگری و آشتی دادن «منطق» با «احساسات» وارد تهران شد.^{۲۶} ورود او مصادف با تظاهرات عظیمی در تهران گردید که به مناسبت سالروز اعتصابات پنج سال پیش از طرف سازمانهای وابسته به حزب توده ترتیب داده شده بود که نهضت ملی را رقیب خود و مصدق را راهگشای امپریالیسم امریکا در کشور می‌دانست.^{۲۷} برخوردهایی میان تظاهر کنندگان توده‌ای و نیروهای انتظامی در گرفت که به چندین کشته و زخمی منجر شد.^{۲۸} ادعای دولت دایر بر اینکه بر اوضاع مسلط است تعزیف شد و این امر رابطه بین مصدق و زاهدی وزیر کشور را که شغلش او را مستقیماً مسئول رویدادها می‌ساخت، تیره کرد. این وقایع در عین حال منجر به برکناری سرلشکر بقایی رئیس شهربانی شد و مصدق با بیان این مطلب که انتصاب رئیس شهربانی تا ۲۳ تیر [روز تظاهرات] با شاه بوده است، مسئولیت را از خودش سلب کرد.^{۲۹} این وضع طبعاً مورد بهره‌برداری مخالفان مصدق در مجلس قرار گرفت.^{۳۰} با این همه چشم‌انداز مذاکرات آینده مخالفان مصدق را خلع سلاح کرد. سفر هریمن امیدهایی بوجود آورد، و راه را برای مأموریت ریچارد استوکس لرد مهردار سلطنتی انگلیس هموار ساخت که در اواسط مرداد ۱۳۳۰ وارد ایران شد. پس از اینکه مذاکرات پیچیده‌ای جریان یافت، روشن شد انگلیسیها حاضر نیستند بیش از تقسیم ۵۰-۵۰ از سود عملیات خود در ایران را پیشنهاد کنند و امریکاییان در این امر از آنان

(۲۶) همانجا، ۲۷ تیر ۱۳۳۰.

(۲۷) روزنامه مردم، ۳۱ تیر ۱۳۳۰.

(۲۸) برای توضیح بیشتر نگاه کنید به ترکمان، اثر یاد شده، صفحات ۱۵۸-۱۱۱؛ همچنین نگاه کنید به ف. م. جوانشیر تجربه مرداد (تهران ۱۳۵۹) صفحات ۱۴۴-۱۳۲. کتاب اخیر نه تنها نمونه‌ای از پوزشگریهای معمولی است که حزب توده پس از رویدادها فراهم می‌کرد، بلکه نویسنده واقیت‌هایی را که به آسانی با نظر خود سازگار نیافته حذف کرده و مدعی شده است که حزب توده واقعاً طرفدار مصدق بود. برای شرح پوزشگرانه دیگری به سود حزب توده نگاه کنید به رسول مهریان، گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران، (بی‌جا، ۱۳۶۱). برای شرحی سودمند و جالب از روابط حزب توده و مصدق و بطور کلی از دوران زمامداری مصدق نگاه کنید به ارسلان پوریا، کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد (فلورانس، بی‌تا). همچنین نگاه کنید به سپهر ذیع، اثر یاد شده، صفحات ۲۰۷-۱۶۶.

(۲۹) نطق مصدق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۹ شهریور ۱۳۳۰.

(۳۰) نطقهای جمال امامی، عماد تربتی و عبدالقدیر آزاد، مذاکرات مجلس، ۲۷ تیر ۱۳۳۰.

حمایت می‌کنند.^{۳۱} هنگامی که استوکس پیشنهاد کرد که یک مدیر انگلیسی باید بر کل فراگرد تولید نظارت کند، مذاکرات با شکست روی رفت.^{۳۲} استوکس قبل از عزیمت خود به شاه توصیه کرد که «تنها راحل، روی کار آوردن یک دولت قوی توانم با حکومت نظامی و انداختن بچه‌های شریر در زندان به مدت دو سال یا بیشتر است».^{۳۳} اگرچه استوکس حاضر نشد رسماً به این نکته اذعان کند، ولی پذیرفت که انگلیسیها ممکن است چاره‌ای نداشته باشند جز اینکه امتیازات بیشتری بدهند و با مصدق کنار بیایند.^{۳۴} اما عقیده مسلط بر محافل حاکمه انگلیس این بود که باید استوار و محکم بمانند و امتیاز بیشتری ندهند تا مصدق سقوط کند.

پس از آنکه مصدق گزارش کامل مذاکرات را به پارلمان تسلیم کرد،^{۳۵} مجلس سنا با اکثریت ۳۳ رأی از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه و مجلس شورای ملی با اکثریت ۷۲ رأی از ۸۲ نماینده حاضر در جلسه به او رأی اعتماد دادند.^{۳۶} مخالفان او از شکست مذاکرات تشجیع شدند. نظر به اینکه تاریخ انتخابات مجلس بعدی نزدیک می‌شد، آنان شروع به بی‌تابی کردند و به مانورهای خود که هدف‌شان سرنگون کردن مصدق بود، افزودند. علاوه بر نطقهای مخالف دولت و تاکتیک و ترفندهای گوناگون بويژه برای جلوگیری از تشکیل جلسات مجلس، و انتشار مقالات در روزنامه‌ها، تلاشهای خود را بر این امر متوجه کز ساختند که انگلیسیها و امریکاییها را از مذاکره با مصدق منصرف کنند. بسیاری از مقامات انگلیسی هیچ‌گونه امیدی به حصول موافقت در مورد نفت با مصدق نداشتند و شپرد تأکید کرد که انگلیسیها نباید وانمود کنند که مایل به مذاکرات بیشتری با وی می‌باشند:

به اعتقاد من به نفع مانیست که دست به هیچ اقدامی بزنیم که به ادامه حیات دولتی که بی‌تفاوتی کامل نسبت به نیازهای اقتصادی ایران از خود نشان داده

(۳۱) گزارش رمزباتام، ۳۰ زویه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91575.

(۳۲) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۳۰؛ نطق مصدق در مجلس، همانجا، ۱۹ شهریور ۱۳۳۰.

(۳۳) استوکس به موریسون، ۶ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91591.

(۳۴) استوکس به یانگر، ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ استوکس به موریسون، ۸ اکتبر ۱۹۵۱، EP 91590.

(۳۵) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، اول شهریور ۱۳۳۰.

(۳۶) باخته امروز، ۱ شهریور ۱۳۳۰.

است و تاکنون صدمات جدی به منافع اقتصادی مردم بریتانیا وارد ساخته است، شاید به مدت زیاد کمک نماید.^{۳۷}

وزارت خارجه انگلیس آمده بود روشن سازد که امید خود را به حصول توافق با مصدق از دست داده است و دستورهای لازم در این مورد به رادیو بی‌بی‌سی داده شد.^{۳۸}

تبليغات و فشار مخالفان، مصدق را در عقایدش راسخ‌تر کرد و در ۱۳ شهریور طی نطقی در مجلس سنا اعلام داشت در صورتی که پیشنهاد قابل قبولی از انگلیسیها دریافت نکند کارمندان انگلیسی شرکت نفت را اخراج خواهد کرد.^{۳۹} روز بعد وزارت خارجه انگلیس در پاسخ اعلام نمود که دولت بریتانیا دیگر مذاکرات را «در حال تعلیق تلقی نکرده بلکه قطع شده می‌داند».^{۴۰} چند روز بعد مصدق نطق مجلس سنا خود را در مجلس شورای ملی تکرار کرد ولی تقاضای رأی اعتماد نکرد چون از فعالیتهای گسترده‌گروه اقلیت که از جانب انگلیسیها پشتیبانی می‌شد آگاه بود. او همچنین پیشنهاد کرد «اتمام حجتی» از طریق هریمن به دولت بریتانیا تسلیم شود ولی موفق نشد همکاری وی را جلب نماید. مخالفان مصدق می‌توانستند ادعای کنند که سهمی در پاسخ منفی هریمن داشته‌اند. شپرد به شاه فشار آورد تا قاطعانه در تغییر دولت اقدام کند و شاه کوشید او را قانع سازد که با مصدق ملاقات و گفتگو کند اما موفق نشد.^{۴۱} پیشنهاد مصدق دایر بر قبول یک تبعه بیگانه (غیرانگلیسی) برای مدیریت فنی تشکیلات استخراج و تصفیه نفت نیز رد شد.^{۴۲} شپرد به وزارت خارجه بریتانیا اطلاع داد که موضع انگلیس در اینکه با مصدق هیچ مذاکره‌ای نکند مخالفان را تقویت کرده است و توجیه کرد که «بی‌بی‌سی باید در همین خط باقی بماند».^{۴۳} در عین حال اجرای قانون ملی شدن بسرعت جریان داشت. وظيفة خلع ید از شرکت سابق را دو هیئت عهده‌دار شده بودند. کمیسیون مختلط نفت (که شامل چند سناتور و نماینده مجلس بود و جانشین کمیسیون سابق نفت مجلس شورای ملی

.FO 371 EP 91462 (۳۷) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ اوت ۱۹۵۱.

(۳۸) وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۳۹) نطق مصدق در سنا، مذاکرات سنا، ۱۸ شهریور ۱۳۴۰.

.FO 371 EP 91464 (۴۰) یادداشت وزارت خارجه بریتانیا (بدون تاریخ).

.FO 371 EP 91433 (۴۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱.

.FO 371 EP 91433 (۴۲) الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۵۶.

.FO 371 EP 91433 (۴۳) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۱.

شده بود) و هیئت مدیره موقت شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران، ایرانیان بسیار مایل بودند که کارمندان انگلیسی شرکت نفت را نگه دارند ولی آنها حاضر نشدند تحت شرایط جدید به کار استغال ورزند و مصدق در ۲ مهر ۱۳۳۰ تقاضای عزیمت آنان را در ظرف یک هفته نمود و آنان در ۹ مهر از ایران خارج شدند.^{۴۴}

دولت بریتانیا همیشه توسل به عملیات نظامی را در مدنظر داشت و بخوبی آگاه بود که پیروزی ایرانیان چه اثراتی بر حیثیت بریتانیا و منافع نفتی آن در نقاط دیگر خواهد داشت. به علاوه سال انتخابات بود و بنابراین حزب حاکم یعنی حزب کارگر مایل بود بخصوص پس از تهدید به اخراج کارمندان انگلیسی، درسی به ایرانیان بدهد. تصرف میدانهای نفتی عملاً غیرممکن بود، بنابراین دولت بریتانیا نقشه‌ای برای تسخیر آبادان با علامت رمز «عملیات دزد دریایی» کشیده بود. اما به رغم اثرات منفی عدم تحرک در پیروزی حزب کارگر و نظرات جنگجویانه هربرت موریسون وزیر خارجه، کلمنت اتلی نخستوزیر با اقدام نظامی موافق نبود و کابینه انگلستان در مجموع گرایش به خویشتن داری داشت.^{۴۵}

انگلیسیها موفق نشده بودند همکاری امریکاییها را در مورد اقدام نظامی جلب کنند زیرا هیچ‌گونه تهدید آشکار کمونیستی وجود نداشت. عوامل متعددی بر پیروزی خویشتن داری بر جنگطلبی کمک کرد: اقدام نظامی پیامدهای بین‌المللی منفی داشت، روسها را تحریک می‌کرد، جان اتباع انگلیسی را در ایران به مخاطره می‌افکند و به دلایل متعدد نظامی، لجستیکی، و فنی بعيد بود به موفقیت بینجامد. از سوی دیگر رویارویی نظامی با ناسیونالیسم ایرانی به احتمال قریب به یقین آن را تقویت می‌کرد، ویژگیهای ضد انگلیسی آن را عمیق‌تر می‌ساخت و مقاومت سرخтанه را بر می‌انگیخت. در واقع حتی شاه نیز اذعان کرده بود که ایرانیان چاره‌ای جز مقاومت در برابر دخالت نظامی ندارند.^{۴۶} بنابراین اقدام نظامی متروک شد ولی فشارهای دیگر از قبیل محاصره عملی اقتصادی به منظور جلوگیری از خرید و فروش نفت به طرز فزاینده‌ای به موقع اجرا درآمد. انگلیسیها مصمم بودند با هر وسیله‌ای شده نهضت ملی ایران را خرد و نابود کنند.

(۴۴) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مکی، خلیع‌ید، جلد دوم؛ الول ساتن، اثر یادشده، ص ۲۵۷-۲۵۵؛ فاتح، اثر یاد شده، ص ۵۶۸-۵۶۱.

(۴۵) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل و راجر لوئیس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاؤه بیات، نشرنو، ۱۳۶۸.

(۴۶) گزارش لوگان، ۹ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461.

اندکی پس از آنکه مصدق زمام امور را در دست گرفت رایین زینر که در کسوت استادی دانشگاه آکسفورد یک ماجراجوی شگفت‌انگیز بود به تهران اعزام شد تا فعالیتهای ضد مصدق را هم آهنجگ کند. این انتصاب به توصیه خانم آن لمبتون به عمل آمد که یکی از مخالفان سرسخت مصدق بود و اعتقاد داشت که امکان ندارد بتوان با او «معامله کرد». ^{۴۷} زینر از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷ (۱۳۲۶ تا ۱۳۴۷) ابتدا معاون وابسته مطبوعاتی و سپس وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود و وقتی مجدداً در سال ۱۳۴۰ به تهران اعزام شد تا به عنوان رایزن سفارت انجام وظیفه کند، در دانشگاه آکسفورد فارسی درس می‌داد. وی در ۱۳۴۱ به آکسفورد بازگشت تا کرسی تدریس ادبیان و اخلاق شرقی را عهده‌دار شود. خانم لمبتون وی را چنین توصیف کرد: «مردی که تقریباً هر کس را که در تهران کسی است و اهمیتی دارد، می‌شناسد. مردی بسیار ظریف‌اندیش و زیرک که ظاهراً در سال ۱۹۴۴ هنگامی که تهدید جدی وجود داشت که روسها آذربایجان را تسخیر کنند، در امر تبلیغات پنهانی بسیار موفق بوده است»، به اظهار لمبتون او «خط بسیج افکار عمومی را درباره خطر رخنه روسها، از بازار به بالا دنبال کرده بود». ^{۴۸} دستورالعملی که به زینر داده شد دایر بر تشویق هر نوع فعالیتی بود که به تخریب موضع مصدق کمک می‌کرد و برای این کار مبلغ هنگفتی پول در اختیار او گذاشته شد. پس از ورود وی شبکه اطلاعاتی سفارت انگلیس بنحوی چشمگیر گسترش یافت و فعالیتهای ضد مصدق شتابی تازه پیدا کرد. ^{۴۹} از آنجایی که ثابت شده بود انحلال مجلس عملی نیست، فعالیت برای بثبات کردن دولت می‌بایست عمدتاً منحصر به مانورهای پارلمانی بشود و هسته اصلی یک گروه مخالف پارلمانی که از پشتیبانی تعدادی روزنامه‌نگار برخوردار بود هر چه زودتر پرورش داده شود.

مخالفان مصدق غالباً عبارت بودند از گروهی عناصر محافظه‌کار که از وجهه و اعتبار مردمی بهره نداشتند و بطور مستقیم یا غیرمستقیم با سفارت انگلیس ارتباط داشتند. پارماهی از آنان صرفاً فرصت طلب بودند ولی تعدادی از آنان برداشتی همانند برداشت انگلیسیان از منافع ایران داشتند. مافع خاص و دیرینه آنان جدا از جانب

.FO 371 EP 91548 (۴۷) گزارش بر تود، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱،

(۴۸) همانجا.

(۴۹) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

C. M. Woodhouse, *Something Ventured* (London 1982), pp. 105-135.

این کتاب تحت عنوان «عملیات چکمه» به فارسی ترجمه شده است.

مصدق به خطر افتاده بود، به او همانند کسی می‌نگریستند که راه را برای رخنه شورویها هموار می‌سازد. آنان معتقد بودند که نهایت ساده‌اندیشی است اگر تصور شود که می‌توان بر انگلستان پیروز شد و حاکمیت کامل را بر نفت ایران برقرار ساخت. آنان در این اعتقاد مصدق که انگلیسیها در سیاست ایران نفوذ همه جانبه دارند شریک بودند، ولی در حالی که مصدق می‌خواست به این نفوذ خاتمه بدهد مخالفانش کاهش آن را هم غیرقابل تصور و هم نامطلوب تلقی می‌کردند. در اواسط تیر حسین فرهودی نماینده مجلس به سفارت انگلیس اطلاع داد که گروهی از همکارانش قصد دارند در مخالفت با مصدق با تعدادی از مدیران جراید همکاری کنند.^{۵۰} یکی از این اشخاص عمیدی نوری مدیر روزنامه داد بود که هر چند در ابتدای مصدق شد. وقتی او نتوانست به نمایندگی مجلس شانزدهم انتخاب شود، جبهه را برای عدم پشتیبانی از خود مورد سرزنش قرار داد و علیه آن شروع به فعالیت و مقاله‌نویسی کرد و در نتیجه از جبهه ملی خراج شد.^{۵۱}

رهبر واقعی مخالفان جمال امامی بود که قبلاً عضویت کمیسیون نفت مجلس را بر عهده داشت و مصدق را دعوت به زمامداری کرده بود. امامی در یک خانواده روحانی اهل آذربایجان بدنیا آمده و یک محافظه‌کار طرفدار غرب و یک ضد کمونیست ستایشگر فرانکو بود که برخلاف آنچه بسیاری عقیده داشتند مؤثرترین وسیله جلوگیری از کمونیسم را نه اصلاحات بلکه سرکوبی می‌دانست.^{۵۲} او شبکه وسیعی از رابطین داشت، اغلب از کاخ اشرف پهلوی دیدار می‌کرد و از طریق واسطه‌هایی مانند پتروس آیکار و ابوالقاسم فولادوند محروم‌انه با سفارت انگلیس تماس داشت.^{۵۳}

گروه اقلیت مخالف به رهبری جمال امامی علاوه بر اینکه مانع از حصول حد نصاب در مجلس می‌شدند، از بهانه‌های گوناگونی برای حمله به مصدق استفاده می‌کردند و رفتارشان رفتاری تناقض آمیز بود: از یک‌سو مصدق را سرزنش می‌کردند و از دیگر سوی اینگلیسیها را قبول نکرده است و از سوی دیگر او را

(۵۰) گزارش هیلیر-فرای، ۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۵۱) احمد ملکی، اثر یادشده، ص ۶-۸.

(۵۲) گزارش زین، ۴ مارس ۱۹۵۲، FO 248 1514.

(۵۳) گزارش پابمن، ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱؛ گزارش جکسون، ۲۱ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

متهم می‌کردند که محرومانه با آنها تبانی کرده است؛ مدعی می‌شدند که او با حزب توده ائتلاف کرده است و معتبرض می‌شدند که آنها را سرکوب کرده است.^{۵۴} پس از عزیمت استوکس از تهران آنها به تاکتیک مؤثر بستنشینی در مجلس به ببهانه عدم امنیت متوصل شدند.

اقلیت پارلمانی مخالف مصدق تنها بخشی از ترکیب گسترده‌تر مخالفانی را تشکیل می‌داد که بیشتر شامل سیاستمدارانی بود که برای سفارت انگلیس خبر تهیه می‌کردند یا به سفارت توصیه می‌کردند با مصدق چگونه رفتار کند. دکتر طاهری که فقط بطور پنهانی علیه مصدق فعالیت می‌کرد، اغلب تأکید می‌کرد به مصدق نباید اجازه داد در مسئله نفت موفق شود بلکه باید در مورد جانشین او و مرجحاً سید ضیاء تصمیم اتخاذ گردد و به این شخص کمک شود تا زمام امور را در دست بگیرد و مخالفان را متشکل سازد؛^{۵۵} طاهری بر آن بود که شاه باید مخالفت خود را با مصدق علنی سازد و از جانشین او پشتیبانی کند؛ سید ضیاء باید حزب‌ش را دوباره زنده کند و از رفقایش «حملایت» کند و به سفارت امریکا نیز باید فشار وارد ساخت تا شاه را وادر به عمل کند.^{۵۶}

بسیاری از سیاستمداران دیگر از جمله فرهودی، نیکپی، حسن مکرم و اعتبار^{۵۷} و نیز سهیلی سفیر ایران در لندن توصیه‌هایی مشابه می‌کردند.^{۵۸} سایرین از جمله علم و دشتی و نیز سناتور جواد امامی (ظمیرالاسلام) و دکتر سید حسن امامی (امام جمعه) – به ترتیب برادر خانم و برادرزاده خانم مصدق – تأکید داشتند که سفارت باید به شاه قاطعانه توصیه بکند و او را وادر به عمل سازد.^{۵۹} سردار فاخر حکمت رئیس مجلس بدرغم موضوع به ظاهر بیطرفانه‌اش ادعا می‌کرد که موجبات

(۵۴) نطقه‌ای جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱ و ۴ شهریور ۱۳۳۰؛ در خصوص روایت مصدق راجع به فعالیتهای مخالفان پارلمانی وی رجوع کنید به مصدق، خاطرات و تالمیز، ص ۲۵۰-۲۴۶.

(۵۵) گزارش پایمن، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱، ۱۵۱۴ FO 248 و گزارش پایمن، ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۶) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۷) گزارش هیلیر-فرای، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۸ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۵۸) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۲۹ اوت ۱۹۵۱ EP 91462، FO 371.

(۵۹) گزارش پایمن، ۲۹ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۳۰ اوت ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

تحصین روزنامه‌نگاران را در مجلس فراهم ساخته است. او به لزوم مقداری خونریزی معتقد بود و حتی پیشنهاد اجیر کردن چند صد نفر آدمکش را برای ساقط کردن مصدق کرد.^{۶۰} با اینهمه چنین به نظر می‌رسید که حکمت و ظاهري مزورانه خود را به هر دو طرف متمایل جلوه می‌دادند: مکی ادعا می‌کند که در آخرین ماههای مجلس شانزدهم حکمت و ظاهري در مقابله با گروه اقلیت با جبهه ملی همکاری می‌کردند و می‌افزایید: «سردار فاخر حکمت به تبعیت از افکار عمومی باطننا از ما حمایت می‌کرد».^{۶۱}

با اینهمه تنها ایرانی که بیشترین نفوذ را بر سیاست سفارت انگلیس داشت سید ضیاء بود که از دیرباز نامزد ایده‌آل نخست وزیری تلقی می‌شد و دوست متعهد و مشاور صمیمی سفارت بود. به تشویق شاه او در شهریور ۱۳۳۰ حزب اراده ملی خود را احیاء کرد.^{۶۲} هدف او روگردان ساختن اشاره‌سنگی شهرنشین از جبهه ملی بود و به کمک افرادی مانند قزلباش که یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری بود کوشید «حمایتی» را که مخالفان پارلمانی مصدق مرتبًا تقاضا می‌کردند تأمین کند.^{۶۳} در حالی که بزرگترین امید سید ضیاء به احرار مقام نخست وزیری به حمایت بی‌قید و شرط انگلیسیها بستگی داشت، همین امر نیز بزرگترین سد راه او بشمار می‌رفت. بسیاری از طرفداران انگلیسی خواه او اعتراف داشتند که سید ضیاء بلاfacile پس از مصدق «قابل هضم» نخواهد بود. سناتورهایی مانند اسدالله یمین اسفندیاری^{۶۴} و حتی ابراهیم خواجه نوری که مرتبًا برای نخست وزیری سید ضیاء کوشیده بودند^{۶۵} و نمایندگانی چون لطفعلی معدل شیرازی و منوچهر تیمورتاش^{۶۶} نماینده پر سر و صدای مخالف مصدق و رجال محلی از قبیل اکبر مسعود

(۶۰) گزارش پایمن، ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش جکسون، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۱) مکی، وقایع سیام نیز (تهران ۱۳۶۰)، ص ۷۳ به بعد.

(۶۲) شپرد به موریسون، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462؛ شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463. برای ملاحظه نقط افتتاحیه سید ضیاء بمناسبت بازگشایی حزب اراده ملی رجوع کنید به روزنامه نهضت، ۲۴ شهریور ۱۳۳۰.

(۶۳) گزارش پایمن، ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1415.

(۶۴) گزارش پایمن، ۲۷ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۵) گزارش پایمن، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۶) گزارش پایمن، ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(صارم‌الدوله)،^{۶۷} درباریان متنفذی مانند دکتر هونن^{۶۸} و حتی برادر خود سید ضیاء همین عقیده را داشتند.^{۶۹}

با اینهمه انگلیسیها مزایای نخست وزیری سید ضیاء را بیش از هر خطر بالقوهای می‌دانستند.^{۷۰} بی‌اعتنایی انگلیسیها به زیانها یا مصائبی که این کار می‌توانست بهبار بیاورد، از اعتقادشان به مصنوعی بودن، عدم اصالت و زودگذر بودن نهضتی که مصدق مظہر آن بود ناشی می‌شد. این عقیده که بعدها تا حدودی تعدیل شد، در ابتدا به طرز گسترده‌ای در محافل دیپلماتیک انگلیسی رواج داشت. شپرد ادعا می‌کرد که تصور اینکه ناسیونالیسم ایرانی «یک نهضت منسجم و مثبت در جهت یکپارچگی ملی است غلط است و اساس نادرستی برای تدوین سیاست است».^{۷۱} ویلر رایزن شرقی سابق سفارت در تهران که دوباره چند ماهی «به منظور اندرز دادن درباره تبلیغات علنی» به سفارت پیوسته بود، عقیده داشت «ماجراجویی مصدق نه یک نهضت ملی است و نه فوران واقعی احساسات عمومی». ^{۷۲} یک مقام دیگر وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت تاکنون نظر سفارت انگلیس که وزارت خارجه امریکا نیز بر آن صحنه می‌گذاشت این بوده است که:

ناسیونالیسم ایرانی طبق الگویی که مصدق و پیروانش نماینده آن بوده‌اند یک نهضت کاذب و غیراصیل است که به منظور انحراف افکار عمومی از خلافکاریها و غفلتهای طبقه مالک حاکم بر کشور بطور مصنوعی ایجاد شده، نه ریشه‌ای دارد و نه از هیچ‌گونه پشتیبانی واقعی مردمی برخوردار است.^{۷۳}

اما اکنون همین مقام خود را ناگزیر دید بپذیرد که «ناسیونالیسم ایرانی، دست کم

(۶۷) گزارش پایمن، ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۸) گزارش پایمن، ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۶۹) گزارش میدلتون، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۷۰) گزارش راتنی، ۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

(۷۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463؛ برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

Shepherd, «A Comparison between Persian and Asian nationalism», 11 October 1951, FO 371 EP 91464.

(۷۲) نامه وبل، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۷۳) گزارش سارل، ۱۳ فوریه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98596.

در حال حاضر، قدرتی است که باید آن را بحساب آورد».⁷⁴

شاه سرانجام خطرات مخالفت علني با مصدق و پشتيبانی از سيد ضياء را تشخيص داده بود. در اين مورد مشاورانی از قبيل علاعه سپهبد يزدانپناه و ابوالفتح ديبا (حشمتالدوله والاتيار) ثابت کردند که بيش از درباريان کوچکتر بر او نفوذ دارند، درباريانی مانند پرون و هومن که هر دو با رابين زينتر ارتباط مستقيم و منظم داشتند. به رغم آنكه شاه موافق با انتصاب سيد ضياء به نظر مىرسيد، در يك مورد به او گفت نمىتواند به مردم بگويد که «چون خواست لندن بوده» او را نخستوزير کرده است.⁷⁵ به علاوه اصرار انگلسيسيها در مورد سيد ضياء سوءظن شاه را نسبت به مردي که نه تنها از پشتيبانی كامل انگلسيسيها برخوردار بود بلکه سابقه بizarی از سلسله پهلوی را داشت، تشدید مىکرد.⁷⁶

انگلسيسيها کم و بيش به اصرار خود به شاه ادامه دادند. وزارت خارجه بريتانيا به شپرد اجازه داد که با شاه تماس بگيرد و نخستوزير سيد ضياء را توصيه کند. وزارت خارجه به اتلی نخستوزير کشور نوشت: «از مدتی پيش هدف ما اين بوده که سيد ضياء به نخستوزير منصوب شود. اکنون فرصتی بدست آمده که به اين هدف نايل شويم و نباید آن را از دست بدheim». ⁷⁷ اتلی تصويب کرد و دستور اقدام داد.⁷⁸ از سوي ديگر امريكيسيها همچنان با چنین حرکتهايی مخالف بودند و شانس سيد ضياء را «عملأ صفر مىدانستند». ⁷⁹ اکنون وزارت خارجه به شپرد دستور داد که با شاه ملاقات کند و بدون نام بردن از سيد ضياء تغيير کلينه را خواستار شود. در اين ملاقات شپرد به شاه گفت: «اکنون ضروري است که گامهايی در راه تشکيل يك دولت معقول در آينده نزديک برداشته شود». و «دولت بريتانيا لازم مىداند تدابيری به منظور حمایت از اقتصاد خود در برابر اثرات اوضاع کونی ايران اتخاذ کند». ⁸⁰ شاه هم از تأييد اقدامات مورد تنفر مردم نگرانی داشت و هم بشدت از توانايی خود در مجادله با مصدق مشکوك بود. از آنجايی که از دست زدن به هرگونه عمل

.⁷⁴ گزارش پايمن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 EP 1514.

⁷⁵ شاه بعداً به يك پياظهار داشت: «انگلسيسيها مىدانند که سيد ضياء منفور است. آنها مىخواهند مرا سپر بلای او بكنند که من هم منفور بشوم و آنگاه خواهند توانست کلک مرا هم بكنند». (گزارش پايمن، ۲۱ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1532).

.⁷⁶ باوکر به اتلی، ۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.

.⁷⁷ نخستوزير به استرانگ، ۳ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

.⁷⁸ فرانک از واشينگتن به وزارت خارجه بريتانيا، ۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462.

.⁷⁹ شهرد به وزارت خارجه بريتانيا، ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.

قاطعانه‌ای ناتوان بود، به میزانی بیشتر متولّ به مانورهای جبرانی یا تلافی جویانه و تاکتیکهای طفره‌آمیز می‌شد، مانورها و تاکتیکهایی که هدف آنها ایجاد تصورات گوناگون و گمراه‌کننده دربارهٔ موضع واقعی او بود.

شاه برخی موقع ادعا می‌کرد که از سید ضیاء پشتیبانی می‌کند و در موقع دیگر اظهار می‌داشت که موافق قوام است ولی در حقیقت برای جانشینی مصدق به علاوه تمایل داشت.^{۸۰} گاهی وانمود می‌کرد از نیات و مقاصد انگلیسیها بی‌اطلاع است^{۸۱} و در موارد دیگر تلویحاً اظهار می‌داشت که آنها محروم‌انه با مصدق تبانی کرده‌اند. گاهی می‌کوشید عدم تحرک یا خودداری خود از عمل را با ادعای اینکه از همکاری نمایندگان مجلس مطمئن نیست توجیه کند^{۸۲} و در مورد دیگری به سردار فاخر حکمت اظهار می‌کرد: «نمایندگان مجلس آنچنان اشخاص حقیری هستند که اگر آنها را بر ضد دولت تشویق به اقدام کند، خواهند گفت حاضرند چنین کنند ولی فردای آن روز به مصدق رأی اعتماد خواهند داد».^{۸۳} در مقابل، بسیاری از نمایندگان نیز از فقدان رهنمود از جانب سفارت انگلیس، به شاه شکایت می‌بردند و در همان حال در گفتگوهای خود با سفارت انگلیس فقدان رهبری از جانب شاه را علت سر کار ماندن مصدق می‌شمردند.^{۸۴}

شاه و بیشتر مشاورانش هیچ‌گونه نظر مساعدی نسبت به مصدق و آرمانهای او نداشتند اما معتقد بودند که استراتژی عدم تحرک و خودداری از عمل یا رعایت دقیق اصول قانون اساسی مطمئن‌ترین وسیله حفظ تاج و تخت و نیز بی‌خط‌ترین کارهاست. شاه بشدت از امکان مداخلة نظامی انگلیسیها که اقدام او را به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح ایجاب می‌کرد نگران بود. بنابراین برای تزلزل موضع مصدق طرق دیگری از قبیل بستن پالایشگاه آبادان را پیشنهاد کرد.^{۸۵} شاه مدام که خود وی مستقیماً درگیر نمی‌شد آمده بود هر اقدامی را تأیید کند ولی موضع اصلی او که دائمًا از آن دفاع می‌کرد این بود که وقتی مصدق را می‌توان از کار برکنار کرد که شکست او آشکارا ثابت شده باشد. بد رغم اینکه نقش شاه در رویدادهای سیاسی به

(۸۰) شپرد به موریسون، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91462؛ گزارش زیر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، ۲۴۸ ۱۹۱۴.

(۸۱) گزارش هیلیر-فرای، ۳۰ مارس ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۲) گزارش زیر، ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۳) گزارش پایمن، ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۴) گزارش زیر، ۲۷ اوت ۱۹۵۱، همانجا.

(۸۵) شپرد به موریسون، ۲ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461.

یک «تماشاچی» کاهش یافته بود، هنوز خواه بطور فعال و مثبت و خواه غیرفعال و منفی تأثیر قاطع داشت و بدون پشتیبانی فعالانه او مخالفان مصدق کاری نمی‌توانستند از پیش ببرند. این واقعیتی بود که انگلیسیها با خشم و ناخشنودی به آن واقف بودند.

نظر شاه و دیگر عوامل ناسازگار و مخالف، سید ضیاء را مقاعد کرد که خودش را از لیست جانشینان فوری مصدق کنار بکشد.^{۸۶} این کار به نفع قوام تمام شد که به آسانی عامل دست‌نشانده انگلیس تلقی نمی‌شد و می‌توانست این اعتبار را برای خودش قایل شود که او بوده که با آماده کردن زمینه تصویب قانون ۲۹ مهر ۱۳۴۶ در مجلس جرقه اصلی ملی شدن نفت را فراهم آورده است. به همین دلیل – و بسیاری دلایل دیگر – انگلیسیها از او روگردان شده بودند و عقیده داشتند اگر قوام نخست وزیر شود مطابق میل آنها رفتار نخواهد کرد. آنان همچنین تلاشهای مداوم شخص قوام و دوستانش نظیر نیک‌پور، اسکندری، دلیری، آرین‌پور، مقتدر شفیع و دیگران را به اندازه کافی اطمینان‌بخش نیافته بودند. با این حال پس از کناره گرفتن سید ضیاء قوام تنها جانشین مناسب برای مصدق به نظر می‌رسید و نیز چنین می‌نمود که در آشتی با شاه موفق بوده است. ملکه مادر نیز علاوه بر پشتیبانی معنوی و تشویق، برای تأمین هزینه مبارزات قوام کمک می‌کرد.^{۸۷} ضمناً بتدریج که شانس زمامداری قوام بیشتر می‌شد، وضع مزاجی‌اش نیز ظاهرآ رو به بهبود می‌رفت. به همین جهت انگلیسیها از مخالفت با او دست کشیدند.

تلاشهایی از جانب بعضی اشخاص از قبیل غلامحسین ابتهاج نماینده مجلس به عمل آمد تا بین قوام و سید ضیاء ائتلاف بوجود آید. اما سید ضیاء با عقاید و روش‌های قوام مخالف بود، در حالی که اسکندری این همکاری را به نفع قوام نمی‌دانست و استدلال می‌کرد که داوطلب نخست وزیری شدن سید ضیاء یکی از عواملی بوده که به ادامه نخست وزیری مصدق کمک کرده است.^{۸۸} بنابراین قوام و پیروانش مستقلًا شروع به جلب پشتیبانی مخالفان پارلمانی مصدق و همچنین جلب

(۸۶) گزارش پایمن، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۸۷) کمیسیونی به عضویت حکمت، طاهری و اکبر به منظور هزینه چنین وجوهی تشکیل شده بود (گزارش جکسون، ۲۱ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۸۸) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا.

حمایت شاه نمودند.^{۸۹} نیز کوشیدند روحانیون بلندپایه‌ای از قبیل آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجردی^{۹۰} و بتدریج سیاستمدارانی نظیر دکتر طاهری را که قبلًا نظر مساعد نداشتند به سوی خود بکشانند. با اینهمه هنوز یک مانع عمدۀ باقی بود؛ شاه به رغم قولهای مساعدی که داده بود هنوز غیر متعهد مانده یا اینکه همان اندازه که با سید ضیاء مخالفت ورزیده بود با قوام نیز مخالف بود.^{۹۱}

این وضع، سید ضیاء را دوباره برانگیخت که روی طرح جدیدی کار کند که براساس آن خود او به دنبال انتصاب علاء به عنوان نخست وزیر محلل زمام امور را در دست بگیرد مشروط بر آنکه خود وی یا در واقع سفارت انگلیس شماری از وزیران را تعیین کنند.^{۹۲} اما اغلب نمایندگان اقلیت بیشتر موافق قوام بودند و بدین جهت یکبار دیگر امیدهای سید ضیاء بر باد رفت. انگلیسیها بعد از اطمینانهایی که در مورد حسن نیت قوام از طریق اسکندری و شخص قوام به زینر داده شده بود، هنوز در مورد قوام تردید داشتند و سید ضیاء قویاً توصیه می‌کرد که «قبل از آنکه قوام نخست وزیر شود، نوعی تعهد از او اخذ شود چون احتمالاً او مدت زیادی زنده نخواهد ماند و همین که زمام امور را در دست گرفت ممکن است این آرزو در او پدید آید که قهرمان بیگانه‌ستیزی حتی بزرگ‌تر از مصدق شود»، و این به معنی سیاست ناسازگاری در مورد مسئله نفت خواهد بود.^{۹۳} بدین جهت سفارت انگلیس خواستار آن شد که برنامه قوام را ببیند و او یک نامه امضاشده حاوی جزییات سیاستهایش تسليم کرد که شامل حل مسئله نفت براساس ۷۵-۲۵ بود.^{۹۴} انگلیسیها تعهدی مبنی

(۸۹) این گونه فعالیتها از چشم جبهه ملی پنهان نبود. به عنوان مثال نگاه کنید به شاهد، ۲۸ و ۲۹ آبان ۱۳۳۰.

(۹۰) گزارش جکسون، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱، FO 2481514؛ بروجردی قبلًا پیغامی جهت شاه فرستاده بود که می‌گفت دولت مصدق «از حمایت کامل او برخوردار است». (گزارش پایمن، ۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۹۱) شاه با اشاره به قوام به سید ضیاء گفت «ضرر ندارد که او دست به تلاشی بزند و خود را هم در معرض فحش و بدگویی قرار دهد». شاه در عین حال به پرون گفته بود به قوام «اطمینان بدهد» که از «حمایت ملوکانه» بهره‌مند است. (گزارش زینر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا).

(۹۲) گزارش زینر، ۱۲ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۳) گزارش پایمن، ۵ نوامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۴) گزارش میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91465. به گفته میدلتون رقم ۷۵-۲۵ به منظور چانه زدن ارائه شده بود و آنچه قوام در سر داشت همان ترتیب ۵۰-۵۰ بود.

بر همکاری مستقیم بهتر از این نمی‌توانستند انتظار داشته باشند و میدلتون کاردارشان بی‌تابانه به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد که قوام بهترین جانشین در دسترس برای مصدق است.^{۹۵}

با همه این اوصاف، هنوز موقعیت مصدق بهیچ وجه متزلزل نبود. او با مهارت هر چه تمام‌تر از محبویت خود بهره‌برداری می‌کرد و با کمک کاشانی و دیگران با ترتیب دادن تظاهرات در خارج از مجلس تلاش‌های مخالفانش را در مجلس ختنی می‌کرد. او استعداد زیادی در آماده کردن زمینه و انتخاب موقع مناسب برای تشریع نظرات و تلاش‌هایش در حفظ منافع ملی داشت و پس از آن تقاضای رأی اعتماد می‌کرد که مجلس هر بار از بیم عکس‌العمل مردم نمی‌توانست از او دریغ نماید.^{۹۶} تاکتیک او در مورد اخذ مکرر رأی اعتماد موقعیتش را تحکیم می‌کرد چون کسانی که به نفع او رأی داده بودند دست کم برای مدتی علناً نمی‌توانستند علیه او اقدام کنند. همچنین این کار بر مسئولیت مشترک دولت و مجلس بخصوص در مورد قضیه نفت تأکید می‌کرد. اتفاقاً مصدق به افکار عمومی، رقبای او را در مورد چشم‌انداز در دست گرفتن قدرت نویمید و متغیر می‌کرد. موقعیت مصدق در واقع بسیاری از مخالفانش از قبیل دکتر طاهری و فرهودی را وادار ساخت که فعلیت خود را به اقدامات محروم‌انه و سری محدود کنند، یا اینکه شهامت خود را در ابراز عقیده از دست بدھند. مصطفی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان به شپرد اعتراف کرد که با مصدق مخالف است ولی از ابراز عقیده واقعی خود می‌ترسد.^{۹۷}

دولت بریتانیا پس از شکست مأموریت استوکس به شورای امنیت سازمان ملل متحده شکایت کرد. این کار فرصتی در اختیار مصدق گذاشت که حقانیت ایران را ثابت کند، آن را در معرض افکار عمومی جهان قرار دهد، تبلیغات انگلیسیها را خنثی کند و آشنايی خود را با پیچیدگیهای مسئله نفت بیشتر سازد. بعضی از مخالفانش بر این باور بودند که شکایت به شورای امنیت اشتباه بزرگی از جانب انگلیسیها است و به مصدق فرصت طلایی خواهد داد که خود را قهرمان دفاع از منافع ملی ایرانیان در برابر یک قدرت خارجی قلمداد کند و بدین‌سان وظیفه مخالفت علني با او را عملأً غیرممکن سازد. اسدی شکوه کرد که دولت در آستانه سقوط بود و فقط با شکایت

(۹۵) میدلتون به فرانگ، ۱۹ نوامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۹۶) مصدق، تقریرات، ص ۱۳۳.

(۹۷) گزارش شهرد، ۶ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 248 1514.

بریتانیا به سازمان ملل متحده نجات یافته است.^{۹۸} جمال امامی نیز انگلیسیها را متهم کرد که به مصدق کمک کرده‌اند و گفت « بواسطه ارجاع مسئله نفت به سازمان ملل متحده اقلیت در هم شکسته شده است »، نظری که زینر با آن موافق بود و آن را به کنایه یکی از «اندیشه‌های درخشان آقای موریسون» توصیف کرد.^{۹۹} در واقع در آستانه عزیمت مصدق به سازمان ملل متحده، مخالفانش در مجلس که دلسوز شده بودند ناچار شدند اعلام کنند که مادام که نخست وزیر مشغول دفاع از قضیه ایران در سازمان ملل متحده است از مخالفت با او خودداری خواهند کرد.^{۱۰۰} از سوی دیگر، غیبیت مصدق و چند تن از همکاران نزدیکش فرسته‌های تازه‌ای در اختیار مخالفان قرار داد.

مشاجره در میان صفوف طرفداران مصدق آغاز شده بود؛ از جمله نمودارهای این مشاجره مخالفت شدید بقایی، مکی، حائریزاده و دیگران با ساتور متنین دفتری داماد مصدق بود. حائریزاده او را متهم کرد که با انگلیسیها تبانی کرده است که جانشین مصدق شود.^{۱۰۱} در مقابل، متنین دفتری، مخالفانش را بوقلمون صفتانی نامید که از جانب بیگانگان تحریک شده‌اند.^{۱۰۲} مصدق با بردن متنین دفتری به امریکا و نبردن مکی که خودش را قهرمان خلیع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دانست، احساسات تلخی در او برانگیخت.^{۱۰۳} ضمناً گفته می‌شد کاشانی از مصدق ناراضی است و موافق جانشینی باقر کاظمی نایب نخست وزیر بجای او است.^{۱۰۴} مخالفان مصدق در مجلس، طبعاً به این اختلافات دامن می‌زندند و از آنها بهره‌برداری می‌کرند؛ در وسعت دامنه آنها مبالغه می‌کرند؛ از حوادثی از قبیل اغتشاش در دانشگاه تهران برای تبلیغات علیه دولت استفاده می‌کرند و به خطر کمونیسم و نقش

(۹۸) گزارش جکسون، ۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۹۹) گزارش زینر، ۳ مه ۱۹۵۲، ۱۵۱۴ FO 248.

(۱۰۰) اعلامیه اقلیت، متن در باختیر امروز، ۹ مهر ۱۳۳۰.

(۱۰۱) نطق حائریزاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۲ شهریور ۱۳۳۰.

(۱۰۲) نطقهای متنین دفتری در سنای، مذاکرات سنای، ۱۶ و ۱۸ مرداد ۱۳۳۰.

(۱۰۳) مصاحبه مکی با باختیر امروز، ۲۷ مهر ۱۳۳۰؛ نطق مکی در مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، ۱۱ آبان ۱۳۳۰، فرهودی به پایمن اطلاع داد که «مکی بی‌نیایت ناراضی است» و از کاظمی پشتیبانی خواهد کرد؛ همچنین مکی روابط بسیار خوبی با سید ضیاء دارد و تمایل خود را به برقراری مجدد تماس با پایمن به فرهودی اظهار داشته است. (گزارش پایمن، ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ FO 248 (۱۵۱۴).

(۱۰۴) گزارش پایمن، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

عمدی یا سهوی دولت در گسترش آن تأکید می‌ورزیدند.^{۱۰۵} اگرچه مخالفین قول داده بودند مدام که مصدق در خارج از کشور بسر می‌برد از مخالفت خودداری کنند ولی بشدت نگران نزدیک شدن تاریخ انتخابات مجلس هفدهم بودند لذا ترتیب تصویب طرحی را دادند که شروع انتخابات را یک ماه به تعویق می‌انداخت. اقلیت مسلم می‌دانست که مصدق دست خالی از سازمان ملل متعدد بازخواهد گشت و این تعویق فرصتی به آنها خواهد داد که زمینه سقوط او را فراهم سازند.^{۱۰۶}

صدق در اول آذر ۱۳۳۰ پس از چهل و نه روز غیبت به ایران بازگشت و در راه مراجعت دیدار موفقیت‌آمیزی از مصر به عمل آورد که هدف آن برقراری پیوندی میان مبارزات ضد امپریالیستی ایرانیان و مصریان بود. شورای امنیت اخذ تصمیم درباره مناقشة نفت را تا صدور رأی دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه که انگلستان در همین خصوص به آن شکایت کرده بود به تعویق افکند. در نظر مصدق و پیروانش این تصمیم چیزی کمتر از پیروزی نبود و وی زیر کاهه رأی اعتمادی را که از مجلس خواسته بود سه مناسبت فعالیتهاش در سازمان ملل متعدد – با بطلان طرح تعویق انتخابات مرتب ساخت.^{۱۰۷} اقلیت در برابر چنین مانوروری کاری جز اینکه ۱۶ رأی ممتنع بدهد از دستش برنیامد، در حالی که ۹۰ نفر از نمایندگان به نفع مصدق رأی دادند^{۱۰۸} و سنا نیز به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد.^{۱۰۹}

یکی از عواملی که به مصدق کمک کرد تا بر مخالفانش پیروز شود موضع مجلس سنا بود. هرگونه مخالفتی از بابت سناتورهای انتصابی خود به خود به شاه نسبت داده می‌شد و برای سناتورهای انتخابی نیز هنوز خیلی زود بود که به فکر

(۱۰۵) نطق جمال امامی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۱ آبان ۱۳۳۰.

(۱۰۶) به عنوان مثال نگاه کنید به نطق شوستری در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۱ مهر ۱۳۳۰. اقلیت همچنین در مورد نتیجه کار مصدق در سازمان ملل متعدد امیدهایی به دل راه داده بود تا در بازگشتش از شکست او بهره‌برداری کند. برای یک روایت روشنگرانه درباره مذاکرات مصدق با مقامات امریکایی ضمن سفرش نگاه کنید به:

George Mac Ghee, *Envoy to the Middle World, Adventures in Diplomacy* (New York 1983).

(۱۰۷) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۳۰. نطق مصدق، همانجا.

(۱۰۸) باخته امروز، ۵ آذر ۱۳۳۰. جمال امامی بشدت به مصدق حمله کرد و از اینکه او را برای زمامداری پیشنهاد کرده بود توبه و ابراز تأسف کرد و منکر موفقیت او در سازمان ملل متعدد شد. نطق در مجلس، مذاکرات مجلس، ۵ آذر ۱۳۳۰.

(۱۰۹) باخته امروز، ۶ آذر ۱۳۳۰.

انتخابات آینده باشند. افزون بر آن بعضی از سناتورهای جاهطلب از قبیل فرخ به نفع زمامداری خودشان با سایر داوطلبان نخستوزیری وارد رقابت شده بودند.^{۱۱۰} مهم‌تر اینکه گروه متنفذ عامیون بخصوص تقی‌زاده رئیس مجلس سنا هم با سید ضیاء و هم با قوام مخالف بودند و در نتیجه عملاً از مصدق پشتیبانی می‌کردند. تقی‌زاده در برابر فشارهای حکمت و دیگران برای تشویق مخالفان مصدق در سنا مقاومت می‌کرد و نیز با کوشش برای تمدید دورهٔ شانزدهم مجلس مخالف بود.^{۱۱۱} وی همچنان در برابر فشار برای تصویب طرح تعویق انتخابات در سنا مقاومت می‌ورزید.^{۱۱۲} اگر این قانون به تصویب سنا نیز می‌رسید، دیگر امکانی برای ابطال آن وجود نداشت.

تقی‌زاده برخلاف بسیاری از اعضای بر جستهٔ نخبگان حاکم هوادار ادامه مذاکرات انگلیسیها با مصدق بود و این شهادت اخلاقی را داشت که مشروعیت دخالت‌های سفارت انگلیس علیه مصدق را نفی کند. وقتی شپرد سعی کرد همکاری او را در فعالیت علیه مصدق جلب کند، تقی‌زاده اظهار داشت: «هیچ یک از سفرای ایران در دربار سنت جیمز تغییر دولت را به پادشاه انگلستان توصیه نمی‌کند». شپرد اعتراف کرد که تحت تأثیر رفتار تقی‌زاده قرار گرفته و نوشت: «او بسیار بیشتر از اغلب ایرانیان از خصوصیات دولتمردی بهره‌مند است» و او را در بیان نظراتش «منطقی و مجاب کننده» توصیف کرد.^{۱۱۳} تقی‌زاده با توافق شپرد مصدق را از مضمون گفتگوهایشان آگاه کرد و مصدق ضمن نطقی در میدان بهارستان آن را به اطلاع مردم رساند.^{۱۱۴} بدون شک موضع تقی‌زاده، مصدق را در رویارویی با مخالفانش یاری کرد.

پیروزی اخیر مصدق در مجلس حاکی از آن بود که او در حفظ مقام

(۱۱۰) گزارش هیلیر-فرای، ۳۱ اکتبر ۱۹۵۱، FO 248 1514.

(۱۱۱) گزارش پایمن، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۱۲) باخته امروز، ۶ آذر ۱۳۳۰.

(۱۱۳) گزارش شپرد، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514. موضع گیری تقی‌زاده موجب شد که سپهر به یکی از اعضاء سفارت بریتانیا بگوید که تقی‌زاده دوست انگلستان نیست و بیفزاید که «تقی‌زاده تشخیص داده است که با اظهارات کاذب و جبن آمیز خود در آغاز تحریکات و فعالیت علیه قرارداد نفت، راههای پیشرفت را مسدود کرده است و در نتیجه دیگر امیدی ندارد که انگلستان در حصول مشاغل سیاسی بالاتر او را یاری کند». (گزارش جکسون، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱، FO 248 1514).

(۱۱۴) متن در باخته امروز، ۷ مهر ۱۳۳۰.

نخست وزیری و انجام انتخابات مجلس با موافع ناچیزی روبرو خواهد شد. در نظر مخالفان که برای ساقط کردن مصدق به هر وسیله‌ای متشبث می‌شدند این یک فاجعه بشمار می‌رفت. میدلتون که مقاعده شده بود «قوم آخرین وسیله در دسترس است که با آن می‌توان آخرین تلاش را قبل از انتخابات به عمل آورد» اجازه خواست به شاه بگوید که «اگر او همچنان بخواهد یک ناظر صرف رویدادهای سیاسی کشور بماند، مسئولیت تنها به گردن خود وی خواهد افتاد». ^{۱۵} با اینهمه اثرات مثبت چنین فشارهایی همچنان محدود بود.

در همین حال از جانب جبهه ملی به شاه فشار وارد می‌شد که طبق قانون اساسی رفتار کند و جلو مداخلات دربار را بگیرد. در اوایل آبان ۱۳۳۰ کاشانی – هر چند گمان می‌رفت حرارت او در پشتیبانی از مصدق تا حدودی کاهش یافته است.^{۱۶} پیامی به شاه فرستاد و تهدید کرد که حمایت دربار را از قوم افشا خواهد کرد. شاه چنین حمایتی را انکار کرد و ناچار شد کاشانی را مطمئن سازد که مصدق همچنان از اعتماد وی برخوردار است.^{۱۷} در اوایل آذر قوم همه امیدهایش را برای زمامداری در آینده نزدیک از دست داده بود و در صدد بود به منظور معالجه راهی سویس شود. وی مقاعده شده بود که بجای آنکه از شاه انتظار کمک داشته باشد باید منتظر باشد که مورد مخالفت او قرار بگیرد.^{۱۸} گذشته از این قوام در جلب نظر مساعد امریکاییان نیز توفیق نیافته بود. لوی هندرسون سفیر جدید امریکا که در شهریور ۱۳۳۰ جانشین گریدی شده بود، او را «بسیار بی‌بهره از وجهه مردمی» می‌دانست،^{۱۹} و در هر حال امریکاییها حاضر نبودند نامزد بخصوصی را برای جانشینی مصدق به شاه توصیه کنند. وزارت خارجه انگلیس فقط می‌توانست به میدلتون دستور دهد که به شاه بگوید:

انگلیسیها عقیده دارند که دکتر مصدق بویژه بخاطر ملایمت مداومی که نسبت به حزب توده نشان می‌دهد، دارد مملکت را بسوی هرج و مرج سوق می‌دهد. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان معتقد است که تغییر وی

.FO 371 EP 91465 .) ۱۵) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱،

.FO 248 1514 .) ۱۶) گزارش زینر، ۱ اکتبر ۱۹۵۱،

.FO 371 EP 91464 .) ۱۷) گس به باوکر، ۳ دسامبر ۱۹۵۱،

.FO 248 1514 .) ۱۸) گزارش زینر، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱،

.FO 371 EP 91465 .) ۱۹) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱،

ضروری است ولی این تصمیمی است که شاه خودش باید بگیرد.^{۱۰}

فعالیتهای قوام که از سوی سفارت انگلیس به لندن گزارش می‌شد شامل نقشه مفصلی برای سرنگونی دولت مصدق و همچنین تهیه صورت اعضاء کابینه خودش بود، امیدهای زیادی برانگیخت و لی کار زیادی صورت نداد. با وجود این سایر مخالفان مصدق هیچ فرصتی را در تضعیف دولت او از دست ندادند.

یکی از این فرصتها در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ پیش آمد هنگامی که دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به اخراج و بازداشت تعدادی از دانشجویان، به اخطار شهربانی دایر بر منع تظاهرات اعتمنا نکردند، صف پلیس را پیرامون دانشگاه شکستند و بسوی میدان بهارستان به راهپیمایی پرداختند. تعداد زیادی از افراد شهربانی و ارتش با آنان برخورد کردند و این کار منجر به خشونت و خونریزی گردید. ساعاتی بعد در همان روز یک تظاهرةات غالباً دست راستی صورت گرفت که با غارت و تاراج و سوزاندن دفاتر روزنامه‌های توده‌ای و مخالف دولت همراه بود.^{۱۱} اغتشاشات مذبور که پلیس چشمانش را در برابر آن برهم گذاشته بود، از جانب گروهی از پیروان بقایی رهبری می‌شد که ادعا می‌کردند پشتیبان دولت‌اند. گروه مذبور شامل عده‌ای از چاقوکشهای حرفه‌ای از جمله شعبان جعفری بود که بعدها در فعالیت علیه دولت مصدق اجیر شد. در سراسر این رویدادها امیر تیمور کلالی وزیر کشور و رئیس شهربانی و از طریق وی شخص مصدق ظاهراً کاملاً در جریان قرار داشتند.^{۱۲}

این حادثه نشان داد که در فضای مشابجه عقیدتی، نبرد قدرت، دسیسه‌های بی‌امان و توطئه‌های گوناگون، وقتی مرز میان آزادی و آشوب و انتقاد و دشنام معلوم نباشد، تاکتیکهای طرفداران و مخالفان دولت یکسان است. حزب توده و سازمانهای وابسته به آن که از دست طرفداران دولت صدمه دیده بودند، طبعاً حملات خود را به مصدق شدت بخشیدند. حزب توده بندرت از مبارزات خود علیه دولت دست برداشته بود و

(۱۰) از وزارت خارجه به تهران، ۴ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۱) میدلتون به این، ۱۰ دسامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91466؛ گزارش کمیسیون بازجویی دولت، متن در باخترا امروز، ۱۱ دی ۱۳۳۰.

(۱۲) کیهان، ۱۶ آذر ۱۳۳۰.

نظرش نسبت به مصدق تمام تناقضات ایدئولوژی استالینی را منعکس می‌کرد.^{۱۲۳} حزب توده مصدق را دستپرورده و اسیر صرف طبقه خود و دستنشانده امریکا می‌دانست ولی در عین حال از او انتظار داشت که رفتار و سیاستی مورپسند حزب در پیش بگیرد. حزب توده که استراتژی مشکوکی در قبال ملی شدن نفت دنبال کرده بود، بی‌هیچ تأمل تلاشهای مصدق در نیل به توافق با انگلیسیها را به عنوان سازش تمام عیار محکوم می‌کرد و از هیچ تلاشی برای افراطی کردن جهت‌گیریها و محیط سیاسی به سود اتحاد شوروی و علیه هرگونه کوششی برای حل مسئله نفت از طریق توافق با غرب خودداری نمی‌کرد. بدون توجه به اینبوه دشواریهایی که مصدق با آنها روپرتو بود، هیچ چیز جز تخطیه کامل غرب برای حزب توده قابل قبول به نظر نمی‌رسید.^{۱۲۴} روزنامه‌های توده‌ای هم‌مدعا با روزنامه‌های راست‌گرا از هیچ دشنام و اتهامی علیه مصدق خودداری نمی‌کردند و حزب دائماً می‌کوشید کارگران و اقشار جوان و روشنفکر را از جبهه ملی و گروههای وابسته به آن روگردان نماید.

با توجه به اینکه حزب توده غیرقانونی اعلام شده بود، مصدق نمی‌باشد دشواری چندانی در جلوگیری از فعالیت آن داشته باشد، اما اگر وسیله و امکانات این کار را هم داشت، معتقدات و خلق و خوی او اجازه چنین کاری را نمی‌داد. مصدق برخی موقع از لحاظ تاکتیکی خطر کمونیسم را به منظور جلب پشتیبانی امریکاییها عنوان می‌کرد. امریکاییها به مصدق و نهضتی که او نماینده‌اش بود به عنوان سدی در برابر کمونیسم می‌نگریستند، در حالی که انگلیسیها معتقد بودند ادامه زمامداری او ناگزیر به در دست گرفتن قدرت بوسیله کمونیستها خواهد انجامید. سیاست مصدق در قبال حزب توده دائماً بین تحمل و اغماض توازن با اکراه و قاطعیت متناوب در نوسان بود. حزب توده از این وضع به منظور گسترش سازمانهایش بهره‌برداری می‌کرد ولی به مخالفتهای اخلال‌گرانه خود که گاهی کم و گاهی زیاد می‌شد ادامه می‌داد، بدین ترتیب که هر وقت مخالفان راست‌گرای مصدق خطری جدی برای او فراهم می‌کردند این مخالفت سست‌تر می‌شد یا حتی در مواردی تبدیل به طرفداری مشروط می‌شد. با اینهمه مخالفان راست‌گرای مصدق خوشحال از آن بودند که مخالفت یا پشتیبانی حزب توده هر دو بر موقعیت مصدق اثرات زیان‌بخش داشت.

(۱۲۳) طبق گزارش سفارت انگلیس، از اواسط تیر تا اواخر آذر ۱۳۳۰، از هفده تظاهرات ضد دولتی، چهارده‌تای آن را حزب توده ترتیب داده بود. (گزارش سفارت، دسامبر ۱۹۵۱، FO 248 .1531

(۱۲۴) «حکومت دکتر مصدق»، روزنامه مردم، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰

حوادث ۱۴ آذر نه تنها روابط دولت با حزب توده را در معرض توجه همگان قرار داد،^{۱۲۵} بلکه مخالفان پارلمانی مصدق را تشجیع کرد. دو روز بعد پانزده تن از نمایندگان اقلیت مجدداً در مجلس تحصن اختیار کردند و بتدریج یک گروه پنجاه نفری از روزنامه‌نگاران به آنان پیوستند. روزنامه‌های مخالف حملات تلغی و شدید خود را به دولت تشدید کردند^{۱۲۶} و مجلس به نحو گسترده‌ای تبدیل به پایگاهی برای حمله به نخست وزیر شد.^{۱۲۷} این تاکتیک‌ها در ۱۹ آذر به نقطه عطف خود رسید و آن هنگامی بود که مصدق از جایگاه تماشچیان مجلس که برای این منظور از اوباش حرفه‌ای پر شده بود، آماج سیلی از دشمن و افترا قرار گرفت. اما مصدق به نقش ادامه داد و عوامل متعددی را که به عقیده او باعث شکست مذاکرات نفت شده بود از جمله مخالفت انگلیسیها با میانجیگری امریکاییها و روی کار آمدن دولت محافظه‌کار در انگلستان برشمرد. وی همچنین گفت دولت او بی‌قانونی را تأیید نمی‌کند و تأسف خود را نه از برخورد دانشجویان با پلیس در ۱۴ آذر بلکه از رویدادهای بعد از ظهر آن روز ابراز داشت و افزود که دستور داده است در این خصوص رسیدگی و تحقیق به عمل آید.^{۱۲۸}

رفتار مخالفان دولت در مجلس طبعاً واکنش جبهه ملی را برانگیخت و در ۲۱ آذر با کمک کاشانی تظاهرات موقتی آمیزی به منظور اعتراض نسبت به رویدادهای دو روز قبل صورت گرفت.^{۱۲۹} پلیس نیز موفق شد چهل و پنج نفر از روحانیون را که به تحریک مخالفان دولت در مسجد سپهسالار تحصن اختیار کرده بودند به زور اخراج کند.^{۱۳۰} مصدق با این هدف از دامنه حملات و فعالیتهای ملهم از دربار علیه دولت خود بکاهد، پشتیبانی مداوم مادی و معنوی ملکه مادر را از مخالفانش مورد حمله قرار داد و تمدید کرد که در صورتی که او کشور را ترک نکند استغفا خواهد داد. هم علاء و هم شاه خود را ناگزیر دیدند که او را تشویق به ماندن در شغلش

(۱۲۵) حزب توده این وقایع را «شرم آورترین لکه ننگ فاشیستی در تاریخ ایران» نامید.
(اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران) ارزش کار، ۵ دی ۱۳۳۰.

(۱۲۶) داد، ۱۹ آذر ۱۳۳۰.

(۱۲۷) نطقهای جمال امامی، عبدالقدیر آزاد و رضا آشتیانی‌زاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۹ آذر ۱۳۳۰.

(۱۲۸) نطق مصدق در مجلس، همانجا، ۲۱ آذر ۱۳۳۰.

(۱۲۹) باخترازور، ۲۲ و ۲۳ آذر ۱۳۳۰.

(۱۳۰) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱ FO 371 EP 91446؛ میدلتون به باوکر، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱ FO 371 EP 98595.

کنند.^{۱۳۱} همچنین فاش شد که مصدق تهدید کرده است که اگر دربار دست از تحریکات علیه دولت برندارد استعفا خواهد داد و دلایل این کار را به اطلاع عموم خواهد رساند.^{۱۳۲} از آنجایی که مخالفان مصدق هیچگاه در مورد سیاستها و تاکتیکهای خود اتفاق نظر نداشتند و پی‌درپی دستخوش شکست و ناکامی شده بودند، اکنون در شرف تجزیه کامل بودند. حتی بعضی از آنان با این امید که در آستانه انتخابات مخالفت دولت را با خود بکاهند، شروع به اتخاذ موضعی آشتی‌جویانه کردند.^{۱۳۳} طرز رفتار این نمایندگان از جانب بسیاری از مخالفان دولت از جمله دلیری، عمیدی نوری و جمال امامی به موضوع سفارت انگلیس نسبت داده می‌شد.^{۱۳۴} این امر به اختلاف و سردرگمی در محاذیک مخالف دولت می‌افزود. خبر مذاکرات قریب‌الوقوع بانک بین‌المللی با مصدق و اعلام مصدق دایر بر اینکه شخصاً از قضیه ایران در دادگاه لاهه دفاع خواهد کرد، ضربات دیگری بر مخالفان بود.

هنگامی که مکی از تلاش‌های خود برای میانجیگری بین طرفداران و مخالفان دولت دست برداشت،^{۱۳۵} اقلیت به آخرین حربه خود متوجه گردید: استیضاح دولت.^{۱۳۶} این استیضاح می‌توانست فرصتی برای تبلیغات زیان‌بخش علیه دولت در اختیار نمایندگان اقلیت قرار دهد و هدف واقعی آنان نیز همین بود. آنها نمی‌توانستند امید سرنگون کردن دولت از طریق این‌گونه اقدامات را داشته باشند و عزیمت قوام به اروپا در اوایل مهر نشانه‌ای از ناامیدی آنان بشمار می‌رفت. شق دیگر این بود که اگر طرفداران دولت حد نصاب را در مجلس می‌شکستند و مانع می‌شدند که استیضاح مطرح گردد، اقلیت امیدوار بود ادعا کند که دولت فاقد اکثریت است و آن را متهم به زیر پا گذاشتن قانون اساسی کند و در نتیجه در برابر مجلس سنا که

(۱۳۱) میدلتون به باوکر، ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱، همانجا.

(۱۳۲) ایران مأ، ۱ دی ۱۳۳۰.

(۱۳۳) نمایندگانی از قبیل آشتیانی‌زاده و آزاد کوشیدند خودشان را از مخالفان راست‌گرای مصدق جدا سازند. مصاحبه آشتیانی‌زاده با باخترا امروز، ۲ دی ۱۳۳۰ و مصاحبه آزاد، همانجا، ۱۹ دی ۱۳۳۰، اما ملک‌مدنی نماینده ملایر که غیر منصفانه آلت دست انگلیسیها پنداشته می‌شد به پشتیانی از مصدق ادامه داد.

(۱۳۴) گزارش پایمن، ۲ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش پایمن، ۲۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۲ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۳۵) باخترا امروز، ۲۹ آذر ۱۳۳۰. علت این کار توهین تعدادی از نمایندگان مجلس به کاشانی اعلام شد.

(۱۳۶) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مکی، قیام سی‌ام نیز.

رفته رفته موضعی ضد مصدق اتخاذ می کرد، آسیب‌پذیر سازد.^{۱۳۷}

مصدق دو ورق برندۀ در دست داشت: یکی قصد اعلام شده‌اش دایر بر اینکه شخصاً به لاهه خواهد رفت و دیگری تعطیل کنسولگریهای انگلیس در مراکز استانها که درباره آن تبلیغات فراوانی شده بود و در اول بهمن ۱۳۳۰ یعنی همان روزی که قرار بود استیضاح مطرح شود، عملی گردید.^{۱۳۸} در چنین شرایطی دادن رأی عدم اعتماد به مصدق شهامتی لازم داشت که بیشتر مخالفانش فاقد آن بودند. از سوی دیگر برای طرفداران مصدق کار ساده‌ای بود که مانع از حصول حد نصاب در مجلس شوند زیرا بسیاری از آنان قبلًا پایتخت را به منظور شرکت در مبارزات انتخاباتی ترک گفته بودند. همان‌طور که انتظار می‌رفت استیضاح به علت نرسیدن تعداد نمایندگان به حد نصاب مطرح نشد و مجلس یک ماه قبل از انقضای مدت قانونی آن (۲۹ بهمن ۱۳۳۰) بی‌اثر گردید. نمایندگانی که دولت را استیضاح کرده بودند به شاه شکایت کردند^{۱۳۹} ولی چون به جایی نرسیدند «کوشیدند به بهترین نحو ممکن خود را از مخصوصه نجات دهند» و دولت نیز برگزاری انتخابات را ادامه داد.^{۱۴۰}

برگزاری انتخابات برای هر دولتی وظیفه‌ای دشوار و مناقشه‌انگیز بود، بخصوص برای دولت مصدق که خودش را همیشه قهرمان آزادی انتخابات معرفی کرده بود. او با تدبیری از قبیل جابجا کردن استانداران و فرمانداران^{۱۴۱} و صدور بخششانه دایر بر اینکه اعضاء انجمنهای ناظرات بر انتخابات باید از میان اشخاص خوشنام به قید قرعه انتخاب شوند بیشترین تلاش خود را در تأمین آزادی انتخابات به عمل آورد. با وجود این انجام انتخابات آزاد و منصفانه به علت قوانین انتخاباتی موجود هدفی نبود که به

(۱۳۷) شپرد که در اواخر ژانویه ۱۹۵۲ به انگلستان احضار شد، پیش‌بینی کرد که مصدق در مسد قدرت باقی خواهد ماند و بنابراین احتمال اینکه حزب توده چند ماه پس از افتتاح مجلس هفدهم دست به یک کودتای موفقیت‌آمیز بزند بیشتر خواهد شد. (شپرد به استرانگ، ۲۱ ژانویه ۱۹۵۲، FO 98596، 371 EP).

(۱۳۸) مصدق، تقریرات، ص ۱۲۵-۱۲۶.

(۱۳۹) طلوع، ۴ بهمن ۱۳۳۰.

(۱۴۰) گزارش پایمن، ۷ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ پایمن همچنین از علی دشتی شنیده بود که «جمال امامی در صدد نوعی مصالحه با مصدق است».

(۱۴۱) مصدق ب رغم مقاومت شاه، دکتر اقبال را که از مرداد ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان بود از سمت خود برکtar کرد. به نظر شپرد این یک پیروزی دیگر مصدق بر شاه بود در حالی که انگلیسیها «نه تنها یک دوست شخصی بلکه یک سه راه در برابر توسعه کمونیسم را از دست دادند». (شپرد به بانگر، ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91464).

آسانی قابل حصول باشد و مصدق بخوبی از این موضوع آگاه بود. با اینهمه به سبب نگرانی از فترت پارلمانی تصمیم گرفت انتخابات را در چارچوب قوانین انتخاباتی موجود برگزار کند، با اینکه به توانایی خود در جلوگیری از دخالت‌های نامشروع چندان امیدی نداشت.^{۱۴۲}

صدق نه می‌توانست رفتار دربار و ارتش و نخبگان محلی^{۱۴۳} را کنترل کند و نه رفتار بعضی از طرفدارانش را، و موارد اجتناب‌ناپذیر تخلفات انتخاباتی مورد بهره‌برداری مخالفان دولت از جمله کاندیداهای ناموفق قرار گرفت. از سوی دیگر مشاجره و اختلاف درباره تقسیم کرسیهای مجلس، تشنج بین رهبران جبهه ملی را تشدید کرد و به استعفای امیر تیمور کلالی و اللہیار صالح وزرای پی دریی کشور که هر دو از دوستان نزدیک مصدق بودند انجامید. کاشانی و حائزیزاده هر دو از عدم همکاری مصدق در انتخاب کاندیداهای مورد نظرشان رنجیده خاطر شدند^{۱۴۴} و مصدق علنًا کاشانی را متهم کرد که مسئول اغتشاش در امر انتخابات است.^{۱۴۵} پس ان و اطرافیان کاشانی در بسیاری از نقاط مشغول اعمال نفوذ در فراگرد انتخابات به نفع خودشان بودند و اغلب موجب ناخشنودی و خشم سایر کاندیداهای جبهه ملی می‌شدند.^{۱۴۶} رفتار شخص مصدق و خانواده نزدیکش جای ایراد نداشت و او حتی به منظور احتراز از هرگونه شباهای فرزندش احمد مصدق را که قبل از زمامداری پدرش معاف وزارت راه شده بود وادر به استعفا کرد.^{۱۴۷}

همان‌طور که انتظار می‌رفت کسانی که موفق نشده بودند انتخاب شوند پشتیبانی

(۱۴۲) نامه مصدق به نایاندگان مجلس، متن در باختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۴۳) سرلشکر وثوق که در آن هنگام فرمانده ژاندارمری بود، مدعی شد که به ابتکار خودش دستور داده که «با هر وسیله‌ای» مانع از انتخاب کاندیداهای ضد رژیم و چپ‌گرا بشوند. (وثوق، اثر یادشده، ص ۹۷).

(۱۴۴) احمد ملکی، اثر یادشده، صفحه ۱۱۸-۱۱۹؛ گزارش فال، ۴ مه ۱۹۵۲، FO 242 1531. حائزیزاده تقاضا کرد که دولت با مانع شدن از انتخاب دکتر طاهری و دوستانش از بزد، موجبات انتخاب شدن تحت‌الحمایگاش را فراهم سازد.

(۱۴۵) گزارش جکسون، ۱۹ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۱۴۶) احمد ملکی، اثر یادشده، ص ۴۶-۴۷؛ فاطمی، خاطرات، متن در افراسیابی، اثر یاد شده، ص ۳۷۱-۳۵۲.

(۱۴۷) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۰.

خود را از مصدق بدون پاداش تلقی کردند و به صفت مخالفان پیوستند.^{۱۴۸} حزب توده از این وضع برای بدست آوردن حربه تبلیغاتی بیشتری علیه مصدق استفاده کرد. حزب مزبور که ترتیبات پارلمانی موجود را به چیزی نمی‌گرفت و اعتقاد و احترامی نسبت به آن نداشت، فقط به این منظور در انتخابات شرکت کرده بود که تعصیر شکست خود را به گردن دولت بیندازد و دلایل بیشتری برای تشدید عملیاتش بدست آورد.^{۱۴۹} سرانجام مداخلات دربار، بینظمیهای انتخاباتی و برخوردهای خشونتبار در بعضی نقاط منجر به تعلیق انتخابات تا بازگشت مصدق از لاهه گردید. برعغم همه اتهاماتی که به دولت وارد می‌شد، انتخاب تعداد نسبتاً زیادی از مخالفان آن نشان داد که دولت در انتخابات مداخله چندانی نکرده است و هنگامی که مجلس هفدهم گشایش یافت معلوم شد که آنطور که انتظار می‌رفت حاضر به همکاری با دولت نیست.

هنگامی که مجلس شانزدهم از انجام وظيفة مؤثر بازماند، مخالفان متوجه مجلس سنا شدند که روزنامه‌نگاران متحصن به آنجا نقل مکان کرده بودند. سنا بتدربیح موضع اولیه فاقد جسارت خود را ترک کرده بود و اکنون ابزار عمدۀ مخالفت با مصدق^{۱۵۰} و امید اصلی بر کنار ساختن او تلقی می‌شد.^{۱۵۱} اهداف، آرمانها و سبک رفتار سیاسی و شخصی مصدق برای بسیاری سناتورها جاذبۀ چندانی نداشت. آنها از پیروزی مصدق در خنثی کردن اقلیت مجلس شورای ملی بشدت احساس خطر کرده و می‌ترسیدند که او بر مجلس هفدهم کنترل مؤثرتری داشته باشد. همچنین از تندرویهای فزاینده جبهه ملی که می‌توانست موقعیت جناحهای مستقر نخبگان حاکم و حتی موجودیت سنا را جدا به خطر بیفکند واهمه داشتند. در واقع نیک پی پیش‌بینی کرد که پس از افتتاح مجلس هفدهم، ممکن است حرکت بعدی مصدق انحلال سنا باشد.^{۱۵۲} انگلیسیها همچنان به تشویق سنا در موضع مخالفش ادامه می‌دادند و در اواسط دی پاییمن به سردار فاخر حکمت پیشنهاد کرد که «باید بعضی

(۱۴۸) به عنوان مثال، ابراهیم کریم آبادی رئیس صنف فهودچی که در انتخابات گلپایگان از معتمی شکست خورده بود، از طرفداران مصدق جدا شد و به اردوی قوام پیوست (گزارش جکسون، ۲۰ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531).

(۱۴۹) به سوی آینده، ۲۴ بهمن ۱۳۳۰.

(۱۵۰) گزارش پاییمن، ۲۷ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۱۵۱) گزارش پاییمن، ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۲) گزارش پاییمن، ۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

از دوستانش در سنا را وادر به استیضاح دولت نماید».^{۱۵۳} دکتر طاهری نیز سنا را وسیله بهتری برای رویارویی با مصدق می‌دید چون قاعدهٔ حد نصاب در آن رعایت نمی‌شد. او همچنین معتقد بود که عقبنیشی سید ضیاء و قوام و حذف نام آنان از فهرست داوطلبان نخست وزیری، انگیزهٔ اصلی تقدیزاده را در پشتیبانی مصدق از میان برده است.^{۱۵۴}

در اواسط اسفند ۱۳۳۰ نود نفر از نمایندگان اصناف تهران به عنوان اعتراض به سیاست مالیاتی دولت به سنا شکایت برداشت و تهدید کردند که اگر به شکایتشان بطور صحیح رسیدگی نشود در آنجا تحصن اختیار خواهند کرد.^{۱۵۵} این موضوع سنا را قادر ساخت که با اعتماد بیشتری به خود اعلام کند که وظیفه‌اش رفع بی‌عدالتیها و خلافکاریهایی است که دولت مرتكب می‌شود. مصدق استوار و بی‌اعتتا ماند: هنگامی که سه تن از سناتورها به عنوان نمایندهٔ کلیه اعضاء سنا با او ملاقات کردند و از او خواستند که برنامه‌اش را برای حل مسائل موجود روشن سازد، به آنان خاطرنشان کرد که برنامه‌ای همیشه این بوده که استعمار و امپریالیسم را از کشور ریشه کن سازد و سنا باید بین آزادی و استقلال یا بازگشت وضع سابق و سلطهٔ شرکت غارتگر نفت یکی را انتخاب کند.^{۱۵۶}

در اوایل فروردین ۱۳۳۱ به دنبال برخوردهای خشونت‌آمیز بین جوانان توده‌ای و پانایرانیستها (ناسیونالیستهای افراطی که اکثراً گرایش به طرفداری از مصدق داشتند) دولت برای نخستین بار از زمان شروع به کار خود در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. این کار مستلزم تأیید فوری مجلس سنا بود که ممکن بود مخالفت همیشگی مصدق با حکومت نظامی را در گذشته برای مخالفت با آن دستاویز قرار دهد، اما سناتورها خودشان در موارد مختلف در مورد قصور در حفظ نظم و قانون از دولت انتقاد کرده بودند. اکنون اگر آنها به برقراری حکومت نظامی رأی مخالف می‌دادند مصدق می‌توانست آنان را متهم به عدم همکاری کند در حالی که اگر رأی موافق می‌دادند کار آنان حمل بر پشتیبانی از دولت می‌شد. مجلس سنا با اکثریت ضعیف ۴۷ موافق از ۴۷ سناتور حاضر در جلسه رأی به برقراری حکومت نظامی

(۱۵۳) گزارش پایمن، ۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۴) گزارش پایمن، ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۵۵) پایمن به راس، ۳ مارس ۱۹۵۲، EP 98596 FO 371.

(۱۵۶) مصاحبه مطبوعاتی بوشهری (سخنگوی دولت)، باخته امروز، ۳۰ اسفند ۱۳۳۰.

داد.^{۱۵۷} این عقب‌نشینی دیگری برای مخالفان مصدق بود. از سوی دیگر تمايل اين همه سناتور به اقدام عليه مصدق مایه دلگرمی آنان بود. فعالیتهای ضد مصدق از طرق گوناگون ادامه داشت: مبارزه مطبوعاتی، تظاهرات حزب توده، و دسیسه‌گریهای که بین اعضاء ناراضی هیئت حاکمه و سفارت انگلیس در جریان بود. فداییان اسلام نیز همچنان به تمدید مصدق که عملاً در خانه‌اش زندانی بود، ادامه می‌دادند و از تمدید کاشانی نیز که دیگر نمی‌توانست آنها را مهار کند خودداری نمی‌کردند.^{۱۵۸} تمدیدهای فداییان اسلام امیر علایی را وادار کرد که از وزارت دادگستری استعفا کند و سمت وزیر مشاور را پذیرد و در ۲۲ بهمن جوانی واپسی به این گروه در تلاشی به قصد قتل فاطمی او را زخمی کرد و مصدق را به مدت چند ماه از یکی از دوستان وفادار و مشاوران لایق خود محروم ساخت. احمد ملکی که زمانی عضو جبهه ملی بود گفته بود که فاطمی نیروی محركة اطرافیان مصدق بود و در جلسات جبهه ملی که او حضور نداشت، هیچ کار مشتبی انجام نمی‌گرفت.^{۱۵۹} فداییان اسلام آشکارا با این ارزیابی موافق بودند و گمان می‌کردند حذف فاطمی، مصدق را در پذیرفتن خواسته‌هایشان نرم‌تر خواهد ساخت.^{۱۶۰}

در میان صفوی طرفداران مصدق چند تن روحانی نیز وجود داشتند ولی شمار بیشتری مخالف او بودند. قبل از درباره چهل و پنج روحانی مخالف دولت که در مجلس سپهسالار متحصّن شده بودند، اشاره کردیم. بعضی از خانواده‌های روحانی از قبیل بهبهانی در مخالفت با مصدق فعال بودند^{۱۶۱} و چند تن از وعاظ مشهور به

(۱۵۷) میدلتون به راس، ۱۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۵۸) گزارش زیر، ۱۶ فوریه ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ ترکمان، اثر یادشده، ص ۹۰-۱۰۸.

(۱۵۹) ملکی، اثر یادشده، ص ۷۲.

(۱۶۰) خوش‌نیت، اثر یادشده، ص ۸۳-۸۸.

(۱۶۱) نمونه‌های گزارش شده از فعالیتهای بهبهانیها شامل موارد زیر بود: جعفر بهبهانی به منظور تخریب نفوذ‌های معتقد کننده در دربار به علاء گفته بود که فداییان اسلام در صدد قتل او می‌باشند زیرا او به شاه گفته است که مردم کاملاً پشتیبان مصدق هستند و این گفته موجب ترس شدید علاء شده بود. (گزارش جکسون، ۵ مارس ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ سید محمد رضا بهبهانی موکدا از سفارت انگلیس تقاضا کرده بود که او را رئیس اوقاف سازند تا این سمت بتواند برای مبارزه با مصدق و کمونیسم استفاده کند (گزارش جکسون، ۱۹ مه ۱۹۵۲، همانجا). طبق گزارش دیگری پسر سید محمد رضا تأکید کرد که پدرش مبلغ ۲۰۰۰ تومان از مادر شاه گرفته تا تظاهرات ضد مصدق با بست در مساجد ترتیب بدهد (گزارش جکسون، ۲۱ مه ۱۹۵۲، همانجا). و میر سید علی بهبهانی

سرکردگی شیخ محمد تقی فلسفی از منبر برای تبلیغ علیه دولت استفاده می‌کردند. سایر مخالفان می‌کوشیدند ناخشنودیهای را که در نتیجه دشواریهای اقتصادی در میان بعضی از اصناف و بخشهایی از تجار و پیشوaran بازار ایجاد شده بود تحریک و بسیج نمایند و پشتیبانی آنان را جلب کنند. این کار همچنین تلاشی در جهت خنثی کردن یا مقابله با پشتیبانی اقشار سنتی بازار از جبهه ملی بود و شکایت نود نفر از نمایندگان اصناف به سنا نیز نشانه‌ای از موفقیت آن بشمار می‌رفت. سناتور نیکپور رئیس طرفدار قوام اتاق بازرگانی ترتیبی داد که بازرگانان درجه اول بتوانند ناخشنودی خود را از دولت بصورت یک گزارش انتقادی و مأیوس کننده که در دوم اردیبهشت از سوی محمد رضا خرازی تاجر متقدّم به نمایندگی از سوی اتاق بازرگانی در حضور شاه قرائت شد ابراز نمایند.^{۱۶۲}

در این هنگام از پشتیبانی عمومی از مصدق چیزی کاسته نشده بود ولی وحدت و اشتیاق بعضی از پیروانش در حال نقصان بود. تلاش‌های مخالفان جبهه ملی نیز بی‌اثر نمانده بود. طرفداران قوام به تشویق میدلتون در صدد جلب همکاری مکی برآمدند^{۱۶۳} و علایمی در دست بود که بقایی مورد تفقد خاص ملوکانه قرار گرفته است.^{۱۶۴} پرون «سیاست زیرکانه» شاه را در جداسازی کاشانی و مکی و بقایی از مصدق می‌ستود و مدعی بود «در نتیجه مساعی شاه، جبهه ملی دیگر عملًا وجود ندارد». زینر نیز با این نظر موافق بود ولی ادعا می‌کرد: «شاه و اشرف هیچ کدام لایق کوچکترین اعتباری برای هیچ کاری نیستند» و این اعتبار تنها باید نصیب خود او یا عاملهایی که برای او کار می‌کرند گردد. به نظر زینر تفرقه در میان اعضاء جبهه ملی «به عوامل دیگری بستگی داشت و این عوامل را برادران رشیدیان ایجاد و اداره و کارگردانی می‌کردند».^{۱۶۵} برادران سه گانه رشیدیان فعالان سیاسی طرفدار انگلیس بودند که با سید ضیاء روابط نزدیک داشتند و در تأسیس حزب اراده ملی به او

سعی کرد افتتاح مجلس هفدهم را به تعویق افکند با این امید که نقشه‌های مخالفان مصدق پخته شود (گزارش جکسون، ۲۴ آوریل ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۶۲) میدلتون به ایدن، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599؛ برای متن نطق خرازی رجوع کنید به روزنال دو تهران، ۴ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۶۳) گزارش میدلتون، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۱۶۴) میدلتون از «یک منبع موثق و محترمانه» شنید که شاه اخیراً با تفصیلی مدیر ایران ما، نزدیک شده و علت آن حملات اخیر او به بقایی و حزب‌ش می‌باشد. (میدلتون به راس، ۲۸ ژانویه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98595).

(۱۶۵) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

کمک کرده بودند. آنان در دوران جنگ همراه با سید ضیاء در فعالیتهای ضد کمونیستی پنهانی با زینر همکار کرده بودند. برادران رشیدیان نقش قاطعی در هم‌آهنگ ساختن فعالیتهای متزلزل کننده علیه دولت مصدق ایفا کردند. با اینهمه بزرگ تلاش‌های آنان هنوز اختلافات در میان طرفداران مصدق آنقدر عمیق نبود که مخالفان امیدوارانه گمان یا ادعا می‌کردند و جبهه ملی هنوز از مخالفان خود متحدتر بود.

دشواریهای مالی و اقتصادی گسترش می‌یافتد، لذا مصدق در آذر ماه ۱۳۳۰ از طریق برنامه قرضه ملی به مردم متولی شد ولی همان‌گونه که انتظار می‌رفت ثروتمندان از آن استقبال چندانی نکردند.^{۱۶۶} مذکورات با نمایندگان بانک بین‌المللی نیز با شکست روبرو شد و مصدق به علت اصرار آنان در بازگرداندن کارشناسان انگلیسی، خودداری آنان از اداره صنعت نفت به وکالت از جانب دولت ایران، و انعطاف‌ناپذیری در مورد بهای نفت پیشنهادهایشان را نپذیرفت.^{۱۶۷} به دنبال آن، مصدق بزرگ ایرادهای بعضی از طرفداران خود و مخالفت شاه، شروع به اجرای سیاست «اقتصاد بدون نفت» کرد.^{۱۶۸}

در واقع موانعی که انگلیسیها در راه فروش نفت ایران برقرار کرده بودند و اتهامات مداوم در این مورد که مصدق با انگلیسیها سازش کرده یا به امریکاییها تسلیم شده است، راه چاره چندانی در برابر او باقی نگذاشته بود جز اینکه کشور را بدون نفت اداره کند و متولی به تدبیر صرفه‌جویانه شود. انگلیسیها همچنان به تبلیغ درباره سیاست عدم مذکره با مصدق ادامه می‌دادند.^{۱۶۹} آنها اطمینان داشتند که ایران در دادگاه لاهه شکست خواهد خورد و امیدوار بودند فعالیتهای آشکار یا پنهانی و نیز مسائل مالی و اقتصادی – که درباره تأثیر آن خود و طرفدارانشان مبالغه می‌کردند – سرانجام مصدق را وادار به تسلیم خواهد کرد. مصطفی فاتح یکی از اعضاء بلندپایه

(۱۶۶) طرح قرضه ملی در اواسط تیر ماه ۱۳۳۰ به تصویب هیئت وزیران رسیده بود (باختer امروز، ۱۹ تیر ۱۳۳۰). دعوت مصدق از مردم در دوم دی ماه ۱۳۳۰ به عمل آمد و روز بعد مورد حمایت کاشانی قرار گرفت. (باختer امروز، ۳ و ۴ دی ۱۳۳۰) یکی از ثروتمندانی که از آن پشتیبانی کرد کازرونی تاجر اصفهانی بود (باختer امروز، ۲۷ دی ۱۳۳۰). حزب توده قرضه ملی را تعریم کرد و علیه آن به مبارزه پرداخت (بسی آینده، ۱۰ دی ۱۳۳۰).

(۱۶۷) مصدق، گزارش به مجلس سنای مذکورات سنای ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به فاتح، اثر یادشده، صفحه ۳۹۲-۳۸۴.

(۱۶۸) نطق شاه به مناسب افتتاح مجلس هفدهم، متن در باختer امروز، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۶۹) واکر به راس، ۱۹ مه ۱۹۵۲، EP 98599 FO 371.

سابق شرکت نفت که طرفدار انگلیس و داماد مورخ‌الدوله سپهر بود مرتباً «یادداشت‌های روزانه» خود را به اداره مرکزی شرکت در لندن می‌فرستاد و عوامل نامساعد و بدینجتیهای گوناگونی را که به عقیده وی سقوط مصدق را نزدیک می‌ساخت، بر می‌شمرد. او در یادداشت‌های ۱۵ آسفند ۱۳۳۰ خود نوشت: «پیشگویی کسانی که می‌گفتند به او طناب کافی بدھید و او در موقع مقتضی خودش را به دار خواهد آویخت به حقیقت پیوسته است».^{۱۷۰}

هر اندازه هم که اوضاع بیویژه از نظر اقتصادی و مالی نگران‌کننده بود، مصدق حاضر نبود از آرمانهای حاکمیت و حیثیت ملی و بیطریقی سیاسی ایران که اصول راهنمای سیاست خارجی او بودند چشمپوشی کند. کمک مالی امریکا که از آبان ۱۳۳۰ مبلغ ۲۳ میلیون دلار آن براساس برنامه اصل ۴ پرداخت شده بود، بشدت مورد نیاز بود. با وجود این مصدق و طرفدارانش از اشاره به «کشورهای عقب‌مانده» در تخصیص این کمک ناخشنود بودند و مصدق اظهار داشت «من نشگ دارم که بگویند به ملل عقب‌افتداده باید همراهی شود». ^{۱۷۱} کمک مزبور در دی ماه ۱۳۳۰ هنگامی که مصدق پذیرفتن هرگونه تعهدی را در دفاع از «جهان آزاد» در برابر ادامه آن رد کرد، به حال تعلیق درآمد. تهدیدهای ضمی و وجود داشت که این کار ممکن است به اخراج مستشاران نظامی امریکایی بینجامد، کاری که مخالفت شدید امریکاییان و شاه را بر می‌انگیخت. سرانجام به اصرار شاه، ^{۱۷۲} مصدق در اواسط اردیبهشت ۱۳۳۱ با ادامه کمک امریکا بدون پذیرفتن هیچگونه شرایط خاصی موافقت کرد. این همان اندازه که متضمن پیروزی برای مصدق بود متضمن ناکامی برای مخالفانش بشمار می‌رفت که از بروز هرگونه اشکالی در روابط ایران و امریکا اظهار شادمانی می‌کردند.

مجلس هفدهم بدرغم مانورهایی که برای تعویق افتتاح آن به کار می‌رفت، سرانجام در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ رسمًا گشایش یافت و بزودی معلوم شد که شمار قابل توجهی از مخالفان واقعی و بالقوه دولت در آن حضور دارند. دو روز بعد مصدق بدرغم توصیه برخی از مشاورانش ^{۱۷۳} نامه‌ای به نمایندگانی که قبلًاً انتخاب شده بودند فرستاد و از آنان خواست که اعتبارنامه کسانی را که با تقلب انتخاب شده‌اند و

.FO 371 EP 98597 (۱۷۰).

(۱۷۱) مذاکرات مجلس، ۳ آذر ۱۳۳۰.

(۱۷۲) گزارش راس، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۷۳) مکی، قیام سی ام تیر، ص ۶۸-۶۲.

هیچگونه «وجهه محلی» ندارند رد کنند و ترتیبی بدنهند که بقیه انتخابات به درستی انجام گیرد.^{۱۷۴} مصدق در اشاره به کسانی که وجهه محلی ندارند، بیش از همه یک نفر را در نظر داشت: امام جمعه که با حمایت شاه از شهر کردنشین و سنی مذهب مهاباد «انتخاب» شده بود، جایی که «هرگز در عمرش قدم به آن نگذاشته بود».^{۱۷۵} با وجود این اکثریت نمایندگان نه تنها اعتبارنامه امام جمعه را تصویب کردند بلکه برای انتخاب او به ریاست مجلس به فعالیت پرداختند و مخالفان مصدق بخصوص سردار فاخر حکمت، سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش، خواجه نوری، علم، دکتر طاهری و نیز سفارت انگلیس همگی پشت سر او قرار داشتند. در همان حال سید ضیاء مشغول ترتیب دادن حمله‌هایی به اعتبارنامه نمایندگان وابسته به جبهه ملی از تهران بود و برای جلب حمایت از ریاست امام جمعه و نیز تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان مخالف در مجلس به شاه متولی گردیده بود.^{۱۷۶}

شاه از طریق بهبودی و هومن روی این دو موضوع فعالیت می‌کرد. بخصوص شخص اخیرالذکر از جانب شاه «مثل یک سگ آبی علیه مصدق در میان نمایندگان فعالیت می‌کرد».^{۱۷۷} شاه به علاوه که موافق انتخاب معظمی به ریاست مجلس بود دستور داد بجای او از امام جمعه پشتیبانی کند. علاوه بر آن بجای تسلیم شدن در برابر فشارهای مصدق مبنی بر اینکه امام جمعه را وادر به انصراف از داوطلبی ریاست مجلس سازد، عملًا او را تشویق می‌کرد که همچنان داوطلب باقی بماند.^{۱۷۸} در نخستین دور رأی‌گیری امام جمعه ۳۳ رأی داشت در حالی که دکتر علی شایگان کاندیدای مورد نظر جبهه ملی و معظمی که از جانب نمایندگان مستقل حمایت می‌شد هر یک به ترتیب ۱۶ و ۱۷ رأی آوردند.^{۱۷۹} در دور دوم شایگان به نفع معظمی کناره‌گیری کرد ولی این کار مانع نشد که امام جمعه با ۳۹ رأی در برابر ۳۵ رأی معظمی برنده شود.^{۱۸۰} افزون بر آن اعتبارنامه‌های نمایندگان مخالف تصویب شد و

(۱۷۴) نامه مصدق، متن در باخترا امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۷۵) میدلتون به ایدن، ۵ مه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98599.

(۱۷۶) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، FO 248 1531. سید ضیاء نطقی برای سید مهدی میر اشرفی نماینده سرسرخ مخالف مصدق نوشت به این منظور که با اعتبارنامه‌های نمایندگان جبهه ملی مخالفت کند.

(۱۷۷) همانجا.

(۱۷۸) گزارش میدلتون، ۹ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش فال، ۲۰ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۷۹) باخترا امروز، ۸ تیر ۱۳۳۱.

(۱۸۰) باخترا امروز، ۱۰ تیر ۱۳۳۱.

مصدق و پیروانش یک شکست جدی خوردند.

امام جمعه ۴۸ ساله و معتمد بود، در سویس حقوق تحصیل کرده بود و تحت حمایة دربار بود. سوّقصد نافرجامی که دو سال پیش (۳۰ مرداد ۱۳۲۹) علیه او صورت گرفت، موجب شده بود بخشی از بدنش فلنج شود. با آنکه با مصدق نسبت خانوادگی داشت، هیچگونه همکاری با اهداف او نشان نمی‌داد و متقابلاً بشدت مورد تنفر مصدق بود.^{۱۸۱} امام جمعه بشدت آنگلوفیل بود و مرتباً از اینکه انگلیسیها به اندازه کافی در امور ایران مداخله نمی‌کنند و ایران را که به قول او «مانند یک کودک سه ساله است» به حال خود رها کردماند و به امریکاییها اجازه داده‌اند موقعیت برتر را نصیب خود کنند، انتقاد می‌کرد.^{۱۸۲} او حامی قوام بود و ارتباطات مذهبی و نقش او به عنوان امام جمعه از سال ۱۳۲۴ به بعد برای اقلیت سودمند بود و امید می‌رفت بتواند نمایندگان مردد و این‌وقت مجلس را جلب نماید. موقفیت امام جمعه عمده‌تاً مرهون مراحم ملوکانه بود. با این همه موضع شاه در مورد جانشین مصدق و نیز شیوه و زمان برکناری او هنوز نامشخص و بلا تکلیف مانده بود.

مدتی بود که مخالفان مصدق امیدشان را از اقدام قاطعانه شاه سلب کرده بودند. عمیدی نوری معتقد بود که شاه «دچار درمانگی کامل» است.^{۱۸۳} نیکپور مدعی بود که «شاه آماده نیست سناتورهایش را به حرکت علیه مصدق وادرد».^{۱۸۴} و حکمت اظهار می‌کرد که مصدق شاه را به «ناتوانی کامل» تقلیل داده است.^{۱۸۵} شاه وقتی هم که حرکتی می‌کرد این حرکت محدود به آن بود که از حکمت و تقی زاده بخواهد جانشینی برای مصدق بیابند.^{۱۸۶} در اواخر اسفند پرون به زینر اطلاع داد که شاه قصد دارد فعالیت علیه مصدق را تا هنگامی که مجلس هفدهم افتتاح نشده به تعویق افکند. زینر این کار را به عنوان یکی از «دیوانگیهای شاهانه» مورد تمسخر قرار داد.^{۱۸۷} زینر و دیگران موافق اقدام فوری بودند از این‌رو شاه پیامی فرستاد که نظرش را تغییر داده است.^{۱۸۸} ولی چون هنوز معتقد بود که باید شهرت و اعتبار مصدق قبل از سقوطش

(۱۸۱) مصدق، نقریرات، ص ۱۵۱-۱۴۸.

(۱۸۲) گزارش فال، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش فال، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۳) گزارش پایمن، ۲ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۴) گزارش پایمن، ۳ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۵) گزارش پایمن، ۲۳ ژانویه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۶) گزارش جکسون، ۱۴ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۷) گزارش زینر، ۱۸ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۸۸) گزارش زینر، ۲۰ مارس ۱۹۵۲، همانجا.

بکلی از بین برود، با افزودن اینکه انگلیسیها نیز خواهان «بی اعتبار شدن او در دهه اول هستند» هیچ کاری نکرد.^{۱۸۹} در اواخر اردیبهشت پرون به زینر خبر داد که شاه از «ثبات رأی» خود و اینکه در برابر فشار انگلیسیها برای «اقدام شتابزده با شکیبایی و دوراندیشی مقاومت ورزیده» به خود می‌بالد^{۱۹۰} و هوادار این نظر است که مصدق باید بدست مجلسی که خودش انتخابات آن را برگزار کرده یا به وسیله «همان نیروهایی که او را به قدرت رسانده‌اند» برکنار شود.^{۱۹۱}

اکنون شماری از سیاستمداران از جمله طاهری، نیکپور، خواجه نوری و سپهر، به لزوم «تماس مشترک» انگلیسیها و امریکاییها با شاه اصرار می‌ورزیدند.^{۱۹۲} ولی به نظر نمی‌رسید این کار مغاید باشد، استراتژی طفره رفتن شاه همچنان بی‌تفیر باقی مانده بود و وضع روحی مسلط بر او هنوز بی‌تصمیمی بود.^{۱۹۳} شاه مرتبأ تکرار می‌کرد که انگلیسیها عملاً می‌خواهند مصدق بر سر کار باقی بماند^{۱۹۴} و این گفته باعث خشم و تأسف زینر می‌شد. شاه هنوز از مخالفت علیٰ با جنبهٔ ملی بیمناک بود و برخلاف تصویر رایج مشاوران ارشد او توصیه خویشتن‌داری می‌کردند.^{۱۹۵}

در اوسط تیر ۱۳۳۱ چنین به نظر می‌رسید که اعتماد به نفس شاه افزایش یافته است، تحولی که بازگشت اشرف به کشور نمایانگر و تقویت‌کننده آن بود، در حالی که تحولاتی نظیر گزارش مالی تیره و تار محمدعلی وارسته وزیر دارایی توجیهی برای اقدام شاهانه فراهم می‌کرد. گذشته از این عزیمت مصدق به لاهه در ۷ خرداد

(۱۸۹) گزارش پایمن، ۱۷ آوریل ۱۹۵۲، همانجا. پایمن این گفته را که «ما کاملًا روشن ساخته‌ایم که هر چه زودتر مایل به سقوط مصدق هستیم» رد کرد.

(۱۹۰) گزارش زینر، ۱۷ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۱) گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۲) گزارش پایمن، ۳ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش جکسون، ۵ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش فال، ۲۹ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش پایمن، ۲۲ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۳) هندرسون شاه را مثل همیشه مرد یافته بود (گزارش میدلتون، ۱۶ آوریل ۱۹۵۲، FO 248, 1531). در یک مورد دیگر هندرسون به شاه به عنوان «هملت ایرانی» اشاره کرد (گزارش میدلتون، ۱۸ آوریل ۱۹۵۲، همانجا؛ همچنین در نظر دکتر طاهری «شاه مثل همیشه دودل بود»). (گزارش پایمن، ۲۴ آوریل ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۹۴) گزارش زینر، ۴ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۵) علاء به میدلتون اظهار داشت که «مصدق باید محترمانه برود» و خود شاه از مصدق خواست که «بدون جنجال کنار برود». (گزارش فال، ۲۸ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون، ۴ ژوییه ۱۹۵۲، همانجا).

۱۳۳۱ زمینه‌های جدیدی برای دسیسه‌های شاهانه فراهم کرد که نخست وزیر کاملاً از آنها آگاه بود.^{۱۹۶} وقتی مصدق از لاهه بازگشت، شاه عقب‌نشینی کرد ولی حمایت او از امام جمعه دلیل بر این بود که او سرانجام علیه مصدق وارد عمل شده است، هر چند هنوز در مورد جانشین او نامصمم بود. پس از عزیمت قوام به اروپا مدتی امکان نخست وزیری سردار فاخر حکمت مطرح بود. دیگر کاندیداها عبارت بودند از حکیمی و منصور، و نام علاء و بوشهری و صالح دو نفر از وزیران مصدق نیز به عنوان نامزدهای احتمالی برده می‌شد. به استثنای صالح که اشتیاقی به احراز این سمت نشان نمی‌داد و در هیچ فعالیتی برای انتصاب خود شرکت نداشت، بیشتر این کاندیداها از جمله امیر همایون بوشهری بطور مستقیم یا غیرمستقیم با سفارت انگلیس تماس داشتند، ولی میدلتون تحت تأثیر هیچ یک از آنان قرار نگرفته بود.^{۱۹۷}

با بازگشت قوام از اروپا در اواسط اردیبهشت فعالیتهای کلیه این اشخاص تحت الشعاع قرار گرفت. مبارزه همه‌جانبه به نفع او مجدداً آغاز شد و تلاش‌هایی برای اینکه قوام دوباره مورد توجه انگلیسیها قرار بگیرد و نیز جلب پشتیبانی امریکاییها صورت گرفت. مقتدر شفیعاً که با جولیان ایمری نماینده محافظه‌کار مجلس عوام انگلیس و داماد هارولد مک‌میلان در تماس بود، پیامهای را که از لندن به نفع قوام واصل شده بود به شاه رساند^{۱۹۸} و ایمری مشغول تبلیغ درباره مزایای قوام برای وزارت خارجه انگلیس بود. مادر شاه و اشرف و عبدالرضا برادر شاه^{۱۹۹} همگی از قوام پشتیبانی می‌کردند^{۲۰۰} و امام جمعه او را تنها امید برای حل مسئله نفت

(۱۹۶) مکی، قیام سیام تیر، ص ۹۳-۸۶؛ در خصوص فعالیتهای مصدق در لاهه نگاه کنید به مدافعت مصدق و رولن در دیوان بین‌المللی لاهه، تهران ۱۳۵۷.

(۱۹۷) گزارش فال، ۱۸ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531؛ گزارش فال، ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون، ۲۹ مه ۱۹۵۲، همانجا؛ گزارش میدلتون، ۹ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا. میدلتون به دنبال یک ملاقات محروم‌انه با بوشهری او را «مانند اربابش [صدق] عاری از واقع‌بینی یافت (گزارش میدلتون، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا). از سوی دیگر اللیهار صالح علاوه بر عدم تمایل، به عقیده هندرسون از نظر وزارت خارجه امریکا «بکلی نامطلوب» بود (گزارش میدلتون، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا).

(۱۹۸) گزارش زین، ۲۱ آوریل ۱۹۵۲، همانجا.

(۱۹۹) گزارش میدلتون، ۱ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۰) علی اصغر امیرانی، اسرار مهمی از وقایع سیام تیر ماه ۱۳۳۹، متن در کتاب قیام سیام تیر مکی، ص ۱۴۴-۹۴.

می دانست.^{۲۰۱} چند تنی دیگر از جمله مورخ‌الدوله سپهر مشغول ترتیب دادن ملاقاتی بین قوام و هندرسون بودند و وقتی در نیمه خرداد این ملاقاتات انجام گرفت، هندرسون در عقیده‌اش تجدید نظر کرد و بر آن شد که قوام بهترین جانشین مصدق است.^{۲۰۲} چند روز بعد در خانه اسدی ملاقاتی بین قوام و میدلتون صورت گرفت و کاردار انگلستان بشدت تحت تأثیر «قدرت جسمانی و روحی» قوام قرار گرفت.^{۲۰۳} خلاصه اینکه چنین بر می‌آمد که اکثر مخالفان مصدق موافق قوام‌اند، اما شاه هنوز موافق او نبود.

در واقع چنین به نظر می‌رسید که شاه هر نامزد دیگری را به قوام ترجیح می‌دهد. به گزارش سفارت انگلیس هنگامی که شاه خبر ملاقاتات قوام با هندرسون را شنید به سید ضیاء اظهار داشت: «گمان می‌کنم او توانسته است این امریکاییهای احمق را فریب بددهد». ^{۲۰۴} شاه آشکارا نمی‌خواست «فریب» بخورد. قوام که از نظر شاه مطلع بود حاضر بود هرگونه تضمینی بددهد و نظر شاه را در تنظیم لیست وزیرانش مراعات کند.^{۲۰۵} همین طور امام جمعه با مشاهده اینکه شاه نگران است که قوام زمام امور را در دست گرفت چگونه خود را از او خلاص کند، اطمینان داد که به مجرد اشاره شاه بلافضلله ترتیب برکناری قوام را خواهد داد. با وجود این شاه نه آماده پشتیبانی فعالانه از قوام بود و نه مایل به مخالفت با او.^{۲۰۶} وقتی سفارت انگلیس به وی فشار وارد ساخت که توجه و کوشش‌های خود را برابر یکی از کاندیداهای متمرکز کند، پرون از جانب شاه مدعی شد که اقدام به نفع یکی از کاندیداهای قبل از سقوط مصدق، منجر به متلاشی شدن تجمع مخالفان خواهد شد. زینر که سرانجام وسعت دامنه بیزاری عمومی از انگلیسیهای را تشخیص داده بود، اظهار داشت: «به نظر من این یک اشتباه تاکتیکی خواهد بود که هرگونه مبارزه علني به نفع قوام صورت بگیرد. ما این کار را در مورد سید ضیاء کردیم و نتیجه خوبی نداد».^{۲۰۷} سیاستی که اکنون زینر توصیه می‌کرد شبیه به استراتژی شاه بود که آن همه مورد انتقاد خود او قرار گرفته بود. زینر معتقد بود: «سفارت بدون اینکه این تصور را ایجاد کند که از عمرو

.FO 248 1531، ۱۹۵۲، ۲۴ مه ۱۹۵۲) گزارش جکسون،

(۲۰۲) گزارش میدلتون، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۳) گزارش میدلتون، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۴) گزارش زینر، ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۵) گزارش فال، ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۶) همانجا.

(۲۰۷) گزارش زینر، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

پشتیبانی و بازید مخالفت می‌کند، باید بنحوی اقدام کند که هر کس جانشین مصدق می‌شود گمان کند که در نتیجه تشویق و توصیه سفارت به این مقام رسیده است».^{۲۰۸}

با اینهمه، در اواسط تیر ۱۳۳۱ مخالفان سرسرخ مصدق به پشتونه حمایت سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا خود را آنقدر مطمئن یافتند که درگیر در رویارویی کامل با مصدق و طرفدارانش شوند. پس از بازگشت مصدق از لاهه در سوم تیر ۱۳۳۱،^{۲۰۹} وی با چندین مانور پارلمانی مختلف کننده روبرو شد و مخالفانش در مجلس مانع از آن شدند که مجلس رسمًا شروع به کار کند، با توجه به این وضع او به شاه اظهار داشت اگر مجلس تا ۱۷ تیر شروع به کار نکند او مسئولیت نخستوزیری را از خودش سلب خواهد کرد.^{۲۱۰} ضمناً طبق سنن پارلمانی استعفاء تشریفاتی خود را به شاه تسلیم کرد و از طریق رادیو پیامی خطاب به ملت فرستاد که ضمن آن بشدت به مخالفانش حمله کرد:

ملت ایران شاهد است که انحطاط اخلاقی و بی‌اعتتایی به کلیه اصول و موازین در میان این عده به جایی رسیده که حاضرند آرمانهای ملی ایرانیان شکست بخورد تا آنها بتوانند چند روزی بیشتر به موقعیتهای ممتازشان بچسبند و به توطئه‌های شیطانی خود ادامه بدهند. ولی آنها باید بدانند که ملت ایران بیدار است و چه این دولت باقی بماند یا ساقط شود، اوضاع سابق تجدید نخواهد شد.^{۲۱۱}

در همین حال فعالیت به نفع قوام بخصوص از جانب امام جمعه به مرحله‌ای رسیده بود که طبق گزارشی که سفارت انگلستان دریافت کرده بود سید ضیاء نیز توصیه او را به شاه می‌کرد.^{۲۱۲} شاه سرانجام با انتصاب قوام موافقت کرد مشروط بر اینکه «رأی تمایل» هر دو مجلس کسب شود، اما حاضر نبود بیش از این کاری انجام

(۲۰۸) گزارش زیر، ۱۵ژوئن ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۰۹) باخترا امروز، ۱۲ تیر ۱۳۳۱، همچنین اعلام شد که انتخابات بقیه کرسیهای مجلس هفدهم (که فقط ۷۹ نماینده آن انتخاب شده بود) تا بعد از تجدید نظر در قانون انتخابات آغاز نخواهد شد. (باخترا امروز، ۵ تیر ۱۳۳۱).

(۲۱۰) پیام به ملت، باخترا امروز، ۱۶ تیر ۱۳۳۱.

(۲۱۱) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600.

دهد. امام جمعه معتقد بود ترتیب این کار را می‌توان داد ولی در جلسه ۱۵ تیر به علت فقدان رهنمود صریح شاه، ۵۲ نفر از ۶۳ نماینده حاضر در جلسه به مصدق «رأی تمایل» دادند و ده نفر از دادن رأی امتناع کردند.^{۲۱۲} این یک پیروزی بزرگ برای جبهه ملی بود ولی مصدق به رأی سنا نیز احتیاج داشت و در آنجا بود که از مدتی پیش یک هستهٔ فعال مخالفت در نتیجهٔ فعالیتهای سناتورهایی مانند فرخ، خواجه نوری، مسعودی و نیکپور تشکیل شده بود و چندین نقشهٔ احتمالی برای رویارویی با مانورهای مختلف مصدق طرح شده بود. سناتورها قصد داشتند از دادن «رأی تمایل»، به مصدق خودداری کنند و اعلام کردند تا وقتی برنامهٔ کار او را بررسی نکرده‌اند رأی نخواهند داد.^{۲۱۳} مصدق به سهم خود اصرار کرد که بدون تأیید قبلی و تصویب هر دو مجلس زمامداری را نخواهد پذیرفت. شاه که از احتمال بروز یک بحران قانون اساسی بشدت نگران شده بود خودش را ناچار دید که سناتورها را به رأی دادن، مصدق تشویق نماید.^{۲۱۴} هر چند سناتورها در ابتدا بی‌میل بودند، ولی پس از توصیهٔ شاه از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه ۱۶ نفر به نفع مصدق رأی دادند در حالی که ۱۹ نفر از دادن رأی امتناع ورزیدند.^{۲۱۵} سام فال رایزن شرقی جدید سفارت انگلیس که بیشترین سعی خود را در تقویت روحیهٔ مخالفان مصدق در سنا بکار برده بود با افسردگی گزارش داد که «سناتورهایی وجود دارند که در نهایت امر همیشه هر طور شاه دستور بددهد رأی می‌دهند».^{۲۱۶} موضع مجلس سنا مصدق را مطمئن نساخت ولی هیئتی از سناتورها ضمن ملاقات او را قانع ساختند که زمامداری را بپذیرد.^{۲۱۷} فردای آن (۱۹ تیر ۱۳۳۱) مصدق رسماً از جانب شاه مجدداً به نخستوزیری منصوب شد و دو روز بعد مجلس سنا به مناسبت تعطیلات تابستانی تعطیل گردید.

انتظار و تصور مخالفان مصدق این بود که رأی دیوان دادگستری بین‌المللی که قرار بود بزودی صادر شود علیه ایران خواهد بود و بدین سان به اقدامات ضد مصدق کمک خواهد کرد. شاه هنوز امیدوار بود برکناری او را از طریق مجلس ترتیب

۲۱۲) باخته امروز، ۱۵ تیر ۱۳۳۱

۲۱۳) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600؛ باخته امروز،

۱۶ تیر ۱۳۳۱

۲۱۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

۲۱۵) باخته امروز، ۱۸ تیر ۱۳۳۱

۲۱۶) گزارش فال، ۹ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1531

۲۱۷) باخته امروز، ۱۸ تیر ۱۳۳۱

بدهد و بوسیله بهبودی پیامی به امام جمعه و حکمت فرستاد به این مضمون که باید به نمایندگان بگویند که تا وقتی رأی دادگاه لاهه اعلام نشده است به مصدق رأی اعتماد ندهند.^{۲۱۸} با اینهمه، دشمنان کینه‌توز مصدق—بخصوص امام جمعه که در نقشه‌هایش در مورد نخست وزیری قوام شکست خورده بود—نه تنها مصمم به تشديد فعالیتهای پارلمانی خود علیه مصدق بودند، بلکه آماده به نظر می‌رسیدند که از هر وسیله‌ای برای سرنگون ساختن او استفاده کنند. سام فال گزارش داد:

مخالفان، بخصوص امام جمعه، از ما مقداری پول می‌خواهند تا دسته‌هایی [از او باش] را متشكل کنند و بر ضد دولت به تبلیغ پردازنند. عکس العمل من نسبت به این تقاضا این است که چون تمام اشخاص ثروتمند و بانفوذ این کشور با مصدق مخالفاند، باید حاضر باشند اگر ذره‌ای دل و جرأت و احساس میهن پرستی دارند با هم متحد شوند و پول برای این منظور تأمین کنند. متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که شمار ناچیزی از مخالفان حاضرند برای نجات کشورشان فداکاری کنند.^{۲۱۹}

در همین حال مصدق بر کنار ساختن امام جمعه را از ریاست مجلس در نظر داشت.^{۲۲۰} افزون بر آن تشخیص داده بود که با یک پارلمان سرکش او نه تنها در اجرای اهداف اصلاح طلبانه اش موفق نخواهد شد، بلکه دائمًا آسیب‌پذیر خواهد بود. بنابراین تقاضا کرد اختیارات شش ماهه‌ای به شخص وی تفویض شود. این تقاضا در جلسه خصوصی ۲۲ تیر ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی مطرح شد و هر چند گزارش شد در آنجا مورد تأیید قرار گرفته، ولی مشاجره و گفتگوهای تندی را بین نمایندگان برانگیخت.^{۲۲۱} مصدق بدون آنکه منتظر نظر رسمی مجلس درباره مسئله اختیارات بماند، کابینه‌اش را به شاه معرفی کرد و خواستار احراز سمت وزارت جنگ و حق انتصاب رئیس ستاد ارتتش و فرماندهان نیروهای سه‌گانه گردید. شاه به دنبال یک

(۲۱۸) گزارش فال (گفتگو با امام جمعه)، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1513؛ گزارش فال (گفتگو با حکمت)، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲.

(۲۱۹) گزارش فال، ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲۰) گزارش میداتون، ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲۱) باخته امروز، ۲۲ تیر ۱۳۳۱.

بحث داغ تقاضاهای او را رد کرد^{۲۲۲} و مصدق بی‌درنگ استعفای خود را تقدیم کرد و تقصیر را به گردن شاه گذاشت و اعلام کرد: «با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه به مقصد برساند».^{۲۲۳} این بار شاه استعفای مصدق را بدون توجه به عواقب آن پذیرفت و بدین سان نخستین دوران نخست وزیری مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ به پایان رسید. استعفای او ناشی از بازشناخت این واقعیت بود که با توجه به دشمنی خستگی‌ناپذیر و ترفندها و توطئه‌های خشنی‌کننده مخالفان پارلمانی و غیرپارلمانی، ادامه زمامداری مؤثر او غیرممکن خواهد بود. پیش‌دستی در استعفا می‌توانست دست کم او را از ناتوانی و درمانگی در برابر مجلس یا سرنگونی به دست آن درامان نگاه دارد یا در منتهای مراتب باعث تجدید زمامداری او البته با قدرتی بسیار کمتر شود. این کار از سوی دیگر می‌توانست بار دیگر به گونه‌ای چشمگیر محبوبیت شخصی، و مقبولیت مواضع و دیدگاههای او را نزد مردم، به بوتة آزمایش بگذارد.

(۲۲۲) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98600.

(۲۲۳) باخته امروز، ۲۶ تیر ۱۳۳۱، مصدق بعدها در خاطراتش اعتراف کرد که با استعفای این مقطع تاریخی خطای بزرگی مرتکب شده است، خطایی که ممکن بود دست آوردهای نهضت ملی را به طرز جبران‌ناپذیری بریاد دهد (مصدق، خاطرات و تأملات، ص ۲۵۹).

شکست قوام، و قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

بلافاصله پس از آنکه استعفای مصدق اعلام شد، مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با شتاب و بدون رعایت حد نصاب تشکیل شده بود با ۴۰ رأی از ۴۲ نفر نمایندگان حاضر در جلسه به قوام «رأی تمایل» داد و وی همان روز رسماً از جانب شاه به نخست وزیری منصوب شد و ضمناً شاه لقب «جناب اشرف» را که بیش از دو سال پیش از وی پس گرفته بود مجدداً به او اعطای کرد.

قوام از مدتی پیش به لزوم انحلال مجلس معتقد شده بود و غفاری و سپهر دو تن از سرسپرده‌گانش به سفارت انگلیس گفته بودند که قوام مانند یک «دیکتاتور» عمل خواهد کرد، بسیاری از مخالفانش را بازداشت و مجلس را منحل خواهد کرد.^{۱)} با توجه به وفاداری شمار نسبتاً زیادی از نمایندگان به مصدق، قوام نمی‌توانست با حضور مجلس امید هیچ کاری را داشته باشد. او امیدوار بود که پشتیبانی سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا برای مقاعده ساختن شاه به انحلال مجلس کافی باشد بخصوص که خودداری شاه از این کار به منزله بازگشت مصدق و کاهش بی‌سابقه حیثیت و قدرت خود شاه بود.

قوام بخوبی آگاه بود که شاه با بی‌میلی به زمامداری او تن درداده است و در آستانه انتصاب به نخست وزیری اعتراف کرده بود که هیچ اعتمادی به شاه ندارد و

۱) گزارش فال، ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، FO 248 1531.

انتظار دارد فعالیتهاش در میان نمایندگان مجلس فعالیت متقابل شاهانه را برانگیزد.^۲ با اینهمه، شاه هر احساسی نسبت به قوام داشت، نمی‌توانست خطر انحصار مجلس را بپذیرد. چنین اقدامی در این موقعیت خطیر و بدرغم وضع روحی و انتظارات مردم ممکن بود عواقبی محاسبه‌ناپذیر داشته باشد و آسیب‌پذیری شاه را بشدت افزایش دهد. این کار با استراتژی شاه در حفظ سلطنت خویش یعنی با ایفای کمترین نقش در محدوده قانون اساسی، ناسازگار بود. با همه این احوال، قوام نامطمئن بود ولی دلسرد نبود؛ او که علیرغم سالخوردگی و وضع مزاجی نه‌چندان مناسب، در برابر وسوسه قدرت یارای مقاومت نداشت، خطرات قبول مسئولیت را پذیرفت. به دنبال صدور فرمان نخست‌وزیری، دار و دسته یا اعضاء طایفه سیاسی قوام باشدت هر چه تمامتر به فعالیت پرداختند و کسانی که او را تنها مردی می‌دانستند که قادر به رویارویی با مصدق است، در مورد چشم‌انداز موفقیت او خوشبین به نظر می‌رسیدند. بعضی از آنان بخصوص سپهر و غفاری بسیار می‌کوشیدند سام فال را متقادع کنند که قوام «آنچنان که ظاهرش می‌نماید ضعیف و پژمرده نیست» و خود فال او را «در نهایت سلامت» یافت.^۳ از سوی دیگر ارسنجانی دوست نزدیک قوام بعدها نوشت: «ضعف مفرط مزاج قدرت مقاومت او را خیلی تنزل داده است. اراده سابق را ندارد. زودباور شده است. و جنات او فریاد می‌زند که این مرد قوام‌السلطنه سال ۱۳۲۴ نیست».^۴

قوام بمحض اینکه به نخست‌وزیری منصوب شد با این امید که سیمای اطمینان‌بخشی از خودش نشان بدهد، به ابراز شکیبایی یا بی‌تفاوتوی رواقی‌منشانه خاص خود، اگر نگوییم بی‌اعتنایی و تکبر، پرداخت.^۵ خوشبینی بی‌جا و اعتماد بنفس ناموجه او در انتشار اعلامیه معروف ۲۷ تیر وی انعکاس یافت. در این اعلامیه او موکدا

(۲) گزارش فال، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۳) گزارش فال، ۱۴ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۴) حسن ارسنجانی، یادداشتهای سیاسی: ۳۰ نیز ۱۳۳۱، (تهران، ۱۳۳۵) ص ۲۵. شرح ارسنجانی پوزشگرانه ولی جالب و آگاه‌کننده است بویژه که به روشنی جو تهی از اطمینان جمع طرفداران قوام را در طی روزهای دشواری که به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انجامید نشان می‌دهد. ارسنجانی با تأکید بر سالخوردگی قوام و اینکه هوداران ادعائیش او را دست آموز خود قرار داده بودند، می‌کوشد او را تبرئه کند ولی تلاش او در این مورد قافع کننده نیست. گذشته از این جای شگفتی نیست اگر ارسنجانی از زمینه فعالیتها پیچیده قوام مخصوصاً در جلب پشتیبانی انگلستان برای کسب قدرت سخنی نمی‌گوید.

(۵) ارسنجانی، اثر یادشده، امیرانی، اثر یادشده، ص ۱۱۰-۱۱۱.

وعده داد که مسئله نفت را حل کند، نظم و امنیت را برقرار سازد، سیاست را از دیانت جدا کند. او «عوامگریبی در امور سیاسی و ریا و سالوس در امور مذهبی» را محکوم نمود، به کسانی که به بهانه «مبازه با افراطیون سرخ ارجاع سیاه» را تقویت کردند حمله کرد و تهدید نمود «دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه بموجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی سازد». ^۶ انتشار این اعلامیه یک حرکت خالی از دوراندیشی و دور از احتیاط بود و ثابت کرد که برای موقعیت قوام بسیار مخرب و زیانبخش بوده است، چون مخالفانش اکنون می‌توانستند بنحوی مقتاعد کننده نیات دیکتاتوری او را محکوم کنند در حالی که قوام بدون پشتیبانی صریح شاه و با حضور مجلس نمی‌توانست امیدوار باشد که گفتارش را با کردار توان کند.

بدین سان انحلال مجلس ضروری تر شده بود، اما شاه همچنان غیرمتهمد باقی مانده بود و امام جمعه و حکمت می‌کوشیدند قوام را تشویق کنند که بدون انحلال مجلس به کارش ادامه دهد و با این کار نظر شاه را منعکس می‌کردند.^۷ هندرسون و میدلتون از شاه خواستند که از نخست وزیر پشتیبانی کند و چون درباره چشم‌انداز انحلال مجلس بدین بودند کوشیدند قوام را به تمرکز کوشش‌هایش بر تدبیر خاصی به منظور تعکیم موقعیتش تشویق کنند. این تدبیر شامل عضویت اشخاصی مانند حکیمی و منصور که مورد اعتماد شاه بودند در کابینه، انتصاب یک نظامی مورد اعتماد به فرماندهی لشکر خوزستان و برکناری سرلشکر کوپال رئیس شهربانی غیرقابل اعتماد و برگماشتن شخص دیگری از طرف خودش بود.^۸ بعضی از دوستان قوام به او فشار وارد می‌ساختند که هر چه زودتر کابینه‌اش را تشکیل بدهد. اما قوام با وجود مجلس موقعیتش را عملأً معلق و متزلزل می‌دید و این امر سردرگمی و اغتشاش و فقدان فعالیتهای هم‌آهنگ در میان اطرافیانش را تشدید می‌کرد. او همچنان می‌کوشید شاه را مقتاعد سازد که بدون انحلال مجلس هیچ کاری پیش نخواهد رفت و در عین حال عاقبی را که دست نزدن به این اقدام دربر داشت و مهمترین آن بازگشت مصدق به مسند قدرت بود، به شاه گوشزد می‌کرد.^۹ این

۶) متن در کتاب مکی، قیام سی ام تیر، ص ۱۸۱-۱۷۸. این اعلامیه که ظاهرآ بوسیله سپهر نوشته شده بود با واکنش شدید و مصاحبه مطبوعاتی کاشانی مواجه شد.

۷) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۳۰.

۸) میدلتون به این، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲ EP 98602 .FO 371

۹) همانجا.

تلاشها سودی نداشت، ولی قوام در ۲۸ تیر ظاهراً ادعا کرد که پیامی حاوی موافقت شاهانه دریافت کرده است.^{۱۰}

در برابر مخالفتهای رو به افزایش، قوام دیگر نمی‌توانست بیکار بماند. طی تلاشی به منظور ساکت کردن کاشانی که نقش قاطعی در برانگیختن احساسات مردم عليه او داشت، قوام قبلًاً انتخاب شش وزیر را در کابینه به او پیشنهاد کرده بود،^{۱۱} هر چند هیچ امیدی به سازگاری و همکاری نمی‌رفت. تماس قبلی کاشانی با قوام نیز به نتیجه مثبتی نرسیده بود.^{۱۲} قوام به ابتکار خودش و بدون جلب نظر شاه محرمانه دستور بازداشت کاشانی را صادر کرد ولی وقتی رادیو بی‌بی‌سی در ۲۸ تیر خبر آن را قبل از روزی که قرار بود نقسنه اجرا شود منتشر ساخت، این اقدام عقیم ماند. این گزارش آسیب زیادی به قوام زد زیرا به عنوان «نمودار آنچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است که قوام انجام دهد»، تلقی شد و بدین سان برای قوام بسیار دشوارتر شد که به اقدامی علیه کاشانی دست یازد.^{۱۳}

در حالی که این شکست قوام را دچار نومیدی ساخته بود، کاشانی جرأت یافت و از ارتق خواست که از دولت اطاعت نکند^{۱۴} و جبهه ملی قوام را دست‌نشانده انگلستان نامید و او را متهم کرد که قصد دارد رژیم ارتجاعی و سلطه خارجی را بازگردداند.^{۱۵} فعالیتهای طرفداران مصدق برای برکناری قوام در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسید، روزی که بی‌شک نقطه عطفی در تاریخ ایران بشمار می‌رفت. در پاسخ به دعوت نمایندگان وفادار به مصدق مردم به خیابانها ریختند. اعتصابها، تظاهرات، شورشها و درگیریهای خونینی که با نیروهای پلیس و ارتق صورت گرفت تلفات سنگینی بر جای گذاشت؛ هواداران مصدق بر نخبگان سنتی و ایزارهای قهری دولت فایق آمدند. میدلتون و هندرسون مطمئن بودند که این حوادث را حزب توده ترتیب داده است و یک «تفاهم رسمی» بین جبهه ملی و حزب توده وجود دارد.^{۱۶} حزب

(۱۰) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۵۲.

(۱۱) این کار را ارسنجانی از جانب قوام کرد. متن در کتاب «روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت»، که از طرف گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا در ۱۳۵۸ در قم منتشر شده درج گردیده است. ص ۱۵۵.

(۱۲) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۴۶-۴۵.

(۱۳) میدلتون به راس، ۲۱ ژوییه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98601.

(۱۴) متن در دهنوی، اثر یادشده، ص ۲۱۷-۲۱۶.

(۱۵) باختر امروز، ۲۹ تیر ۱۳۳۱.

(۱۶) گزارش میدلتون، ۲۲ ژوییه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

توده به مصدق نظر مساعد نداشت ولی با قوام عمیقاً دشمن بود. با مشارکت در مبارزات ضد قوام می‌توانست مجدداً ابراز وجود کند و با کمک به بازگرداندن مصدق بر مسند قدرت می‌توانست نفوذ سیاسی خود را تقویت کند. با اینهمه، حزب توده همان‌گونه که بعدها کمیته مرکزی آن اعتراف کرد پس از مدتی تردید و تنها پس از آنکه شماری از اعضاء عادی آن به ابتکار خود در تظاهرات شرکت کرده بودند وارد صحنه گردید.^{۱۷}

حوادث ۳۰ تیر جنبه‌های قوی ضد سلطنتی داشت و عمیق‌ترین هراسهای شاه و همچنین صحت دیدگاههای بعضی از مشاورانش را که بر کناری مصدق موجب بی‌نظمیهای شدید خواهد شد، تأیید کرد. در حالی که شاه کاملاً در جریان جزیبات این رویدادها بود قوام تقریباً بی‌اطلاع بود.^{۱۸} از ساعت نه صبح روز ۳۰ تیر قوام در انتظار اجازه شرفیابی به حضور شاه برای قطعی ساختن انحلال مجلس بسرمی‌برد در حالی که شاه مشغول مذاکره با نمایندگان جبهه ملی بود.^{۱۹} هنگامی که قوام سرانجام در ساعت پنج بعد از ظهر با شاه ملاقات کرد، استعفایش قبل از رادیو که تحت کنترل طرفداران مصدق قرار داشت اعلام شده بود. تهران در اختیار هواداران مصدق بود، نیروهای نظامی به سربازخانه‌ها عقب‌نشینی کرده بودند و «حتی یک پاسبان ولو برای راهنمایی و سایط نقلیه دیده نمی‌شد».^{۲۰}

میدلتون صریحاً تقصیر شکست قوام را به گردن شاه گذاشت و گزارش داد که «باید این را عدالتی ایده‌آل دانست که موقعیت خود شاه نیز در اثر خط مشی او بشدت تضعیف شده است». به نظر میدلتون شاه «تقریباً اقلیت را از پشتیبانی و رأی دادن به قوام منع کرده بود. وی همچنین شاه را متهم کرد که پشتیبانی خود را از قوای انتظامی دریغ کرد و فرماندهان نظامی را در معرض خطر تلافی‌جوییهای وحشیانه قرار داد. و در نهایت امر به اعتقاد میدلتون «اویاش فقط در نتیجه تسلیم شاه پیروز شدند». به «کارنامه تأسف‌آور شاه»، بی‌تصمیمیها، ترسها، و فقدان «شمامت اخلاقی» او، اکنون میدلتون بعد تازه‌ای افزود: «اکنون من اعتقاد پیدا کرده‌ام که باید

۱۷) «قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران»، متن در اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی ایران، جلد ۱، (فلورانس ۱۹۷۴) ص ۳۸۴-۳۶۶. نیز نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۱، ص ۲۷۸-۲۶۹.

۱۸) ارسنجانی، اثر یادشده، ص ۶۸.

۱۹) میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

۲۰) طبق گزارش میدلتون، این کار به دستور شاه صورت گرفت، همانجا.

در وجود او نفرت و بی اعتمادی ریشه‌داری را نسبت به انگلیسیها بینم».^{۲۱} شکی نیست که شاه در پشتیبانی از قوام کوتاهی کرد؛ او تنها در صورتی از قوام حمایت می‌کرد که قوام موفق شود موقعیت خود را مستحکم کند و با هواداران مصدق مقابله نماید. اما چنین کاری بدون پشتیبانی قبلی و صریح شاه بهیچ وجه ممکن نبود.^{۲۲}

با آنکه شاه اوج گیری موج ناسیونالیسم فعلی را بهیچ وجه خوش نمی‌داشت، هنوز از مسئولیت خود به عنوان پادشاه یک کشور مستقل آگاه بود. او بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود؛ می‌بایست تصمیم بگیرد که تا کجا باید در برابر احساسات وطنپرستی و انتظارات عمومی تمکین کند و تا چه حد می‌تواند در برابر خواستهای یک دولت بیگانه که مصمم بود امتیازات از دست رفته‌اش را به هر وسیله‌ای بازگرداند همراهی نشان بدهد. بی‌تصمیمی شاه و ناتوانی او در حل این معضل بدون شک به پیروزی قیام ۳۰ تیر کمک کرد. ولی عامل اصلی، تفوق سیاسی و اخلاقی و کشنش آرمانی و عاطفی نهضت ملی به رهبری مصدق، و فدایکاری و استقامت طرفدارانش بود.

شکست مفتضحانه قوام نتیجه مستقیم اشتباه محاسبه‌های خود او و ناتوانی پشتیبانان بیگانه و داخلی‌اش در درک موضع شاه و مهمتر از آن و خامت اوضاع سیاسی و قدرت نهضتی بود که مصدق مظہر آن بشمار می‌رفت. رویداد ۳۰ تیر شاه و خانواده سلطنتی را خوار و خفیف کرد، مخالفان مصدق را دستخوش سردرگمی و تحرسر ساخت و طومار حیات سیاسی قوام را با پایانی بی‌شکوه درهم پیچید. استراتژی قوام همیشه این بود که از طریق جلب حسن‌نیت دست کم یکی از سفارتخانه‌های بیگانه قدرت را بدست آورد و حفظ کند؛ برای تحکیم موقعیت خود از قاطعیت یا تظاهر به آن نپرهیزد، و بر هواداران و سرسپردگانش تکیه کند تا توازن پیچیده سیاست طایفه‌ای را از طریق دست‌آموزی و ترفندهای دیگر، به سود او تعدیل کنند. به عبارت دیگر او تنها در ایفای نقش در درون محدوده فکری و عملی سیاست منحصر به نخبگان حاکم ورزیدگی داشت و در شرایطی که سیاست مؤثراً از محدوده نخبگان فراتر رفته بود و بسیاری از مسایل در خیابانها و در کوچه و بازار حل می‌شد، شیوه تفکر سیاسی و رفتار قوام به نحو مصیبت‌باری نامناسب بود.

(۲۱) میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲) شدت خشم قوام نسبت به رفتار شاه را می‌توان از بیاناتی که گفته می‌شود به علم کرده است حدس زد. نگاه کنید به کتاب کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۷۶.

دومین دولت مصدق

تیر ۱۳۳۲ - مرداد ۱۳۳۱

طی روزهایی که به حوادث ۳۰ تیر منتهی شد، مصدق خودش را در خانه‌اش محصور گرده بود و با طرفدارانش در تماس نبود^۱ و هیچ‌گونه تشبیه به عame مردم یا تلاشی برای بازگشت به قدرت نکرد. او رویداد ۳۰ تیر را که رسماً از جانب مجلس شورای ملی «قیام ملی» شناخته شد، تبلور اصیل خواست ملت برای اعاده مجدد نخستوزیری به خود تلقی کرد، تحولی که برای او یک منبع جدید مشروعیت بود^۲ به او قدرت و اعتماد به نفس می‌بخشید و یکبار دیگر اهدافش را مورد تأیید قرار می‌داد. تجدید زمامداری او پس از آنکه مجلس با ۶۲ رأی از ۶۴ نماینده و سنا با ۳۳ رأی از ۴۲ سناتور به او رأی تمایل دادند^۳ مصادف با اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی مبنی بر عدم صلاحیت خود در رسیدگی به اختلاف نفت ایران و انگلیس شد و این برای مصدق و هوادارانش تصادفی خوش‌یمن بود.

از آنجایی که بسیاری از دوستان بر جسته مصدق به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، او در یافتن وزیران مناسب با قدری دشواری رویرو گردید. با وجود این بهترین سعی خود را به عمل آورد تا همکارانش از اعتبار و صلاحیت برخوردار بوده جوان و کارآمد باشند. کابینه او همراه با برنامه نه ماده‌ای اصلاحاتش به اتفاق آراء

۱) مکی، قیام سیام تیر، اثر باشدۀ، ص ۱۲۲ به بعد.

۲) همانجا.

مورد تأیید مجلس قرار گرفت. برنامه کابینه عبارت بود از: اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها؛ اصلاح امور مالی و تعديل بودجه از راه تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم غیرمستقیم؛ اصلاح امور اقتصادی بوسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی؛ بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون نهاده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت ایران؛ اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری؛ ایجاد شوراهای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی بوسیله وضع عوارض؛ اصلاح قوانین دادگستری؛ اصلاح قانون مطبوعات؛ اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و ارتباطی.^۳ لایحه اختیارات مصدق مورد تصویب مجلس و با کمی دشواری مورد تصویب سنا قرار گرفت و بدین سان اقتدار کابینه افزایش یافت. مصدق سمت وزارت جنگ را (که نام آن به وزارت دفاع ملی تغییر یافت) خودش عهده‌دار گردید و عملًا برای نخستین بار در تاریخ مشروطیت ایران ارتش تحت اختیار رسمی و مؤثر دولت قرار گرفت. موقفیت مصدق در کسب مجدد آنچه تنها چند روز پیش از دست داده بود به حیثیت شاه و دربار لطمہ شدیدی وارد کرد با این نتیجه که ملکه مادر، اشرف و سایر اعضاء خانواده سلطنت مجبور به ترک کشور شدند. بقیه مخالفان نیز از آسیب بر کنار نماندند: قوام مخفی سد؛ امام جمعه استعفا داد و هومن معاون فعال ضد مصدقی دربار کنار نهاده شد.

در فضای احساساتی شدید ۳۰ تیر و روزهای پس از آن، فریاد زیادی برای تلافی‌جویی و انتقام بلند بود. بقایی و چند تن از طرفداران کاشانی با اصرار هر چه تمام‌تر به مصدق فشار وارد می‌ساختند که انتقام بگیرد ولی او بیشتر علاقه‌مند بود که قدرت جدید و بخصوص اختیارات خود را در راه اجرای برنامه اصلاحاتش بکار ببرد. بدین منظور کمیسیونهایی ایجاد شد تا اقدامات پیشنهادی را بررسی و به موقع اجرا بگذارد و تا جایی که امکانات و منابع و اوضاع و احوال اجازه می‌داد هیچ نکته‌ای در برنامه او نادیده گذاشته نشد. یک نکته مهم که در برنامه دولت گنجانده نشده بود سیاست اصلاحات ارضی دولت بود که بعداً طی تصویبنامه‌های مورخ ۱۴ و ۲۷ مهر ۱۳۳۱ اعلام گردید.^۴ تصویبنامه اول مربوط به کسر ۲۰ درصد از سهم مالکانه درآمد

^۳) باخته امروز، ۵ مرداد ۱۳۳۱.

^۴) متن در: حسن تواناییان فرد، مصدق و اقتصاد، (تهران ۱۳۶۰) ص ۲۰۳-۲۱۶؛ همچنین نگاه

املاک مزروعی بود که ۱۰ درصد آن به کشاورزانی مسترد می‌شد که زمین را کشت و زرع می‌کردند و ۱۰ درصد دیگر به صندوق تعاونی ریخته می‌شد تا از طرف شورای ده به مصرف عمران روستاهای بر سر. تصویب‌نامه دوم اخذ هرگونه عوارض یا خدمات را بیش از آنچه قانوناً حق مالک بود، از زارع منوع می‌ساخت. تدبیر مصدق در بهبود زندگی روستاییان و وضع روستاهای چندان بلندپروازانه و گستردۀ نبود ولی حتی اگر مصدق قلبًا مایل به انجام کارهای بیشتر بود و منابع و امکانات تشکیلاتی لازم را نیز در اختیار داشت، در آن اوضاع و احوال نمی‌توانست پیشنهاد اصلاحات بیشتری را بکند. چنین کاری موجب تشنج و تفرقۀ اجتماعی خارج از کنترل او می‌شد، بسیاری از طرفدارانش را از او روگردان می‌ساخت و مخالفانش را قادر می‌ساخت به علماً متولّ شوند و رژیم او را متهم به همدستی با کمونیستها نمایند.^۵

دولت مصدق همچنین با موفقیت دست به چندین اقدام اصلاحی دیگر زد: لایحه قانونی مالیات بر اراضی مزروعی و لایحه قانونی تجدید نظر در قانون مالیات بر درآمد مصوب ۲۸ تیر ۱۳۲۸ را تصویب کرد. افزون بر آن قوانینی در مورد توسعه و افزایش صادرات، ایجاد بانکی به این منظور، تأسیس پلیس گمرک، تنظیم امور اتاقهای بازرگانی، افزایش بودجه آموزشی، برنامۀ پنجم ساله راهسازی، تعدیل اجاره‌بهای ملی کردن تأسیسات تلفن، و تأسیس شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران تصویب کرد.^۶

شاید روشن‌ترین نمودار هدفهای اصلاح طلبانه مصدق تصویب لایحه قانونی جامعی در مورد بیمه‌های اجتماعی کارگران بود که در ۲۱ بهمن ۱۳۳۱ اعلام گردید.

کنید به کتاب خانم آن لمبتوون:

Persian Land Reform pp. 37-60.

(۵) حتی قبل از انتشار تصویب‌نامه‌ای قانونی مزبور، فرخ مصدق را متهم کرد که سیاستی تندتر از پیشوای را دنبال می‌کند. (باخته امروز، اول اردیبهشت ۱۳۳۱). بعدها زاهدی اعلام داشت که مصدق «برخلاف تعالیم مقدس اسلامی اساس مالکیت را تضعیف کرده و با ایجاد جنگ طبقاتی بین مردم اختلاف بوجود آورده است» (داد، ۲۳ مهر ۱۳۳۱). اما خانم لمبتوون مشکلات را نادیده می‌انگارد و در مورد تمایل واقعی مصدق به بهبود وضع کشاورزان اظهار شک و تردید می‌کند (اثر یادشده، ص ۴۰). همچنین نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۳۰۱-۳۲۷.

(۶) برای مطالعه متن تصویب‌نامه‌ای قانونی مصدق، نگاه کنید به تواناییان فرد، اثر یادشده، ص ۲۱۸-۳۲۰. همچنین افراسیابی، اثر یادشده، ص ۲۲۵-۲۴۶.

اصلاح دادگستری نیز مورد نظر بود. در قانون استخدام قضات تجدید نظر شد.^۷ دادگاههای اختصاصی منحل گردید و اختیارات و صلاحیت دادگاههای نظامی به مسایل ارتقشی محدود شد.^۸ دیوان عالی کشور منحل شد و تحت ریاست محمد سروری سیاستمدار و قاضی مورد احترام مجدداً تشکیل گردید. همچنین دادگاه انتظامی قضات منحل و مجدداً تجدید سازمان داده شد.^۹ اصلاح دستگاه اداری دشوارتر بود و بیشتر محدود به انتصاب و ترفیع کارمندان خوشنام و بازنشته کردن تعدادی از کارمندان فاسد می‌شد.^{۱۰}

لایحه قانونی جامعی در مورد مطبوعات که آزادی معقولی برای روزنامها و رسیدگی به جرایم مطبوعاتی بوسیله هیئت منصفه را دربرداشت در معرض افکار عمومی قرار گرفت ولی انتقادات زیادی برانگیخت.^{۱۱} مصدق که از خطر روزنامه‌های غیرمسئول و هتاک واقف بود، این لایحه را با جرح و تعديلهایی به موقع اجرا گذاشت.^{۱۲} اصلاح قانون انتخابات مسئله‌ای بود که همواره او را به خود مشغول کرده بود و لذا در ۲۶ آذر پیش‌نویس قانون جدید انتخابات را که ضمن اصلاحات دیگر مدت رأی‌گیری را به یک روز محدود می‌ساخت و تعداد نمایندگان مجلس را از ۱۳۶ به ۱۷۲ نفر افزایش می‌داد و بطور ضمنی حق انتخاب کردن را به افراد باسود منحصر می‌ساخت، منتشر کرد. لایحه قانونی انتخابات شهرداریها که در ۱۷ آبان به امضای مصدق رسیده بود حق رأی دادن را شامل زنان نیز می‌ساخت.^{۱۳} لایحه قانونی انتخابات مجلس چنین کاری را نمی‌کرد و این موضوع اختلاف نظرهایی را برانگیخت.^{۱۴} بطور

(۷) باختر امروز، ۱۰ مهر، ۱۳۳۱.

(۸) پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۲۹۲-۲۹۳.

(۹) باختر امروز، ۲۶ و ۲۹ آبان، ۱۳۳۱.

(۱۰) در وزارت امور خارجه، پایگاه ستی نخبگان حاکم، پاره‌ای اصلاحات از جانب فاطمی که در ۱۹ مهر ۱۳۳۱ به سمت وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت منصوب شد، آغاز شده بود. این اصلاحات اندکی پس از بازگشت فاطمی از سفر اروپا صورت گرفت که به منظور معالجه زخمیایی که در اثر سوءقصد نافرجام به جانش وارد شده بود، انجام داد.

(۱۱) متن در باختر امروز، ۵ مهر، ۱۳۳۱.

(۱۲) همانجا، ۱۱ آذر، ۱۳۳۱.

(۱۳) پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۳۰۰.

(۱۴) چند تن از طرفداران مصدق، بخصوص نریمان، موافق اعطای حقوق سیاسی به بانوان بودند اما بسیاری از نمایندگان با آن مخالف بودند و نامه‌هایی از آیت‌الله بروجردی و دبیرگران را در این

کلی لایحه مزبور موجب انتقالات گسترده و بعثثهای دامنه‌داری در مجلس گردید. در نهایت، دولت مصدق آنقدر دوام نیاورد که این قانون و سایر اصلاحاتی را که در نظر داشت بهموقع اجرا درآورد و بسیاری از کارهایی که انجام شده بود پس از سقوط مصدق ادامه نیافت یا از میان رفت. برغم فقدان پول، محاصره نفتی و فشارهای دیگر انگلیس، نبود ترتیبات تشکیلاتی و کارکنان کارآمد، عدم کارایی و فساد دستگاه اداری و اقدامات خشنی کننده مخالفان که به نام دفاع از آزادی صورت می‌گرفت، مصدق و همکارانش به نحو خستگی ناپذیری کوشیدند اهداف اصلاح طلبانه خود را انجام دهند. آنها معتقد بودند که بی‌عدالتیهای گسترده در جامعه ایران که مانع از استقرار یک حکومت پارلمانی واقعی می‌شد، نیاز به اصلاحات عمیق دارد. و نیز با این حکمت متعارف زمان موافق بودند که اصلاحات مانع از گسترش کمونیسم می‌شود.^{۱۵}

از سوی دیگر انگلیسیها همچنان به تاکتیکهای مؤثر خود در تحت تأثیر قرار دادن امریکا ادامه می‌دادند که اگر مصدق بر سر کار بماند کمونیستها احتمالاً قدرت را در دست خواهند گرفت. آنان طوری رفتار می‌کردند که گویی واقعاً به پیشگویی هراس‌انگیز خود در مورد تغییر ناگهانی اوضاع ایران که مرتب تکرار می‌کردند اعتقاد دارند.^{۱۶} در دوران پس از ۳۰ تیر انگلیسیها در وضعی نبودند که شرایطشان را به مصدق تحمیل کنند و بیش از پیش به این نتیجه رسیدند که یک کودتا نظامی مؤثرترین وسیله سقوط او می‌باشد یا چنانکه میدلتون نوشت: «تنها اقدامی است که می‌تواند جلو کمونیسم را بگیرد».^{۱۷} میدلتون و دیگر مقامات انگلیسی در این مورد دست‌کم از همدلی هندرسون برخوردار بودند.

رد پای فکر کودتا علیه مصدق را می‌توان از اوایل زمامداری او دنبال کرد. در تیر ۱۳۳۰ امیر امیرکیوان یکی از فعالان اتحادیه‌های کارگری، نخستین فرد ایرانی بود که طرح مفصلی درخصوص برکناری مصدق بوسیله کودتا تسليم انگلیسیها کرد. نخستین افسری که او برای اجرای این طرح پیشنهاد کرد سرلشکر زاهدی بود که در

موردناره دادند (ماختر امروز، ۱۴ دی ۱۳۳۱). قنات آبادی نماینده مجلس مخالفت خود را از جانب تجار بازار ابراز کرد. (همانجا) و کاشانی پاسخ مساعدی به مراجعة تعدادی از باتوان نداد (دهنوی، اثر یادشده، جلد ۳، ص ۱۹۲ و ۴۴۸).

(۱۵) به عنوان مثال نگاه کنید به: مصدق، تقریرات، ص ۱۳۴.

(۱۶) گزارش فال، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۱۷) میدلتون به باوکر، ۹ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 91602.

آن هنگام سمت وزارت کشور را برعهده داشت.^{۱۸} شپرد نیز احتمال کودتا را مد نظر قرار داده بود؛ او با لحن خاص خود در شهریور ماه نوشت: «در واقع چنین به نظر می‌رسد که در خصلت سیاست ایرانی این ویژگی وجود دارد که می‌گذارند کار به جایی برسد که وقوع یک کودتا اجتناب‌ناپذیر شود».^{۱۹} در دی ماه ۱۳۳۰ سید ضیاء ابراز نگرانی کرد که «ممکن است راه حلی جز کودتا وجود نداشته باشد».^{۲۰} سام فال نیز معتقد بود که «کودتا ممکن است ناگزیر باشد ولی هنوز در مورد جزئیات عملی آن کاری صورت نگرفته است».^{۲۱} با اینهمه در دوران پس از رویداد ۳۰ تیر بود که فکر کودتا بطور جدی مورد توجه قرار گرفت. تا آن زمان عدم کارایی و محدودیتهای تشبت به شیوه‌ها و ترفندهای پارلمانی به منظور بی‌ثبات کردن دولت معلوم شده بود، فعالیتهای گسترده زینر و دیگران و مبالغه هنگفت پولی که خرج شده بود نتیجه چندانی ببار نیاورده بود و زینر با حالت «سرخوردگی عمیق درباره برنامه‌ای که در برابر انداختن آن کمک کرده بود» به انگلستان بازگشته بود.^{۲۲}

امیدبخش ترین کاندیدا برای رهبری کودتا زاهدی بود که از سمت وزارت کشور استعفا داده و در اوآخر تیر ۱۳۳۰ به مخالفان پیوسته بود. حتی قبل از نخست وزیری نافر جام قوام، انگلیسی‌سیها زاهدی را به عنوان جانشینی تلقی می‌کردند که در صورتی که شاه زیربار نخست وزیری قوام نرود، پیشنهاد کنند.^{۲۳} اکنون چشم‌انداز موقعیت زاهدی تا حد زیادی افزایش یافته بود. او با اغلب عناصر ناراضی جبهه ملی از قبیل مکی، بقایی و حائری زاده در تماس نزدیک بود و آنان بیشتر اوقات درباره ناخشنودی خود از مصدق با او گفتگو می‌کردند.^{۲۴} همچنین با کاشانی ارتباط نزدیک داشت و ادعا می‌کرد موافقت آیت‌الله را با پیشنهاد «حق اظهارنظر» در ترکیب کابینه‌اش جلب کرده است.^{۲۵} استراتژی زاهدی بر این اساس قرار داشت که از کلیه این

(۱۸) گزارش باوکر، ۳ ژوئیه ۱۹۵۱، FO 371 EP 91461. امیر کیوان ضمن گفتگو با فردیک لی وزیر کار انگلستان، هنگامی که هر دو در کنفرانس بین‌المللی کار در ژنو شرکت کرده بودند، نقشه‌ایش را تشریح کرد. (باوکر به شپرد، ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، همانجا).

(۱۹) شپرد به استرانگ، ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱، FO 371 EP 91463.

(۲۰) گزارش میدلتون، ۱۰ ژانویه ۱۹۵۲، FO 248 EP 91463.

(۲۱) گزارش فال، ۲۴ مه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۲) وود هاووس، اثر یادشده، ص ۱۱۶.

(۲۳) گزارش فال، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲، FO 248 1531.

(۲۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۲۵) گزارش سفارت، ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1531.

افراد برای در دست گرفتن قدرت استفاده کند و سپس آنها را از خود براند. در میان مخالفان قدیمی مصدق که با امید فراوان به او می‌نگریستند، وی در تماس با بعضی چهره‌های اصلی از قبیل سردار فاخر حکمت بود^{۲۶} و اعضاء کابینهٔ فرضی او بشدت مشغول فعالیت به سود او بودند.

Zahedi طبعاً رقیبانی در میان صفووف امرای ارتش داشت و برخی افراد غیرنظامی مانند میر اشرافی، عباس اسکندری و سید ضیاء نیز هر یک خودشان را رهبر کودتا می‌پنداشتند.^{۲۷} با اینهمه، هیچ‌کدام از آنان ویژگیهای Zahedi را نداشتند. عبدالحسین حمزاوي وابستهٔ مطبوعاتی سابق سفارت ایران در لندن در تیر ماه ۱۳۳۱ با راس در وزارت خارجهٔ انگلیس ملاقات کرد و ضمن بردن نام Zahedi او را «مردی جوان و فعال، خوش‌قیافه، بی‌رحم و بهتر از هر چیز مشهور به دشمنی با انگلیسیها» توصیف کرد.^{۲۸} بازداشت او به دست انگلیسیها به اتهام فعالیت به نفع آلمان در زمان جنگ، برای او یک سرپوش عالی بوجود می‌آورد که فال نیز در خصوص آن تأکید کرد:

به Zahedi هشدار دادم که نگذارد هیچ کس به ارتباطش با ما پی ببرد و تصور می‌کنم او تصدیق کرد که در حال حاضر سابقهٔ ضد انگلیسی او وثیقهٔ بسیار مهم‌تری از وعدهٔ پشتیبانی انگلیسیها برای اوست.^{۲۹}

به عقیده فال ضد کمونیست بودن Zahedi، رابطهٔ نزدیک او با جبههٔ ملی و حمایتی که ارتش از او می‌کرد نکات اضافی به نفع او بود. هنگامی که وزارت جنگ انگلیس از وابستهٔ نظامی آن کشور در ایران درخصوص شانس موفقیت کودتا استفسار کرد، او پاسخ داد که ممکن است Zahedi حامیان زیادی در ارتش نداشته باشد ولی احتمالاً «بیش از سایر امرای ارتش آمادهٔ رهبری کودتا است». ^{۳۰} عوامل ایرانی انگلیسیها نیز به او بیش از سایر رقیبانش چشم امید داشتند. یکی از این عوامل

(۲۶) گزارش فال، ۷ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۷) گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

(۲۸) گزارش راس، ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲ EP 98603 .FO 371

(۲۹) گزارش فال، ۷ اوت ۱۹۵۲ EP 1513 .FO 248

(۳۰) وزارت جنگ بریتانیا به وابستهٔ نظامی آن کشور در تهران، ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲ EP 98602. وی اضافه کرد: «بتدربیع که نقشه‌های مصدق در مورد ارتش روشن تر شده اغلب افسران ارشد موافق کودتا هستند متشا این کودتا فقط به اسم شاه باید صورت بگیرد». (میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اوت ۱۹۵۲، همانجا).

اسدالله رشیدیان بود که به دنبال سقوط قوام فقط منتظر بود «به او بگویند بعد باید چه بکند» و معتقد بود که «باید یک حزب سیاسی تشکیل داد و به کمک آن و ارتش و روحانیون کودتایی در حمایت از سرلشکر زاهدی ترتیب داد». ^{۳۱} واکنش امریکاییها متفاوت بود. چارلز بولن یکی از اعضاء بلندپایه وزارت خارجه امریکا از «طرز فکر مقامات لندن بشدت ناراحت و متأسف» بود، مقاماتی که «ترجیح می‌دادند ایران کمونیست شود ولی توافق نه چندان رضایتبخشی در خصوص نهضت با آن نکنند». مقام امریکایی یادشده «اطلاع یافته که انگلیسیها هنوز درباره امکان یک کودتای نظامی می‌اندیشند» و از این «بسیار نگران» بود. ^{۳۲} اما هندرسون نظر دیگری داشت. او در خوشبینی انگلیسیها نسبت زاهدی کاملاً شریک نبود ولی با میدلتون موافق بود که تنها راه ساقط کردن مصدق کودتایی است که به نام شاه منتها بدون اطلاع او صورت بگیرد. ^{۳۳} با اینهمه، همان طور که در گزارش مذاکرات آنتونی ایدن با وزیر مشاور امریکا دیده می‌شود در یک مورد بین امریکاییها و انگلیسیها توافق وجود داشت:

آقای هولمز گفت که دلش می‌خواست یک ژنرال نجیب در این کشور وجود می‌داشت. من گفتم ممکن است وجود داشته باشد. روابط ایران و مصر در این روزها اغلب یک فراگرد تقليیدی است. در هر صورت من عقیده نداشتم که ما باید امید پیدا کردن یک نجیب ایرانی را از دست بدھیم. ^{۳۴}

Zahedi مختار بود «نجیب ایرانی» بشود. او تلاش‌هایش را به منظور جلب حمایت مخالفان خودی و بیگانه مصدق تشید کرده بود و مرتباً به انگلیسیها و امریکاییها تأکید می‌کرد که هرگونه حرکتی از جانب آنان که به عنوان آمادگی برای مذاکره با مصدق تلقی شود، نقشه‌های او را نقش بر آب خواهد کرد. سید ضیاء هم بر این نکته تأکید داشت. ^{۳۵} فعالیتهای Zahedi از چشم مصدق دور نمانده بود و این بدان

(۳۱) گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248 1513.

(۳۲) باروز به باوکر، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۳۳) نامه بکلی سری وزارت خارجه بریتانیا و بخشنامه سری وايت‌هال (اویت ۱۹۵۲) (همانجا).

(۳۴) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۶ اویت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602؛ همچنین نگاه کنید به: آنتونی ایدن، خاطرات، دایرة کامل، (لندن ۱۹۶۰).

(۳۵) گزارش فال، ۷ اویت ۱۹۵۲، FO 248 1513؛ گزارش فال، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، همانجا.

معنی بود که کاشانی نمی‌توانست علناً از زاهدی حمایت کند.^{۳۶} با وجود این زاهدی از حمایت کاشانی یا دست کم مخالفت او با مصدق مطمئن بود. مصدق با مسایل حادی در اعمال کنترل و نظارت بر ارتتش و نیز تحریکات افسران بازنشسته طرفدار زاهدی روبرو شده بود. بازداشت موقت سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان و روابط توپه آمیزان با زاهدی و خواجه نوری و عده‌ای دیگر که کمابیش به اطلاع عامه رسید، زنگ خطر را برای زاهدی به صدا درآورد. با اینهمه زاهدی با استفاده کامل از مصونیت پارلمانی خود در مجلس سنا به مصدق حمله کرد. زاهدی که اکنون در سنا از حمایت زیادی بهره‌مند بود، ادعای بیگناهی کرد و از موضعی تهاجمی نطق شدیداللحنی علیه نخستوزیر ایراد نمود.^{۳۷}

پس از حادثه^{۳۸} ۳۰ تیر مجلس سنا مجبور به عقب‌نشینی شد و به مصدق رأی اعتماد داد؛ هرچند بسیاری از سناتورها بشدت می‌کوشیدند موضع مخالفت آمیز سنا را احیاء کنند. در ۱۲ مرداد، هنگامی که مجلس شورای ملی قوانین مفسد فی‌الارض اعلام کرد و قانونی در مورد تعقیب و مصادره اموال او گذراند، فرستی برای سناتورها پیش آمد. چهار روز بعد مجلس قانونی تصویب کرد که بموجب آن خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا مورد عفو قرار می‌گرفت.^{۳۹} سنا از تصویب قوانین مزبور خودداری کرد چون کمیسیون دادگستری سنا اظهار نظر کرده بود که اعطای عفو از جانب مجلسین مغایر با اصل تفکیک قوا مندرج در قانون اساسی است.^{۴۰} این کار واکنش شدیدی در میان طرفداران کاشانی برانگیخت که نقش عمدات ای در تدوین و تصویب قوانین مزبور داشتند.^{۴۱} بسیاری از نمایندگان طرفدار مصدق نیز که می‌دانستند زاهدی بیشتر حمایت خود را از سنا دریافت می‌دارد و از طرز رفتار و نظرات او نسبت به نهضت ملی ناراضی بودند نطقهای در حمله به سنا ایراد کردند.^{۴۲}

(۳۶) میدلتون به راس، ۱۳ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604؛ میدلتون به ایدن، ۳۰ اوت ۱۹۵۲ همانجا.

(۳۷) داد، ۲۳ مهر ۱۳۳۱. زاهدی یکی از سی سناتور انتصابی شاه بود.

(۳۸) طرح اصلی تقاضای تبرئه قاتل را می‌کرد ولی به درخواست لطفی وزیر دادگستری تبرئه تبدیل به عفو شد (یاخته امروز، ۱۶ مرداد ۱۳۳۱).

(۳۹) همانجا، ۳۰ مرداد ۱۳۳۱.

(۴۰) نطقهای قات آبادی و کربیمی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۷ مهر ۱۳۳۱.

(۴۱) نطقهای نریمان، شایگان و سنجابی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۹ مهر و اول آبان ۱۳۳۱.

مصدق در خاطراتش اینفای هرگونه نقشی در انحلال مجلس سنا را انکار کرده است.^{۴۲} از سوی دیگر بتابر اظهار میدلتون مصدق سعی کرد شاه را تشویق به این کار کند ولی شاه نپذیرفت چون «طبق شیوهٔ غیرمستقیم خودش سنا را تشویق به مخالفت با دولت می‌کرد».^{۴۳} و حکیمی به شاه هشدار داد که با انحلال سنا «حکم قتل» سلطنت را امضا خواهد کرد.^{۴۴} سرانجام مجلس شورای ملی در یک حرکت پیشگیرانه و جسوارانه با تصویب قانونی که اصل پنجم قانون اساسی را تفسیر می‌کرد و دورهٔ مجلس سنا را به دو سال کاهش می‌داد و بدین ترتیب عملًا آن را منحل می‌ساخت، واکنش نشان داد.^{۴۵} تقیزاده هشدار حکیمی را تکرار و استدلال کرد که قانون مصوبهٔ مجلس چون به سنا ارجاع نشده از درجهٔ اعتبار ساقط است. با وجود این شاه خود را ناگزیر دید قانون را توشیح کند و بدین سان نخستین مجلس سنای ایران به یک پایان ناگهانی رسید. این کار صرفاً یک عقب‌نشینی برای زاهدی و طرفدارانش نبود، بلکه گام مهم دیگری در محدود ساختن اختیارات شاه بود.

در سی ام مهر ۱۳۳۱^{۴۶}، یک روز پیش از آنکه مجلس شورای ملی قانون انحلال سنا را تصویب کند، روابط دیپلماتیک با انگلستان سرانجام قطع شد. قبلًا در دی ماه ۱۳۳۰ کنسولگریهای انگلیس تعطیل شده بود و بانک انگلیس و خاورمیانه نیز پس از چندین سال دشواری در تیر ۱۳۳۱ بسته شده بود. موقعیت بانک مزبور پس از آنکه در شهریور ۱۳۳۰ از حق معاملات ارزی محروم شد، بخصوص دشوار شده بود.^{۴۷} افزون بر آن ایران از پذیرش انتصاب را بر تهنکی به عنوان جانشین شپرد خودداری کرده و اصرار ورزیده بود که هیچ دیپلماتی که قبلًا در مستعمرات انگلیس خدمت کرده باشد نباید به ایران اعزام شود. قطع روابط دیپلماتیک – که نقطه عطفی در تاریخ طولانی روابط ایران و انگلیس بشمار می‌رفت – پیامد مستقیم شکست مذاکرات نفت ایران و انگلیس بود که پس از تلاش‌های نافر جام بانک بین‌المللی مجددًا از سر گرفته شده بود. نظر مصدق دربارهٔ حل مسئله نفت طبعاً پس از بازگشت به قدرت با پشتیبانی عمومی، سخت‌تر شده بود. آزادی مانور او نیز به علت

قبل از این تاریخ، در ۲۷ مرداد آن سال سرمهالهای در روزنامه باخترا امروز منتشر شد که انحلال مجلس سنا را درخواست می‌کرد.

(۴۲) مصدق، خاطرات، ص ۳۷۳.

(۴۳) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP98605.

(۴۴) همانجا.

(۴۵) باخترا امروز، اول آبان ۱۳۳۱.

(۴۶) همانجا، ۸ مرداد ۱۳۳۱.

گسترش یافتن پایگاه مردمی قدرتش و نیز در نتیجه تبلیغات دشمنان و بعضی از دوستان رسمی اش محدود شده بود. به نظر دین آچسون «یکی از عیوب مصدق این بود که هرگز درنگ نمی‌کرد که ببیند هیجاناتی که در پشتیبانی خود برانگیخته است آزادی عمل او را محدود می‌کند و تنها راه حل‌های افراطی را امکان‌پذیر می‌سازد». ^{۳۷} شخص مصدق نقش مستقیمی در «برانگیختن هیجانات» در جریان رویدادهای ۳۰ تیر که او را به قدرت بازگرداند ایفا نکرده بود. با وجود این او اکنون با محدودیتها و فشارهای بیشتری مواجه بود که با توجه به آنها امیدوار بود یا انتظار داشت انگلیسیها ابتکار عمل را در دست بگیرند و در حل مسئله نفت پیش قدم بشوند. اما انگلیسیها مصمم بودند که قدم اول را باید مصدق بردارد. مساعی علاوه در میانجیگری رد شد و میدلتون ناخشنود از تلاشهای علاوه او را «تا آنجایی که به ما مربوط است یک نی شکسته» توصیف کرد.^{۴۸} ظاهرآ مصدق در یک تلاش قبلی برای نیل به توافق پیشنهاد قبول داوری کرده بود ولی نگران از اینکه مبادا سازشکار تلقی شود پیشنهادش را پس گرفته بود.^{۴۹}

سرانجام در ۳۱ مرداد ۱۳۳۱ انگلیسیها و امریکاییان پیشقدم شدند. ترومن و چرچیل پیام مشترکی برای مصدق ارسال و پیشنهاد کردند که مسئله غرامت در ازاء ملی شدن نفت به داوری واگذار شود.^{۵۰} مصدق و مشاورانش این پیشنهاد را در مقایسه با پیشنهادهای قبلی نوعی پسرفت تلقی کردند و دولت انگلیس را متهم کردند که متول به تاکتیکهای طفره‌آمیز و تلاش در زنده کردن قرارداد ۱۹۳۳ و شرکت نفت انگلیس و ایران شده است. مصدق تشخیص داده بود که شکاف بین طرفین در مورد مسئله غرامت – که تبدیل به موضوع اصلی اختلاف شده بود – قابل پر کردن نیست. وی طبق روال همیشگی اش مجلس شورای ملی و سنا را از این وقایع مستحضر ساخت و استدلال کرد که ایران بیش از این نمی‌تواند در برابر فشارهای دولت انگلیس ساكت بماند و دولت او فقط در برابر داراییهای مادی شرکت نفت در هنگام ملی شدن غرامت خواهد پرداخت.^{۵۱} این نظر به اتفاق آراء به تأیید

47) Dean Acheson, *Present at the Creation*, (New York 1969), p. 504.

.۴۸) میدلتون به راس، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603

.۴۹) تلگرام صادره از وزارت کامپلیت، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602

.۵۰) برای مشاهده متن نگاه کنید به:

Alexander and Nanes, op. cit., pp. 227-228; Elwell-sutton, op. cit., pp. 268-269.

و فاتح، اثر پادشاه، ص ۶۲۹-۶۰۹.

.۵۱) گزارش مصدق به مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۵ شهریور ۱۳۳۱

مجلسین رسید و مصدق را قادر ساخت پیشنهاد انگلیس و امریکا را رد کند و روابط دیپلماتیک با انگلستان را قطع کند.^{۵۲} افکار عمومی نیز از او پشتیبانی کرد و رد پیشنهاد را طالب بود. میدلتون به این موضوع معترض بود و نوشت: «یک سال قبل پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا به عنوان یک پیروزی بزرگ مورد استقبال ایرانیان قرار می‌گرفت ولی امروز وضع عوض شده است».^{۵۳}

قطع روابط با انگلستان اثری معکوس در روابط ایران و امریکا داشت. پیام تروم-چرچیل ضربه شدیدی به تصور آرزومندانه و واهی پارهای از ملیون ایرانی وارد کرد که گمان می‌کردند هنوز اختلافات زیادی بین سیاستهای امریکا و انگلیس در مورد ایران وجود دارد. در حقیقت انگلیسیها همیشه کوشیده بودند یک جبهه متحد انگلیسی-امریکایی را علیه مصدق برقرار نگاه دارند و وقتی میدلتون اظهار داشت «بزرگترین ضربه به مصدق نابود کردن فکر شکاف بین امریکا و انگلیس خواهد بود»^{۵۴} نظر کلیه همکارانش را بیان کرده بود. افزون بر آن به اعتقاد مقامات انگلیسی با نشان دادن شکست مصدق در نیل به نتایج مثبت در مورد مسئله نفت و بی‌نتیجه ماذکرات نه تنها با انگلیسیها بلکه با امریکاییان «موقعیت نامطمئن کنوی او جداً متزلزل خواهد شد». خود مصدق از مدتها پیش همکاری انگلیس و امریکا را مسلم می‌دانست.

همچنین مصدق عمیقاً تردید داشت که انگلیسیها هیچ‌گونه قصد واقعی به حصول توافق با او داشته باشند. به گفته آچسون او کاملاً آگاه بود که «انگلیسیها می‌خواستند تا آخر بجنگند و او اعلان جنگ تا آخر را با متأنیت و وقار پذیرفت».^{۵۵} مصدق وجود سفارت انگلیس در تهران را فقط مفید به حال مخالفانش می‌دانست علی‌الخصوص که توطئه کودتا پس از کودتای افسران آزاد در ژوئیه ۱۹۵۲ در مصر محتمل تر به نظر می‌رسید. گذشته از این کاهش تدریجی دیپلماتهای انگلیسی مقیم تهران این فکر را بوجود آورده بود که ممکن است انگلیسیها خودشان ابتکار قطع روابط دیپلماتیک را در دست بگیرند^{۵۶} و مصدق نمی‌توانست اجازه چنین کاری را بدهد.

(۵۲) باخترا امروز، ۲۴ مهر ۱۳۳۱؛ فاتح، اثر یادشده، ص ۶۲۹-۶۳۴.

(۵۳) میدلتون به ایدن، ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲، EP 98604 FO 371.

(۵۴) میدلتون به ایدن، ۳۰ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

(۵۵) آچسون، اثر یادشده، ص ۵۱۱.

(۵۶) باخترا امروز، ۲۷ شهریور ۱۳۳۰.

از نظر هواداران مصدق قطع روابط با انگلستان پیامد منطقی موضوع ضد امپریالیستی پی‌گیر او بشمار می‌رفت، ولی در نظر انگلیسیها این کار تنها گامی دیگر در تحویل دادن ایران به دست کمونیستها و نمودار دیگری از موققیت مصدق در تحقیر آنان بود، میدلتون احساسات خود و همکاران دیگرش را در این مورد چنین بیان کرد:

اقرار می‌کنم که به سهم خودم از رفتن بسیار متأسف خواهم بود و از اینکه در این شرایط بیرونم خواهند افکنند، به تلخی نومیدم. به گمان من ما در بعضی موارد سیاست نادرستی در پیش گرفتیم. شاید این یک اشتباه بود که اصولاً^{۵۷} با نظر امریکاییها در مورد اینکه با مصدق می‌شود مذاکره کرد موافقت کردیم.

قطع روابط ایران و انگلیس نتیجه ناگزیر انعطاف‌ناپذیری دو جانبه بر سر مسئله نفت بود. سازش‌ناپذیری، علاوه بر نقش مبالغه‌آمیزی که برخی از آن در حفظ محبوبیت مصدق ترسیم کردند، چیزی بود که مخالفانش همواره کوشیده بودند او را بسوی آن سوق دهند و هرگونه انعطاف‌پذیری از جانب او را به عنوان «سازش تمام‌عيار» مورد حمله قرار دهند. به عنوان مثال زاهدی او را متهم کرد که با «پرداخت غرامت براساس قرارداد منسوخ و ملغی شده ۱۹۳۳ و موافقتنامه مردود گس-گلشاییان موافقت کرده است».^{۵۸} بعضی از طرفداران خود مصدق نیز هیچ چیز را کمتر از سازش‌ناپذیری تمام‌عيار نمی‌پذیرفتند. بمحض یک گزارش سفارت امریکا در اوایل آبان ۱۹۵۲ [اوایل آبان ۱۳۳۱]: «اعضای دولت علناً اظهار می‌دارند که شش هفته پیش مصدق مایل بود شرایطی بالنسبه مساعد را برای خاتمه دادن به اختلاف نفت پذیرد ولی کاشانی مانع شد».^{۵۹} همچنین نوشته دیگری از قول دکتر محمدعلی ملکی وزیر بهداری مصدق نقل می‌کند که مصدق و کابینه‌اش آماده بودند طرح پیشنهادی بانک بین‌المللی را پذیرند ولی بعضی از مشاوران مصدق مانع شدند.^{۶۰} نقش بازدارنده مشاوران مزبور بخصوص حسیبی و شایگان موجب

(۵۷) میدلتون به راس، ۲۰ اکبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

(۵۸) داد، ۲۳ مهر ۱۳۳۱.

(۵۹) گزارش لوگان، ۳۰ اکبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

(۶۰) ارسلان خلعتبری: «دکتر مصدق و مسئله نفت»، خواندنیها، ۱۸ خرداد ۱۳۳۳.

گردید که فاطمی به سفیر فرانسه شکوه کند.^{۶۱} با اینهمه، این فعالیت مخالفان بود که بیشترین اثر منفی را بر حل مسئله نفت داشت. مصدق بعدها ضمن محکمه‌اش یادآوری کرد که دولت او آماده بود تلاش میانجی گرانه امریکا را پذیرد و در نظر داشت مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار بابت غرامت طی یک دوره بیست ساله به انگلستان بپردازد اما فرصت حصول به چنین توافقی بوسیله طرفداران سابق مصدق که اکنون تبدیل به دشمنان سرسخت او شده بودند از میان رفت.^{۶۲}

بسته شدن سفارت انگلیس در تهران در میان مخالفان مصدق احساسات متضادی بوجود آورد. از یکسو آنان حمایت مستقیم سفارت را از دست داده بودند و از سوی دیگر ثابت شده بود که هرگونه توافقی با مصدق غیرممکن است و خطر کمونیسم با سهولت بیشتری می‌توانست دستاویز قوار گیرد. شاه از قطع روابط بسیار آشفته و نگران شده بود و شایعاتی وجود داشت که او تهدید به استعفا کرده است. میدلتون گزارش داد که «از منابع موثق شنیده است که ثریا همسر شاه به او اصرار می‌ورزد که این کار را بکند»^{۶۳} و این در حالی بود که دیگران او را تشویق به حفظ تاج و تخت می‌کردند. شاه در گفتگویی با فرخ ضمن تکرار اعتقادش مبنی بر اینکه انگلیسیها از مصدق حمایت می‌کنند، حتی ادعای کرد که «خود انگلیسیها باعث قطع روابط دیپلماتیک شده‌اند و گرنه چنین اتفاقی رخ نمی‌داد».^{۶۴} در هر حال هنگامی که این واقعه روی داد شاه چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشت.

موقعیت شاه در دوران پس از واقعه ۳۰ تیر، دست کم به صورت ظاهر، چیزی بیش از تحمل و تسليم در برابر رویدادها نبود. مصدق نقشی را به او تحمیل کرده بود که عیناً منطبق با تفسیر معارضان سلطنت از قانون اساسی بود و میدلتون در ملاقاتی در اوایل شهریور او را «بسیار افسرده، مأیوس و دچار پیری زودرس» یافت و معتقد به اینکه سلطنت در ایران آینده‌ای ندارد و خود وی صرفأ به «یک پادشاه عروسکی بدون ارتش و طرفدار» مبدل شده است. میدلتون گزارش داد:

«من هر چه در توان داشتم به کار برم تا به شاه که مملو از سرزنش نسبت به

۶۱) رامبول (از پاریس) به راس، مارس، ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564.

۶۲) «جريدة المحكمة الدكتور مصدق»، متن در خواندنیها، از ۲۳ آبان تا ۱۸ دی ۱۳۳۲. مخصوصاً نگاه کنید به شماره مورخ ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

۶۳) میدلتون به ایدن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604.

۶۴) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

سیاست ما در خلیع پدرش در ۱۹۴۱ و به ادعای او پشتیبانی نکردن از تخت و تاج خود او از آن هنگام بود، اندکی شجاعت تلقین کنم. مرتب تکرار می‌کرد: «هیچ کس مرا دوست ندارد» و اجازه نمی‌داد به او دلداری داده شود.

کاملاً روشن است که شاه سرش را در برابر هر طوفان سیاسی خم خواهد کرد^{۶۵} و لو اینکه این به معنی استعفایش باشد».

پخش شایعات مربوط به استعفاء شاه به احتمال قوی صرفاً یک تدبیر تاکتیکی بود، هر چند بعضیها معتقد بودند که مصدق شخصاً او را از اتخاذ چنین تصمیمی بازداشته است.^{۶۶} شاه بر این باور بود که عملاً از کلیه اختیاراتش به سود مصدق دست برداشته است و چاره‌ای ندارد جز اینکه در نقطهای رسمی از او ستایش کند.^{۶۷} احساس می‌کرد که مجبور شده است به انحلال سنا، عفو قاتل رزم آراء، تعقیب قانونی قوام و مصادر اموال او تن دردهد، اقداماتی که حتی در نظر بسیاری از همکاران مصدق در کابینه ناخوشایند بود. در حقیقت علاء به هندرسون اظهار داشت که بسیاری از وزیران در تأیید نکردن چنین اقداماتی با شاه هم عقیده‌اند ولی «جرأت ایستادگی در برابر کاشانی را ندارند».^{۶۸}

اگرچه شاه در این برهه از زمان «گنگ» و «بیچاره» شده بود^{۶۹} ولی گرایش او به دسیسه‌گری، و تلخی و محرومیتهای انباشته در او، بالقوه قابل بهره‌برداری از جانب زاهدی و طرفدارانش بود. میدلتون گزارش داد که ممکن است بتوان شاه را به پشتیبانی از زاهدی تشویق کرد ولی این امر بستگی دارد به اینکه «در هنگام این کار کدامیک از ترسهای متعدد او غلبه داشته باشد». اگر او « جدا از کمونیسم بترسد و نگران حفظ مقامش باشد، ممکن است دچار وحشت ناگهانی شود و دست به اقدام صحیحی بزند».^{۷۰} بد رغم کاسته شدن از حیثیت شاه، پشتیبانی او برای مشروعیت بخشیدن به هر کوടتاپی ضروری بود و استفاده نمادین از نام او می‌توانست تمامی

(۶۵) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۸ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۶۶) سفارت انگلیس (واشینگن) به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۴ دسامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

(۶۷) مثلاً به مناسب تشکیل سومین دوره اجلاسیه مجلس سنا، با ختر امروز، ۱۴ مهر ۱۳۳۱.

(۶۸) گزارش راس، ۱۶ نوامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98605.

(۶۹) میدلتون به ایدن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98604.

(۷۰) میدلتون به باوکر، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

ارتش یا دست کم بخش مهمی از آن را به حرکت درآورد.

اگرچه مصدق رسم‌آ تصدی وزارت دفاع ملی را عهده‌دار شده بود، ولی تلاش‌هایش در کنترل و اصلاح ارتش لزوماً محدود بود؛ او از تحریک شاه و ارتش یا ایجاد اضطراب در میان امریکاییان که از تضعیف ارتش نگران بودند خودداری می‌کرد. او به حفظ یک ارتش کارآمد به منظور حفظ امنیت داخلی دلبستگی داشت و هیچ تمایلی به تهدید منافع جمعی و سازمانی سران نظامی نداشت. با این طرز تفکر، سرلشکر احمد وثوق را که مورد اعتماد شاه بود و گفته می‌شد افسر قابلی است به معاونت وزارت دفاع و سرلشکر محمود بهار مست سلطنت طلب را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و تنها بخشی از بودجه ارتش راقطع کرد. اما انتصاب وثوق موقیت‌آمیز نبود و مناقشه برانگیخت؛ این کار کاشانی و چند تن از اعضاء جبهه ملی را ناخشنود کرد، ظاهراً به این دلیل که در حوادثی که منجر به قیام ۳۰ تیر شده بود، وثوق که در آن هنگام ریاست ژاندارمری را بر عهده داشت، سیاستی به طرفداری از جبهه ملی اتخاذ نکرده بود.^{۷۱} مصدق در برابر فشارهای موجود برای برکناری وثوق مقاومت ورزید و به نامه تهدید‌آمیز کاشانی در این خصوص پاسخ تندی داد و تأکید کرد که اگر بناست اصلاحاتی صورت بگیرد، کاشانی باید مدتی از مداخله در امور دولت خودداری نماید.^{۷۲} با اینهمه سرانجام وثوق ناگزیر به استعفا شد و مصدق «با تأسف با آن موافقت کرد».^{۷۳}

اگر تصدی وزارت دفاع بوسیله مصدق منتهی به تغییراتی در سطوح بالای پرسنل نظامی بخصوص تصفیه دشمنان شناخته شده نهضت ملی، گارد قدیمی رضاشاه، عوامل نفوذی حزب توده و ترفیع افسران دلسوز و همدل با دولت نمی‌شد، فایده‌ای بر آن مترتب نبود. جای شگفتی نیست که هر تلاشی در تجدید سازمان و اصلاح ارتش با مقاومت روپرتو می‌شد. مصدق بنایه اظهار خودش از شاه دعوت کرده بود که سه افسر را که مورد اعتمادش بودند برای کمک به اداره وزارت دفاع ملی معرفی کند و این سه افسر همراه با دو معاون وزارت‌خانه وظیفة مطالعه فهرست پیشنهادی افسرانی را که می‌بایست بازنشسته شوند بر عهده بگیرند؛ این فهرست از جانب کمیسیونهای منتخب واحدهای مختلف نظامی تهیه شده بود. از این فهرست

(۷۱) مکی، قیام سی ام تیر، ص ۳۰۴-۳۱۸.

(۷۲) همانجا، ص ۳۰۹-۳۱۰.

(۷۳) نگاه کنید به وثوق، اثر یادشده، ص ۹۷-۱۰۰؛ گزارش لوگان، ۲۰ اوت ۱۹۵۲ EP 371 FO .98603

مفصل سرانجام فقط ۱۳۶ افسر (که مصدق هیچ کدامشان را شخصاً نمی‌شناخت) بازنشسته شدند.^{۷۴} اینها و افسران دیگری که قبلاً بازنشسته شده بودند گروه نسبتاً بزرگی را تشکیل می‌دادند و بسیاری از آنان تبدیل به فعال‌ترین اعضاء کانون افسران بازنشسته شدند که زاهدی ریاست آن را بر عهده داشت.^{۷۵} فعالیتهای این گروه همراه با ناتوانی مصدق در گستراندن اقتدار دولت بر نظامیان، سرچشمه امید زیادی برای توطنگران شد.

هر اندازه خوشبینی زاهدی درباره چشم‌انداز موفقیت کودتای نظامی زیاد بود، انگلیسیها و امریکاییها همیشه در آن شریک نبودند. میدلتون در بازگشت به انگلستان در یک گزارش جالب توجه مدعی شد که جبهه ملی به جناحهای «راست» و «چپ» تقسیم شده است. «جناح راست» مرکب بود از روحانیون به رهبری کاشانی و نیز شماری زمینداران متمول، صاحبان مقام و روشنفکران، بخصوص «محافل دانشگاهی که امیدوار بودند نهضت ملی از خطر کمونیسم پیش‌گیری کند». و «جناح چپ» به رهبری حسین فاطمی شامل «ترکهای جوان» یعنی افرادی که به یکی از حرفه‌های پزشکی، حقوق و مهندسی اشتغال دارند و بیشترشان در فرانسه و آلمان تحصیل کرده و از رژیم فعلی، بیعدالتی در تقسیم ثروت، فساد و سوءاداره امور کشور ناخشنودند و امیدشان این است که شاهد یک تجدید حیات ملی واقعی در کشورشان باشند.

میدلتون یک زور آزمایی قریب الوقوع میان این دو جناح را پیش‌بینی می‌کرد و بر آن بود که تنها امید موفقیت غرب این است که از «ترکهای جوان پشتیبانی کند و بیهوده است اگر انتظار هرگونه بازگشت رژیم سابق را داشته باشیم بلکه باید خود را آماده کنیم که همراه موج شنا کنیم نه در جهت مخالف آن».^{۷۶}

(۷۴) پیام مصدق به ملت، باختصار امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲! مندرج در نظرها و مکتوبات دکتر مصدق، جلد ۲ (بی‌جا، ۱۳۵۰). دولت که در این خصوص حسامیت داشت اعلام کرد که در نظر ندارد تعداد بیشتری از افسران ارتقش را بازنشسته کند و پرونده آنها که بازنشسته شده‌اند دقیقاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت (باختصار امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲).

(۷۵) کانون افسران بازنشسته که در سال ۱۳۲۷ بوسیله زاهدی و چند افسر دیگر به منظور حمایت از افسرانی که بدست رزم آرا بازنشسته شده بودند تشکیل شده بود، در ابتدا نظر مساعدی نسبت به آن تقریباً به ۲۰۰۰ نفر می‌رسید. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۳۱.

(۷۶) وزارت خارجه بریتانیا به نیویورک، ۱۹ نوامبر ۱۹۵۲، FO 371 EP 98606.

در مورد دیگری میدلتون لزوم استفاده «از هر فرصتی را برای تغییر رژیم» تکرار کرد و تأکید نمود که تازمانی که مصدق زمام امور را در دست دارد، هیچ‌گونه امکان حصول توافق و سازگاری معقولی وجود نخواهد داشت. وی افزود که بازنشسته کردن افسران ارشد منجر به «درهم ریختگی عمومی در ستاد ارتش شده و بنابراین شانس کودتای نظامی ناچیز است». از سوی دیگر او شانس حسین مکی، یکی از «ترکهای جوان» را برای در دست گرفتن قدرت زیاد می‌دانست و نوشت:

به نظر می‌رسد مکی بیشترین شانس را دارد و در صورتی که فاطمی را به عنوان معاون در کنارش داشته باشد ممکن است به عنوان رهبر ملی مورد قبول عامه قرار بگیرد... اگر مکی زمام امور را در دست بگیرد این کار را براساس برنامه اصلاحات ملی و برخلاف اصلاحات اجتماعی کاشانی و روحانیون تاریک‌اندیش طرفدار او خواهد کرد.

در نهایت امر میدلتون معتقد بود که انگلیسیها «معامله با مکی را امکان‌پذیر خواهند یافت».^{۷۷}

جانشینی یکی از طرفداران مصدق به جای او فکر تازه‌ای نبود. این فکر را انگلیسیها هم قبل و هم بعد از ۳۰ تیر در نظر داشتند و وزارت خارجه امریکا نیز ظاهراً نام مکی و متین دفتری را در این رابطه ذکر کرده بود.^{۷۸} طبق همین منبع سید ضیاء با جانشینی یکی از اعضاء جبهه ملی به جای مصدق مخالفتی نداشت و در این اظهار نظر عقیده بسیاری از مخالفان مصدق را منعکس می‌ساخت. اما هیچ‌یک از پیروان مصدق اقتدار، فرهمندی و محبویت او را نداشت؛ هیچ‌یک از آنان قادر نبود آنچه را که از جبهه ملی باقی مانده بود حفظ نماید؛ و هیچ‌کدام به استثنای احتمالاً کاشانی خودش را رقیب معتبری نمی‌دانست. در هر حال جز در صورتی که مصدق داوطلبانه کناره می‌گرفت، هیچ امکانی در یافتن یک جانشین پذیرفتی و قابل مقایسه با او در میان صفوف طرفدارانش وجود نداشت.

سایر مقامات وزارت خارجه انگلیس با نظریات میدلتون موافق نبودند و یکی از آنان این ارزیابی را از مکی به عمل آورد:

(۷۷) گزارش نشست غیررسمی میدلتون با نمایندگان چهار کشور «قدیمی» مشترک‌المنافع در نوامبر ۱۹۵۲، EP 98606 FO 371 ۲۵.

(۷۸) گزارش فال، ۴ اوت ۱۹۵۲، همانجا.

او مردی است باهوش، بی‌رحم و جاهطلب که استعداد عمدۀ او ایراد سخنرانیهای آتشین است. او احتمالاً هیچ پرنسیپ محکمی ندارد. به کرات گزارش شده که اگر ما به او پول بپردازیم مایل به ترک جبهه ملی است، او در گذشته با گروهی طرح اتحاد ریخته است که تصور می‌کرده قوی‌ترین جناح است. ولی اکنون ترتیبی داده که هم با مصدق و هم با کاشانی رابطه داشته باشد... فقدان کامل پرنسیپ و اصول اخلاقی، مکی را نامطلوب‌ترین رهبر ایران خواهد ساخت.^{۷۹}

در هر صورت، هنگامی که زورآزمایی پیش‌بینی شده میان دو جناح جبهه ملی نشان داد که مکی از «جناح راست» حمایت می‌کند، فکر میدلتون در پشتیبانی از «ترکهای جوان» نادرستی یا بیمهودگی خود را ثابت کرد. بد رغم برخی محدودیتها یا عوامل بازدارنده و تردیدهای متناوب، بسیاری از مقامات وزارت خارجه انگلیس هنوز بر این عقیده بودند که بهترین راه حل کودتای نظامی است و پس از پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱]^[۱] این نقشه با پیدایش یک سیاست هماهنگ‌انگلیسی-امریکایی برای تشخیص و مقابله با کمونیسم نیروی محرکه جدیدی یافت.

پیش‌بینی «зорآزمایی» بین جناحهای مختلف جبهه ملی، با توجه به تنشهای پنهانی و آشکار در جبهه، نیاز به بصیرت و دانش ویژه‌ای نداشت. اختلافات اساسی مصدق و کاشانی اعم از اختلاف در درک و بینش سیاسی، شخصیت و سبک کار و درجه دلبلستگی به اصول، از جمله نشانه‌های برجسته این‌گونه تنشهای بود. اگرچه حوادث ۳۰ تیر موقتاً این اختلافات را برطرف کرده بود، ولی بزودی مجدداً بروز کردند. مصدق همیشه از فعالیتهای گسترده اطرافیان کاشانی خشمگین بود که به عنوان مثال عملاً یک مؤسسه غیررسمی برای صدور توصیه‌نامه ایجاد کرده بودند که حاملان آن را قادر می‌ساخت بدون توجه به تشریفات اداری رسمی به هدف‌هاشان نایل شوند. موارد بسیار دیگری نیز از اختلاف نظر وجود داشت که قبلًا در خلال انتخابات مجلس بروز کرده بود. کاشانی نقش خودش را در حوادث ۳۰ تیر قاطع می‌دانست و پس از آن خودبینی و انتظاراتش افزایش یافت. او با انتصاب بعضی از وزرای مصدق مخالفت کرد و انتظار داشت نظراتش مورد توجه قرار گیرد ولی

.FO 371 EP 104561 (۷۹) پشنویس نامه راتنی به رئیس اطلاعات نظامی، ژانویه ۱۹۵۳.

صدق روی خوش نشان نداد. این امر منجر به تیرگی یا سردی روابط بین آن دو گردید و کاشانی مدت کوتاهی تهران را ترک کرد که علت ظاهری آن بیماری ذکر گردید ولی در واقع به منظور ابراز ناخشنودی از مصدق بود که «با او مشاجره کرده بود». ^{۸۰} پس از استعفای امام جمعه، مخالفان مصدق در اطراف کاشانی گرد آمدند تا او را به ریاست مجلس انتخاب کنند. نظر به اینکه طرفداران مصدق نمی‌توانستند علناً با نامزدی او مخالفت کنند، کاشانی با ۶۲ رأی از ۴۷ نماینده حاضر در جلسه انتخاب شد. این «یک تحول فرخنده برای مصدق نبود»، ^{۸۱} زیرا در حالی که مصدق در صدد بود اقتدار و اختیارات قوهٔ مجریه را تعیین کرد، وجود کاشانی در رأس قوهٔ مقننه نه تنها به تشديد رقابت بین آن دو کمک می‌کرد بلکه ناسازگاری بین نهادها را نیز افزایش می‌داد. لیکن مصدق حاضر نشد در برابر هیچ فشار و تقاضایی که آن را دخالت نادرست و ناموجه در انجام وظیفه‌اش تلقی می‌کرد تسليم شود. او از ترمیم کابینه که اغلب یا برخی اعضاء آن غالباً آماج حملات و انتقادات شدید کاشانی و هوادارانش بودند خودداری کرد؛ کاشانی و اطرافیانش چون نمی‌توانستند به شخص مصدق حمله کنند، وزیران او را مورد حمله قرار می‌دادند. ^{۸۲} شکاف میان این دو رهبر رفته رفته به جایی رسید که مخالفان مصدق با خوشبینی زیاد به کاشانی می‌نگریستند و او را متعدد و حتی منجی خود می‌شمردند.

مقام و موقعیت رسمی کاشانی به عنوان رئیس مجلس موجب می‌شد پاره‌ای از اقدامات او به دستپاچگی و آشفته‌خیالی دولت بینجامد یا فوق العاده دست و پاگیر باشد. به عنوان مثال او با حمله به سیاست امریکا در ایران تلاشهای دولت را در ایجاد این احساس که با امریکاییها روابط حسنی دارد متزلزل می‌کرد. او برخلاف تعاملی

(۸۰) میدلتون به راس، ۴ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603؛ درباره روابط مصدق_کاشانی به آثار

زیر هم نگاه کنید: فغفوری، اثر یادشده، ص ۲۹۱-۲۲۷.

Yann Richard, «Ayatollah Kashani; Precursor of the Islamic Republic?», in Nikkie Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran* (New Haven and London 1983), pp. 101-1243 Richard Cottom, *Nationalism in Iran*, (Pittsburg 1964), pp. 150-157.

و فرهنگ ریمن، کاشانی و مصدق، جبهه آزادی، ۱۴ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۱۳۳۲.

(۸۱) میدلتون به ایدن، ۱۱ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۸۲) در جلسه‌ای که در اقامه‌گاه تابستانی کاشانی تشکیل شده بود، او اطرافیان مصدق را «بی‌لیاقت» نامید و قنات آبادی و کربیعی بشدت از وزرای کابینه مصدق انتقاد کردند. (یا ختر امروز، اول مهر ۱۳۳۱).

صریح مصدق نمایندگانی به کنفرانس صلح وین فرستاد و حال آنکه مصدق چنین کاری را مغایر با بیطرفی ایران می‌دانست.^{۸۳} به رغم روابط پیچیده و حساس ایران و عراق، کاشانی تظاهراتی را در حمایت از ملی‌گرایان عراقی ترتیب می‌داد.^{۸۴} و شاید به منظور تهدید دولت برخی مواقع چنین واتمود می‌کرد که نسبت به حزب توده نظر مساعد دارد.

از سوی دیگر مصدق نیز روابط کاری نزدیکی را با آیت‌الله بروجردی بزرگ‌ترین مرجع تقلید کشور حفظ کرده بود و با این کار توانایی خود را در رویارویی با کاشانی افزایش داده بود. او بمحض تصویب‌نامه‌ای اهانت به بروجردی را جرم قابل مجازات شناخت در حالی که کاشانی از هیچ مصنونیت خاصی در این زمینه برخوردار نبود. این حرکت کاشانی را بشدت رنجاند و تلخی خود را پنهان نکرد.^{۸۵} افزون بر آن مصدق دستور داد به توصیه‌نامه‌ای کاشانی ترتیب اثر داده نشد^{۸۶} و از کمک به کاشانی در ترتیب دادن «کنفرانس اسلامی» که به علل گوناگون هیچ‌گاه تشکیل نشد، خودداری کرد.^{۸۷} او همچنین سرتیپ دفتری را به ریاست پلیس گمرک منصوب کرد و این کار به اختلافات بیشتری منجر شد زیرا چند سال پیش به دنبال سوئقصد نافرجام به جان شاه در بهمن ۱۳۲۷ دفتری با کاشانی بدرفتاری و نسبت به او اهانت کرده بود. بقایی به این انتصاب به عنوان نموداری از خویشاوند پروری حمله کرد چون دفتری خویشاوند مصدق بود. با وجود اینکه انتصاب دفتری را کمیسیون دفاع ملی مرکب از پنج تن امرای ارشت توصیه کرده بود و تا وقتی کاشانی موافقت صریح خود را ابراز نداشته بود، این انتصاب قطعیت نیافت.^{۸۸} یکی از موارد جالب در تاریخچه روابط مصدق-کاشانی، بر کناری ابوالفضل تولیت متولی آستانه مقدسه قم و انتصاب سید محمد مشکوک به جای او در آذرماه

(۸۳) گزارش راتنی، ۲۲ دسامبر ۱۹۵۲ EP 98606 FO 371.

(۸۴) گزارش راتنی، ۲ دسامبر ۱۹۵۲، همانجا. ضمن تظاهرات مزبور شعارهای ضد انگلیسی و ضد امریکایی داده می‌شد ولی در ضمن شعارهایی علیه بعضی از جنبه‌های سیاست دولت نیز به گوش می‌رسید.

(۸۵) مصاحبه با پروفسور مهدی حائری، شهریور ۱۳۶۴، در آن زمان حائزی رابط بروجردی با مصدق بود.

(۸۶) خاطرات فاتح، ۲۲ دسامبر ۱۹۵۲ EP 104561 FO 371.

(۸۷) نگاه کنید به: کاشانی، اثر یادشده، ص ۱۸۷-۱۶۵.

(۸۸) با ختر امروز، ۲۶ و ۲۵ دی ۱۳۴۱. همچنین نگاه کنید به نامه سرگشاده کمیته اجرایی حزب زحمتکشان ملت ایران به مصدق، شاهد، ۲۹ آذر ۱۳۴۱.

۱۳۳۱ بود. طبق گزارش سفارت امریکا در تهران کاشانی شخصاً بر کناری تولیت را تشویق کرده بود لیکن:

تولیت موافقت کاشانی را با پرداخت صد هزار تومان کمک به صندوق اعانتی که از جانب کاشانی و پسرانش کنترل می‌شود خریداری کرد. او همچنین موافقت کرد در خصوص داراییهای آستانه رسیدگی علنی به عمل آید. در نتیجه کاشانی به مصدق اطلاع داد که بر کناری تولیت واقعاً لزومی ندارد. گفته می‌شود مصدق به کاشانی پاسخ داده که بطوری از توضیحات قبلی کاشانی مقاعده شده که مایل نیست نظرش را تغییر بدهد.^{۸۹}

اختلاف بین مصدق و کاشانی ناگزیر بر ترکیب گروههای وابسته به جبهه ملی تأثیر گذاشت. حزب ایران پس از یک دوره کسوف طولانی مجدداً به عنوان یکی از سازمانهای عمدۀ طرفدار دولت روی صحنه آمد. حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی که در مهر ۱۳۳۱ با انشعاب از حزب زحمتکشان بقایی تأسیس شده بود تبدیل به بزرگ‌ترین سازمان سیاسی طرفدار دولت گردید.^{۹۰} همچنین بخش عمدۀ پان‌ایرانیستها به رهبری داریوش فروهر علناً طرفدار مصدق بودند. کاشانی می‌توانست به مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس‌الدین قنات‌آبادی نماینده بدنام مجلس اتکاء داشته باشد. همچنین امیدوار بود نهضت شرق را که یکی از پسرانش رهبری می‌کرد توسعه دهد، هواداری پی‌گیر حزب زحمتکشان بقایی را جلب کند و نیز ارتباطات شخصی و سنتی و شمار طرفدارانش در مجلس را بگستراند. لکن مخالفت علنی با مصدق حتی برای کاشانی نیز دشوار بود. کاشانی که از شایعاتی مبنی بر اینکه با مخالفان مصدق در یک صف قرار گرفته ناخشنود بود، بسیار کوشید که وجود اختلاف میان خود و مصدق را انکار کند و علناً پشتیبانی اش را از مصدق اعلام نماید. از سوی دیگر مصدق در نطقها و اظهارنظرهای رسمی خود هیچ ذکری از کاشانی نکرد. این امر فی‌النفسه بسیار مهم و پر معنی بود ولی تأثیر روابط مناقشه‌آلود بین آن دو را کاهش نداد.

اختلاف در جبهه ملی، طبعاً منحصر به مصدق و کاشانی نبود. ممکن نماینده اول تهران بر این باور بود که تنها قهرمان خلیمید از شرکت نفت انگلیس و ایران است،

.۸۹) واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۲ ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104561.

.۹۰) برای آگاهی پیشتر نگاه کنید به پوریا، اثر پادشاه، جلد ۲، ص ۳۹۲-۳۹۹.

ولی نقش او شناخته نشده است. ولی در نتیجه بنای مخالفت با کابینه و لایحه اختیارات مصدق را گذاشت.^{۹۱} بقایی استاد اخلاق دانشگاه که نگرانی چندانی از بکارگیری وسایل غیراخلاقی نداشت، از جمله چیزهای دیگر، از روابط نزدیک مصدق با حزب ایران و موقفيت اين حزب در انتخابات ناخشنود بود.^{۹۲} او هنوز درگير مبارزه برای انتقام‌جویی از مسببن واقعه ۳۰ تیر بود و مانند حائزیزاده روزبه روز در انتقاد و خردگیری از دولت بی‌پرواتر می‌شد. یوسف مشار نماینده مجلس و وزیر سابق در کابینه مصدق با اظهار این مطلب که نمایندگان به دو گروه «مجنوب» و «مرعوب» تقسیم شده‌اند، صفت‌فرمان مصدق را ترک گفت.^{۹۳} نیروهای خودی و بیگانه مخالف مصدق تأییر مهمی در دامن زدن به ناخشنودیهای نمایندگانی از قبیل مکی، بقایی و حائزیزاده داشتند، اما خود آنان نیز پاداش خود را در مقابل نقشی که به‌زعم خودشان در روی کار آوردن مصدق ایفا کرده بودند، غیرکافی می‌دانستند و بر این باور بودند که به تعدادی «نورسیده» بر آنها حق تقدیم داده شده است. آنان عاری از افکار و طرحهای سازنده بودند و استراتژی سیاسی آنها شامل انتقاد شدید از دولتها بدون توجه به فشارهای دشواریها و دشمنیهایی بود که آن دولتها با آن روبرو بودند و در مورد دولت مصدق این انتقادها بدون توجه به جانشین آن صورت می‌گرفت. هر حرکتی که ممکن بود موازنۀ قوای سیاسی را به سود مصدق و به زیان مجلس و بعدها دربار تغییر دهد، به نظرشان غیرقابل تحمل بود و با طرز فکر و روش سیاسی آنها مغایرت داشت. موضع این اشخاص و نیز کاشانی در برابر مصدق، در صحنه مجلس به نحو احسن متجلی گردید.

پس از آنکه مصدق موفق به کسب اختیارات شد، موضع او در برابر مجلس که هنوز هم منبع اصلی حمایت بود و هم منشاء اصلی دشواری، بسیار تقویت گردید. نمایندگانی که در حمایت از مصدق و مخالفت با قوام با یکدیگر متعدد شده بودند فراکسیون نهضت ملی را تأسیس کردند که از ۳۴ عضو تشکیل می‌شد و تکیه‌گاه پارلمانی دولت بشمار می‌رفت^{۹۴} هر چند همگی این عده حامیان بدون قید و شرط مصدق نبودند. بقیه نمایندگان که ظاهر بیطرف به خود گرفته بودند در واقع مخالف

(۹۱) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98602.

(۹۲) ملکی، اثر یادشده، ص ۱۲۲-۱۲۱؛ فاطمی، خاطرات، متن در افراسیابی، اثر یادشده، ص ۳۷۰.

(۹۳) باخترا امروز، ۶ و ۱۴ آبان ۱۳۳۱.

(۹۴) برای صورت اسامی آنان نگاه کنید به باخترا امروز، ۶ و ۱۱ شهریور ۱۳۳۱.

مصدق و منتظر پیدا شدن یک اختلاف دیگر در صفت طرفداران او بودند. نخستین دشواری در روابط دولت با مجلس بر سر تمدید حکومت نظامی بروز کرد که در فوریه ۱۳۳۱ در تهران اعلام شده و قرار بود در ۲۱ مرداد ۱۳۳۱ خاتمه یابد. مخالفت نمایندگان مجلس دولت را وادار کرد که لایحه تمدید را پس بگیرد، هر چند اعلام کرد که در صورتی که ضرورت ایجاب کند در اعلام حکومت نظامی و تقدیم لایحه آن به مجلس تردید نخواهد کرد.^{۹۵} اندکی بعد، وقوع برخوردهای خشونت‌آمیز خیابانی بین اعضاء حزب توده از یکسو و پان‌ایرانیستها و حزب رحمتکشان بقایی و حزب کوچک فاشیستی سومکا از سوی دیگر، منجر به این شد که مجدداً حکومت نظامی اعلام گردد.^{۹۶} مجلس شورای ملی و سنا چاره‌ای جز تصویب لایحه آن نداشتند. ولی آزمایش واقعی روابط دولت-مجلس هنوز درپیش بود.

دوران تعطیلات تابستانی مجلس (۲۰ مرداد-۱۵ مهر ۱۳۳۱) مصادف با مراسم ماه محرم شد و حسنعلی راشد نمایندهٔ روحانی مجلس ضمن عظمایش شروع به انتقاد از دولت کرد.^{۹۷} اما این صرفاً تأثیر این گونه انتقادات نبود که دولت را وادار به توسل به تدبیر قاطع کرد. مصدق و همکارانش که مواجه با امکان خرابکاری یا عملیات اخلال‌گرائی دیگر حزب توده، عوامل و جاسوسان انگلیس و دیگران در سازمانهای دولتی و مراکز صنعتی و کارخانه‌ها شده بودند متقادع به لزوم گستردگتر نظم و قانون گردیدند. بنابراین یک لایحه قانونی نه ماده‌ای به نام «امنیت اجتماعی» تصویب کردند که قرار شد به مدت سه ماه بطور آزمایشی بهموقع اجرا گذارد شود.^{۹۸} هدف قانون جدید که در اول آبان ۱۳۳۱ به اعضاء مصدق رسید افزایش امنیت و کاهش امکان تحریک و اغتشاش و دیگر فعالیتهای مخل نظم عمومی بود. قانون مزبور انتقادات شدیدی در روزنامه‌ها و پارلمان برانگیخت. تا حدودی به حق استدلال می‌شد که قلمرو وسیع این قانون و زبان مبهم یا غیردقیقی که در تدوین آن بکار برده شده است سواعستفاده از آن را تسهیل می‌کند. بقایی تا جایی، پیش رفت که آن را بدتر از یاسای چنگیز خان نامید.^{۹۹} اما به هر حال تصویب چنین قانونی و کوشش در اجرای

(۹۵) نامه مصدق به مجلس، باخته امروز، ۲۰ مرداد ۱۳۳۱.

(۹۶) میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۰ اوت ۱۹۵۲، FO 371 EP 98603.

(۹۷) میدلتون به راس، ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲، FO 371 98605.

(۹۸) متن در باخته امروز، اول آبان ۱۳۳۱.

(۹۹) متن در شاهد، ۱۴ آبان ۱۳۳۱.

دقیق آن به فوریت ضرورت داشت. مصدق بدون توجه به کلیه انتقادات پیش رفت و قانون پیشنهادی خود را به مجلس تقدیم کرد و اصرار ورزید که این یک آزمایش موقعی است و به علت فوریت اوضاع باید تصویب شود.^{۱۰۰}

جای شگفتی نبود که طرفداران ناراضی مصدق در این هنگام شروع به طرح پرسشهایی درباره دلبستگی واقعی او به آزادی کردن و فرستی در اختیارشان قرار گرفت که عزیمت قریب الوقوعشان را از رده هواداران مصدق توجیه کنند. اما هنوز هیچ یک از آنان جرأت نمی کرد مستقیماً به مصدق حمله کند. بجای آن، آنان متولّ به تاکتیکهای جلب کننده عوام نظیر مطرح ساختن قضیه تعقیب مسبّبین واقعه ۳۰ تیر شدند که پیگیری نشده بود. به عنوان مثال بقایی نطق مفصلی در این خصوص ایراد کرد و ضمن آن دولت را سرزنش و حتی تهدید کرد.^{۱۰۱} لحن و محتوای این نطق بقدرتی دولت را رنجاند که اعلام کرد دیگر در جلسات مجلس شرکت نخواهد کرد.^{۱۰۲} در تلاش به منظور جلوگیری از بروز یک بحران جدی، سی تن از نمایندگان نامهای در پشتیبانی از مصدق امضا کردند. با این وصف او خواستار شد که با کسانی که به وزیران اهانت کرده‌اند طبق نظام‌نامه داخلی مجلس رفتار شود و اصرار ورزید که انتقاد و راهنمایی باید از توهین تفکیک شود.^{۱۰۳} سرانجام بقایی رسمآ از جانب کاشانی رئیس مجلس توبیخ شد و مجلس طی نامه‌ای از مصدق معذرت خواست.^{۱۰۴}

ناخشودی و رنجش دو جانبه همچنان ادامه داشت و اکنون با انتخاب اعضای هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران تشید گردید. مرتضی قلی بیات نخست وزیر اسبق به مدیریت عامل و رضا فلاح یکی از اعضای قدیمی شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست پالایشگاه آبادان منصوب شدند. این انتصابات موجب انتقادهای تلخی از جانب بقایی، قنات‌آبادی و بخصوص مکی گردید که فلاح را قلباً هوادار انگلیس می‌دانست. مکی به عنوان عضو شورای عالی نفت ملی ایران خودش در این انتصابات شرکت داشت ولی رأی اکثریت را نپذیرفت و به عنوان اعتراض از شورا استعفا داد

(۱۰۰) نامه مصدق به مجلس، متن در باخترا امروز، ۲۰ آبان ۱۳۳۱.

(۱۰۱) متن در شاهد، ۶ و ۸ و ۹ آذر ۱۳۳۱. این نخستین بار نبود که بقایی چنین نطقی ایراد می‌کرد. در جلسه ۲۷ مهر مجلس، او مردم را دعوت به شورش و نابود ساختن دولت گرده بود چرا که دولت اجازه نداده بود مجازات قوام عملی شود (باخترا امروز، ۲۷ مهر ۱۳۳۱).

(۱۰۲) همانجا، ۸ آذر ۱۳۳۱.

(۱۰۳) نامه مصدق به مجلس، متن در همانجا، ۱۶ آذر ۱۳۳۱.

(۱۰۴) متن در اطلاعات، ۱۶ آذر ۱۳۳۱.

و اختلاف را به مجلس کشاند.^{۱۰۵} طبق گزارش سفارت امریکا او «اکنون بطور جدی شروع به آماده کردن خود برای نخست وزیری کرده بود».^{۱۰۶} اکنون اختلافات سیاسی چنان عمیق شده بود که هر موضوع و مسئله جدیدی تبدیل به بحران می‌شد. بحران بعدی بر سر قانون انتخابات پیشنهادی دولت بروز کرد – که در ۲۶ آذر ۱۳۳۱ منتشر شد – و براساس آن انتخابات بقیه کرسیهای مجلس هفدهم می‌بایست انجام شود. این ترس وجود داشت که افزایش تعداد نمایندگان که قانون پیش‌بینی می‌کرد و افزایش حد نصاب دو سوم که نتیجه منطقی آن بود، مجلس را عملی برای مدتی فلنج سازد. افزون بر آن این کار مؤثر بودن اقلیت کوچک ولی پرس و صدا را کاهش می‌داد. ظاهراً به ابتکار حائزیزاده^{۱۰۷} و با حمایت کاشانی،^{۱۰۸} شانزده تن از نمایندگان طرحی با قید سه فوریت تهیه کردند که دولت را از مطرح ساختن هر لایحه‌ای که مجلس را به حالت تعطیل یا تعليق درآورد، ممنوع می‌ساخت. آنان اطمینانهای شایگان و دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور را دایر بر اینکه قانون جدید عطف به مسابق نخواهد شد و دولت هیچ قصدی در مورد تعليق مجلس ندارد، نپذیرفتند.^{۱۰۹} مصدق بیدرنگ عکس العمل نشان داد: در یک نقطه رادیویی امضای نمایندگان طرح را بشدت و تلحی مورد حمله قرار داد و مستقیماً به مردم مراجعه کرد.^{۱۱۰} این تاکتیک مؤثر واقع شد و مجلس به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد، به استثنای حائزیزاده که از دادن رأی امتناع کرد.^{۱۱۱}

بلافاصله پس از این پیروزی، مصدق تقاضای تمدید اختیاراتش را به مدت دوازده ماه دیگر کرد. مکی به عنوان اعتراض از نمایندگی مجلس استغفا داد و مصدق را با هیتلر مقایسه کرد^{۱۱۲} و سایر نمایندگان مخالفت شدید خود را ابراز نمودند. مصدق طی ملاقاتی با نمایندگان فراکسیون نهضت ملی موضع خود را بر این اساس توجیه

(۱۰۵) مشاجرة لفظی بین شایگان و مکی، باختصار امروز، ۴ دی ۱۳۳۱.

(۱۰۶) گزارش سفارت امریکا در تهران: «گرایش‌های سیاسی در ایران از هنگام عزیمت سفارت انگلیس در اکتبر ۱۹۵۲ تا پایان سال ایرانی یعنی ۲۰ مارس ۱۹۵۳»، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP .104567

(۱۰۷) باختصار امروز، ۱۵ دی ۱۳۳۱.

(۱۰۸) بیانات کاشانی، متن در کیهان، ۱۵ دی ۱۳۳۱.

(۱۰۹) باختصار امروز، ۱۴ دی ۱۳۳۱.

(۱۱۰) متن در باختصار امروز، ۱۶ دی ۱۳۳۱.

(۱۱۱) همانجا.

(۱۱۲) متن در شاهد، ۲۰ دی ۱۳۳۱.

کرد که این تنها راه حل مستثله نفت و تسهیل در تصویب سریع قوانین است که چون مجلس ایران براساس اصول حزبی ترتیب نیافته است، اجازه آن را نمی دهد.^{۱۱۳} او تأکید کرد که مجلس در هر حال از اختیاراتش محروم نخواهد شد چون همیشه خواهد توانست با دادن رأی عدم اعتماد ناخشنودی خود را از دولت نشان دهد. مصدق پیشنهاد بهرام مجذوزاده یکی از نمایندگان طرفدارش را دایر بر اینکه لوایح قانونی خود را ظرف سه ماه از تاریخ انتشار به مجلس تقدیم کند، پذیرفت و آنگاه اکثریت قاطع نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی با تمدید اختیارات موافقت کردند. با اینهمه، این کار به اختلاف خاتمه نداد.

در جلسه علنی مجلس، در میان مبادله سخنان تند و تلغی نمایندگان، بقایی بشدت با رأی اکثریت اعضاء فراکسیون نهضت ملی مخالفت کرد و طبق یک تاکتیک آزموده شده ادعا کرد که با مصدق موافق است ولی با تمدید اختیارات او مخالف.^{۱۱۴} شاییگان به نوبه خود بقایی را متهم کرد که مردم را فریب می دهد و کریم سنجابی او را منافق نامید.^{۱۱۵} قنات آبادی در دفاع از بقایی، سنجابی را مورد حمله قرار داد و بقایی به تقبیح «چاپلوسانی» که مصدق را دوره کردند، پرداخت. بد رغم جنجال و آشوبی که دامن زده شده بود، مصدق اصرار ورزید که مجلس باید لایحه تمدید اختیارات را تصویب کند و اعلام کرد که این کار را بمنزله رأی اعتماد تلقی خواهد کرد.^{۱۱۶} واضح بود که مجلس در وضعی قرار نداشت که از دادن رأی اعتماد به او خودداری کند. بقایی و دیگران که در کسب حمایت علنی نمایندگان شکست خورده بودند در تلاش به منظور ناچیز جلوه دادن اختلافات، ظاهرآ راه آشتبانی در پیش گرفتند، پژوهش خواهیها مبادله شد و مکنی که اکنون به مجلس بازگشته بود اعلام کرد که ملت ایران تا آخرین نفس پشت سر مصدق خواهد ایستاد.^{۱۱۷}

بد رغم تمام کوششهايی که در راه آشتبانی بعمل آمد، حائریزاده به حمله شخصی بسیار تندی علیه مصدق دست یازید و اطرافیانش را تقبیح کرد.^{۱۱۸} مهمنتر آن که کاشانی که قول داده بود در برابر تقاضاهای «نامعقول» تسلیم نشود، مخالفت صریح

.^{۱۱۳}) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۱.

.^{۱۱۴}) نطق بقایی در مجلس، متن در شاهد، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

.^{۱۱۵}) باختر امروز، ۲۵ دی ۱۳۳۱.

.^{۱۱۶}) باختر امروز، ۲۷ دی ۱۳۳۱.

.^{۱۱۷}) باختر امروز، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

.^{۱۱۸}) نطق حائریزاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

خود را با لایحه تمدید اختیارات اعلام کرد و آن را «بکلی ناقص قانون اساسی و برخلاف مصالح کشور» نامید و تأکید کرد «تا موقعی که این جانب وظیفه‌دار مجلس شورای ملی هستم، طرح نظری این لوایح را در مجلس جایز نمی‌دانم». ^{۱۹} دخالت کاشانی قضیه را بسیار پیچیده‌تر کرد و رویاروییها را گسترش داد.

از سوی دیگر حرکات مردم در پشتیبانی از مصدق افزایش یافت. تظاهرات عظیمی که از طرف بازار تهران حمایت می‌شد ترتیب یافت و عده‌ای از اعضاء فراکسیون ملی تصمیم گرفتند تا وقتی لایحه اختیارات تصویب نشده در مجلس متحضن شوند.^{۲۰} دولت با اعلام اینکه مذاکرات نفت در مرحله حساسی است فشار بکار برد. شایگان اعتراضات بقایی را پاسخ گفت و پس از مباحثات داغ ۵۹ نفر از ۶۰ نماینده حاضر در جلسه، ب رغم مخالفت کاشانی به تمدید اختیارات مصدق رأی دادند.^{۲۱} واکنش فوری کاشانی عقب‌نشینی آشتبانی جویانه بود و اعلام کرد حرکت او را «برخی افراد نادان» به غلط نمودار مخالفت با نخست وزیر تعبیر کرده‌اند، و ادعا کرد تنها هدف او جلب توجه به لزوم رعایت صحیح قانون اساسی بوده است.^{۲۲} مصدق کاشانی را نادیده گرفت و پاسخ خود را بر تشریع کلی علل تقاضای تمدید اختیارات متصرکز ساخت.^{۲۳} البته عامة مردم از اختلافات مصدق-کاشانی آگاه بودند و بدین جهت یک هیئت هفت نفری از جانب فراکسیون نهضت ملی تعیین شد تا آنان را آشتبانی بدهد. ملاقاتی بین آن دو با موقیت ترتیب داده شد و اعلامیه مشترکی منتشر گردید که همکاری مداوم آن دو را مجددًا تأکید می‌کرد.^{۲۴} اگرچه اعلامیه مذبور خوشبینی‌هایی را برانگیخت ولی در واقع هیچ مسئله‌ای را حل نکرد. کاشانی بیش از پیش به طرفداری مصرانه از لزوم احترام به «قانون اساسی» ادامه داد و با تردیدهایی کمتر این حربه را علیه دولت بکار گرفت.

(۱۹) نامه کاشانی، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۰۸-۲۰۶.

(۲۰) باخترا امروز، ۲۸ دی ۱۳۳۱.

(۲۱) همانجا، ۲۹ دی ۱۳۳۱.

(۲۲) متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۰۵ و ۲۱۳؛ همچنین نگاه کنید به نامه کاشانی به مصدق، متن در همانجا، ص ۲۱۲-۲۰۰.

(۲۳) نطق رادیویی مصدق، متن در باخترا امروز، ۴ بهمن ۱۳۳۱.

(۲۴) متن در همانجا، ۸ بهمن ۱۳۳۱ و نیز در: دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۲۱. خسرو فشنایی نماینده مجلس که خود نیز عضو کمیسیون آشتبانی بود به یکی از اعضاء سفارت امریکا اظهار داشت که «کمیسیون به هیچ جایی نرسیده است». (گزارش رانی، ۳ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP).

مصدق در ابتدای نهضت ملی بیشتر به این علت با کاشانی همکاری کرده بود که بتواند با بهره‌برداری مخالفانش از نیروهای مذهبی مقابله کند و این همکاری در مراحل اولیه نهضت ملی مفید واقع شده بود. لیکن اکنون کاشانی و طرفدارانش اموری را که بنحوی با مذهب مربوط می‌شد دستاویز قرار می‌دادند تا از دولت امتیاز بگیرند یا به آن فشار آورند.^{۱۲۵} شانزده تن از نمایندگان مجلس با استفاده از آسیب‌پذیری دولت در برابر احساسات مذهبی، طرحی در مورد تحریم کامل مشروبات الکلی ظرف دو ماه تقديم مجلس کردند. طرح مشابهی در سال ۱۳۳۰ در مجلس مورد مذاکره قرار گرفته ولی بی‌نتیجه مانده بود. اما در فضای کنونی کسی یارای مخالفت با آن را نداشت. افزون بر آن دولت غافلگیر شده بود: باقر کاظمی وزیر دارایی استدلال کرد که تصویب این قانون دولت را از یک درآمد ۲۵۰ میلیون ریالی در سال محروم خواهد ساخت و سایر دشواریهای آن را تشریع کرد.^{۱۲۶} ارقام و آمار نمایندگان را به تغییر عقیده تشویق نکرد و طرح به تصویب رسید هر چند به دولت به جای دو ماه یک مهلت ششماهه داده شد و به پیشنهاد نریمان، تحریم شامل تریاک نیز گردید.

پشتیبانی کاشانی از چنین طرحهایی مورد پسند گروههایی نظیر فدائیان اسلام قرار گرفت که اختلاف بین مصدق و کاشانی در موضوع گیری آنان تأثیر بخشیده بود و تصور می‌شد همکاری خود را با کاشانی از سر گرفته‌اند.^{۱۲۷} به دنبال آزادی قاتل رزم آراء، نواب صفوی رهبر این گروه نیز از زندان آزاد شد و از عبدالحسین واحدی یکی از اعضاء بر جسته گروه که در پس نقشه مهدی عبد خدایی برای قتل فاطمی بود، رفع مزاحمت به عمل آمد.^{۱۲۸} این گونه کارها برای اینکه فدائیان اسلام را از حملات مطبوعاتی علیه دولت یا تجمع پشت سر کاشانی بازدارد کافی نبود، بخصوص وقتی بعداً دولت تصمیم گرفت نواب صفوی و واحدی را به عنوان معاونین جرم در

(۱۲۵) به نظر سفیر فرانسه در تهران، مخالفان مصدق نمی‌توانستند تندروی مذهبی را دستاویز متزلزل کردن دولت قرار دهند، زیرا «ایرانیان اهل تصرف و خشک‌اندیشی دینی نیستند و بعید است که تحت تأثیر چنین تندرویهایی قرار گیرند. همان‌گونه که فرانسویان مسیحیان ولتری‌اند، ایرانیان نیز مسلمان ولتری می‌باشند». (هاروی از پاریس به دیکسون، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳، FO 371 EP .104561).

(۱۲۶) باخته امروز، ۱۸ دی ۱۳۳۱

(۱۲۷) مرد آسیا، اول بهمن ۱۳۳۱

(۱۲۸) خوش‌نیت، اثر یاد شده، ص ۸۸-۸۳

قتل رزم آرا مورد تعقیب قرار دهد.^{۱۲۹}

بحران در روابط مصدق و کاشانی اکنون پی‌آمد هایی در سرتاسر طیف سیاسی داشت. در اوایل اسفند ۱۳۳۱ هفده نفر از اعضاء حزب ایران از آن جدا شدند؛ به عقیده سنجابی رئیس کمیته مرکزی حزب، کاشانی باعث این کار شده بود چون هم فکر کرانش در حزب، رهبران حزبی را به عنوان دست‌نشاندگان امریکا مورد حمله قرار می‌دادند.^{۱۳۰} اختلاف آشکار بین مصدق و کاشانی بر انشعاب در حزب زحمتکشان و خروج علنی مکی، بقایی، حائری‌زاده و چند تن دیگر از فراکسیون نهضت ملی، تأثیر زیاد داشت.^{۱۳۱} بسیاری از اشخاصی که در ملی شدن صنعت نفت مصدق را یاری کرده بودند، اکنون علناً بر ضد او بودند و جبهه ملی سرانجام فروپاشیده بود. ایدئولوژی جبهه ملی همیشه عمداً مبهم بود تا برای افراد هر چه بیشتری جاذبه داشته باشد اما آشکارا معارض اقتدارگرایی بود و بنابراین با قوانین به ظاهر اقتدارگرایانه یا آمرانهای که مصدق ضروری می‌دانست برای مقابله با دشواریهای موجود وضع کند ناسازگاری داشت. جبهه ملی ثابت کرده بود که با ایفای نقش اقلیت مناسبت دارد ولی به کار حکومت نمی‌آید. وظایف جبهه فروپاشیده را فراکسیون نهضت ملی عهده‌دار شد که اکنون از عناصر متمرد تصفیه شده بود. شایگان در گفتگویی با یکی از اعضاء سفارت امریکا اظهار تردید کرد که مخالفان مصدق بتوانند خودشان را در مجلس مشکل سازند و افزود که این مصدق است که به عنوان مظہر و نماد به دولت نیرو می‌بخشد. شایگان از عزیمت بقایی از صف هواداران مصدق ابراز تأسف کرده، معتقد بود مکی هنوز سعی می‌کند «میانه» را بگیرد و اظهار خوشبینی کرد که اکنون که فراکسیون نهضت ملی از افرادی نظری حائری‌زاده پاک شده است،^{۱۳۲} در موقعیت قوی‌تری خواهد بود. بزودی ناموجه بودن برخی از اظهارات شایگان با توجه به

(۱۲۹) گزارش سفارت امریکا، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104568؛ همچنین نگاه کنید به خوش‌نیت، اثر یاد شده، ص ۸۳-۱۲۶. دولت که با اکراه عفو قاتل رزم آرا را پذیرفته بود، وی را هنوز به علت حمل اسلحه غیرمجاز مقصراً می‌دانست.

(۱۳۰) گزارش لوگان، ۲۶ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562؛ همچنین نگاه کنید به بسوی آینده، اول اسفند ۱۳۳۱.

(۱۳۱) در اواسط دی ماه ۱۳۳۱، فراکسیون نهضت ملی اقدام به انتخاب اعضاء هیئت رئیسه خود کرد و پیش‌نویس اساسنامه خود را که می‌باشد در ظرف یک ماه به تصویب کلیه اعضاء آن بررسد تهیه کرد. مکی، بقایی، حائری‌زاده و چند تن دیگر با عدم تصویب اساسنامه مزبور رسماً فراکسیون نهضت ملی را ترک گفتند.

(۱۳۲) گزارش راتنی، ۷ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

پیدایش رسمی فراکسیونهای مختلف ثابت شد. فراکسیون‌گرایی در اثر تیرگی بیشتر روابط مصدق و شاه شتاب بیشتری پیدا کرد.

مصدق همیشه از دسیسه‌گریهای دربار خشمگین بود؛ دربار بتدربیح به عنوان منشا عمده الهام و پشتیبانی از مخالفان دولت مجدداً سر بلند می‌کرد و از مدت‌ها پیش مورد سوءظن بود که به گروههای مخالف دولت کمک مالی می‌کند. او همچنین از این ناخشنود بود که چرا دولت هیچ‌گونه نظارتی بر چند و چون مصرف یا هزینه در آمدهای هنگفت دربار ندارد. اکنون مصدق احساس می‌کرد که دیگر تاب شکیبایی ندارد و تهدید کرد که اگر شاه دست از دسیسه‌ها و اعمال نادرستش برندارد استغفا خواهد کرد و دلایل آن را به اطلاع عامه مردم خواهد رساند. شاه علاء را نزد مصدق فرستاد و مصدق فهرست طولانی شکایات خود را به او تسلیم کرد.^{۱۳۳} مصدق تقاضا داشت شاه از ملاقات با مخالفان دولت دست بردارد و از نظارت بر تولیت آستان قدس رضوی و حق تقسیم عایدات آستانه و املاک سلطنتی صرفنظر کند.^{۱۳۴}

شاه امیدوار بود بتواند مصدق را بدون برداشتن هیچ گامی که موقعیت خودش را تضعیف کند تسکین بدهد. بنابراین علاء به مصدق اظهار داشت شاه آمده است کشور را ترک کند. لیکن مصدق چنین اقدامی را تأیید نکرد و بحران ادامه یافت. این امر مورد استقبال مخالفان قرار گرفت. کاشانی در دیداری با علاء «خوشحال به نظر می‌رسید» و به او اظهار داشت اگر مصدق در مجلس به شاه حمله کند مجلس یکپارچه از شاه پشتیبانی خواهد کرد و اسامی زاهدی و صالح را به عنوان جانشینان او بر زبان آورد.^{۱۳۵}

عده‌ای از نمایندگان مجلس به منظور میانجیگری قدم به میدان نهادند و بحران ظاهراً فروکش کرد. علاء با آسودگی خاطر به هندرسون خبر داد که «اختلافات موقتاً برطرف شده و مصدق ترغیب شده است که شکایتش را پیگیری نکند».^{۱۳۶} همچنین از جانب نمایندگان مزبور پیشنهاد شد که شاه هم گامهایی در بهبود

(۱۳۳) تلگرام سفارت امریکا، ۲۲ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۱۳۴) گزارش سفارت امریکا: «گرایش‌های سیاسی در ایران»، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567.

(۱۳۵) تلگرام سفارت امریکا، ۲۲ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563. همچنین نگاه کنید به مصدق، تغیرات، ص ۱۳۱-۱۲۷.

(۱۳۶) گزارش راتنی، ۲۷ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

روابطش با نخست وزیر بردارد، مثلاً با تشویق ارتش به شناسایی مصدق به عنوان فرمانده آن، با خودداری از ملاقات با مخالفان دولت و با تعلیق برنامه تقسیم املاک سلطنتی.^{۱۳۷} شاه در برابر نکته اخیر مقاومت ورزید ولی برای مناکره با مصدق تا حدودی اظهار آمادگی کرد. امکان حصول «تفاهمن» بین شاه و مصدق طبعاً مخالفان دولت را به وحشت انداخت. طبق گزارش هندرسون: «علاء اظهار داشت که کاشانی و مکی و بقایی از این تحولات خشنود نیستند. در واقع مکی به علاء تلفن زده و از وی خواسته بود که شاه را متلاعنه سازد که در صدد آشتبای با مصدق نباشد».^{۱۳۸}

با اینهمه، معلوم شد که «آشتبای» موهم بوده است: نه دیدار طولانی مصدق با شاه در ۵ اسفند و نه مذاکرات بعدی او با علاء و دیبا هیچ کدام به تفاهم محسوسی نینجامید. شاه که از طرز رفتار طرفداران پیشین مصدق تشجیع شده بود اصرار ورزید که کشور را به مدت دو ماه ترک گوید و مصدق سرانجام موافقت کرد که ترتیبات مقدماتی سفر را تدارک ببیند. در ۹ اسفند مصدق به دربار رفت تا با شاه خداحافظی کند و در آنجا دریافت که فریب خورده است.^{۱۳۹} شاه از مصدق خواسته بود که موضوع سفرش را محرومانه نگاه دارد ولی خودش ترتیبی داده بود که جزییات آن به خارج درز کند. در نتیجه کاشانی دو نامه سرگشاده منتشر کرده علناً از شاه خواسته بود که از مسافت صرفنظر کند و همراه با آیت الله بهبهانی از مردم خواسته بود که مانع از سفر شاهانه شوند.^{۱۴۰} مصدق که با تظاهرات طرفداران شاه روپروردید، کاخ را از طریق یک در عقبی ترک کرد چون گمان می کرد که نقشهای برای قتل او کشیده اند.^{۱۴۱} او به خانه اش برگشت ولی بزودی مجبور شد در حالی که فقط پیش اما بر تن داشت در برابر هجوم جمعیت بگریزد.

کانون افسران بازنیسته نقش مهمی در تظاهرات ۹ اسفند ایفا کرد. کامیونهای نیروی هوایی برای حمل روستاییان از حومه تهران، یعنی جاهایی که املاک سلطنتی تقسیم شده بود، به داخل شهر به کار رفته بود. افسران یونیفورم پوش از جمله چند تن از امرای ارتش منتهای تلاش خود را برای تحریک هیجانات بکار بردند طی

(۱۳۷) همانجا، نیز نگاه کنید به حاد، ۸ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۳۸) گزارش راتنی، ۲۷ فوریه ۱۹۵۳، EP 104562.

(۱۳۹) پیام مصدق به ملت، باختصار امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۴۲، برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مصدق، *تقریرات*، ص ۱۳۱-۱۲۷.

(۱۴۰) متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۲۶۶-۲۶۱.

(۱۴۱) پیام مصدق به ملت، باختصار امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۴۲، برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مصدق، *حاطرات و نالمات*، ص ۲۶۷-۲۶۲.

سخنرانیهایی به مردم می‌گفتند که مصدق شاه را مجبور به ترک کشور کرده است با این قصد که او را از سلطنت برکنار کند.^{۱۴۲} حزب کوچک و بسیار سلطنت‌خواه آریا که از کمک مالی دربار برخوردار بود، تظاهر کنندگانی را رهبری می‌کرد که شامل گروههای راست‌گرا و ارادل و اباش حرفه‌ای اجیر شده بودند. فعالیت برادران رشیدیان و وجوهی که آنها از طرف انگلیسیها توزیع می‌کردند، شروع به نتیجه دادن کرده بود. امریکاییها و انگلیسیها انکار نکردند که تظاهرات تصنعاً ترتیب داده شده است.^{۱۴۳} وزارت خارجه انگلیس به این گزارش داد:

چنین به نظر می‌رسد که کاشانی از هیجانات ناشی از خبر عزیمت شاه استفاده کرده و با هوشیاری سر و صدای مردم برای ماندن شاه را با حمله به مصدق توأم ساخته است. این سر و صدایا یقیناً از طرف کاشانی ترتیب داده شده بود و تجلی خودجوش وفاداری عمیق یا گستردگی به مقام سلطنت، در حدی که اعتماد به نفس شاه را بیفزاید، نبوده است.^{۱۴۴}

فشار مصدق به شاه «یک فرست خدادادی» در اختیار کاشانی قرار داد تا زمینه از دست رفته‌اش را مجدداً بدست آورد.^{۱۴۵} به احتمال قوی مصدق میزان آمادگی کاشانی در بهره‌برداری از اوضاع و هواداری علی‌از دربار را به درستی ارزیابی نکرده بود. شاید هم اثرات متراکم شده فعالیتهای مخالفان را بر دولت رو به ضعفش دست کم گرفته بود. در حقیقت تظاهرات سلطنت‌طلبان در ۹ اسفند یک شبه کودتا برای ساقط کردن دولت بود. چند روز قبل از آن اردشیر زاهدی به سفارت امریکا اطلاع داده بود که پدرش سرلشکر زاهدی ممکن است بزودی نخست‌وزیر شود و از هم‌اکنون سمت‌های کابینه‌اش را تقسیم کرده است.^{۱۴۶} خواه مصدق از این نقشه آگاه بود یا از درگیری زاهدی در شورش ابوالقاسم بختیاری یکی از رؤسای ایل مزبور، نگرانی

.FO 371 EP 104563. ۱۴۲) گزارش راتنی، ۳ مارس ۱۹۵۳.

. ۱۴۳) گزارش راتنی، ۲ مارس ۱۹۵۳، همانجا.

. ۱۴۴) وزارت خارجه بریتانیا به وزیر خارجه امریکا، ۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562. نیز نگاه کنید به پوریا، اثر یادشده، جلد ۲، ص ۴۴۰-۴۵۱.

. ۱۴۵) گزارش راتنی، ۲ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

. ۱۴۶) گزارش راتنی، ۲۴ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

داشت، در هر حال دستور بازداشت او را صادر کرد.^{۱۴۷} در عین حال طرفداران مصدق توانستند بر تظاهر کنندگان سلطنت طلب فایق شوند و دولت توانست یکبار دیگر قدرت خود را تحکیم کند.

مصدق که از عزیمت اجباری از خانه اش بشدت تکان خورده بود ابتدا به ستاد ارتش و سپس از آنجا به مجلس شورای ملی رفت و با خشم و تأثیر حوادثی را که روی داده بود برای نمایندگان بر شمرد و یک اتمام حجت ۴۸ ساعته به آنان داد که نخست وزیر جدیدی پیدا کنند. مصدق تهدید کرد که مردم را از حقایق آگاه خواهد ساخت و اظهار داشت: «من نخست وزیر ملت هستم نه مجلس و شاه». همچنین به اشاره تهدید کرد که ممکن است متوجه همه پرسی شود. مصدق موفق نشد همه نمایندگان را تحت تأثیر قرار دهد. حائزی زاده او را «یاغی» نامید و این سخن سایر مخالفان را تشجیع کرد.^{۱۴۸} مصدق که جو و حالت نه چندان همدلانه مجلس را احساس کرده بود به تشویق عده‌ای از نمایندگان به خانه اش برگشت و در اخذ رأی اعتماد اصرار نورزید. آنگاه طرفداران و مخالفان او دو فرمول جدید تمییه کردند که آخرین رأی اعتماد به دولت در ۱۶ دی ماه ۱۳۳۱ را تأیید می‌کرد و سخنگوی دولت اعلام کرد که این فرمولها قابل قبول است.^{۱۴۹}

به نظر می‌رسید که بحران فروکش کرده است. مخالفان دولت موقتاً عقب‌نشینی کردند و مصدق اگرچه تا اندازه‌ای خویشتن داری نشان داد، تدبیری برای تحکیم موقعيت اتخاذ کرد. سرتیپ تقی ریاحی را که با حزب ایران ارتباط داشت به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و دستور داد چند تن از مقصران اصلی حادثه ۹ اسفند را بازداشت کنند. لیکن بزودی کاملاً روشش شد که مخالفان پارلمانی مصدق بخصوص کاشانی هر چه در توان داشته باشند در جلوگیری از تحکیم قدرت او بکار خواهند برد^{۱۵۰} و این‌گونه مبارزه‌جوییهای سر سختانه مسئله اصلی رویارویی دولت شد.

(۱۴۷) لازم به یادآوری است که ابوالقاسم بختیاری ساقمه دوستی طولانی با زاهدی داشت و در دوران جنگ دوم جهانی با او و کاشانی در حزب «کیود» طرفدار آلمان فعالیت کرده بود (گزارش بنت درباره احزاب سیاسی ایران، ۷ اوت ۱۹۴۳، FO 371 EP 35074) شورش ابوالقاسم بختیاری توسط دولت سرکوب شد و برغم تصور مخالفان دولت به عشاير دیگر سرایت نکرد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: «مسئله بختیاریها»، خواندنیها، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۴۸) با ختام روز، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱؛ گزارش راتنی، ۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۱۴۹) با ختام روز، ۱۳ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۰) حتی افسران بازنشسته مخالف دولت، برای حمایت به کاشانی متوجه شدند (اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۳۱).

در روزهای پس از بحران ۹ اسفند، کاشانی که دستپاچه شده بود مجبور شد یکبار دیگر علناً پشتیبانی خود را از مصدق اعلام کند و هرگونه ارتباط با دربار را انکار نماید.^{۱۵۱} لیکن با استفاده بیشتر از موقعیتش به عنوان رئیس مجلس شروع به تشدید فعالیتهایش علیه دولت کرد. اصطکاک علی‌بر سر دو موضوع روی داد: مسئله نخست تناوب جانشینی دو نفر نواب رئیس مجلس بود؛ کاشانی هیچ‌گاه در جلسات مجلس حضور نیافته و کرسی خود را احراز نکرده بود و جلسات مجلس طبق روال معمول به نوبت به ریاست محمد ذوالفقاری و احمد رضوی نواب رئیس تشکیل می‌شد. کاشانی این ترتیب را تغییر داد و دستور داد فقط ذوالفقاری جلسات مجلس را اداره کند. فرآکسیون نهضت ملی به رهبری رضوی به عنوان اعتراض اعلام کرد که تا وقتی که ترتیب قبلی اعاده نگردد در جلسات مجلس شرکت نخواهد کرد.^{۱۵۲}

مسئله دیگر جانشینی سرهنگ زاهدی فرمانده گارد مجلس بود که تمایلات ضد دولتی آشکار او رضوی را وادار به تقاضای تعویض او ساخت. جانشین زاهدی، سرگرد محمود سخایی، بشدت مورد مخالفت مخالفان دولت بخصوص کاشانی قرار گرفت که مدعی بود دولت حق چنین تغییر و تبدیلی را ندارد. کاشانی به عنوان اعتراض دستور داد دیگر جلسات مجلس تشکیل نشود.^{۱۵۳} این کار موجب گردید که مصدق یکبار دیگر تهدید کند که به همه‌پرسی متولّ خواهد شد.^{۱۵۴} تلاش‌های میانجیگیری سرانجام منتهی به تشکیل یک هیئت هشت نفره از نمایندگان گردید که مرکب از طرفداران و مخالفان دولت بود و مأموریت داشت مسایل حل نشده فیما بین دولت و مجلس (یا در واقع رئیس مجلس) و همچنین بین نخست‌وزیر و شاه را حل و فصل کند.^{۱۵۵} بلافضله حائری‌زاده اعلام کرد که اختلافات بین مصدق و کاشانی حل شده است^{۱۵۶} و نیز توافق به عمل آمد که به روال گذشته نواب رئیس

(۱۵۱) کیهان، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱، اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۳۱؛ دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص

.۲۷۲

(۱۵۲) باختر امروز، ۱۱-۱۳ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۳) باختر امروز، ۱۲-۱۴ اسفند ۱۳۳۱؛ نامه کاشانی به مصدق، متن در همانجا، نامه کاشانی به ذوالفقاری، متن در همانجا.

(۱۵۴) نامه مصدق به کاشانی، متن در همانجا، ۱۵ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۵) کمیسیون مزبور از نمایندگان زیر تشکیل می‌شد: معظمی، سنجابی و مجذزاره – که از طرف فرآکسیون نهضت ملی تعین شده بودند – و مکی، بقایی، حائری‌زاده، و رفیع که از طرف سایر نمایندگان برگزیده شده بودند.

(۱۵۶) اطلاعات، ۱۸ اسفند ۱۳۳۱.

مجلس هر یک به نوبت اداره مجلس را به عهده بگیرند و فرمانده گارد مجلس از میان پنج افسری که رئیس ستاد ارتش پیشنهاد خواهد کرد بوسیله مجلس انتخاب گردد.

هیئت هشت نفری پس از چندین ملاقات با شاه و مصدق گزارشی تهیه کرد که در جلسه ۲۱ اسفند ۱۳۳۱ مجلس قرائت شد. گزارش مزبور بدون هیچ ابهامی برداشت مصدق را از قانون اساسی تأیید و تأکید می کرد که بموجب قانون اساسی شاه باید فقط سلطنت کند در حالی که به دولت اختیار داده شده که حکومت کند.^{۱۵۷} به همین دلیل گزارش هیئت هشت نفری از همان ابتدا مخالفت‌های تلخی را برانگیخت^{۱۵۸} و تبدیل به مهمترین موضوع اختلاف طرفداران و مخالفان دولت گردید. طرفداران مصدق تصویب آن را بوسیله مجلس خواستار بودند تا موقعیت دولت را تحکیم و مشروعیت موضع آن را در برابر دربار مجدد تأکید کنند. حائزیزاده (که خودش گزارش را دیگته کرده بود)^{۱۵۹} همراه با بقایی و با صراحت کمتری مکنی که آن را امضا کرده بودند اصرار ورزیدند که گزارش را باید وقتی مجلس تصویب کند که مصدق از اختیاراتش صرفنظر کرده باشد.^{۱۶۰} تعدادی از نمایندگان تصویب چنین گزارشی را یک خیانت نابخشودنی به قانون اساسی می دانستند.^{۱۶۱} در نظر آنان این گزارش شاه را از وظینه مورد علاقه‌اش فرماندهی کل قوا و بقیه اختیارات و امتیازاتش محروم می ساخت. همچنین گفته می شد که گزارش مزبور در نهایت اساس سلطنت را به مخاطره می افکند و مخالفت با مصدق را بی‌اندازه دشوار می ساخت.

اکنون کاملاً واضح شده بود که تناقصات و ابهامات ذاتی قانون اساسی مانع از آن خواهد بود که حدود و ماهیت اختیارات شاه، مجلس، دولت به درستی روشن شود. بد رغم این واقعیت که قانون اساسی هیچ مکانیسم روشنی برای حل اختلافات بین نهادهای سه گانه دولت نداشت بلکه عملاً به افزایش این اختلافات کمک می کرد، کلیه گروهها بر تقدس قانون اساسی اصرار می ورزیدند. مصدق و طرفدارانش تقدس قانون اساسی را مستلزم توجه به روح حقیقی آن و روشن کردن و رفع این ابهامات

(۱۵۷) متن در باخته امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۸) به عنوان مثال نگاه کنید به نطق عبدالرحمن فرامرزی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۲ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۵۹) نطق معظمی در مجلس، همانجا، ۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۶۰) باخته امروز، ۲۲ اسفند ۱۳۳۱.

(۱۶۱) نمایندگانی نظیر فقیه‌زاده شیرازی، حمیدیه، افشار صادقی، بهادری، هدی و عدمای دیگر (باخته امروز، ۲۴ اسفند ۱۳۳۱).

می‌دانستند، ابهاماتی که پایه بسیاری از مسایلی بود که دولتها مستقل از دربار با آن مواجه بودند. از سوی دیگر مخالفان چنین اقدامی را برای سلطنت، شاه و خودشان مهلك می‌دانستند.

مخالفت با گزارش هیئت هشت نفری بوسیله شاه که در تماس دائم با مخالفان دولت بود تشویق می‌شد.^{۱۶۲} او بجای تسلیم در مورد دو موضوع فرماندهی کل قوا و نظارت بر املاک سلطنتی، تمدید به ترک کشور را تکرار می‌کرد.^{۱۶۳} شاه که از وفاداری ارتش به خود مطمئن بود و از تحولات اخیر تشجیع شده بود شروع به نشان دادن آمادگی بیشتری برای فعالیت علیه نخست وزیر کرد، هرچند به شیوه مألف خود هنوز گرایش به طفره رفتن و تعلل داشت و در انتظار نابودی پیشگویی شده اسطوره مصدق بود.

اکنون حتی علاء شاه را تشویق می‌کرد که «قبل از آنکه مصدق وی را از تمامی قدرت و منابع درآمدش محروم سازد یک گام ثابت بردارد». به نظر علاء تنها کالبدیدای جانشینی مصدق که نیرو و پشتیبانی لازم را داشت، زاهدی بود که «آماده بود از قبل استعفاء بدون تاریخ خود را نزد شاه بگذارد تا هرگاه شاه از او ناخشنود شد بتواند او را بر کنار سازد». علاء مطمئن بود که زاهدی مورد حمایت کاشانی، حائزی زاده و سایر طرفداران پیشین مصدق و «رهبران بانفوذی که با نهضت ارتباط ندارند و نیز بسیاری از روحا نیون قرار دارد» و بنابراین اقدام فوری به نفع او را توصیه می‌کرد.^{۱۶۴} طبق این گزارش شاه از «مزایای زاهدی تحت تأثیر قرار گرفته بود ولی هنوز شهامت کافی پیدا نکرده بود که به کاری جز «صبر و انتظار» دست یازد». افزون بر آن شاه می‌توانست ادعا کند که سیاستش درست بوده است چون بسیاری از طرفداران سابق مصدق اکنون برای سرنگونی او تلاش می‌کردند.

مصدق که از دامنه فعالیتهایی که هدف آن سرنگونی خشونت آمیز یا استعفاء دولتش بود اطلاع داشت. در آستانه سال نو (اول فروردین ۱۳۳۲) طی نطقی از رادیو، با اعلام اینکه استعفا را خیانت می‌شمارد و اکثریت نصف به علاوه یک نمایندگان

(۱۶۲) گزارش راتنی، ۱۲ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۱۶۳) گزارش راتنی، ۱۹ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564.

(۱۶۴) گزارش بکلی سری، ۷ آوریل ۱۹۵۳، همانجا. طبق این گزارش «علاوه گفت که کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند ولی در مورد مکن تردید دارد که تا آخر پیش برود. در حالی که کاشانی از هر دوی آنان حمایت لفظی می‌کند، آن دو نیز به نظر می‌رسد موضعی اتخاذ کردند که هرگاه تلاش در ساقط کردن مصدق به وسائل مسالمت آمیز یا طرق دیگر به شکست بینجامد، بتوانند مدعی عدم مداخله خود بشوند».

برای ماندنش بر سر کار کافی است، واکنش نشان داد.^{۱۹۵} او با خودداری از شرکت در مراسم سلام نوروزی عمق ناخشنودی خود را نسبت به شاه نشان داد^{۱۹۶} و در نقطه رادیویی اش از چگونگی جریاناتی که منجر به واقعه ۹ اسفند شده بود پرده برداشت.^{۱۹۷}

طرفداران مصدق به تلاش‌های خود در فراهم کردن زمینه تصویب گزارش هیئت هشت نفری که اقلیت بنحوی سازش‌نپذیر می‌کوشید مانع از تصویب آن شود ادامه دادند. آیین‌نامه داخلی مجلس وظيفة مخالفان را تسهیل می‌کرد و یک گروه کوچک را قادر می‌ساخت با حضور نیافتند در جلسات و شکستن حد نصاب اکثریت را مرتب‌آ دستخوش ناکامی کند. دولت وسیله‌ای برای جلوگیری از تاکتیک‌های طرفداران جنجال‌برانگیز پیشینش در مجلس نداشت و دشمنی آنان توانایی دولت را در رهبری یا کنترل مجلس بسیار کاهش داده بود. مجلس دیگر میدان مقابله طرفداران بهره‌مند از اعتماد به نفس دولت و مخالفان محظوظ و اهل معاشات نبود، بلکه عرصه فعالیت فراکسیون‌هایی شده بود که برخی از آنها در دشمنی با دولت از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرند.

در اواسط اسفند بقایی و مریدش علی زهری به همراه قنات‌آبادی و کریمی، فراکسیون نجات نهضت را تشکیل دادند و در اواخر اسفند حائری‌زاده با شماری از مخالفان دولت که در راست گرایی و سلطنت‌طلبی و نفی اصول مورد نظر نهضت ملی انگشت‌نما بودند فراکسیون آزادی را بوجود آورد که از ده نماینده تشکیل شده بود. این دو فراکسیون هسته اصلی مخالفان دولت را در مجلس تشکیل می‌دادند و حائری‌زاده همان نقشی را بر عهده گرفت که جمال امامی در مجلس قبلی داشت.^{۱۹۸} پیدایش دو فراکسیون مزبور تشکیل دو فراکسیون دیگر به نامهای اتحاد و

.۱۹۵) باخته امروز، ۲۷ اسفند ۱۳۳۱.

۱۹۶) همانجا، ۱۰ فروردین ۱۳۳۲، همچنین نگاه کنید به «رازهای فاش نشده از وقایع ۲۸ مرداد»، مجله آشفته، شماره‌های ۱ تا ۱۳، ۱۳۳۳، در واقع به دنبال وقایع ۹ اسفند مصدق از رو برو شدن با شاه خودداری کرد و تلاش‌های آشی جویانه در ترتیب ملاقاتی با شاه را حتی در خانه خودش نپذیرفت. مصدق، خاطرات و تأملات، ص ۲۶۷.

۱۹۷) پام مصدق به ملت، متن در باخته امروز، ۱۷ فروردین ۱۳۳۲.

۱۹۸) در اسفند ۱۳۳۱ حائری‌زاده قصد داشت از کشورهای همسایه دیدن کند. دولت ظاهراً به منظور به دام انداختن و مشغول داشتن وی، گربا به او پیشنهاد کرده بود که وظيفة بازرسی از سفارتخانه‌های ایران در این کشورها را پذیرد. ولی حائری‌زاده به فشار آبت‌الله بهبهانی این

کشور را تشویق کرد که همراه با چند نماینده منفرد کمابیش راه میانه روی را در پیش گرفتند.^{۱۶۹} آنها بنحوی رفتار می کردند که همیشه در کنار طرف برندۀ قرار گیرند؛ بعضی از آنان می کوشیدند نقش میانجی «بیطرف» را بازی کنند درحالی که سعی آنان بر این بود که نظر هر دو طرف را جلب کنند. اگرچه هنوز طرفداران مصدق در مجلس اکثریت داشتند، ولی مخالفانش به آسانی می توانستند مجلس را فلنج سازند.

به عنوان مثال فرآکسیون آزادی برای اینکه از کار مجلس جلوگیری کند و تبلیغات ضد دولتی اش را گسترش دهد به قم عزیمت کرد. وقتی گروهی از نماینده‌گان کوشیدند میانجیگری کنند، حائزیزاده اصرار ورزید که به مجلس برخواهد گشت مگر اینکه حق انتصاب رؤسای شهربانی، ژاندارمری و ستاد ارتش بمدت پنج سال به مجلس تفویض گردد.^{۱۷۰} مصدق که می دانست علت اصلی اختلاف گزارش هیئت هشت نفری است با اظهار این مطلب که سرنوشت گزارش هر چه باشد به زمامداری ادامه خواهد داد و تصویب آن فقط ممکن است به دولت کمک کنند، ترفندهای مخالفانش را خنثی کرد. با اینهمه او علاقه‌مند بود گزارش در جلسه علنی مجلس مورد مذاکره قرار بگیرد و مخالفانش مصمم بودند از این کار جلوگیری کنند.

کوشش در متزلزل ساختن دولت منحصر به فعالیتهای فلنج کننده شبه پارلمانی نبود. در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ سرتیپ محمود افشارطوس رئیس جدید الانتساب شهربانی که مردی بهره‌مند از نیرو و پویایی بود ریوده شد و بطرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. ظاهراً بنا بود ریودن افشارطوس که از جانب شماری از فعالان طرفدار زاهدی – از جمله یکی از سیاستمدارانی که بعدها محروم نزدیک شاه شد و به سفارت و وزارت رسید – و نیز عوامل و جاسوسان انگلیسی طراحی شده بود، با یک رشته عملیات خرابکاری دنبال شود. هدف رایانه‌گان در وهله نخست این بود که اطلاعاتی از افشارطوس کسب کنند و روحیه دولت را تضعیف کنند ولی رفتار جسورانه او با

پیشنهاد را رد کرد (گزارش راتنی، ۲ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104564). حائزیزاده در ارتباط نزدیک با اشخاصی نظیر ببهانی و امام جمعه بود.

(۱۶۹) جبهه آزادی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ گزارش روی ملبورن تحت عنوان: «آخرین صفحه‌بندی فرآکسیونها در مجلس هفدهم»، ۶ مه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104566.

(۱۷۰) باخته امروز، ۲۷ فروردین - ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.

شکنجه‌گران و دشنام دادن به شاه، ربانیدگان را به قتل او واداشت.^{۱۷۱} پس از وقوع این قتل، سرلشکر زاهدی که پس از مدت کوتاهی بازداشت در رابطه با واقعه ۹ اسفند آزاد شده بود به فرمانداری نظامی احضار شد اما با تحصین در مجلس از بازداشت گریخت و کاشانی شخصاً دستور داد از وی خوب پذیرایی شود.^{۱۷۲} بسیاری از اشخاصی که در رابطه با قتل افشارطوس بازداشت شده بودند ارتباط نزدیک با بقایی داشتند و او را در ماجرا درگیر معرفی کرده بودند.^{۱۷۳} لیکن بازداشت بقایی به سبب بهره‌مندی او از مصونیت پارلمانی ناممکن بود. اگرچه قتل افشارطوس ضربه شدیدی به دولت وارد کرد، ولی شرکت انبوه عظیمی از مردم در مراسم تشییع جنازه^{۱۷۴} او سند محکومیت قاتلان و نشانه پشتیبانی مداوم از مصدق بود.

ادعای همدست بودن بقایی با قاتلان، امکان آشتب را بیش از پیش دشوار ساخت. بقایی هم از تهران و هم از زادگاهش کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود و برخلاف رسم متداول هر دو کرسی را حفظ کرده بود. اکنون دولت تصمیم گرفت نمایندگی او را محدود به تهران نماید و ترتیبی بدهد که علی روحي که طرفدار دولت بود و در انتخابات کرمان نفر دوم شده بود، کرسی نمایندگی کرمان را عهده‌دار شود. بقایی بیدرنگ از نمایندگی تهران استغفا کرد و تقاضا نمود به اعتبارنامه‌اش به عنوان نماینده کرمان رسیدگی شود.^{۱۷۵} موضوع به مشاجره‌ای سخت و حتی زد و خورد در مجلس انجامید و موجب مضر و شدن خود روحی شد.^{۱۷۶} وقتی کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌های مجلس با اکثریت قاطع علیه

(۱۷۱) از مصاحبه‌ای با یک دیپلمات انگلیسی؛ البته به دشواری می‌توان تصور کرد که قتل افشارطوس نتیجه منطقی ریودن و بخصوص رفتار وحشیانه‌ای که با او به عمل آمد نبوده است.

(۱۷۲) با ختر امروز، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، همچنین دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۵۶-۳۵۷.

Zahedi در ۲۵ تیر به تحصین خود در مجلس خاتمه داد و مخفی شد.

(۱۷۳) اعلامیه فرمانداری نظامی، متن در با ختر امروز، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۷۴) گزارش‌های با ختر امروز، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۲ که از سوی خبرگزاری‌های بین‌المللی تأیید شد.

(۱۷۵) با ختر امروز، ۷ و ۸ اردیبهشت ۱۳۳۲، برای آگاهی یشتر نگاه کنید به: بقایی، «من نماینده کرمان هستم» (تهران، خرداد ۱۳۳۲). برای مجموعه‌ای از نظرها و نامه‌های بقایی نگاه کنید به: شناخت حقیقت: دکتر مظفر بقایی کرمانی در پیشگاه تاریخ (تهران ۱۳۵۸).

(۱۷۶) با ختر امروز، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲.

روحی رأی داد،^{۱۷۷} فرآکسیون نهضت ملی او را رها کرد. در همین حال وزیر دادگستری رسماً از مجلس تقاضای سلب مصونیت پارلمانی بقایی را کرده بود تا مقامات قضایی بتوانند در ارتباط با قتل افشار طوس او را محاکمه کنند. به دنبال این، خصومت‌ها و مشاجرات در مجلس دامنه گستردگتری پیدا کرد و یک هیئت هجده نفره که برای حصول آشتی تشکیل شده بود کاری از پیش نبرد. توانایی نمایندگان مخالف دولت در از کار انداختن مجلس، دولت و طرفدارانش را وادار کرد که کلیه تقاضاهای آنان را پذیرنند مشروط بر اینکه بگذارند جلسه کامل مجلس تشکیل شود و به گزارش هیئت هشت نفری رسیدگی کند.^{۱۷۸} جلسه مزبور در ۲۹ اردیبهشت تشکیل شد اما تبدیل به فرست دیگری برای حملات ضد دولتی بیشتر گردید. بقایی دولت را متهم کرد که اشخاصی را که به اتهام قتل افشار طوس بازداشت کرده برای اخذ اقرار شکنجه کرده است، قنات آبادی مدعی شد که دولت قصد نابودی بقایی را دارد در حالی که میر اشرفی دولت و نخست وزیر را «قاچاق» اعلام کرد.^{۱۷۹} دو روز بعد سنجابی به این اتهامات مستدلًا پاسخ گفت.^{۱۸۰} صرفنظر از درستی یا نادرستی ادعاهای دو طرف، این واقعیت که گفتگو میان دولت و مخالفان چیزی جز مبادله یک سلسله بدگوییها و اتهامات متقابل نبود، وضع خطرناکی بود.

حدود یک هفته بعد اقلیت که به شرکت در چند جلسه مجلس تن در داده بود ابتکار عمل را از دست داد. طرفداران دولت موفق شدند قید سه فوریتی بودن گزارش هیئت هشت نفری را از تصویب مجلس بگذرانند و آنگاه آن را به عنوان طرحی تقدیم مجلس کنند.^{۱۸۱} البته تصویب نهایی آن محتمل به نظر نمی‌رسید زیرا اقلیت مصمم بود مانع از آن شود و با هرگونه لایحه دولت مخالفت کند. بقایی مبارزه جدیدی را آغاز کرد و دولت را متهم نمود که با حزب توده تبانی کرده است و قصد دارد سلطنت را ملغی کند.^{۱۸۲}

در جلسه ۷ خرداد مجلس، معظمی که از طرفداران مصدق بود این اتهامات را

(۱۷۷) همانجا، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۷۸) همانجا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۷۹) همانجا، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲.

(۱۸۰) مذاکرات مجلس، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۱.

(۱۸۱) باخته امروز، ۵-۲ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۲) مصاحبه با بقایی، شهریور ۱۳۵۸؛ ایضاً نطق بقایی در مجلس، ۵ خرداد ۱۳۳۲، متن در شاهد، ۶ خرداد ۱۳۳۲ و شماره‌های مختلف شاهد بخصوص از اردیبهشت ۱۳۳۲ به بعد.

مؤکداً رد کرد و اظهار تأسف نمود که طی نخستین سال مجلس هفدهم هیچ کاری جز پرگوییهای بی‌محتوه، اتهامات متقابل و دشnam و افترا انجام نشده است.^{۱۸۳} این ارزیابی قابل انکار نبود؛ ضوابط و معیارهای پارلمانی رو به تنزل بود و حتی به سطح زد و خوردهای مفترضهای در صحنه مجلس نیز فروکش کرده بود. در جلسه ۱۷ خرداد، حسین مکی، رضوی نایب رئیس مجلس را به بهانه انحراف از دستور جلسه زیر سیل دشنام قرار داد و در میان جنجالی که به دنبال آن صورت گرفت شماری از نمایندگان مورد ضرب و جرح قرار گرفتند.^{۱۸۴} طرفداران دولت خواستار شدند که مکی یا معدتر بخواهد یا طبق نظامنامه مجلس توبیخ شود و در غیر این صورت در جلسات شرکت نخواهند کرد. اکنون این مشاجره تازه سایر مسائل را تحت الشاعع قرار داده بود و تلاشهای آشتی جویانه مثل سایر موارد کارساز نبود.^{۱۸۵}

یکبار دیگر طرفداران مصدق با ترتیب دادن تظاهراتی در میدان بهارستان به مردم متوصل شدند. این کار مخالفان را که خودشان قادر نبودند پشتیبانی عمومی را برای تلاشهای ضد دولتی خود جلب کنند دچار نگرانی کرد. کاشانی اعلام کرد که این کار ثابت می‌کند که دولت در مجلس اکثریت ندارد و در خصوص وضع خود در پارلمان نگران است. او به شیوه مألف خود مدعی شد که اقلیت فقط خواستار اجرای صحیح قانون اساسی است و این کار با اصلاحات منافاتی ندارد.^{۱۸۶} اگرچه تظاهرات میدان بهارستان به آن عظمتی نبود که روزنامه‌های طرفدار دولت ادعا می‌کردند، ولی روحیه طرفداران مصدق را که سیاستها و تاکتیکهایش مورد تأیید تظاهر کنندگان قرار گرفته بود قوی‌تر ساخت.^{۱۸۷} در همین حال زمان تجدید انتخاب رئیس مجلس نزدیک می‌شد و بنابراین لازم بود مجلس حد نصاب خود را بدست آورد.

کاشانی که نامزد ریاست مجلس از جانب مخالفان دولت بود، تاکنون هیچ اشتیاقی به حل اختلافات موجود از خود نشان نداده بود. به عکس، او به خود اجازه داده بود که مبدل به منبع الهام مخالفان بشود و فعالیتهایش به جایی رسیده بود که انگلکیسیها و

(۱۸۳) مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۴) باخته امروز، ۱۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۵) همانجا، ۱۹ تا ۲۸ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۶) همانجا، ۲۷ خرداد ۱۳۳۲.

(۱۸۷) متن در همانجا، ۳۰ خرداد ۱۳۳۲.

امريکايسها احتمال نخست وزيري او را از نظر دور نمي داشتند.^{۱۸۸} از آنجايي که انتخاب رئيس مجلس مستلزم تشکيل جلسه كامل بود، کاشاني سرانجام در دوم تير ماه رضوي و مكى را آشتي داد.

کاشاني استدلال می کرد که اگر اجازه داده شود وضع موجود ادامه يابد، مملکت از دست خواهد رفت و درمان کار به نظر او اجرای صحيح «قانون اساسی» بود.^{۱۸۹} اين کار بمنزله چيزی جز دایمي کردن آسيب پذيری مzman دولت در برابر مجلس نبود. مصدق موافق بود که مملکت در وضع خطرناکی قرار دارد و از اجرای قانون اساسی نيز پشتيبانی کرد ولی برداشت او بكلی متفاوت بود. مصدق در ملاقاتي با نمایندگان فراكسيونهاي اتحاد و کشور اظهار داشت در هر جايي که رژيم پارلماني وجود داشته اين گونه مسائل نيز بوده است. وي افزواد تحول و تکامل باید تدریجي صورت بگيرد و تأکيد کرد که دستاوردهای موجود را نباید فدای اميد به انتخاب يك مجلس بي عيب و نقص کرد زира بدون وجود مجلس، حتى پنجاه سال تهيه و تدارك به جايی نخواهد رسيد.

با وجود اين مجلس باید قادر باشد کارهای مفید انجام بدهد... باید يك اکثريت و يك اقلیت ثابت داشته باشد که اولی از دولت پشتيبانی کند و دومی راهنمای آن باشد... اگر دولت مجبور باشد تمام وقت خود را صرف مقابله با کارشكنيهای مخالفين کند بهيج وجه قادر نخواهد بود دست به اصلاحات بزند... با کمال تأسف باید بگويم که اين دولت که برای اداره امور کشور در برابر مردم مسئول است چارهای ندارد جز اينکه برای حل اين مشکل به خود مردم متوصل شود و به هر ترتيبی شده به اين وضع غيرقابل تحمل خاتمه بدهد.^{۱۹۰}

صدق در گذشته خوابطي برای رفتار اقلیت تعیین کرده بود که اکنون مخالفانش

(۱۸۸) مع ذلك يكى از مقامات رسمي وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت: «نه ما و نه امریکايسها هیچ اميدی به جانشین شدن کاشاني بجای مصدق نداریم و بنابراین به طریق اولی هیچ دلیلی برای کمک به او برای در دست گرفتن قدرت نمی بینیم». (گزارش راتنى، ۱۱ مه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104565).

(۱۸۹) باختراً امروز، ۲ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۰) همانجا، ۶ تیر ۱۳۳۲.

علیه او بکار می‌بردند. هنگامی که به ابستروکسیون پارلمانی متولّ می‌شدند، استفاده از این حربه را توسط مصدق علیه دولت صدر خاطرنشان می‌ساختند و او را به عنوان ابداع‌کننده این تاکتیک محکوم می‌کردند.^{۱۹۱} همچین اغلب به مخالفتهای سابق مصدق با حکومت نظامی، اختیارات تمام و تضعیف مجلس اشاره می‌کردند و از قاعدة حد نصاب که مصدق همیشه با تغییر آن مخالفت ورزیده بود، خداکثراً استفاده را می‌بردند. لیکن وظیفه زمامداری در برابر این همه دشواریها و نامرادی، مصدق را از خطرات قدرت بی‌حد و حصر مجلس، یا شماری نماینده مخالف در درون آن، در برابر آسیب‌پذیری دائمی قوهٔ مجریه کاملاً آگاه کرده بود. مصدق با تقاضای اختیارات یک درمان موقت پیدا کرده بود ولی این کار ترکیب ساختاری سیاست طایفه‌ای را عمیقاً مورد تهدید قرار داده بود بی‌آنکه او را از کارشکنیهای مجلس مصون نگاه دارد.

در گذشته هیچ‌کس به استواری مصدق از قدرت مجلس طرفداری نکرده بود ولی او اکنون معتقد شده بود که همه‌پرسی تنها راه چاره است. طرفدارانش امیدوار بودند با انتخاب معظمی به ریاست مجلس از این کار پرهیز شود، در حالی که مخالفان به پیروزی کاشانی اطمینان داشتند. بنابراین هر دو گروه موافقت کردند که جلسه علنی مجلس به منظور انتخاب رئیس تشکیل شود. این انتخاب در ۱۰ تیر صورت گرفت و معظمی با کسب ۴۱ رأی در برابر کاشانی که ۳۱ رأی آورده پیروز شد.^{۱۹۲} علی زهری دست‌پرورده بقایی برای اینکه تأثیر پیروزی دولت را کاهش دهد و توجه‌ها را از آن منحرف کند بلافضله ورقه استیضاحی علیه دولت تقدیم و دولت را متهم کرد که شرکت‌کنندگان ادعایی در قتل افسار طوس را شکنجه داده است.^{۱۹۳}

این دومین استیضاحی بود که در طول زمامداری مصدق علیه دولت او به عمل می‌آمد و حرکتی بود که اختلافات موجود را تشدید می‌کرد. تلاش در جلوگیری از تصویب نهایی گزارش هیئت هشت نفری نیز ادامه داشت و نماینده‌گان اقلیت رسماً پیشنهاد کردند که دوازده مورد اصلاح اضافی و انحرافی که گزارش را بکلی از

۱۹۱) «اعلامیه اقلیت»، متن در باخترا امروز، ۷ تیر ۱۳۳۲.

۱۹۲) باخترا امروز، ۱۰ تیر ۱۳۳۲، بعضی از نماینده‌گان که معتقد به حفظ قواعد باندباری بودند، می‌گفتند عاقلانه‌تر این است که به منظور حفظ موازنۀ بین قوای مقننه و مجریه کاشانی مجدداً به ریاست مجلس انتخاب شود، همانجا، ۷ تیر ۱۳۳۲.

۱۹۳) متن در شاهد، ۱۱ تیر ۱۳۳۲.

محتوا خالی می‌کرد نیز تصویب شود.^{۱۹۴} همچنین موفق شدند با در دست گرفتن چند کمیسیون مهم پارلمانی با کنترل دولت بر هیئت رئیسه مجلس مقابله کنند. شواهد بیشماری حاکی از این بود که روابط دولت و مجلس بیش از پیش رو به وحامت نهاده است. با وجود این دکتر صدیقی نایب نخست وزیر و وزیر کشور اعلام کرد که دولت برای پاسخ دادن به استیضاح آمده است و برای این منظور تاریخی نیز تعیین کرد.

در همان روزی که این خبر اعلام شد (۱۸ تیر) مکی و یک نماینده دیگر با اکثریت بیش از ۴۰ رأی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس انتخاب شدند.^{۱۹۵} این کار مصدق را با مسئله‌ای واقعی روپرورد، چون او به منظور رفع نیازهای دولت و به توصیه هیئت‌های اقتصادی دکتر شاخت و کامیل گوت (شهریور-مهر ۱۳۳۱)^{۱۹۶} دستور داده بود مبلغ ۳۰۰ میلیون ریال اسکناس منتشر شود ولی آن را پنهان نگاه داشته بود تا از تورم جلوگیری کند. طبعاً این کار دشمنی مخالفان را نیز برمی‌انگیخت. هنگامی که رزم آرا در سال ۱۳۲۹ تقاضای نشر اسکناس به مقدار کمتری را گرده بود، شماری از نمایندگان مجلس از جمله خود مصدق با آن بشدت مخالفت ورزیده بودند. اگر مکی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس درمی‌آمد، مسئله نشر اسکناس اضافی علنی می‌شد و این کار منظور دولت را با شکست روپرور می‌ساخت، دشواریهای مالی و اقتصادی را تشدید می‌کرد و حریبه قاطعی به دست مخالفان می‌داد. بعدها مصدق اقرار کرد که این امر یک عامل قطعی در متلاعده ساختن وی به لزوم همه‌پرسنی بوده است.^{۱۹۷}

پس از حوادث اسفند سال گذشته، بیشتر مبارزات ضد دولتی به نام شاه صورت می‌گرفت و با پشتیبانی شاه بود که تصویب گزارش هیئت هشت نفری عقیم مانده بود. با اینهمه مصدق موفق شد شاه و خانواده‌اش را از درگیری مستقیم در فراغرد سیاسی برکنار دارد. بسیاری از اعضاء خاندان سلطنت در خارج بسر می‌بردند و شاه بیشتر اوقات خود را در کرانه دریای خزر می‌گذراند و قادر نبود دیپلماتهای خارجی

(۱۹۴) باخته امروز، ۱۷ تیر ۱۳۳۱.

(۱۹۵) همانجا، ۲۰-۱۸ تیر ۱۳۳۲.

(۱۹۶) همانجا، ۲ آذر ۱۳۳۱، و نیز نگاه کنید به الول ساتن، اثر یادداشده، ص ۲۹۰-۲۹۱.

(۱۹۷) خواندنیها، «جزیان محاکمه دکتر مصدق»، اثر یادداشده، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲ مصدق مدعی شد که رأی دادن به مکی به قصد ساقط کردن دولت بوده است. همچنین نگاه کنید به پاسخ مصدق به دانشجویان وابسته به جبهه ملی، ۲۸ فروردین ۱۳۴۲، متن در مکاتبات مصدق، تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم (بی‌جا ۱۳۵۴) ص ۱۵-۱۹.

را پیذیرد و بدون رضایت مصدق مسافرت کند. البته سلطنت طلبان دامنه فعالیتهای خود را بسیار گسترد بودند و به همراه طرفداران پیشین مصدق که اکنون به اردوی سلطنت طلبان پیوسته بودند شاه را پادشاهی بی‌گناه و قانون دوست جلوه می‌دادند که درباره او سخنان ناروا فراوان گفته شده است. مصدق علیرغم این فعالیتها و ادعاهای هنوز قادر بود از تجدید حیات دربار به عنوان مرکز ثقل سیاست جلوگیری کند.

استعفای علاء در ۵ اردیبهشت ۱۳۲۲ و انتصاب ابوالقاسم امینی به کفالت وزارت دربار تحول دیگری به نفع مصدق بود. از زمانی که علاء اعلام کرده بود که فکر سفر شاهانه در اسفند ماه سال گذشته ابتدا از جانب سه تن از اعضاء فراکسیون نهضت ملی عنوان شده بود و این ادعا تکذیبیهای شدیدی را برانگیخته بود، روابط مصدق با علاء دستخوش سردی و دشواری شده بود.^{۱۹۸} گذشته از این علاء در تماس دائمی با سفارت امریکا بود و شاه را به حمایت از زاهدی تشویق می‌کرد. به این دلایل مصدق از تعویض او استقبال می‌کرد و ادعا شده است که سمت نیابت نخست وزیر را به او پیشنهاد کرده بود.^{۱۹۹} وقتی علاء استعفا کرد امینی جانشین مناسبی برای او به نظر می‌رسید؛ او نماینده ادوار سابق مجلس بود و اخیراً به عنوان استاندار اصفهان خدمت کرده بود؛ و احتمال داشت بتواند میان دربار و دولت میانجیگری کند.^{۲۰۰} امینی بمحض انتصاب، فعالانه کوشید باب مذاکره را بین دربار و دولت باز نگاه دارد ولی شاه طبعاً او را از بسیاری از جنبه‌های فعالیتهایش بی‌خبر می‌گذشت.

صدق در ۱۹ اردیبهشت به یک پیروزی بسیار مورد نیاز دست یافت و آن استرداد املاک سلطنتی به دولت بود که بموجب قانون مصوبه ۲۰ تیر ۱۳۲۸ به شاه واگذار شده بود. در مقابل، دولت موافقت کرد سالی ۶۰ میلیون ریال به بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کمک کند که با نظارت دولت به مصرف امور رفاهی برسد.^{۲۰۱} اگرچه این یک شکست بزرگ برای شاه بشمار می‌رفت، او می‌توانست موجهاً آن را یک ناکامی موقتی بداند زیرا در اثر فعالیتهای مخالفان و مشکلات مالی و اقتصادی دولت بشدت تشجیع شده بود.

بزرگترین شکست مصدق که مهم‌ترین عامل تسریع کننده سقوط او دانسته

(۱۹۸) باختر امروز، ۱۹ و ۲۰ فروردین ۱۳۲۲

(۱۹۹) ایران ما، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۲

(۲۰۰) باختر امروز، ۱۰ و ۱۶ فروردین ۱۳۲۲. نام مکی نیز به عنوان کاندیدای احتمالی برده شده بود.

(۲۰۱) همانجا، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۲

می شد این بود که هنوز توافقی با انگلیسیها در مورد نفت حاصل نشده بود. در اواسط فروردین مکی به یکی از اعضاء سفارت امریکا اظهار داشته بود «مگر آنکه لطف الہی شامل حال مصدق شود، او نخواهد توانست بیش از دو ماه دیگر بر سر کار بماند چون احتیاج به فروش ۵ تا ۸ میلیون تن نفت به منظور رفع احتیاجات مالی اش دارد». ۲۰۲ این گفته ممکن است فقط بیان آرزو بوده باشد ولی در حقیقت هیچ راه حل ملموسی برای مسئله نفت دیده نمی شد. مصدق هنوز به پرداخت غرامت طبق شرایط خودش اصرار می ورزید در حالی که انگلیسیها خواستار پرداخت غرامت برای نقض قرارداد بودند و حاضر نمی شدند از قبل میزان ادعاهایشان را اعلام کنند. هرگونه نشانه سازشی از جانب مصدق، مانند همیشه مورد حمله کاشانی، حائزیزاده و دیگران قرار می گرفت که با سرسرخی مدعی بودند انگلیسیها استحقاق دریافت هیچ گونه غرامتی از ایران را ندارند، ۲۰۳ و هیچ یک از اینان طرح و پیشنهادی نداشت که اختلاف چگونه باید حل شود.

اگرچه انگلیسیها ایران را محاصره اقتصادی کرده بودند، اما دولت قادر بود به بعضی از کشورها از قبیل ایتالیا و ژاپن نفت بفروشند. انگلیسیها به دادگاههای نیز و توکیو شکایت کردند ولی آنان به نفع ایران رأی دادند. ۲۰۴ هر چند این یک دستاورده مهم بشمار می رفت ولی تأثیر آن به سبب ۵۰ درصد تخفیفی که دولت ایران در بهای فروش نفت می داد، زیاد نبود و اقلیت به تقبیح و ناچیز جلوه دادن آن ادامه می داد. ۲۰۵ سیاست مصدق منتبثی بود بر پایداری تا هنگامی که انگلیسیها امتیازی بدھند یا در واقع او می خواست به همان استراتژی علیه انگلیسیان دست یازد که آنان علیه او به کار گرفته بودند. وی بدین منظور احتیاج به یک پایگاه قدرت مطمئن داشت – ولی ثابت شده بود که حصول و حفظ چنین پایگاهی غیرممکن است. در نخستین دوره زمامداری اش، اعضای اقلیت به سرسرخانه تر شدن موضوع انگلیس نسبت به او کمک کرده بودند و اکنون او را تضعیف می کردن و امید انگلیسیها را

۲۰۲) نلگرام سفارت امریکا، ۱۰ آوریل ۱۹۵۳، ۱۰۴۵۶۵ EP 371 FO.

۲۰۳) نطق مصدق به مناسب سال نو، ۲۹ اسفند ۱۳۳۱، متن در باخترا امروز، ۸ و ۱۰ فروردین ۱۳۳۲، نیز نگاه کنید به فاتح، اثر یاد شده، ص ۶۳۷-۶۳۸؛ الول ساتن، اثر یاد شده، ص ۴۰۸-۴۰۸.

۲۰۴) مصاحبه با کاشانی، اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۳۲، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۱۷-۳۱۹؛ نطقهای حائزیزاده در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۶ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.

۲۰۵) باخترا امروز، ۲۱ اسفند ۱۳۳۱؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲.

۲۰۶) همانجا، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ شاهد ۴ خرداد ۱۳۳۲.

دامن می‌زدند که اگر بتوانند مقاومت کنند خواهند توانست با جانشین مصدق به توافق برسند.

در ۸ تیر ۱۳۳۲، آیزنهاور به مصدق اطلاع داد که تا زمانی که ایران نتواند راه حلی برای مسئله نفت بیابند نمی‌تواند هیچ‌گونه انتظار کمک مالی مهمنی از امریکا داشته باشد، ایالات متحده نفت ایران را نخواهد خرید و کمک نظامی و فنی خود را افزایش نخواهد داد. نامه آیزنهاور همهً امیدها در حصول توافقی در مورد نفت را برباد داد. آیزنهاور تأکید کرده بود: «هرگاه بنا شود صرفاً بر مبنای از دست رفتن دارایی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسئلهٔ غرامت حل گردد»، این ترتیب راه حلی نخواهد بود که بتوان آن را عادلانه خواند.^{۲۰۷} و بدین سان تلویحاً از تقاضای انگلیسیها در خصوص غرامت برای فسخ قبیل از موعد قرارداد پشتیبانی کرده بود.^{۲۰۸} انتشار این نامه سرانجام اسطورهٔ پشتیبانی مداوم امریکاییها از مصدق را از میان برد و این کار بسیاری از مخالفان او را تشجیع کرد. اما در عین حال نشان داد که برخلاف اتهامات مخالفان، چون مصدق حاضر به سازش نشده از اعطای کمک مالی به او خودداری کرده‌اند.

موضع امریکا مسائل مالی و اقتصادی دولت را تشدید کرد ولی این مسایل آنقدر وخیم یا کافی نبودند که دولت را سرنگون سازند. درواقع دولت بدرغم کلیه دشواریها توانسته بود ترتیب حل پاره‌ای از این مسایل را بخصوص در زمینهٔ تجارت خارجی بدهد. صادرات افزایش یافته و مقداری ارز مورد نیاز را تأمین کرده بود. در دی ماه ۱۳۳۱ دولت خود را قادر به لغو تصویب‌نامه ۲۸ خرداد ۱۳۲۷ دیده بود که بازار گنان بیگانه را از وارد کردن کالا به ایران بازمی‌داشت. همچنین شروع به صدور پروانه بازار گانی با خارجه به منظور تشویق صادرات کرده بود.^{۲۰۹} دولت به منظور جبران از دست دادن درآمد نفت، توجه خود را به توسعه صنایع دخانیات و نساجی متمرکز ساخته و به تلاش‌های خود در ثبت نرخ ارز ادامه می‌داد.^{۲۱۰} محدودیت واردات و کاهش ارزش ریال بدرغم پی‌آمدهای تورمی آن، کمک به راه افتادن صنایع داخلی

(۲۰۷) متن نامه‌های مصدق و آیزنهاور در تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تألیف فواد روحانی، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۶۸-۳۷۱ درج شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ روابط ایران و امریکا نگاه کنید به کتاب باری روین، «جنگ قدرتها در ایران» و کتاب جیمز بیل، «عقاب و شیر».

(۲۰۸) وزارت روابط با کامپلث به راتنی، ۱۳ مارس ۱۹۵۳، FO 371 EP 104563.

(۲۰۹) باخته امروز، ۳ تیر ۱۳۳۲.

کرد بطوری که این دوره را یکی از ادوار «بمبود صنعتی» نامیده‌اند.^{۲۱۰} تا این تاریخ مصدق همانند پیشینیانش در مورد بودجه تحت اقتدار مجلس بود ولی این بار با استفاده از اختیارات، لایحه قانونی بودجه سال ۱۳۳۲ را تصویب کرد.^{۲۱۱} از زمان جنگ جهانی دوم، روسها ۱۱ تن طلا و مقداری پول در ازاء استفاده از تسهیلات حمل و نقل ایران و تبدیل پول در دوران جنگ به ایران بدھکار بودند. اگر دولت می‌توانست اینها را پس بگیرد، ممکن بود بعضی از مسایل خود را حل کند ولی روسها همچنان به مسامحه و طفره روی ادامه می‌دادند. مصدق در راستای سیاستش که موازنۀ منفی بود در بهمن ماه ۱۳۳۱ هنگامی که قرارداد شیلات ۱۹۲۷ به پایان رسید، شیلات شمال را ملی کرد. اگرچه روسها تقاضای تجدید قرارداد را داشتند،^{۲۱۲} ولی تیرگی محسوسی در روابط دو جانبه دو کشور که قبلًا نیز سرد بود صورت نگرفت. در اواخر دوران نخست وزیری مصدق، مذاکره درباره بمبود روابط دو جانبه و توسعه بازارگانی بخصوص تجارت پایپایی با سادچیکوف سفير شوروی ادامه یافت ولی به نتیجه قطعی نرسید. هر چند مسایل اقتصادی و مالی دولت جدی بود، ولی حتی سفارت امریکا تا شب کودتای مرداد ۱۳۳۲ اعتقاد داشت که دولت خواهد توانست تدبیر درمانی بکار ببرد و «برای مدتی نامعلوم بحران حاد مالی را دفع نماید».^{۲۱۳}

در مقام مقایسه، حل مسایل مربوط به نظم و قانون در وهله نخست آسان‌تر به نظر می‌رسید. دولت از اوایل زمستان ۱۳۳۱ ادست به تدبیری نظیر تشکیل «شورای امنیت ملی»^{۲۱۴} به منظور هم‌آهنگ ساختن تصمیمات در امور امنیتی و نیز افزایش افسران طرفدار دولت در سمت‌های فرماندهی نیروهای انتظامی زده بود. همچنین امور

210) M. Agah, «Some Aspects of Economic Development of Modern Iran» (D. Phil. Thesis, Oxford, 1958), p. 212, quoted in H. Mahdavi, «The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: the case of Iran», in M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East* (London, 1970), p. 442.

همچنین نگاه کنید به همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ۲۱۱) باخته امروز، ۱۳ خرداد ۱۳۳۱.

۲۱۲) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پوریا، اشریاد شده، جلد ۲ من ۳۲۹-۳۳۶؛ سپهر ذیع، ایران در دوران دکتر مصدق، تهران، ۱۳۶۳، من ۱۴۴-۱۳۳.

۲۱۳) گزارش سفارت امریکا، ۱۶ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569.

۲۱۴) اطلاعات، ۱۳ بهمن ۱۳۳۱؛ گزارش راتنی، ۱۱ فوریه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104562.

عشایری را از کنترل ارتش خارج ساخته و در اختیار وزارت کشور قرار داده بود^{۲۱۵} با این هدف که بهره‌برداری سیاسی و سرکوب عشایر بدست ارتش را کاهش دهد و وفاداری عشایر را که بیشتر متمایل به شاه بودند به نفع دولت جلب کند. گذشته از اینها دولت موفق شده بود از میزان کمک شاه به احزاب و گروههای مخالف بکاهد اما نتوانسته بود وسعت دامنه فعالیتهای نظیر فعالیتهای برادران رشیدیان را بدرستی ردیابی کند.

در واقع دولت در حفظ نظم و قانون با دشواریهای جدی مواجه شده بود. رفتار با خلافکاران و مقدمین علیه دولت به طرز شگفت‌آوری ملایم بود و بیشتر اشخاصی که در رابطه با واقعه ۹ اسفند بازداشت شده بودند بزودی آزاد شدند. یکی از دلایل این کار فشار زیادی بود که اقلیت برای آزادی این خلافکاران به دولت وارد می‌ساخت^{۲۱۶} و اغلب تصریح می‌کرد که این شرط قبلی هرگونه مذاکره درباره گزارش هیئت هشت نفری است. افزون بر آن دولت بی‌اندازه در برابر اتهام دیکتاتوری حساس بود و طرفه آنکه این اتهام را شبکه گسترده روزنامه‌های مخالف – که صرف وجود آنها ادعاهایشان را درباره دیکتاتوری برای حکومت باطل می‌کرد – مرتباً مطرح می‌کردند و روزنامه‌های طرفدار دولت نیز عیناً آنها را نقل می‌کردند.^{۲۱۷} مهمتر آنکه دولت با رعایت دقیق قانون و ضوابط مدنی در واقع به ناگزیر می‌کوشید امور مملکت را با ترتیبات قانونی موجود حل و فصل کند، ترتیباتی که ناکافی، مستعد برای اعمال فشار و غالباً فاسد بود و منتهی به آزادی بعضی از خلافکاران سیاسی جدی شده بود. دولت نه سازمان اطلاعاتی مناسبی داشت

(۲۱۵) گزارش سفارت امریکا، ۱۰ آوریل ۱۹۵۳، FO 371 EP 104565؛ گزارش سفارت امریکا، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳، همانجا.

(۲۱۶) کاشانی همچنین برای آزادی شیخ محمد تهرانی رهبر «جمعیت قائمیه» که در اردیبهشت ۱۳۴۲ بخاطر خطاها ضد دولتی شدیدش که روزنامه‌های مخالف بخششایی از آنها را منتشر ساخته بودند بازداشت شده بود، به دولت فشار وارد می‌ساخت (نامه‌های کاشانی به مصدق، متن در دهنوی، اثر یاد شده، جلد ۳، ص ۳۸۰-۳۷۸؛ تلگرام سفارت امریکا به وزارت خارجه انگلیس، ۳ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567).

(۲۱۷) اتهام دیکتاتوری از جانب بعضی از نویسندهان خارجی نیز تأکید می‌شد. به عنوان مثال نگاه کنید به:

Marbury Efimenco, «An Experience with Civilian Dictatorship in Iran: The Case of Mohammad Mossadegh», Journal of Politics, XVII, no. 3 (August 1955), pp. 390-406.

و نه هیچ وسیله مؤثری برای اجرای قانون؛ کنترل کامل بر سازمانهای اداری و ارتش نداشت و هر حرکت مؤکدی که برای ابراز قدرت می‌کرد موجب برانگیخته شدن مخالفان می‌شد. با اینهمه دولت که مجهز به قانون اختیارات مصدق، قانون امنیت اجتماعی و ادامه حکومت نظامی از فروردین ۱۳۳۱ به بعد بود، می‌توانست در رفتار با توطنه‌گران و قانون‌شکنان ثبات عزم و قاطعیت بیشتری از خود نشان بدهد. بعای آن بقدرتی ملایم بخراج می‌داد که متهمان به قتل افشار طوس نه تنها نیازی به دفاع از خود ندیدند بلکه به دشنام دادن به دولت ادامه دادند و حتی به استیضاح آن دست یازیدند.

یکی از تاکتیکهای عمدۀ مخالفان مصدق، متمرکز کردن توجه خود بر رفتار او با حزب توده بود. به اعتقاد آنان رفتار دولت با حزب توده در مقایسه با رفتار به ادعای آنان خشنی که دولت با آنها می‌کرد بسیار ملایم بود. حزب توده نظرش را درباره ماهیت دولت چندان تغییر نداده^{۲۱۸} و از تلاش‌هایش در ایجاد اغتشاشات کارگری دست نکشیده بود،^{۲۱۹} اما هر بار که دولت با خطری جدی روپرتو می‌شد با بی‌میلی طرف دولت را می‌گرفت. مصدق نیز به سهم خود تاکتیک اولیه‌اش را که استفاده از حزب توده به عنوان یک نیروی متقابل یا خشی‌کننده در برابر مخالفانش یا به قول وابسته نظامی فرانسه «انداختن حزب توده و راست‌گرایان افراطی به جان یکدیگر» بود کاملاً ترک نکرده بود.^{۲۲۰} سرکوب حزب توده مخالف اعتقدات دموکراتیک مصدق بود. او در عین حال تشخیص داده بود که در برابر مخالفان راست‌گرایی رو به افزایش خود نمی‌تواند بکلی حزب توده را از خودش روگردان کند، اما این با «اتلاف» و «همدستی» با کمونیستها که مخالفان با جنجال فراوان دولت را متهم به آن می‌کردند، بسیار فاصله داشت. رأی یکی از قضات تهران مبنی بر اینکه رهبران حزب توده را نمی‌توان به اتهام واهی تبلیغ انکار کمونیستی و ضد سلطنت تحت تعقیب قرار

(۲۱۸) در مصاحبه‌ای با روزنامه دیلی درکر، دکتر رضا رادمنش، احسان طبری، محمود بقراطی، احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن رهبران بر جسته حزب توده مدعی شدند که دولت مصدق پایگاهی در میان مردم ایران ندارد و نماینده «بخش دیگری» از طبقه حاکمه ایران می‌باشد. (دیلی ورکر، ۲ مارس ۱۹۵۳).

(۲۱۹) از قبیل اعتصاب در کارخانه دخانیات تهران در اواسط اردیبهشت ۱۳۳۲، برای آگاهی پیشتر نگاه کنید به پوریا، اثر یاد شده، جلد دوم، ص ۶۲-۶۵.

(۲۲۰) لج وج (از کابل) به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳، FO 371 EP 104567. طبق ارزیابی وابسته نظامی فرانسه در تهران، حزب توده هیچ شانسی برای در دست گرفتن قدرت در آینده نزدیک نداشت.

داد، هیچ کمکی به دولت نکرد بلکه صدمه زیادی به آن زد. این رأی توجه روزنامه‌ها را به خود جلب کرد و مخالفان آن را به عنوان تأیید سیاست ملایم دولت نسبت به حزب توده تفسیر کردند.^{۲۲۱} این رأی که بی‌درنگ از طرف دولت مردود شناخته شد، به عنوان یکی از عواملی که به سقوط مصدق کمک کرد تلقی شده است.^{۲۲۲} به مناسبت نخستین سالگرد قیام ۳۰ تیر، دولت به طرفدارانش دستور داد تظاهراتی جدا از حزب توده ترتیب دهنده، اما تعداد تظاهرکنندگان توده‌ای بمراتب بیش از طرفداران دولت بود.^{۲۲۳} این امر حریة تبلیغاتی قاطعی در دسترس مخالفان راستگرا و حامیان انگلیسی و امریکایی آنان قرار داد و آن را دلیل محکمی قلمداد کردند بر اینکه کمونیستها در شرف در دست گرفتن قدرت‌اند.

اگرچه حزب توده در جلب عضویت تعدادی از افسران ارتش موفق شده بود، اما مقامات نظامی از این امر بی‌اطلاع نبودند.^{۲۲۴} افزون بر آن در شرایط بین‌المللی آن روز، ولو اینکه حزب توده قادر به چنین کاری بود، در دست گرفتن قدرت بوسیله یک کودتای نظامی بخشی از استراتژی آن بشمار نمی‌رفت و بعيد به نظر می‌رسید روسها که پس از مرگ استالین بشدت گیج و سردرگم شده بودند چنین حرکتی را تأیید کنند. در هر حال رژیم هرقدر هم که شکننده بود، ارتش با اینکه روحیه‌اش

(۲۲۱) کیهان، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ باخته امروز، ۲۸ اردیبهشت و ۲ خرداد ۱۳۳۲.

(۲۲۲) به عنوان مثال نگاه کنید به: ارسلان خلعتبری، «دکتر مصدق را کی به زمین زد؟» خواندنیها، ۱۲ دی ۱۳۳۳؛ ایضاً «داخل دستگاه دکتر مصدق چه خبر بود؟»، همانجا، ۱۶ آبان ۱۳۳۴. به همین نحو خلیل ملکی استدلال می‌کند که اگر دولت مصدق حزب توده را محکم کنترل کرده بود، امریکاییها علیه ایران برنامی گشتنده. «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، نبرد زندگی، اردیبهشت ۱۳۳۵، ص ۳۷-۳۲.

(۲۲۳) برآوردها فرق می‌کرد. سفارت امریکا توده‌ایها را ۴۰۰۰ و غیرتوده‌ایها را ۲۵۰۰ نفر تخمین زده بود (گزارش گندی، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569). در حالی که سفارت پاکستان تعداد تظاهرکنندگان غیرتوده‌ای را بین چهار تا پنج هزار نفر تخمین زد. (وزارت روابط با کشورهای مشترک المنافع به وزارت خارجه، ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۳). منابع دیگر تعداد بیشتری از تظاهرکنندگان توده‌ای ذکر می‌کنند. به عنوان مثال نگاه کنید به سپهر ذیع، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۹۹.

(۲۲۴) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

Farhad Kazimi, «The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis», in E. Kedourie and S. Haim (eds), *Towards a Modern Iran* (London, 1980), pp. 217-40.

ضعیف شده بود^{۲۲۵} و نیز دستگاه روحانیت هنوز قادر بودند با یک کودتای توده‌ای مقابله کنند. مصدق نیز برخلاف ادعاهای و تبلیغات مخالفان در برابر حزب توده به همچووجه ضعیف و بی اختیار نبود. او از در دست گرفتن قدرت بوسیله توده‌ایها نمی‌ترسید بلکه از یک کودتای راست‌گرای سلطنت طلب واهمه داشت^{۲۲۶} که حزب توده نیز آن را پیش‌بینی می‌کرد. با توجه به اینکه مجلس مبدل به امید اصلی دشمنانش شده بود، مصدق مصمم به انحلال آن بود.^{۲۲۷}

رد پائی توجه مصدق به همه‌پرسی را می‌توان دست کم از اوایل زمستان ۱۳۳۱ و آغاز مشکلات جدی دولت با مجلس دنبال کرد. وی در ۴ اسفند طی گفتگویی با هندرسون، حتی جزیئات آن را هم تشریح کرده بود.^{۲۲۸} توسل به همه‌پرسی که در بادی امر به عنوان هشدار بکار می‌رفت، در نظر بعضیها لافی بیش نبود. اما بتدریج که روابط دولت با مجلس رو به و خامت رفت جدی‌تر شد و حتی اجتناب‌ناپذیر به نظر آمد. اغلب نمایندگان مجلس با آن مخالف بودند و نه تنها فراکسیونهای اتحاد و کشور^{۲۲۹} بلکه بسیاری از طرفداران مصدق نیز می‌کوشیدند او را از این کار منصرف سازند.^{۲۳۰} وقتی معلوم شد که او حاضر نیست عقیده‌اش را تغییر دهد، اعضاء فراکسیون نهضت ملی استعفاء خود را تقدیم کردند و برخی دیگر از نمایندگان نیز از آنان تقليید کردند بطوری که در ۶ مرداد، پنجاه و شش نفر از نمایندگان استعفا کرده بودند.^{۲۳۱} با توجه به اینکه مجلس دیگر قادر به انجام وظیفه نبود، امید می‌رفت که نیاز به همه‌پرسی برطرف شده باشد لیکن نمایندگان مخالف دولت هنوز از مصونیت پارلمانی برخوردار بودند و می‌توانستند به فعالیتشان ادامه بدهند. مکنی هنوز می‌توانست نظارت بر اندوخته اسکناس را تقاضا کند و در نتیجه مصدق همچنان

(۲۲۵) وابسته نظامی فرانسه در تهران مدعی بود که «اعتقاد گسترده‌ای که ارتش ایران به عنوان نیروی سیاسی کارش تمام است نادرست می‌باشد». (لح وح (از کابل) به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳، EP 104567 FO 371).

(۲۲۶) مصدق، نتیرات، ص ۱۳۵-۱۳۲.

(۲۲۷) در مورد توضیح مصدق به لزوم رفاندوم نگاه کنید به: مصدق، خاطرات و نالمات، ص ۲۵۵-۲۵۳.

(۲۲۸) گزارش راتنی، ۲۴ فوریه ۱۹۵۳، EP 104562 FO 371.

(۲۲۹) نامه فراکسیون اتحاد به مصدق، متن در باخته امروز، ۱۳ تیر ۱۳۳۲؛ نامه فراکسیون کشور به مصدق، متن در همانجا، ۱۵ تیر ۱۳۳۲ و نیز نگاه کنید به همانجا، ۲۵ و ۲۷ تیر ۱۳۳۲.

(۲۳۰) همانجا، ۲۲ و ۲۳ تیر ۱۳۳۲.

(۲۳۱) همانجا، ۶ مرداد ۱۳۳۲.

مصمم به انحلال مجلس بود و می‌خواست از طریق مراجعه به آراء عمومی مشروعیت تازه‌ای را برای خود جلب کند.

برخلاف ادعای بعضی از روزنامه‌ها،^{۲۳۲} مصدق نمی‌توانست برای انحلال مجلس به شاه متولی شود و چنین کاری را نکرد چون این کار به منزله قانونی شناختن مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ بشمار می‌رفت. نمایندگان اقلیت در تلاش به منظور جلوگیری از همه‌پرسی در مجلس تحصن اختیار کردند و کوشیدند از آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی فتوایی علیه همه‌پرسی اخذ کنند ولی موفق نشدند.^{۲۳۳} اکنون خانه کاشانی مبدل به محل تجمع فعالیتهای علمی ضد دولت شده بود؛ او اعلامیه‌های شدید‌اللحنی منتشر می‌کرد؛^{۲۳۴} و بهبهانی هم اعلامیه‌های مشابهی انتشار می‌داد.^{۲۳۵} همچینین بقایی که لحن ضد مصدقی اش بسیار خشن شده بود اعلام کرد که اگر مصدق از برگزاری همه‌پرسی منصرف شود، او و زهری از نمایندگی مجلس استعفا خواهند کرد و داوطلبانه به زندان خواهند رفت.^{۲۳۶} مهتر از هر چیز اقلیت کوشید ترس از کمونیسم را برانگیزد اما بدغم کلیه تلاش‌هایش همه‌پرسی برگزار شد. ترتیب آن فوق‌الاده بحث‌انگیز و مغایر با روشهای عادی دموکراتیک بود؛ رأی‌گیری منحصر به شهرها می‌شد که طرفداران و مخالفان دولت آراء خود را در محله‌ای مجزا از یکدیگر و صندوقهای جداگانه می‌ریختند. بر رویهم بیش از ۲۴۰۰ رأی به نفع انحلال مجلس و تنها تعداد ناچیزی علیه آن داده شد.^{۲۳۷} در نظر مصدق و طرفدارانش نتیجه همه‌پرسی یک رأی اعتماد بسیار مؤثر به دولت و متصمن محکومیت آشکار گروههای مخالف آن بشمار می‌رفت. اما برای کسانی که در صدد سرنگونی خشونت‌آمیز دولت بودند، بخصوص عوامل انگلیس و امریکا، همه‌پرسی فرصتی بوجود آورد که مدت‌ها در انتظارش بودند.

برگزاری همه‌پرسی که به عنوان یک حرکت خلاف قانون اساسی جلوه داده شد، بیش از هر عامل دیگری شاه را قادر ساخت که به نام «حفظ قانون اساسی» قدم به پیش بگذارد. اکنون او کمتر از گذشته مردد و نامصمم بود ولی اطمینان قطعی از

.۲۳۲) داد، ۲۷ فروردین ۱۳۳۲ مرد آسیا، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.

.۲۳۳) باخترا امروز، ۱۰ مرداد ۱۳۳۲.

.۲۳۴) متن در دهنوی، اثر باد شده، جلد ۳، ص ۴۲۱-۴۰۷. همچنین نگاه کنید به مجمع مسلمانان مجاهد، «چرا با رفراندوم مخالفیم؟»، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲.

.۲۳۵) متن در شاهد، ۱۲ مرداد ۱۳۳۲.

.۲۳۶) متن در همانجا، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲.

.۲۳۷) گزارش وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569.

پشتیبانی انگلیس و امریکا بود که سرانجام او را به تصویب یک عمل حاد واداشت. هدف از بازگشت مرموز اشرف به تهران تأیید مجدد این پشتیبانی بود و او را مطمئن ساخت که آنچه برادران رشیدیان و دیگر عوامل بیگانه می‌کنند، کاملاً مورد تأیید انگلیسیها و امریکاییهاست. یکی از هدفهای عمدۀ سفر ژنرال شوارتسکف به تهران نیز همین بود.^{۲۳۸}

ظاهراً شاه موافقت کرد دو فرمان برکناری مصدق و انتصاب زاهدی امضاء کند. با اینهمه ترجیح داد در وضعی باشد که اگر کودتا موفق نشد بتواند فوراً از کشور خارج شود. هنگامی که تلاش چند واحد نظامی بخصوص گارد سلطنتی در ۲۵ مرداد شکست خورد، شاه با شتاب هر چه تمام‌تر کشور را ترک کرد. در این مرحله بعضی از مقامات وزارت خارجه امریکا درباره امکان شکست مصدق شروع به ابراز تردید کردند: به عنوان مثال ژنرال والتر بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه امریکا به سفیر انگلیس در واشینگتن اظهار داشت: «آخرین تحولات دولت امریکا را ملزم ساخته که در سیاست خود در مورد ایران تجدید نظر کند... و با مصدق روابط دوستانه برقرار سازد».^{۲۳۹} لیکن انگلیسیها موافق هیچ حرکت مشتبی نبودند،^{۲۴۰} چون نه خودشان و نه سفارت امریکا در تهران هیچ‌کدام دچار بدیگنی نشده بودند: به زاهدی پناهگاه مطمئنی داده شده بود، و او باش اجیر و غیراجیر بوسیله عوامل محلی و بعضی از روحانیان بسیع شده بودند؛ از فضای پرهیجان و احساسات سلطنت طلبی که در اثر فرار شاه و تحریک و حشمت از کمونیسم و جمهوریت دامن زده بود، نهایت استفاده به عمل می‌آمد. عاملین ایجاد اغتشاش و تحریک که برادران رشیدیان گسیل داشته بودند فعالانه در عملیاتی نظری تخریب مجسمه‌های شاه و پدرش شرکت کردند که تقصیر آن به تمامی به گردن حزب توده و طرفداران افراطی مصدق گذاشته شد.^{۲۴۱} سه روز بعد در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با کمک قاطعانه ارتش، کودتا

(۲۳۸) برای آگاهی بیشتر از زمینه کودتا نگاه کنید به: کرمیت روزولت، کودتا در کودتا؛ تلاش برای کنترل بر ایران (تهران ۱۳۵۸). و نیز علی اتابکی و احمد بنی‌احمد، پنج روز رستاخیز ملت (تهران ۱۳۳۷) و غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای مرداد ۱۳۳۲ (تهران ۱۳۶۴)، از صفحه ۲۹۷ به بعد.

(۲۳۹) از واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۷ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104569. وزارت دفاع و خارجه امریکا بحث کامل درباره این مسائل را تا تشکیل جلسه شورای امنیت ملی در ۲۷ اوت [۵ شهریور] به تعویق انداختند.

(۲۴۰) پشن تویس تلگرام به واشینگتن، همانجا.

(۲۴۱) نقل از مصاحبه با یک دیلمات انگلیسی:

نافر جام تبدیل به پیروزی گردید.

صدق و دیگران از این واقعیت که کودتایی در شرف وقوع است بخوبی اطلاع داشتند. در واقع روزنامه‌های حزب توده در ۱۸ مرداد گزارش‌های کمابیش دقیق و درستی از آن منتشر کرده بودند و کیانوری یکی از رهبران حزب توده ادعا کرد که جزئیات کودتارا از طریق شبکه نظامی حزب دریافت کرده و به مصدق اطلاع داده بود.^{۲۴۲} بنابراین خنثی کردن کودتای اول امکان داشت ولی وسیله مؤثری برای جلوگیری از تکرار آن نبود: هیچ سازمانی برای بسیج توده‌ها و هم‌آهنگ ساختن اقدامات متقابل وجود نداشت. پس از واقعه ۹ اسفند مصدق ترتیبات دفاعی خانه‌اش را تقویت کرده بود، اما کار چندان مهم دیگری صورت نگرفته بود چون رئیس ستاد ارش او را مطمئن ساخته بود که همه چیز را تحت کنترل دارد.^{۲۴۳} پس از شکست کودتای اول مصدق تلاش دیگری را بسیار محتمل می‌دانست و نیاز به هشدار نداشت. با وجود این در شب کودتای زاهدی، ظاهراً یک نامه خصوصی از کاشانی دریافت کرد که او را از حوادثی که در شرف وقوع بود آگاه می‌ساخت. اگر فرض را بر این بگذاریم که این نامه واقعی است، می‌توان آن را نشانه این دانست که کاشانی دچار پارهای تردیدها و نگرانیها درباره سرنگونی مصدق از طریق کودتای نظامی بوده است. در این صورت برای او مناسب‌تر بود که به جای این نامه یا همراه با آن یک اعلامیه عنینی منتشر سازد و مردم را به مقاومت در برابر چنین حرکتی دعوت کند. لیکن هدف عمده کاشانی این بود که به گونه‌ای عمل کند که در صورتی که کودتا با شکست روبرو شد بتواند خودش را از توطئه‌گران جدا سازد. از سوی دیگر این نامه هیچ رازی را افشا نمی‌کند: مصدق از خطر کودتا غافل نبود و هر کاری می‌توانست در جلوگیری آن، از جمله اعطای جایزه برای دستگیری زاهدی کرده بود. او کاشانی را در کمک به تدارک کودتا و ناتوان کردن دولت برای مقابله با آن مقصراً می‌دانست. پاسخ او به کاشانی که «این جانب مستظره به پشتیبانی ملت ایران هستم» در بردارنده طعنه‌ای مؤثر بود.^{۲۴۴}

مخالفت کاشانی با مصدق در واقع به جایی رسیده بود که سازمان سیا مناسب

(۲۴۲) شجاعت (بهای به سوی آینده)، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲؛ نورالدین کیانوری؛ حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (تهران ۱۳۵۹) ص ۳۶-۳۴.

(۲۴۳) «جريدة محاكمة دكتور مصدق» خواندنیها، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۲۴۴) برای مشاهده متن نامه کاشانی و پاسخ مصدق نگاه کنید به «گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا»، اثر یاد شده، ص ۱۸۷-۱۸۵.

دانست در صدد جلب حمایت او برای بسیج جمعیت خشن ضد مصدقی برآید. طبق یک روایت برادران رشیدیان در پاسخ به تقاضای کرمیت روزولت رئیس عملیات سیا در ایران دایر بر اینکه او را با کاشانی در ارتباط قرار دهنده، وی را به احمد آرامش حواله دادند. بیل هرمن و فرد زیمرمن دو نفر از مأموران سیا در صبح ۲۸ مرداد با آرامش ملاقات کردند و مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار به او دادند که ظاهراً به کاشانی رد کرد تا در بسیج جمعیت ضد مصدق بکار رود. استفاده از این پول منجر به کاهش شدید نرخ دلار در بازار سیاه گردید.^{۲۴۵}

آسیب‌پذیری و تزلزل ساختاری دولت، اثرات متراکم تدابیر گسترده ثبات‌زدایی که دولت آماج آن بود، غیرقابل اعتماد بودن ارتش، و حتی وفاداری مشکوک یا کاذب فرماندهانی که مصدق به آنان اعتماد کرده بود،^{۲۴۶} نخست وزیر را در جلوگیری یا سرکوب کودتا ناتوان ساخت. کودتای اول، مصدق و همکارانش را دچار آشتگی و سردرگمی کرد اما آنان روحیه‌شان را بکلی نباخته بودند. مصدق خود که از مبالغ پولی که انگلیسیها برای برانگیختن اقلیت پارلمانی علیه او خرج کرده بودند مطلع بود و سواعظن داشت که امریکاییها یا در تلاش‌های براندازی او درگیر هستند یا دست کم از قبل از آن آگاهی داشته‌اند.^{۲۴۷} تلاش دولت بر برقراری نظم و آرامش متوجه شده بود و هیچ دعوتی از عامه مردم به عمل نیامد زیرا مصدق همیشه از دعوت مردم برای در خطر انداختن جانشان به منظور حفظ او در مسند قدرت پرهیز می‌کرد.^{۲۴۸} چند بازداشت در رابطه با کودتای اول صورت گرفت و گارد سلطنتی خلیم سلاح شد. اما چندان اقدامات موثر و هماهنگ دیگری صورت نگرفت و هیئت وزیران ظاهراً همچنان به کارهای جاری اش ادامه داد.^{۲۴۹}

245) Mark Gasiorowski, «U. S. Foreign Policy and the Client State: Implications for Domestic Politics and Long-Term U. S. Interests in Iran» (Ph. D. dissertation, University of North Carolina at Chapel Hill, 1984), pp. 135-42; see also idem, «The 1953 Coup d'Etat in Iran», IJMES, 19 (August 1987), pp. 261-86.

246) آشکارترین نمونه آن، خواهرزاده خودش سرتیپ دفتری بود که پس از کودتای نافرجام مرداد به ریاست شهربانی منصوب گرد.^{۲۵}

247) گزارش باوکر، ۱۹ اوت ۱۹۵۳، FO 371 EP 104570.

248) با رفتارش در خلال روزهایی که متنبی به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شد مقابله کنید.

249) گواهی سیف‌الله معظمی در دادگاه، دادگاه تاریخی (تهران، بی‌نا)، ص ۱۴۵.

ادعا شده است که حزب توده به منظور مقابله با کودتا تقاضای اسلحه کرد؛^{۲۵۰} اما مصدق نمی‌توانست به چنین درخواستی روی خوش نشان دهد: او حاضر نبود به حزب توده اتنا کند و به پشتونه آن بر سر کار بماند. گذشته از این او و همکارانش در مخالفت با خشونت به عنوان وسیله حفظ قدرت متفق القول بودند. آنان می‌دانستند که کودتای نظامی نمی‌تواند بدون پشتیبانی خارجی صورت بگیرد و موفق شود و اطمینان داشتند وقتی این موضوع روشن شد رژیم بعد از کودتا را از مشروعیت خود محروم خواهد ساخت. شاید آنان تلویحًا بر این باور بودند که سرنگونی دولت بوسیله چنین کودتایی بمراتب شرافتمانه‌تر از سقوط آن در نتیجه دیسسه‌های به ظاهر مشروع پارلمانی است و اگر آنها یک شکست سیاسی خورده‌اند به پیروزی اخلاقی و معنوی دست یافته‌اند.

با پایان زندگی سیاسی فعال مصدق، یک اسطوره آغاز شد. اسطوره مصدق نیز مانند همه این گونه اسطوره‌ها بر پایه جنبه‌های واقعی یا تصوری شخصیت، باورها و رفتار او استوار بود. مهمترین ویژگی شخصیت مصدق، شدت و ژرفای عواطف او بود؛ این ویژگی با ابعاد «دیونیسی» (Dionysian) فرهنگ سیاسی ایران یعنی با نمایش بی‌لگام عواطف قوی هماهنگی و سازگاری کامل داشت.^{۲۵۱} اراده قوی و خوبی سرکش مصدق با مهرورزی، شفقت و صداقت درهم آمیخته بود و او را آماج محبت و احترام مردم قرار می‌داد.

در حالی که در فرهنگها و محیطهای سیاسی دیگر عموماً دولتمردان لازم می‌بینند تندرستی، تنوندی و نیروی جسمانی خود را به نمایش بگذارند، عناصر اصلی سبک سیاسی مصدق ناتوانی بدنه، ضعف بنیه، اشک ریختن، غش کردن و رفتار تحسر آلود و هیجان‌آمیز به تناسب موقعیت بود.^{۲۵۲} مصدق بیشتر امور دولت را از خانه‌اش اداره می‌کرد، در حالی که اغلب «پیژاما» پوشیده بود، روی تختخواب آهینه‌ش آرمیده بود و بدن خود را با پتویی پوشانده بود.^{۲۵۳} در نظر کسانی که رفتار

(۲۵۰) جوانشیر، اثر یاد شده، ص ۳۱۲.

(۲۵۱) برای بحث جالی درباره این موضوع نگاه کنید به:

Ruth Benedict, Patterns of Culture (London, 1968).

(۲۵۲) به عنوان مثال مصدق هنگام سفرش به نیویورک به منظور شرکت در سازمان ملل متحد، مدعی بیماری شد و خودش را در بیمارستان بستری کرد تا به میل خود بتواند با بسیاری از سیاستمداران امریکایی ملاقات کند. مصدق، تغیرات، ص ۱۴۷-۱۴۶.

(۲۵۳) رفتار مصدق در این خصوص نیز او را قادر ساخت که جلسات کابینه را در خانه خودش

«عادی» را چیزی جز همنگی با رفتارها و قراردادهای سطحی فرنگی‌ما آبانه نمی‌دانستند و باورهای «معقول» را براساس معیارهای کلیشهای و مصلحت‌گراییهای تنگ‌نظرانه می‌سنجیدند، طبعاً رفتار و عقاید خاص مصدق غیرعادی و غیرمعقول جلوه می‌کرد؛ و به همین سبب بود که شپرد مکرراً و بنحوی مهوع مصدق را «دیوانه»^{۲۵۴} می‌نامید.

یکی از صفات مصدق که حتی دشمنانش درباره آن حرفی نداشتند فسادناپذیری او بود.^{۲۵۵} او در سمت‌های نمایندگی مجلس شانزدهم و نخستوزیری از دریافت حقوق خودداری کرد و آن را به مؤسسات خیریه اهدا نمود.^{۲۵۶} این شاید بزرگترین سرمایه او در چارچوب ساختار دزدosalارانه حکومت ایران و در جامعه‌ای بود که شمار کمی از سیاستمداران آن از اتهام فساد بر کنار بودند. همچنین او با سخت‌گیری و دشوارپسندی می‌کوشید همکارانش را از میان افراد درستکار برگزیند. مصدق بدون آنکه بخواهد به دیگران درس اخلاق بدده علاوه‌نمود بود میزان دلیستگی به ارزش‌های اخلاقی و موازین مدنی را در فرهنگ سیاسی ایران بالا ببرد. آرزو یا رؤیای اصلی او این بود که جامعه‌ای سیاسی ایجاد کند که در برابر فساد آسیب‌ناپذیر باشد و در نتیجه اعتبار و پذیرندگی دولت را بیفزاید و غایتاً به شهروندی و مشارکت سیاسی استحکام و مفهوم ببخشد. در جامعه‌ای که او در نظر داشت، آزادی و شان و حیثیت

تشکیل بدهد و بدین سان شاه را از شرکت در آنها محروم سازد. در سالهای قبل و بعد از دوران مصدق، جلسات هیئت دولت اغلب در حضور شاه تشکیل می‌شد.

(۲۵۴) این گونه نظرها در مطبوعات بریتانیا انکاکس گسترده داشت: مجله آبزرور در شرحی از سیمای مصدق که تنها سه هفت پس از زمامداری وی به چاپ رسید، او را یک «روبسپر سالخورده» توصیف کرد که «به احتمال زیاد یک کرنسکی ناخواسته خواهد شد» و کسی است که دولت او زمینه استقرار کمونیسم را در ایران فراهم خواهد کرد. این نظریه مصدق را شخصی توصیف کرد که «استدلالهای مصلحت‌اندیشه معقول در او هیچ تأثیری ندارد»، کسی که مشتی افراد تبعکار، ماجرایو و دیوانه او را احاطه کرده‌اند... و حقیقتاً یک فرانکنشتین رقتانگیز «بیش از حد کوتاهی» است. (آبزرور، ۲۰ مه ۱۹۵۱).

(۲۵۵) عبدالحسین بهنیا یکی از مقامات بلندپایه وزارت دارایی که خودش در مقام «رئیس کمیسیون ارز» به اتهام اخذ رشوه از جانب دولت مصدق تحت تعقیب قرار گرفته بود، موکداً مدعی شد که مصدق «ماورای هرگونه فساد مالی قرار داشت و اصولاً از همکاری با افراد فرمانده طلب و بدنام خودداری می‌کرد» (بهنیا، اثر یاد شده، ص ۱۰۵).

(۲۵۶) نطق مکی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۱۴ دی ۱۳۳۰؛ «جریان محاکمه دکتر مصدق» خواندنیها، بخصوص شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

شهروند و نیز استقلال واقعی و توسعه سیاسی کشور بمراتب بیش از پیشرفت مادی ظاهری و خودنمایانه «نوسازی» مورد احترام بود. به گفته خود او:

هر کس برای کوچک نشان دادن جهاد مقدس ملت ما اثرات نهضت ایران را
از نظر اقتصادی بسنجد و استقلال کشور ما را با چند میلیون لیره قیاس کند،
بلاشک راه خطأ پیموده است.^{۲۵۷}

نخستین گام بسوی برقراری جامعه سیاسی مورد نظر، تحقق حاکمیت ملی حقیقی بود که مایه پیدایش نخبگان حاکمی می‌شد که به پشتوانه خودسامانی نیازی به توصیه و حمایت سفارتخانه‌های خارجی نداشتند. در دورانی که این کتاب آن را بررسی کرده است، مصدق تنها نخست وزیری بود که حق بیگانگان بخصوص انگلیسیها را در این خصوص مسلم نمی‌دانست. او با همگی سفيران بیگانه مانند رهبر یک کشور واقعاً مستقل و آزاد رفتار می‌کرد و به هیچ وجه مجال دخالت در امور ایران را به آنان نمی‌داد و نه مانند سیاستمداری که برای جبران بی‌بهرگی از پشتیبانی داخلی به قدرتهای بیگانه تکیه می‌کند.

مصدق یک ناسیونالیست بود، اما از ناسیونالیسم خود نه به عنوان حریمای برای سرکوب در داخل کشور به نام نیل به استقلال استفاده می‌کرد و نه آن را به کار تحریک تعصبات و پیشداوریهای نژادی و قومی بر ضد ملتها و جوامع دیگر می‌گرفت. او در مبارزة خود با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا متأثر از عقاید جرمی و بیگانه‌ستیزی نبود بلکه می‌خواست این مبارزه را بیش از هر چیز به کار انباشتن دلهای هموطنانش از غرور ملی و اعتماد به نفس بگیرد. لیکن نیل به این مقصود مستلزم فدایکاری، از خودگذشتگی و استقامت بود.

اگر ملت ایران خواسته باشد در ردیف سایر ملل جهان مقام و موقعیتی را که شایسته او و گذشته پر افتخار اوست بار دیگر احراز کند، باید از محرومیت و مشکلات نگریزد و از فدایکاری و جانبازی نترسد. ما نباید زندگانی را به هر صورت و کیفیت که بر ما عرضه شود دوست بداریم و بدان قانع و خرسند باشیم. اگر زندگانی توأم با آزادی و استقلال نباشد، پشیزی ارزش خواهد داشت. برای رسیدن به این هدف عالی، تاریخ زندگی ملل بزرگ

^{۲۵۸} عالم شاهد مبارزات، مجاهدات و گذشتها و فداکاریهایست.

صدق در بادی امر فعالیت خود را برای نیل به این منظور بر شیوه‌های پارلمانی متمن کز ساخته بود، هرچند شیوه سیاسی او بخصوص پس از زمامداری شامل یک بعد قوی مردم‌گرایانه (Populist) نیز بود. او به عنوان نماینده مجلس بارها برای فشار بر دولتها به مردم متولّ شده بود و به عنوان نخست‌وزیر نیز برای مقابله با مخالفانش به طرز گسترده‌ای به مردم توسل می‌جست. در یک مورد هنگامی که مجلس به علت غیبت نماینده‌گان و نرسیدن به حد نصاب تشکیل جلسه نداد، وی نطقش را برای جمعیتی که در میدان بهارستان اجتماع کرده بودند ایراد کرد و اظهار داشت: «هر جا مردم هستند مجلس همانجاست». ^{۲۵۹} وقتی متولّ به همه‌پرسی شد که اوج مردم‌گرایی‌اش بشمار می‌رفت، اعلام نمود: «در کشورهای دموکرات هیچ قانونی مافوق اراده مردم نیست». ^{۲۶۰}

«جادب سحر آمیز» مصدق ^{۲۶۱} و قدرت سخنوری او همیشه جمعیتی را دور او گرد می‌آورد که به سخنانش گوش می‌دادند و واکنشهای آگاهانه نشان می‌دادند. هر موقع او به مردم متولّ می‌شد برای این بود که آنها را از اوضاع آگاه کند و داوری آگاهانه آنان را خواستار شود. مصدق اراده مردم را برای مشروعیت بخشیدن به تغییر قوانینی که ناقض آرمانهایش بودند یا بسهولت مورد دست آموزی و سوگاستفاده مخالفانش قرار می‌گرفتند، کافی می‌دانست. او در برابر آزمندی، فساد و انحطاط طبقه بالای طرفدار انگلیس، به خوش‌طینتی ذاتی مردم عادی ایران اعتقاد داشت. ^{۲۶۲} اگرچه دشمنانش به او برچسب عوام‌غیریب می‌زندند، بندرت الهام‌بخش مردم می‌شد بی‌آنکه خودش از آنان الهام گرفته باشد. به همین دلیل بود که یکی از طرفدارانش اظهار داشت سیاستمدار باید عوام‌غیریب باشد و نه فریفته عوام. ^{۲۶۳} مردم‌گرایی مصدق و در حقیقت به قدرت رسیدن او، با اصول بنیادی سیاست طایفه‌ای که در دوران

(۲۵۸) پام مصدق به ملت، متن در باخته امروز، ۳۱ تیر ۱۳۳۲.

(۲۵۹) باخته امروز، ۶ شهریور ۱۳۳۰.

(۲۶۰) پام مصدق به ملت، همانجا، ۵ مرداد ۱۳۳۲.

261) Richard Cottam, «Political Party Development in Iran», *Iranian Studies*, vol. 1, no. 3 (Summer 1968), pp. 82-94.

(۲۶۲) مصدق، تقریرات، ص ۱۶۴؛ ایضاً نطق در مجلس شورای ملی، ۲۰ آبان ۱۳۲۴، متن در

کی استوان، اثر یاد شده، جلد ۲، ص ۱۸۲-۱۷۹.

(۲۶۳) خلیل ملکی، «تحلیل مختصری از گذشته»، اثر یاد شده، ص ۵۶-۵۴.

زماداری او تحت الشاعع ناسیونالیسم و تجلی آن در نهضت ملی شدن نفت قرار گرفته بود، ناسازگار بود. مصدق گذشته از تکیه مؤثر بر آرمانهای نهضت ملی و کوشش در برکشیدن و تحقق آنها، توانسته بود به پشتوانه موقعیت خاص خود، با بسیع افکار عمومی و سیاسی کردن مؤثر مردمان شهرنشین و بردن سیاست به میان مردم کوچه و بازار با شیوه سیاسی مألف نخبگان سنتی مبارزه کند.

دلبستگیهای مردم گرایانه آشکار مصدق نشانه آگاهی روزافزون او از کاستیهای ترتیبات پارلمانی جاری بود که به اعتقاد وی تنها با تضمین انتخاب نمایندگان «حقیقی» مردم از طریق قانون انتخابات اصلاح شده درمان پذیر بود، قانون انتخاباتی که وی تدوین کرد ولی نتوانست بهموقع اجرا بگذارد. با اینهمه بسیار بعد بود که چنین قانون انتخاباتی بتواند انتخاب نمایندگان «حقیقی» مردم را تضمین کند، زیرا مکانیسمها و شیوه‌های متعارف و متداول رأی‌گیری، اگر از فشارها و محدودیتهای متعدد ساختاری گفتگو نکنیم، انتخاب چنین نمایندگانی را تسهیل نمی‌کرد. افزون بر آن محدود ساختن حق انتخاب به بخش باسواند مردم که مصدق در نظر داشت، به سادگی قابل توجیه نبود زیرا مردم «عادی» را که او به کرات از فضیلتهای مدنی سنتی آنها ستایش کرده بود، از حق انتخاب محروم می‌ساخت. درواقع مصدق نتوانست زمینه و وسایل مؤثر استقرار سیستم پارلمانی مورد نظر خود را پدید آورد یا حتی ترتیبات موجود را که عملاً به بن‌بست رسیده بود نجات دهد.

به منظور مفهوم بخشیدن به انتخابات، تأمین یک اکثریت پارلمانی و تهیه مکانیسمی برای بسیع حمایت مردمی در مقابل فعالیتهای ضد دولتی، تشکیل یک حزب سیاسی طرفدار دولت ضروری بود. در آغاز کار امید می‌رفت که جبهه ملی بتواند چنین نقشی را ایفا کند. متأسفانه ایدئولوژی و ساختار جبهه ملی ذاتاً آن را برای اینکه پایگاه حکومت قرار گیرد نامناسب می‌ساخت. گذشته از این مصدق بمحض اینکه نخست وزیر شد از شرکت در جلسات آن خودداری ورزید^{۲۶۴} با این استدلال که او باید به عنوان رئیس دولت از هر حزبی مستقل باشد.^{۲۶۵} با توجه به اینکه او مصمم بود به دور از احزاب سیاسی و اتحادیه‌های فرقه‌ای و فراکسیونی باشد، لذا گزیری نداشت جز آنکه بیش از هر چیز به پشتیبانی مردم تکیه کند.

مصدق در واپسین سالهای عمرش عقب‌ماندگی ایران را به نبود سازمانهای

(۲۶۴) احمد ملکی، اثر یاد شده، ص ۲۱-۲۳. طبق این روایت، مصدق فقط یکبار به عنوان نخست وزیر در جلسات جبهه ملی شرکت کرد.

(۲۶۵) ارسلان خلعتبری، «دکتر مصدق را که به زمین زد»؛ اثر یاد شده.

سیاسی و اجتماعی نسبت داد که موجب شد کشور آزادی و استقلال خود را از دست بدهد.^{۲۶۶} شاید این یکی از مهم‌ترین شکستهای او در دوره زمامداریش بود، زیرا از یکسو او ظاهراً مفید بودن احزاب سیاسی را درک کرده بود ولی از سوی دیگر لزوم ایجاد سازمان و تشکیلات مؤثر را عمیقاً بازنداخته بود. درست است که او کوشید حزب ایران را به عنوان حزب عمده دولتی آماده و پشتیبانی کند، ولی به نظر می‌رسید قاطعه‌انه معتقد است که در فرهنگ سیاسی ایران، احزاب سیاسی به زحمت از فرقه‌گرایی و ذسته‌بندی قابل تشخیص است و تحزب را به عنوان نمودار ستایش‌انگیزی از فعالیت سیاسی تلقی نمی‌کرد. یکی از پیامدهای این‌گونه برداشتها درباره تحزب این بود که دولت به سبب روابط نزدیکش با حزب ایران مورد شمات قرار گرفت و خود حزب ایران نیز یا روابط نزدیکش را با دولت انکار می‌کرد یا درباره آن حالتی پوزش‌گرایانه داشت.

موانع ساختاری متعدد دیگری نیز در برابر تشکیل موققت آمیز احزاب سیاسی وجود داشت، و چنین بر می‌آمد که مصدق بر اساس تجربه تلخی که در گذشته داشت درباره امکان قریب‌الواقع آن عمیقاً بدین بود.^{۲۶۷} هنگامی که جبهه ملی تأسیس شد گفتگوهایی درباره تشکیل یک حزب سیاسی مطرح شد ولی هیچ کاری صورت نگرفت. چنین بحثهایی یکبار دیگر هنگام همه‌پرسی از سر گرفته شد ولی باز هم به جایی نرسید. با توجه به این پیشینه جا دارد پرسیم مصدق چگونه انتظار داشت ملت ایران به دموکراسی نایل شود یا شایسته آن باشد وقتی حتی میهن‌پرست‌ترین و فدایکارترین عناصر آن قادر به تشکیل یک حزب مؤثر نبودند. این یکی از مهم‌ترین تناقصات حل نشده طرز فکر و عمل سیاسی مصدق بود. وظیفة زمامداری در برابر دشواریهای گوبنده، مصدق را قادر به ارزیابی مجدد دلبتگیها و رفتار سیاسی پیشین خود کرده بود که اغلب اوقات منفی بود. او پس از عهده‌دار شدن نخستوزیری فرست یافت در پرتو تجربه و مقتضیات شغلی عقایدش را تعدیل کند. وی نه تنها وسعت دامنه آسیب‌پذیری دولت در برابر مجلس و دربار، و نیز سهولتی را که می‌شد قانون اساسی و سیستم پارلمانی را مورد دست آموزی قرار داد، تشخیص داده بود بلکه ضرورت دگرگونی این وضع را دریافته بود.^{۲۶۸} راه حل موقتی

(۲۶۶) نامه مصدق به شایگان، ۱۲ شهریور ۱۳۴۱، متن در مکاتبات مصدق، اثر یاد شده، ص

.۱۰۳

(۲۶۷) مصدق، *تغیررات*، ص ۱۳۷-۱۳۶.

(۲۶۸) پام مصدق به ملت، باختیر امروز، ۵ مرداد ۱۳۳۲.

او، یعنی تقاضای اختیارات، البته مخالفتهای شدیدی را برانگیخت، در حالی که راه حل درازمدت بالقوه یعنی تصویب گزارش هیئت هشت نفری بوسیله مجلس، هیچ‌گاه عملی نشد. با توجه به دشواریهای گوناگون در تأمین انتخابات آزادانه نمایندگان «حقیقی» مردم و بدینی او درباره احزاب سیاسی، وی هم در زمینه نظری هم در حوزه عملی از یافتن راه حل‌های دیگر درمانده بود. او هیچ چارچوب عقیدتی منسجم و هیچ ساختار تشکیلاتی که بتوان در درون آن کار کرد، بوجود نیاورده بود.

به دلایل مختلف، بخصوص نیاز دائم به برطرف کردن ترسها و نگرانیهای شاه، مصدق متهمد شده بود که سلطنت را محترم بشمارد و در صورتی که رژیم کشور تبدیل به جمهوری شود ریاست جمهوری را نمی‌برد.^{۲۶۹} البته او تشخیص داده بود که رژیم سلطنت به شکل موجود آن یا دست کم با توجه به متصدی فعلی آن را نمی‌توان با موفقیت با یک حکومت پارلمانی کارآمد سازگاری داد. همچنین دریافته بود که نجات رژیم پارلمانی ایران به تقویت قاطعانه دولت یا قوه مجریه بستگی دارد. با وجود این او به اندازه کافی به چشم‌انداز ماندن بر مستند قدرت در صورت به تبعید رفتن شاه یا ساقط کردن سلطنت، نیندیشیده بود. درواقع او تدارک فکری و عملی ناچیزی برای چنین تحولی دیده بود. با توجه به وضعی که در آستانه و پس از فرار شاه از کشور بوجود آمده بود، مصدق به نحو قابل درکی از رویارویی با چنین چشم‌اندازی بیمناک بود ولی شاید اگر مدتی بیشتر بر مستند نخست وزیری باقی مانده بود، زمینه ترتیبات عملی مؤثری را برای مقابله با این وضع فراهم می‌کرد.

با تمام این اوصاف، تلاشها و دست‌آوردهای مصدق در تجدید حیات مشروطه‌خواهی در تاریخ سیاست پارلمانی ایران بی‌همتاست. او موقعیت شاه را به ایفاء نقشی عملاً زاید تقلیل داد، خانواده سلطنتی و اطرافیانش را از دخلت آشکار و مؤثر در امور تا حد زیادی بازداشت و دربار را از موضع محوری خود در بدنۀ سیاسی ایران محروم کرد. مصدق دولتمردی بود که دلستگی به اصول دموکراتیک و تعهد به عدم خشونت، او را از بسیاری دیگر ممتاز می‌کرد، هرچند عناصری در طرز تفکر سیاسی و رفتارش وجود داشت که می‌توانست به اقتدارگرایی تعبیر شود. عناصر مذبور در دیدگاههای او در خصوص منافع «حقیقی» مردم نهفته بود. او واقعاً بر این باور بود که هم صلاحیت تشخیص منافع «حقیقی» مردم را دارد و هم می‌تواند این منافع را با کمک مستقیم خود آنان تأمین کند. ویژگیهای مصدق، سفیر فرانسه

(۲۶۹) به عنوان مثال نگاه کنید به: مصدق، خاطرات و نالمات، ص ۲۷۳-۲۵۹.

در تهران را واداشت که او را «ترکیبی از گاندی و روسو» بنامد.^{۲۷۰} افزون بر آن، اعتقاد پابرجای او به سیاست خارجی مبتنی بر «موازنۀ منفی» او را در شمار پیشگامان جنبش عدم تعهد قرار می‌داد.

سرانجام، هرچند سقوط مصدق برای جنبش دموکراتیک و ملی ایران یک عقب‌نشینی بود، ولی نشانه شکست آن نبود. درواقع او تبدیل به الهام‌بخش‌ترین اسطوره این جنبش گردید و هر گروهی طبق انتظارات و آرزوهای خود تصویر خاصی از او ترسیم می‌کرد. اگرچه زمامداری مصدق عمدتاً حاصل مجموعه پیچیده‌ای از پیش‌شرطهای ساختاری بود، او خود نیز داوطلب درگیری در مبارزه‌ای شد که در جهانی که «رئال پولیتیک» و ملاحظات غیراخلاقی ناشی از قدرت و پول بر آن حکم‌فرما بود بیشتر احتمال می‌رفت به شکست منتهی شود تا به پیروزی. با این‌همه ترس از شکست او را از آغاز چنین مبارزه‌ای بازداشت‌نمود. به قول فاطمی، مصدق متوجه به مبارزه با «مغلوبیت روحی» بود.^{۲۷۱} انگیزه او در زمامداری در درجه اول امیدواری و احساس رسالت بود. مصدق همانند بسیاری از مردان عمل، به گفته آنتونیو گرامشی، بدینی خود را به سود خوش‌بینی اراده طرد کرده بود.

.FO 371 EP 104561 (۲۷۰) هاروی (از پاریس) به دیکسون، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳

(۲۷۱) نطق رادیویی دکتر فاطمی، متن در باخترا امروز، ۲۱ مرداد ۱۳۳۲

نتیجه

دوران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ جایگاه ویژه‌ای در آگاهی تاریخی ملت ایران دارد و بسیاری از روشنفکران ایرانی با حسرتی عمیق به آن می‌نگرند. در این دوران روح دربند‌کشیده شده مشروطه‌خواهی برغم کلیه موانع پایداری نشان داد، فرهنگ سیاسی کشور از بسیاری جهات بارورتر شد و آگاهی سیاسی مردم شهرنشین بنحوی محسوس گسترش یافت. اگرچه حکومت نظامی در تهران و برخی دیگر از نقاط کشور در بخش عمدۀ این دوران برقرار بود، آزادی بیان از جمله انتقادات و مبارزه طلبیهای گوناگون علیه نخبگان حاکم بر کشور با مانع منظمی روپرور نشد. نیروهای مذهبی کشور در وضعی نبودند که ماهیت اصولاً غیرمذهبی نظام سیاسی موجود را جداً مورد تهدید قرار دهند. برغم ضعف و آسیب‌پذیری دولت، کثرت ایدئولوژیها و عقاید متضاد و امکان نامحدود اختلاف‌نظرهای سیاسی، خشونت و هرج و مرج غالب نشد و تمامیت کشور متزلزل نگردید. بخصوص در دوران نخست وزیری مصدق، برغم تلاشهای گسترده مخالفان در بی ثبات کردن دولت، بی‌نظمی جدی و گسترده‌ای رخ نداد و نشانی از اینکه یکپارچگی ارضی کشور با تهدیدی جدی روبروست، بروز نکرد. خلاصه اینکه در نظر بسیاری از ایرانیان، این دوره می‌توانست جانشین یا شیقی بالقوه ماندگار و معتبر در برابر خودکامگی سلطنتی باشد.

نحوه‌ای که این دوران به پایان رسید، یعنی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که

به یاری مؤثر بیگانگان ترتیب داده شده بود، بسیاری از ایرانیان را به برداشتی تراژیک از تاریخشان دچار کرد و هنوز آنها از مقایسه و تقابل آنچه روی داد با آنچه ممکن بود یا می‌بایست رخ دهد دست نکشیده‌اند.

انقلاب مشروطیت ایران در ۱۹۰۶ در شرایطی صورت گرفته بود که بسیاری از پیش‌شرطهای لازم برای موفقیت آن وجود نداشت. نه یک دولت مرکز معترض، نه یک دستگاه اداری مؤثر، نه یک شبکه ارتباطی واقعی، و نه آگاهی گسترده‌ای از تعلق به یک هوشیاری مشترک و گسترده به واحد ارضی مشخصی به نام ایران وجود داشت. به هنگام استعفاء رضاشاه، برخی از این مسایل حل شده بود و شرایط برای ظهور یک سیستم پارلمانی مؤثر و ماندگار، از روزگار پیش از رضاشاه بسیار مساعدتر بود.

اگرچه در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ قدرت دولت مرکزی تضعیف شد، ولی ساختار اصلی آن – شامل ارگانهای اجرای قانون، دیوانسالاری، و سیستم ارتباطی – دست‌نخورده باقی ماند. افزون بر آن تغییرات در سازمان اقتصادی و مالی کشور، رشد نسبی صنایع، افزایش تمایز طبقات و قشرهای اجتماعی، رشد ناسیونالیسم، توسعه قشر روشنفکر و سیستم آموزشی، پیدایش و گسترش قانون مدنی و قوانین مدون دیگر، و تغییرات دیگری از این نوع، استقرار حکومت پارلمانی کل‌آمد را یاری می‌کرد. لیکن کارکرد حکومت پارلمانی در این دوره با دشواریهای اساسی روبرو شد.

حکومت پارلمانی در دوران بعد از رضاشاه با بی‌ثباتی کابینه‌ها مشخص می‌شد. در دوران دوازده سالی که مورد بحث این کتاب است، دوازده نخست وزیر هفده کابینه تشکیل دادند که بیست و سه بار ترمیم شدند. میانگین عمر هر کابینه، بدون در نظر گرفتن ترمیمها هشت ماه و با در نظر گرفتن ترمیمها فقط سه ماه و نیم بود. بی‌ثباتی کابینه‌ها، کارآیی حکومت را بسیار کاهش داد و لی ترکیب نخبگان حاکم مستقر را دستخوش تغییری نمهم نکرد، از یکصد و پنجاه سیاستمداری که در این دوره سمت‌های نخست وزیری و وزارت را عهده‌دار شدند یک‌سوم آنان بطور مرتب در کابینه‌ها شرکت داشتند. از این عده بیش از دو سوم سیاستمداران سلطنت طلب بودند که مناصب مطمئن خود را اصولاً مدیون حمایت دربار بودند. تغییرات پی‌درپی کابینه‌ها و تغییر و تبدیل مناصب هیچ تأثیری در قدرت و وضع مستحکم این گروه

^۱ نداشت.

تجربه این دوره بخوبی نشان داد که حکومت پارلمانی کارآمد در ایران مستلزم وجود یک قوه مجریه قوي و بادوام است که نه در برابر مبارزه جوبي مجلسی سرکش آسيبپذير باشد و نه تازشگريهاي دربار بتواند آن را از کار بيندازد. مجموعه پيچيده عناصر ساختاري که پيدايش و تحكيم چنین حکومتی را مانع مى شد به سبب ابهامات ذاتی قانون اساسی که هیچ مرزبندی مشخص و خالی از مناقشهای بین سه قوه کشور نکرده بود تشدید مى شد. اين وضع از يكسو منجر به پيدايش قوه مقننهای شده بود که دستخوش دستهندگيهای ستيزه جويانه بود و با آنکه اختياراتي گسترده داشت اغلب اوقات قادر نبود بيش از تغيير پي درپي کابينه هاي سست و ضعيف کاري انجام دهد. از سوی ديگر اين وضع سبب شده بود که پادشاه که از لحاظ قانون اساسی مسئوليتی نداشت و پاسخگوي کسی نبود، و اختياراتش اصولاً تشریفاتی بود، قادرمندترین فرد کشور باشد.

شاه که بدرغم موضع قدرت ممتازش ناراضي بود، کوشيد از طريق تجديد نظر در قانون اساسی اختياراتش را رسمآ افزایش دهد اما اين کار نتيجهای را که مورد نظر او بود، نداشت. با اين وصف او با وسائل گوناگون کوشيد با پارلمان رقابت کند با اين هدف که نظارت شاهانه را بر قوه مجریه به حداکثر برساند. در هر موردي که او در اين کار موفق نمی شد، پارلمان در تضعيف کابينه هايي که دربار بر سر کار آورده بود درنگ چندانی نمی کرد و هرگاه به نظر مى رسيد که قوه مقننه در موضع غالب قرار گرفته است، شاه تاكتيكهای خود را بر ضد دولتهايي که مورد حمایت پارلمان بودند بسیار مى افزود. اگر کابينه هاي مى کوشيد در برابر دربار و مجلس اظهار وجود کند، شمار زیادي از نمایندگان با شاه عليه آن همکاري مى کردنند. اين تصوير با جابجايی پي درپي وفاداريها و تزلزل روابط فراکسيونها و گروهها و در عين حال با تأثير فشارها و نفوذ بیگانگان، پیكارجوبيهاي عقيدتی، جنجالانگيزی روزنامهها، و عوامل و مسائل گوناگون اجتماعي-اقتصادي پيچيده تر مى شد. در هر حال قرباني اصلی

(۱) تاکتون هیچ مطالعه‌ای درباره زمینه اجتماعی نخست وزیران ایران در دسترس قرار نگرفته است. تنها جلد کتاب خانم زهرا شجاعی تحت عنوان «وزارت و وزیران در ایران» که تاکتون منتشر شده است (تهران ۱۳۵۵) عمدتاً به ساختار تشکيلاتي رسمي و ظايف و ظايف وزیران گوناگون مى پردازد. برخلاف کتاب قبلی خانم شجاعی درباره نمایندگان مجلس، یعنی «نمایندگان مجلس شورای ملي در بیست و یك دوره قانونگذاری» (تهران ۱۳۴۴)، این جلد اطلاعات ناچيزی درباره ارزش جامعه‌شناسي بدست مى دهد. انتظار مى رود چنین اطلاعاتی در مجلدات بعدی داده شود.

کابینه بود که دائماً آماج فشارهای همه جانبه و تضعیف کننده بود. در دوره‌ای که موضوع این کتاب است، اقتدار اجرایی رسماً به کابینه تفویض شده بود و اعضاء کابینه می‌پایست جمماً آن را اعمال کنند اما در واقع حکومت بوسیله کابینه وجود نداشت، بلکه اقتدار حکومت در دست نخستوزیر بود و هویت کابینه تحت الشاعع شخصیت نخستوزیران ضعیف به بنابراین نخستوزیران ضعیف به معنی دولتهای ضعیف بودند و همین طور بر عکس، نخستوزیران قوی نظیر قوام، و به شیوه‌ای منظم‌تر و منسجم‌تر مصدق، کوشیدند با جلوگیری از مداخلات بی‌جای دربار یا کاهش مؤثر آن، اقتدار قوهٔ مجریه را احیا کنند. با اینهمه، رفع تنشیهای عمیقی که به دنبال این تلاشها پدید آمد و منجر به مبارزات تلخ پنهان و آشکاری گردید، ممکن نشد؛ نظام پارلمانی ایران به بن‌بستی فرساینده گرفتار آمد و قابلیتی برای نجات خود از این وضع نشان نداد. روی کار آمدن مصدق توییدبخش پیروزی بزرگ مشروطه‌خواهی و احترام به قانون اساسی بود هرچند بعداً ثابت شد که این پیروزی کوتاه‌مدت بوده است. سقوط او نه تنها به معنی آغاز پیروزی شاه و تحکیم روزافزون قدرت او بود بلکه ثابت کرد میان سلطنت طلبی و مشروطه‌خواهی شکافی پر ناشدنی وجود دارد. رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ آغازگر یک فراگرد مشروعیت‌زدایی بود که اعتبار حکومت را دستخوش فرسایش کرد و بتدریج شکاف میان نخبگان و بقیه جامعه را بیشتر کرد. این فراگرد سرانجام در یک ربع قرن بعد به سرنگونی سلطنت انجامید.

اما چنین پایانی لزوماً برای حکومت پارلمانی ایران محظوظ نبود. اگر دربار از هدف برکنار کردن کلیه رقبیان مؤثر خود از فراگرد سیاسی دست بر می‌داشت طبیعت کثرت‌گرایی سیاست ایران نه تنها ممکن بود دوام آورد بلکه ممکن بود خود را تبدیل به یک نظام بالقوه پایدار و مؤثر کند. چنین سیستمی ممکن بود با تحولات سریع اجتماعی و اقتصادی چندان سازگار نباشد، ولی بهای خود کامگی شاهانهای که بر کشور تحمیل شد بمراتب بیشتر بود. بی‌گمان نقش و رفتار مقام سلطنت علل و موجبات انکارناپذیر ساختاری داشت. با اینهمه آنچه روی داد کاملاً اجتناب‌ناپذیر بود، در واقع هیچ قدرتی را نمی‌توان موجهاً به شاه نسبت داد بدون آنکه او را شخصاً مسئول بخش عمده‌ای از کارهایش بدانیم.

فقدان آشکار حساسیت و دوراندیشی سیاسی شاه در پی‌گیری بی‌امان حکومت فردی و بی‌اعتقادی وی به عملی بودن و حتی مطلوب بودن حکومت پارلمانی واقعی، چشم‌انداز حصول چنین حکومتی را بسیار تضعیف کرد. ناتوانی او در لگامزدن بر فساد و زیاده‌رویهای خانواده و اطرافیانش، فرسایش اعتبار شخصی و اخلاقی او را

تسوییع کرد. تنفر او از سیاستمداران مستقل‌اندیش و معتقد به اصول و طرد و نفی خودبینانه هر سخنی که حاوی انتقادی از او بود، منجر به این شد که عده‌ای فر صوت طلب و چاپلوس او را احاطه کنند. ترس بیمارگونه او از احزاب سیاسی و انجمنهای اصیل بدان معنی بود که شیوه حکومت دلخواه او مناسبتی با تلاش در جهت فراهم آوردن ترتیباتی که حتی به صورت ظاهر شباخت به مشارکت سیاسی معتبر داشته باشد، نخواهد داشت. و سرانجام اعتقاد بی‌چون و چرا و کمابیش قدرگرایانه شاه به حکمت عامیانه و متعارف رایج درباره نفوذ همه‌جانبه بیگانگان بر جریان سیاست ایران، به همراه بی‌بهرگی او از یک پایگاه مردمی واقعی مانع از آن شد که وی هرگز به اعتماد به نفس پایدار دست یابد. اثرات متراکم چنین عواملی او را بی‌اندازه خودکامه و اقتدارگرا و در عین حال بی‌نهایت آسیب‌پذیر کرده بود. با توجه به عوامل مزبور و ساختار نهادهای سیاست ایران، بدیهی است که اگر ماهیت خاص سلطنت پهلوی دستخوش دگرگونی می‌شد، یا شاه دارای شخصیتی متفاوت بود، ممکن بود مسیر تاریخ ایران کاملاً به گونه‌ای دیگر باشد. در چارچوب کلی شرایط موجود، راههایی را که در برابر سیاست پارلمانی رایج و غیرقابل دوام ایران قرار داشت، می‌توان چنین فرض و خلاصه کرد:

نخستین و محتمل‌ترین راه، خودکامگی شاهانه بود که می‌توانست قدرت فانقه سلطنت را نهادینه کند و بدین سان شاه را قادر سازد که به نحوی اعمال قدرت نماید و نقش تمامی ترتیبات پارلمانی را در حد ادای وظایفی تشریفاتی تقلیل دهد. این همان چیزی بود که پس از ۱۳۳۲ اتفاق افتاد.

دومین راه که احتمال آن کمتر بود پیدایش یک قوه مجریه قوى و بهره‌مند از حمایت مستمر سازمانی و تشکیلاتی بود که قادر باشد هم قدرت نایجای مجلس و هم دربار را کاهش دهد و حدود دقیق اختیاراتی را که به نهادهای گوناگون کشور تفویض شده است تعیین کند. چنین قوه مجریه‌ای می‌توانست براساس تفسیری سلطنت‌ستیزانه از قانون اساسی، و حتی تجدید نظر در آن که متنضم کاهش قدرت مجلس نیز باشد، اقتدار خود را مستقر نماید. لازمه هرگونه تغییر یا تجدید نظری از این گونه این بود که تدبیری که در دوران مصدق در نظر گرفته شده بود، نظیر گزارش نافرجم هیئت هشت نفری درخصوص ماهیت تشریفاتی اختیارات شاه و پارمای از جنبه‌های قانون اختیارات مصدق، در مدنظر قرار گیرد.

سومین و شاید غیرمحتمل‌ترین راه، برگذاری انتخابات آزاد و پیدایش پارلمانی بود که در آن اکثریتی بزرگ، ثابت‌قدم، و وفادار به نهضت ملی به رهبری مصدق بتواند یک حکومت ماندگار را پشتیبانی کند.

دو احتمال اخیر ممکن بود واکنشهای مخالف شدیدی برانگیزد، نه دربار و نه بخش اعظم ارتش هیچکدام با چنین تحولی موافقت نمی‌کردند. دولتهای غربی نیز به احتمال قوی با تحکیم یک دولت طرفدار مصدق مخالفت می‌کردند به این بهانه که دولت مذبور نه سدی در برابر کمونیسم پدید می‌آورد و نه امنیت منافع استراتژیک غرب را تضمین می‌کند. اتحاد جماهیر شوروی نیز بی‌گمان پیدایش و تداوم چنین حکومتی را خوش نمی‌داشت. کوتاه سخن اینکه امکان و فرستاد برای استقرار یک حکومت پارلمانی متکی به خود و مصون از تعرضات خارجی و داخلی -بخصوص دخالت‌های شاهانه- بسیار ناچیز بود. اگر مشروطه سلطنتی در چارچوب قانون اساسی ۱۳۲۴-۲۵ قمری منطقاً امکان‌پذیر دانسته شده بود، عملاً و به تجربه ثابت شده بود که ناممکن است.

چهارمین راه طبعاً پیدایش یک جمهوری مطمئن به خود با یک قانون اساسی معقول بود که در تدوین آن دوراندیشی و واقع‌بینی مد نظر قرار گرفته بود، اختیارات کافی به قوه مجریه تفویض می‌کرد و دلستگی به قانون را با کارآیی و آزادی را با نظم سیاسی می‌آمیخت. چنین حکومتی می‌توانست از ناسیونالیسم مصدق نشأت بگیرد، بر یک پایگاه دموکراتیک و مردمی متکی باشد و از نظر سازمانی خود را از طریق تلاشهای واقعی در جمیت سیاست حزبی پشتگرم نگاه دارد. این حکومت می‌باشد بر پایه جمیت‌بایهای سیاسی جدید و ارزیابی دوباره و اساسی برداشتها و تصورات دموکراتیک رایج بینان گذارده شود. می‌باشد فرهنگ سیاسی موجود را کاملاً متحول سازد و پایگاه طبقاتی فعلی سیاست ایران را درنو رد. موانعی که بر سر راه حصول و حفظ یک حکومت جمهوری پایبند به آزادی و قانون قرار داشت، به احتمال قوی برطرف ناکردنی بود. اگر چنین حکومتی به آسانی می‌توانست برقرار شود، دوام آن احتمالاً منجر به کشمکشها و چالشهای شدید داخلی و خارجی می‌شد. با اینهمه چنین به نظر می‌رسد که در این باره جداً اندیشیده نشده بود. در واقع شگفت‌آور است که از سوی مصدق و یارانش تدارک ذهنی و عملی بسیار ناچیزی حتی در مورد چشم‌انداز حکومت کردن در غیبت شاه از صحنه سیاسی صورت گرفته بود. از یکسو این نشانهای از استحکام نهاد سلطنت در بدنه سیاست ایران و نموداری از نیروی دلستگیها و تلاشهای سلطنت‌خواهانه بود. از سوی دیگر این دلیلی بود بر قدان آشکار استواری فکری و ژرفاندیشی کافی، توان تحلیل نظری منظم یا هرگونه برنامه‌ریزی مؤثر دوراندیشانه از سوی رهبران ملی، و عملاً به منزله بدینه سیاسی یا تسلیم در برابر اقتدار‌گرایی خیزندۀ شاه بود.

کتابشناسی

الف: اسناد بایگانی

بایگانی عمومی دولت انگلستان، پرونده FO 371 برای سالهای ۱۹۴۱-۱۹۵۳ و پرونده FO 248 برای سالهای ۱۹۴۶-۱۹۵۳.
بایگانی وزارت هند، پرونده‌های A 3472/12 S و L/P برای سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۱.

ب: اسناد منتشر شده، مجموعه‌ها و نشریات اختصاصی

Alexander Yonah and Nanes, Allan (eds.). *The United States and Iran: a Documentary History*. Frederick, MD: University Pbls of America, 1980.

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ۵ جلد، فلورانس، انتشارات مزدک، ۱۳۵۳.

اقبال، حسن (گردآورنده) نفت و بحرین یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم، تهران ۱۳۳۱.

امامی، جمال. نطقهای جمال امامی در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات ۱۳۳۲.

ایران در راه اصلاحات دموکراتیک در تحت رهبری جناب آقای قوام‌السلطنه، بیلان عملیات دولت در سه ماهه ۱۳۲۵، تهران ۱۳۲۵.

بزرگمهر، جلیل (گردآورنده) مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد، تهران، نشر

- تاریخ ایران ۱۳۶۳.
- بزرگمهر، جلیل (گردآورنده) مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، تهران، شرکت نشر انتشار ۱۳۶۵
- تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۵۹.
- جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۲
- جریان محاکمه دکتر مصدق، خواندنیها، ۲۳ آبان تا ۱۹ دی ۱۳۳۲
- حزب ایران، تحلیلی از مبارزات ملت ایران به رهبری دکتر مصدق، تهران، انتشارات حزب ایران، ۱۳۵۷
- دادگاه تاریخی: محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه نظامی، تهران، انتشارات روشنفکر، بی‌تا.
- د گزارش از دکتر مصدق به دولت و مجلس، تهران، انتشارات زیرجد ۱۳۵۷
- دهنوی، محمد. مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی آیت‌الله کاشانی، ۵ جلد، تهران، انتشارات چاپخش ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲
- راهنمای ایران، نشریه دایرة جغرافیایی ارش، تهران ۱۳۳۰
- رضوی، احمد. متن نطق نماینده کرمان در مجلس شورای ملی، تهران، یغما ۱۳۲۷
- روابط خارجی ایالات متحده امریکا، وزارت خارجه امریکا، واشینگتن ۱۹۵۳-۱۹۴۱
- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، تهران ۱۳۵۸
- شناخت حقیقت: دکتر مظفر بقاوی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان ۱۳۵۷
- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ جلد، اصفهان، انتشارات کمال ۱۳۶۳
- قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراتی و کمونیستی ایران، جلد یکم، فلورانس ۱۳۵۳
- کوهی کرمانی، حسین. از شهریور ۱۳۶۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ۲ جلد، تهران، مظاہری، بی‌تا.
- کی استوان، حسین. سیاست موازنۀ منفی در مجلس چهاردهم، ۲ جلد، تهران، انتشارات روزنامه مظفر ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹
- گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا. روحانیت و اسرار فاش نشده از

- نهضت ملی شدن نفت، قم، انتشارات دارالفکر ۱۳۵۸.
- متن کامل دفاعیات آقا یان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی درباره رد صلاحیت دادگاه نظامی، تهران، بی‌تا.
- مجمع مسلمانان مجاهد. چرا با رفراندوم مخالفیم؟، تهران، مرداد ۱۳۳۲.
- مجموعه مقالات دکتر سید حسین فاطمی، تهران، انتشارات مدرس، ۱۳۵۷.
- مدافعات مصدق و رولن در دیوان بین‌المللی لاهه. تهران، انتشارات زبرجد ۱۳۵۷.
- مذاکرات مجلس شورای ملی. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۱۳۳۲-۱۳۲۰.
- مذاکرات مجلس سنا. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۱۳۲۸-۱۳۳۰.
- صدق و مسائل حقوق و سیاست، ایرج افشار (گردآورنده) انتشارات زمینه ۱۳۵۸.
- صدق، محمد. خاطرات و تأیمات، ایرج افشار (گردآورنده)، تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵.
- مکی، حسین. استیضاح حسین مکی، دکتر مظفر بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده از دولت ساعد در ۱۳۲۸، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
- خلیع‌ید، ۲ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۰.
- وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۰.
- نطقهای دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، جلد یکم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
- نطقهای و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، بی‌جا، انتشارات مصدق ۱۳۵۰.
- نطقهای و مکتوبات دکتر مصدق، بی‌جا، انتشارات مصدق ۱۳۵۰.

- ج: کتب و مقالات دیگر به زبان فارسی**
- آل احمد، جلال. یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، تهران، انتشارات رواق ۱۳۴۳.
- در خدمت و خیانت روشنگران، ۲ جلد، تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۷.
- آیت، سید حسن. چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۰.
- اپریم، اسحق. چه باید کرد؟، تهران ۱۳۲۵.
- atabakī، منصور علی و بنی‌احمد، احمد. پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران

۱۳۴۷

- احتشامی، ابوالحسن. بازیگران سیاست، تهران، انتشارات امروز ۱۳۲۸.
- ارسنجانی، حسن. یادداشت‌های سیاسی من، بامشاد، ۲۱ مرداد ۵ آذر ۱۳۳۵.
- یادداشت‌های سیاسی سیام تیر ۱۳۳۶، تهران، انتشارات بامشاد ۱۳۳۵.
- اسماعیلی، بهمن. زندگینامه مصدق‌السلطنه، بی‌تا، بی‌جا.
- افراسیابی، بهرام. مصدق و تاریخ، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۰.
- افشار، ایرج. «درگذشت سید حسن ارسنجانی»، راهنمای کتاب، سال دوازدهم، شماره‌های ۳ و ۴ (خرداد و تیر ۱۳۴۸).
- «یادبود فروغی»، راهنمای کتاب، سال چهاردهم، شماره‌های ۹-۱۲ (آبان ۱۳۵۰ و اسفند ۱۳۵۰).
- (گردآورنده)، مقالات تقدیزاده، ۱۰ جلد، تهران ۱۳۵۷-۱۳۵۰.
- امیر ابراهیمی، عبدالحسین. مردان نامی ایران، تهران ۱۳۳۲.
- امیر احمدی، سپهبد احمد. «وزارت در دولت قوام‌السلطنه»، سالنامه دنیا، سال سیزدهم ۱۳۳۶.
- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین. خلیع یاد از شرکت نفت ایران و انگلیس، تهران، انتشارات دهخدا ۱۳۵۷.
- امیری، جواد. شهریور ۱۳۴۰، سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲.
- انتظام، عبدالله. گوشاهی از وقایع شهریور، سالنامه دنیا، سال نوزدهم ۱۳۴۲.
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ۶ جلد، انتشارات زوار ۱۳۴۷، ۱۳۵۷.
- بزرگ‌امید، ابوالحسن. از ماست که برو ماست، تهران ۱۳۳۷.
- بقایی کرمانی، مظفر. من نماینده کرمان هستم، تهران، خرداد ۱۳۳۲.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء). «حزب دموکرات آذربایجان»، ایران‌ما، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.
- بهبودی، سلیمان. خاطرات سلیمان بهبودی، تهران، بی‌تا.
- بهنیا، عبدالحسین. پرده‌های سیاست، تهران، بی‌تا.
- بی‌نا. «چرا رزم آرا را کشتند؟»، خواندنیها، ۱۲ بهمن ۱۳۳۱.
- بی‌نا. چند پرده از زندگی رجال معروف ایران، تهران، انتشارات امید ۱۳۲۴.
- بی‌نا. رازهای فاش نشده از وقایع ۲۸ مرداد، مجله آشفته، سال یازدهم، شماره‌های ۱-۱۳ (۱۳۳۳).
- بی‌نا. نظری به یادداشت‌های قوام، خواندنیها، اول مهر-۱۵ آبان ۱۳۳۴.

- بی‌نا، مصدق و موازنۀ منفی، انتشارات زبرجد ۱۳۵۱.
- بی‌نا، مصدق و نهضت ملی ایران، بی‌جا، بی‌تا.
- بی‌نا، یادداشت‌هایی از دوران نخست وزیری هریر، خواندنیها، ۲۲ اسفند ۱۰-۱۳۲۹.
- فروردين ۱۳۳۰.
- پسیان، نجفقلی، مرگ بود بازگشت هم بود، تهران ۱۳۲۶.
- پوریا، ارسلان، کارنامۀ مصدق و حزب توده، ۲ جلد، فلورانس، انتشارات مزدک، بی‌تا.
- پیشدوری، سید جعفر، سرگذشت من، آذیر، ۱۶ آذر ۱۳۲۲.
- پیشداد، امیر و کاتوزیان، همایون، ملی کیست و نهضت ملی چیست؟، بی‌جا ۱۳۶۰.
- تواناییان فرد، حسن، مصدق و اقتصاد، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.
- ترکمان، محمد، تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، تهران، انتشارات رسا ۱۳۵۹.
- استادی پیرامون توطئه‌ربودن و قتل سرهنگ افسر افشارطوس، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۲.
- قیام ملی سی‌ام تیر به روایت استاد و تصاویر، تهران ۱۳۶۲.
- تفضلی، محمود، مصدق، نفت، کودتا، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
- تقی‌زاده، سید حسن، مختصر تاریخ مجلس ملی ایران، برلین، انتشارات کاوه ۱۲۹۸.
- تفرشیان، ابوالحسن، قیام افسران خراسان، سوئد، کانون کتاب، بی‌تا.
- جان‌زاده، علی، مصدق، تهران، انتشارات همگام ۱۳۵۸.
- جعفری علی‌زاده، احمد، شهدای سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۶، اصفهان، ۱۳۳۱.
- جوانشیر. ف.م. تجربه ۲۸ مرداد، تهران، انتشارات حزب توده ۱۳۵۹.
- حجازی، سید محمد باقر، آینده ایران، تهران، انتشارات وظیفه، ۱۳۲۶.
- حسیبی، کاظم، «چرا ملت ایران قرارداد ۱۹۳۳ را به رسمیت نمی‌شناشد؟»، شاهد، ۱۶ آذر تا ۷ دی ۱۳۲۸.
- «مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه»، شاهد، ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۹.
- حکیمی، ابراهیم، پاسخ به نامۀ قوام، باخته امروز، ۱۹ فروردین ۱۳۲۹.
- خامنه‌ای، انور، پنجاه نفر و سه نفر، تهران، انتشارات هفت، ۱۳۶۲.
- فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، انتشارات هفت، ۱۳۶۲.

- از انشاعاب تا کودتا، تهران، انتشارات هفت، ۱۳۶۳.
- خان ملک یزدی، محمد. ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۴۹، تهران ۱۳۴۰.
- خلعتبری، ارسلان. «مسئولین دوره دیکتاتوری»، رعد امروز، ۳۰ بهمن-۱۲ اسفند ۱۳۲۳.
- «وزارت جنگ و سیاست». جبهه، ۱۶ و ۱۷ فروردین ۱۳۲۵.
- «دکتر مصدق را که به زمین زد؟». خواندنیها، ۱۸ خرداد ۱۳۳۳.
- «اسراری که بعد از چهار سال فاش شده است». خواندنیها، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۴.
- «اگر رزم آرا آن نامه را افشا می کرد کشته نمی شد». خواندنیها، ۱ خرداد ۱۳۳۴.
- «داخل دستگاه دکتر مصدق چه خبر بود؟». خواندنیها، ۱۵ مهر ۱۳۳۴.
- خواجه نوری، ابراهیم. بازیگران عصر طلایی: داور، تیمورتاش، آیرم، امیر طهماسبی، دشتی، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۴۰.
- بازیگران عصر طلایی: علی سهیلی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.
- بازیگران عصر طلایی: سپهداد امیر احمدی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- خوشنیت، سید حسین. سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، تهران، انتشارات منشور برادری، ۱۳۶۰.
- داودی، مهدی. قوام‌السلطنه، تهران، ۱۳۲۷.
- رائین، اسمعیل. استاد خانه سدان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.
- (گردآورنده)، هفت سال در زندان آریامهر: یادداشت‌های شادروان احمد آرامش، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.
- راوندی، مرتضی. تفسیر قانون اساسی ایران، تهران، انتشارات مبشری، ۱۳۵۷.
- رحمی، مصطفی. قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، تهران، انتشارات ابن‌سینا ۱۳۴۷.
- رضازاده شفق، صادق. خاطرات مجلس و دموکراسی چیست، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۳۴.
- «خاطراتی چند از قوام‌السلطنه». خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۴.
- روحانی، فؤاد. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۲.

- زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، لندن ۱۳۶۴.
- سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله). «قیام پیشه‌وری»، سالنامه دنیا، سال چهاردهم، ۱۳۳۷.
- مقالات سیاسی، تهران، انتشارات عطایی ۱۳۴۱.
- سیاح، حمید. «قوام‌السلطنه در مسکو»، سالنامه دنیا، سال هجدهم، ۱۳۴۱.
- شجاعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
- شریف، علی‌اصغر. «سابقه تاریخی حکومت نظامی». مجله کانون وکلا، سال یازدهم و دوازدهم، شماره‌های ۶۹-۷۳ و ۷۶ (دی ماه ۱۳۳۷-تیر ۱۳۴۰).
- شریف‌امامی، جعفر. «دولت سپهبد رزم‌آرا»، سالنامه دنیا، سال نوزدهم، ۱۳۴۲.
- شفایی، احمد. قیام افسران خراسان یا سی و هفت سال زندگی در شوروی، تهران انتشارات کتابسرای ۱۳۶۵.
- صدر، حسن. «قانون تصفیه»، باختر امروز، ۸ شهریور، ۱۳۲۹.
- صدر، محسن. «دانستان نخست وزیری من»، سالنامه دنیا، سال چهاردهم، ۱۳۳۷.
- خاطرات صدرالاشraf، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- صفایی، عبدالصاحب. تاریخ مختصر احزاب سیاسی پس از شهریور ۱۳۶۰، بی‌جا، انتشارات ایران، ۱۳۲۸.
- صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، تهران، انتشارات جاویدان علمی ۱۳۴۴.
- رهبران مشروطه: حکیم‌الملک، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۷.
- نامه‌های تاریخی، تهران، انتشارات بابک ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: ساعدالوزاره، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: عبدالحسین هژیر، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- رهبران مشروطه: سپهبد رزم‌آرا، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۸.
- صولت قشقایی، محمدناصر. سالهای بحران: خاطرات روزانه از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، تهران، انتشارات رسای ۱۳۶۶.
- صوتی، محمدعلی. (گردآورنده) خاطرات دکتر قاسم غنی، با مقدمه‌ای از باستانی پاریزی، تهران، انتشارات کاوش، ۱۳۶۱.
- ضرغام بروجنی، جمشید. دولتهای عصر مشروطیت، تهران ۱۳۵۰.
- طباطبایی، سید ضیاءالدین. «مصاحبه»، روزنامه اقدام، ۸ بهمن ۱۳۲۲.
- طبری، احسان. «نظر ما درباره حزب دموکرات ایران»، رهبر، ۲۶ تیر ۱۳۲۵.
- کژراهه: خاطراتی از حزب توده، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.

- طهوری، عبدالرحیم. سوابی به نام حزب توده ایران، تهران، ۱۳۵۸.
- عدل، مصطفی (منصورالسلطنه). حقوق اساسی یا اصول مشروطیت، تهران ۱۳۲۷.
- علاوه، حسین. «طرح مسئله ایران در شورای امنیت»، سالنامه دنیا، سال بیستم، ۱۳۴۳.
- علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- عمیدی نوری، ابوالحسن. فرقه دموکرات، تهران، انتشارات روزنامه داد، ۱۳۲۵.
- غنى، سیروس (گردآورنده). یادداشت‌های دکتر قاسم غنى، ۱۲ جلد، لندن، انتشارات ایتناکا ۱۹۸۰-۱۹۸۴.
- فاتح، مصطفی. پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات کاوش، ۱۳۳۵.
- فرامرزی، عبدالرحمن. «پیام به پیشوری»، کیهان، ۲۶ دی ۱۳۲۴.
- فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ، به کوشش پرویز لوشانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- فروغی، محمدعلی. متن یک نامه، راهنمای کتاب، سال پانزدهم، شماره‌های ۱۰-۱۲ (دی-اسفند ۱۳۵۱).
- «فرهنگستان چیست؟»، نامه فرهنگستان، شماره ۱، (اسفند ۱۳۲۱).
- قاسمزاده، قاسم. حقوق اساسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات این‌سینا، ۱۳۴۰.
- قاسمی، ابوالفضل. تاریخچه جبهه ملی، تهران، انتشارات حزب ایران، ۱۳۵۷.
- اولیگارشی یا خاندانهای حکومتگر در ایران، ۴ جلد، تهران، انتشارات روز، ۱۳۵۳-۱۳۵۷.
- قدیمی، ذبیح‌الله. تاریخ بیست و پنج ساله ارتش شاهنشاهی، انتشارات سالنامه آریان، تهران ۱۳۲۶.
- قریشی، حسن (گردآورنده). چهره‌های آشنا، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۴۵.
- قوم، احمد. «عریضة سرگشاده»، باخترا امروز، ۱۹ فروردین ۱۳۲۹.
- «پاسخ به نامه حکیم‌الملک»، باخترا امروز، ۱۲ تیر ۱۳۲۹.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۶۰.
- کاشانی، سید محمود. قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۱، تهران، انتشارات خوش، ۱۳۵۹.
- کامبیخش، عبدالصمد. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، ۲ جلد، استکهلم، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۳-۱۳۵۱.

- کیانوری، نورالدین. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۹.
- کشاورز، فریدون. من متهمنم کنم کمیته مرکزی حزب توده را، تهران انتشارات رواق، ۱۳۵۷.
- گلسرخی، رضا. «فداییان اسلام»، اطلاعات، ۱۰، اردیبهشت ۱۳۵۸.
- متین دفتری، احمد. « فعل یا ترک »، سالنامه دنیا، سال یازدهم، ۱۳۴۴.
- « خاطراتی از انتخابات در ایران »، خواندنیها، ۱۶ فروردین ۱۳۳۵.
- « ماجرای انتخابات در ایران »، سالنامه دنیا، سال دوازدهم، ۱۳۴۵.
- محیط طباطبایی، محمد. « این هم قوام‌السلطنه »، محیط، شماره ۱۳، ۱۴ آذر ۱۳۲۶.
- مسعودی، قاسم. جریان مسافرت میسیون اعزامی ایران به مسکو، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۵.
- صدق، محمد. مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، ترجمه از فرانسه به وسیله متین دفتری، تهران، انتشارات کلیمیان، ۱۳۰۲.
- « انتخابات در ایران و اروپا »، آینده، سال سوم، شماره‌های ۲ و ۳، ۱۳۰۵.
- « طرح جدید برای اصلاح قانون انتخابات »، آینده، سال سوم، دوره جدید، شماره ۲، شهریور ۱۳۲۳.
- مهردی‌نیا، جعفر. زندگی سیاسی رزم‌آرا، تهران، انتشارات پازارگاد، ۱۳۶۳.
- مهربان، رسول. گوشش‌هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، انتشارات عطارد، ۱۳۶۱.
- مشیر، مرتضی (گردآورنده). خاطرات اللهیار صالح، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- نجاتی، غلامرضا. جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، نشر انتشار ۱۳۶۵.
- نفیسی، حسن (مشرف). پاسخ به اظهارات آقای دکتر مصدق، تهران، چاپ تابان، ۱۳۳۲.
- نواب صفوی، سید مجتبی. جامعه و حکومت اسلامی، تهران ۱۳۵۷.
- وثوق، سپهبد احمد. داستان زندگانی: خاطراتی از پنج سال تاریخ معاصر، ۱۳۴۰-۱۲۹۰، تهران، بی‌تا.
- وثوق، علی. چهار فصل در تفنن و تاریخ، تهران ۱۳۶۱.
- هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴.

د. کتب و مقالات به زبانهای خارجی:

- Abrahamian, Ervand. 'The crowd in Iranian politics 1905–1953', *Past and Present* XLI (December 1968), 184–210.
- . 'Communism and communalism in Iran: the Tudeh and the Firqah-i-Dimukrat', *International Journal of Middle Eastern Studies*, I, 4 (October 1970), 291–316.
- . 'Factionalism in Iran: political groups in the 14th Parliament (1944–6)', *Middle Eastern Studies* XIV, 1 (January 1978), 22–55.
- . 'The strength and weaknesses of the labour movement in Iran in 1941–53', in *Continuity and Change in Modern Iran*. Ed. Michael Bonine and Nikkie Keddie. Albany, NY: State Univ. of New York Press, 1981.
- . *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1982.
- Acheson, Dean. *Present at the Creation: My Years in the State Department*. New York: W. W. Norton, 1969.
- Akhavi, Shahrough. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*. Albany, NY: SUNY Press, 1980.
- Amirsadeghi, Hossein and Ferrier, R. W. (eds). *Twentieth Century Iran*. London: Heinemann, 1977.
- Andreski, Stanislav. *The African Predicament*. London: Michael Joseph, 1968.
- Arfa, General Hassan. *Under Five Shahs*. London: John Murray, 1964.
- Atyeo, H. C. 'Political developments in Iran 1951–1954', *Middle Eastern Affairs* V, 8–9 (August–September 1954), 249–59.
- Bialer, Uri. 'The Iranian connection in Israel's foreign policy, 1948–1951', *Middle East Journal* XXXIX, (Spring 1985), 292–315.
- Banani, Amin. *The Modernization of Iran, 1921–1941*. Stanford, CA: Stanford Univ. Press, 1961.
- Banton, Michael (ed.) *Political Systems and the Distribution of Power*. London: Tavistock Pbls, 1965.
- Banuazizi, Ali. 'Iranian "national character": a critique of some Western perspectives', in L. Carl Brown and Norman Isthkovitz (eds), *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*. Princeton: Darwin Press, 1977, pp. 210–39.
- Barth, Fredrik. *Nomads of South Persia: the Basseri Tribe of the Khamseh Confederation*. Oslo: Univ. Press. London: Allen and Unwin, 1961.
- Bayne, Edward A. *Persian Kingship in Transition: Conversations with a*

- Monarch Whose Office is Traditional and Whose Goal is Modernization.* New York: American Universities Field Staff, 1968.
- Beck, Lois. *The Qashqa'i of Iran.* New Haven and London: Yale Univ. Press, 1986.
- Benedict, Ruth. *Patterns of Culture.* 1st edn 1935. London: Routledge and Kegan Paul, 1968.
- Bharter, Julian. *Economic Development in Iran, 1900–1978.* London and New York: Oxford Univ. Press, 1971.
- . 'The growth of towns and villages in Iran, 1900–66', *Middle Eastern Studies* VIII, 1 (January 1972), 51–61.
- Bill, James Alban. 'The social and economic foundations of power in contemporary Iran', *The Middle East Journal* XVII, 4 (Autumn 1963), 400–18.
- . 'Modernization and reform from above: the case of Iran', *Journal of Politics* XXXII, 1 (1970), 19–40.
- . 'The politics of legislative monarchy: the Iranian Majlis', in *Comparative Legislative Systems: a Reader in Theory and Research.* Ed. Herbert Hirsch and M. Donald Hancock. New York: Free Press, 1971, 360–9.
- . *The Politics of Iran. Groups, Classes and Modernization.* Columbus, Ohio: Charles E. Merrill, 1972.
- . *The Eagle and the Lion: the Tragedy of American–Iranian Relations.* New York and London: Yale Univ. Press, 1988.
- Binder, Leonard. *Iran: Political Development in a Changing Society.* Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1962.
- . 'The Cabinet of Iran: a case study in institutional adaptation', *The Middle East Journal* XVI, 1 (Winter 1962), 29–47.
- Birch, A. H. *Representation.* London: Macmillan, 1971.
- Blondel, Jean. *Contemporary France: Politics, Society and Institutions.* London: Methuen, 1972.
- Bonine, Michael and Keddie, Nikki R. (eds). *Modern Iran: the Dialectics of Continuity and Change.* Paperback edn: *Continuity and Change in Modern Iran.* Albany, NY: SUNY Press, 1981.
- Bullard, Sir Reader. *The Camels Must Go: an Autobiography.* London: Faber and Faber, 1961.
- . 'Persia in the Two World Wars', *Journal of the Royal Central Asian Society* L (1963), 6–20.
- Bullock, Alan. *Ernest Bevin: Foreign Secretary 1945–1951.* London: Heinemann, 1983.
- Byrnes, James F. *Speaking Frankly.* London and Toronto: William Heinemann, 1947.
- Carlton, David. *Anthony Eden: a Biography.* London: Allen Lane, 1981.
- Chaliand, Gerard (ed.) *People Without a Country: the Kurds and Kurdistan.* London: Zed Press, 1980.
- Cohen, Abner. *Two Dimensional Man: an Essay on the Anthropology of*

- Power and Symbolism in Complex Society*. London: Routledge and Kegan Paul, 1974.
- Cottam, Richard W. 'Political party development in Iran', *Iranian Studies* I, 3 (Summer 1968), 82–95.
- . 'The United States, Iran and the cold war', *Iranian Studies* III, 1 (Winter 1970), 2–22.
- . *Nationalism in Iran; Updated through 1978*. 2nd edn. Pittsburgh: Univ. of Pittsburgh Press, 1979.
- Cruise O'Brien, Donal. *Saints and Politicians: Essays in the Organisation of Senegalese Peasant Society*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1975.
- D'Erme, G. 'I Partici politici in Persia del 1941–1944', *Oriente Moderno L*, 3 (March 1971), 213–35.
- Diba, Farhad. *Mohammed Mossadegh: a Political Biography*. London and Dover: Croom Helm, 1986.
- Doenecke, Justus D. 'Revisionists, oil and cold war diplomacy', *Iranian Studies* III, 1 (Winter 1970), 23–33.
- Douglas, William Orville. *Strange Lands and Friendly People*. New York: Harper and Row, 1951.
- Dunn, John (ed.) *West African States: Failure and Promise*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1978.
- Eagleton, William Jr. *The Kurdish Republic of 1946*. London and New York: Oxford Univ. Press, 1963.
- Eden, Anthony. *Memoirs: Full Circle*. London: Cassell, 1960.
- Ehimenco, N. Marbury. 'An experiment with civilian dictatorship in Iran: the case of Muhammad Mussadegh', *Journal of Politics* XVII, 3 (August 1955), 390–406.
- Eisenstadt, S. N. and Lemarchand, René (eds). *Political Clientelism, Patronage and Development*. Beverly Hills, CA: Sage, 1982.
- Elwell-Sutton, P. 'Political parties in Iran: 1941–1948', *The Middle East Journal* III, 1 (January 1949), 45–62.
- . 'Nationalism and neutralism in Iran', *The Middle East Journal* XII, 1 (Winter 1958), 20–32.
- . 'The Iranian press, 1941–1947', *Iran* VI (1968), 65–104.
- . *Persian Oil: a Study in Power Politics*. London: Lawrence and Wishart, 1955.
- Enayat, Hamid. *Modern Islamic Political Thought*. London: Macmillan, 1982.
- Eshraghi, E. 'Anglo-Soviet occupation of Iran in August 1941', *Middle Eastern Studies* XX, 9 (January 1984), 27–52.
- Fatemi, Nasrullah. *Diplomatic History of Persia, 1917–1923*. New York: Russell F. Moore, 1952.
- Ferrier, R. W. *The History of the British Petroleum Company: the Developing Years, 1901–1932*. Vol. I. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1982.

- Filippani-Ronconi, Pio. 'The tradition of sacred kingship in Iran', in *Iran Under the Pahlavis*. Ed. George Lenczowski. Stanford, CA: The Hoover Institution, 1978.
- Floor, Willem, M. 'The revolutionary character of the ulama: wishful thinking or reality?', in Nikki, R. Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1983, 73–97.
- Foot, Michael. 'The devious way of Mr Ghavam', *Daily Herald*, 24 April 1946.
- Frye, Richard. 'Charisma of kingship in ancient Iran', *Iranica Antiqua* IV (1964), 36–54.
- Garrod, Oliver. 'The nomadic tribes of Persia today', *Journal of the Royal Central Asian Society* XXXIII, 1 (January 1946), 32–46.
- . 'The Qashqai tribe of Fars', *Journal of the Royal Central Asian Society* XXXIII, 3–4 (July–October 1946), 293–306.
- Garthwaite, Gene. *Khans and Shahs: the Bakhtiari in Iran*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1984.
- Gasiorowski, Mark. 'The 1953 coup d'état in Iran', *International Journal of Middle East Studies*, XIX (August 1987), 261–86.
- Ghani, Cyrus. *Iran and the West: a Critical Bibliography*. London and New York: Kegan Paul International, 1987.
- Giannini, A. 'La Costituzione persiana', *Oriente Moderno* II, 7 (July 1931), 317–34.
- Gellner, Ernest. *Nations and Nationalism*. Oxford: Basil Blackwell, 1983.
- Gellner, E. and Ionescu, G. (eds). *Populism, its Meanings and National Characteristics*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1969.
- Gellner, E. and Waterbury, J. *Patrons and Clients in Mediterranean Societies*. London: Duckworth, 1977.
- Giddens, Anthony. *A Contemporary Critique of Historical Materialism*. London: Macmillan, 1981.
- Goffman, Erving. *The Presentation of Self in Everyday Life*. Harmondsworth: Penguin, 1971.
- . *Encounters*. Harmondsworth: Penguin, 1972.
- . *Strategic Interaction*. Oxford: Basil Blackwell, 1972.
- Goodell, Grace E. *The Elementary Structure of Political Life: Rural Development in Pahlavi Iran*. New York and Oxford: Oxford Univ. Press, 1986.
- Gramsci, Antonio. *Selections from the Prison Notebooks*. London: Lawrence and Wishart, 1971.
- Grué, B. 'Le Rôle social de l'armée en Iran', *Orient* XXIV (1962), 49–54.
- Hamzavi, A. H. 'Iran and the Tehran Conference', *International Affairs* XX, 2 (April 1944), 192–203.
- . *Persia and the Powers*. London: Hutchinson, 1946.
- Harris, Franklin S. 'The beginnings of Point IV work in Iran', *The Middle East Journal* VII, 2 (Spring 1953), 222–8.
- Homayounpour, Parviz. *L'Affaire d'Azerbaïdjan*. Lausanne, 1967.

- Jeffries, Richard. 'Revolution in Black Africa', in Noel O'Sullivan (ed.), *Revolutionary Theory and Political Reality*. Brighton: Wheatsheaf Books, 1983.
- Jones, Geoffrey. *Banking and Empire in Iran: the History of the British Bank of the Middle East*. Vol. I, Cambridge and New York: Cambridge Univ. Press, 1986.
- Katouzian, Homa. *The Political Economy of Modern Iran*. London: Macmillan, 1981.
- Kazemi, Farhad. 'The military and politics in Iran: the uneasy symbiosis', in Elie Kedourie and Sylvia Haim (eds), *Towards a Modern Iran*. London: Frank Cass, 1980.
- Keddie, Nikki (ed.) *Scholars, Saints and Sufis: Muslim Religious Institutions Since 1500*. Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1972.
- . *Iran: Religion, Politics and Society*. London and Ottawa, NJ: Frank Cass, 1980.
- . *Roots of Revolution*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1981.
- (ed.) *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution*. New Haven and London: Yale Univ. Press, 1983.
- Keimp, Norman. *Abadan: a First-hand Account of the Persian Oil Crisis*. London: Allan Wingate, 1953.
- Kuniholm, Bruce R. *The Origins of the Cold War in the Middle East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1980.
- Ladjevardi, Habib. 'The origins of U.S. support for an autocratic Iran', *International Journal of Middle East Studies* XV (May 1983), 225–39.
- . *Labor Unions and Autocracy in Iran*. Syracuse, NY: Syracuse Univ. Press, 1985.
- Lambton, A. K. S. 'Some of the problems facing Persia', *International Affairs* XXII, 2 (April 1946), 254–72.
- . 'The impact of the West on Persia', *International Affairs* 33, 1 (January 1957), 12–25.
- . *The Persian Land Reform, 1962–1966*. Oxford: Clarendon Press, 1969.
- Lapping, Brian. *End of Empire*. London: Granada, 1985.
- Lenczowski, George. 'The communist movement in Iran', *The Middle East Journal* I, 1 (January 1949), 29–45.
- . *Russia and the West in Iran, 1918–1948: a Study in Big-Power Rivalry*. Ithaca, NY: Cornell Univ. Press, 1949.
- . 'Iran: nationalism erupts', *Current History* 21 (July 1953).
- Littlewood, Paul. 'Patronage, ideology and reproduction', in *Critique of Anthropology* 15, 4 (Spring 1980), 29–45.
- Lockhart, Laurence. 'The causes of the Anglo-Persian oil dispute', *Journal of*

- the Royal Central Asian Society* XL, 2 (April 1953), 134–50.
- . 'The constitutional laws of Persia: an outline of their origin and development', *The Middle East Journal* XIII, 4 (Autumn 1958), 372–88.
- Louis, Wm Roger. *The British Empire in the Middle East 1945–1951*. Oxford: Oxford Univ. Press, 1984.
- Louis, Wm Roger, and Bill, James A. (eds). *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*. London: I. B. Tauris, 1988.
- Lukes, Steven. *Essays in Social Theory*. London: Macmillan, 1977.
- . 'Power and authority', in Tom Bottomore and Robert Nisbet (eds), *A History of Sociological Analysis*. London: Heinemann, 1978.
- . *Power: a Radical View*. London: Macmillan, 1979.
- . 'On the relativity of power', in S. C. Brown (ed.), *Philosophical Disputes in the Social Sciences*. Brighton: Harvester, 1979.
- Lytle, Mark H. *The Origins of the Iranian-American Alliance*. New York: Holmes and Meier, 1987.
- Machalski, Francis. 'Political parties in Iran in the years 1941–1946', *Folia Orientalia* III, 1–2 (1961), 135–70.
- Mahdavi, H. 'The patterns and problems of economic development in rentier states: the case of Iran'. In M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East*. London: Oxford Univ. Press, 1970.
- McGhee, George. *Envoy to the Middle World: Adventures in Diplomacy*. New York: Harper & Row, 1983.
- Mehdevi, Anne Sinclair. *Persian Adventure*. London: Victor Gollancz, 1953.
- Miller, William Green. 'Political organization in Iran: from Dowreh to political party – I', *The Middle East Journal* XXIII, 2 (Spring 1969), 159–67; Part II, XXIII, 3 (Summer 1969), 343–50.
- Millspaugh, Arthur Chester. *Americans in Persia*. Washington: Brookings Institution, 1946; repr. edn. New York: Da Capo Press, 1976.
- Mills, C. Wright. *The Power Elite*. New York: Oxford Univ. Press, 1959.
- Misri, B. A. 'The Kurdish struggle for autonomous existence', *The Islamic Review* LIII, 4 (April 1965), 8–11; 5 (May 1965), 29–32.
- Miyata, Osmau. 'The Tudeh military network during the oil nationalization period', *Middle Eastern Studies* XXIII, 3 (July 1987), 313–28.
- Moore, Barrington Jr. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Harmondsworth: Penguin, 1973.
- Nairn, Tom. *The Break-up of Britain: Crisis and Neo-Nationalism*. London: New Left Books, 1977.
- Naraghi, Ehsan. 'Elite ancienne et élite nouvelle dans l'Iran actuel, avec une note sur le système d'éducation', *Revue des Etudes Islamiques* XXV (1957), 69–80.
- Oberling, Pierre. *The Qashqa'i Nomads of Fars*. The Hague: Mouton, 1974.
- Olson, Wm J. *Anglo-Iranian Relations During World War I*. London: Frank Cass, 1984.
- Pahlavi, Ashraf. *Faces in a Mirror: Memoirs from Exile*. Englewood Cliff,

- NJ: Prentice-Hall, 1980.
- Pahlavi, Mohammad Reza. *Mission for My Country*. New York: McGraw-Hill, 1961.
- . *Answer to History*. Briarcliff Manor, NY: Stein and Day, 1980.
- Parkin, Frank. *Class, Inequality and Political Order*. London: Paladin, 1972.
- Poggi, Gianfranco. *The Development of the Modern State*. London: Hutchinson, 1978.
- . 'Clientelism', *Political Studies* XXXI (1983), 662–7.
- Ramazani, Rouhollah K. *Iran's Foreign Policy 1941–1973: a Study of Foreign Policy in Modernizing Nations*. Charlottesville, VA: Univ. Press of Virginia, 1975.
- Rezun, Miron. *The Soviet Union and Iran*. Geneva: Institut Universitaire des Hautes Etudes Internationales, 1981.
- Richard, Yann. 'Ayatollah Kashani: precursor of the Islamic Republic?' in Nikki R. Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran*. New Haven and London, 1983, 101–24.
- Ricks, Thomas M. 'U.S. Military Missions to Iran', *Iranian Studies* 3–4 (Summer–Autumn 1979), 163–94.
- Roosevelt, Archie Jr. 'The Kurdish republic of Mahabad', *The Middle East Journal* I, 3 (July 1947), 247–69.
- Roosevelt, Kermit. *Countercoup: the Struggle for Control of Iran*. New York: McGraw-Hill, 1979, 1980.
- Rosso, Robert Jr. 'The battle of Azarbajian, 1946', *The Middle East Journal* X, 1 (Winter 1956), 17–32.
- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions: the American Experience in Iran*. New York and Oxford: Oxford Univ. Press, 1980.
- Samii, Kuross A. 'Truman against Stalin in Iran: a tale of three messages', *Middle Eastern Studies* XXIII, 1 (January 1987), 95–107.
- Savory, Roger M. 'The principle of homeostasis considered in relation to political events in Iran in the 1960's', *International Journal of Middle East Studies* III, 3 (July 1972), 282–302.
- Scaria, Gianroberto. 'La Persia durante la seconda guerra mondiale: materiali e documenti', *Oriente Moderno* XLVI, 5–12 (May–December 1966), 269–343.
- Schmidt, Steffen W. et al. (eds). *Friends, Followers, and Factions: a Reader in Political Clientelism*. Berkeley: Univ. of California Press, 1977.
- Shadran, B. 'The Anglo-Iranian oil dispute 1948–1953', *Middle East Affairs* V, 6–7 (June–July 1954), 193–231.
- Sinclair, Angus. 'Iranian oil', *Middle East Affairs* II, 6–7 (June–July 1951), 213–24.
- Skrine, Sir Clarmont. 'Iran revisited', *Journal of the Royal Central Asian Society* XLV, 3–4 (July–October 1958), 218–32.
- . *World War in Iran*. London: Constable, 1962.
- Springborg, Robert. *Family, Power and Politics in Egypt*. Philadelphia: Univ. of Pennsylvania Press, 1982.

- Stanworth, Philip and Giddens, Anthony (eds). *Elites and Power in British Society*. Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1974.
- Thorpe, James A. 'Truman's ultimatum on the 1946 Azarbaijan crisis: the making of a myth', *Journal of Politics*, 4, (February 1978).
- Truman, Harry S. *Memoirs: Years of Trial and Hope, 1946–1952*. New York: Garden City, 1956.
- Van Wagenen, Richard W. *United Nations Action: the Iranian Case 1946*. New York: Carnegie Endowment for International Peace, 1952.
- Walters, Vernon A. *Silent Missions*. New York: Doubleday, 1978.
- Waterbury, John. *The Commander of the Faithful, the Moroccan Political Elite – a Study in Segmented Politics*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1970.
- Wilber, Donald N. *Riza Shah Pahlavi: the Resurrection and Reconstruction of Iran: 1878–1944*. Hicksville, NY: Exposition Press, 1975.
- Wolf, Eric. 'Kinship, friendship and patron-client relations in complex societies', in Michael Banton (ed.), *The Social Anthropology of Complex Societies*. London, 1966.
- Woodhouse, C. M. *Something Ventured*. London, Toronto, Sydney, New York: Granada, 1982.
- Young, T. Cuyler. 'The problem of Westernization in modern Iran', *The Middle East Journal* II, 1 (January 1948), 47–59.
- . 'The social support of current Iranian policy', *The Middle East Journal* VI, 2 (Spring 1952), 125–43.
- Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley and Los Angeles: Univ. of California Press, 1966.
- . *The Mossadegh Era: Roots of the Iranian Revolution*. Chicago, Ill.: Lake View Press, 1982.
- Zonis, Marvin. 'Political elites and political cynicism in Iran', *Comparative Political Studies* I, 3 (October 1968), 351–72.
- . *The Political Elite of Iran*. Princeton: Princeton Univ. Press, 1971.
- . 'The political elite of Iran: a second stratum?', in Frank Tauchau (ed.), *Political Elites and Political Development in the Middle East*. New York: Schenkman, 1975, 193–216.

ه. رسالات و پایاننامه‌ها:

- Abrahamian, Ervand. 'Social Basis of Iranian Politics: the Tudeh Party 1941–53'. Ph.D. thesis, Columbia University, 1969.
- Agah, M. 'Some Aspects of Economic Development of Modern Iran'. D.Phil. thesis, University of Oxford, 1965.
- Ettehadieh Nezam-Mati, Mansourah. 'Origin and Development of Political Parties in Persia 1906–1911'. Ph.D. thesis, University of Edinburgh, 1979.
- Enayat, Hamid. 'The British Public Opinion and the Persian Oil Crisis'.

- M.Sc. dissertation, University of London, 1958
- Faghfoory, Mohammad Hassan. 'The Role of the Ulama in Twentieth Century Iran with Particular Reference to Ayatullah Haj Sayyid Abul-Qasim Kashani'. Ph.D. dissertation, University of Wisconsin, Madison, 1978.
- Gasiorowsky, Mark. 'U.S. Foreign Policy and the Client State: Implications for Domestic Politics and Long-Term U.S. Interests in Iran'. Ph.D. dissertation, University of North Carolina at Chapel Hill, 1984.
- Ghoreishi, Ahmad. 'Soviet Foreign Policy in Iran 1917–1966'. Ph.D. thesis, University of Colorado, 1965.
- Hekmat, H. 'Iran's Response to Soviet-American Rivalry, 1951–1961: a Comparative Study'. Ph.D. thesis, University of Columbia, 1974.
- Khodayar-Mohebbi, Manoutchehr. L'Influence religieuse sur le droit constitutionnel de l'Iran. Thèse, Université de Paris, 1957. Imprimerie Taban, Tehran, 1958.
- Ladjevardi, Habib. 'Politics and Labour in Iran'. D.Phil. thesis, University of Oxford, 1981.
- Malik-Mahdavi, Ahmad. 'Le Parlement Iranien'. Thèse, Université de Neuchâtel, 1954.
- Modjtahedi, M. 'La Question d'Azerbaïdjan: la Mouvement des Democrats et les efforts de l'O.N.U.' Doctoral thesis, University of Paris, 1952.
- Mohammadi-Nejad, Hassan. 'Elite-Counterelite Conflict and the Development of a Revolutionary Movement: the Case of the Iranian National Front'. Ph.D. thesis, Southern Illinois University, 1970.
- Mojdehi, Hassan. 'Arthur C. Millspaugh's Two Missions to Iran and Their Impact on American-Iranian Relations'. Ph.D. thesis, Ball State University, 1975.
- Tabari, Keyvan. 'Iran's Policies towards the United States During The Anglo-Russian Occupation 1941–46'. Ph.D. thesis, Columbia University, 1967.
- Tavallali, Djamchid. 'Le Parlement Iranien'. Thèse, Université de Lausanne, 1954.
- Thorpe, J. 'The Mission of Arthur C. Millspaugh to Iran 1943–1945'. Ph.D. thesis, University of Wisconsin, 1973.

و. روزنامه‌ها

ایرانی

روزنامه‌های نامبرده در زیر عموماً از سال ۱۳۲۰ به بعد در تهران منتشر شده‌اند،
جز در مواردی که قید گردیده است:

آذربایجان (به ترکی)، دوبار در هفته در تبریز ۱۳۲۰–۲۵

آذربایجان، سه بار در هفته ۱۳۲۲–۲۳

اطلاعات

- اقدام، ۱۳۲۰-۳۲
ایران ماه، ۱۳۲۲-۵۲
باختر امروز، ۱۳۲۸-۳۲
بسوی آینده، ۱۳۲۹-۳۲
جبهه، ۱۳۲۴-۲۸
جبهه ازادی، ۱۳۲۹-۳۲
داد، ۱۳۲۱-۳۹
دموکرات ایران، ۱۳۲۵-۲۷
راستی، سه بار در هفته در مشهد، ۱۳۲۲-۲۴
رزم (ابتدا روزانه و سپس نامنظم)، ۱۳۲۲-۲۷
رعد امروز، ۱۳۲۲-۲۴
رهبر، ۱۳۲۲-۲۵
ژورنال دو تهران (به فرانسه)
ستاره
شاهد (ابتدا هفتگی و سپس روزانه)، ۱۳۲۵-۳۳
طلوع، ۱۳۲۸-۳۱
کیهان، از ۱۳۲۱
مرد آسیا، ۱۳۳۱-۳۲
مرد امروز (هفتگی)، ۱۳۲۱-۲۶
مردم (ابتدا روزانه و سپس نامنظم)، ۱۳۲۳-۳۲
وظیفه، ۱۳۲۳-۴۱

غیر ایرانی
آبزرور
اسکاتسمون
تايمز
ديلى تلگراف
ديلى ورکر
ديلى هرالد
لوموند
منچستر گاردين
نيويورك تايمز

فهرست اعلام

- | | |
|------------------------|-------------------------|
| آبراهامیان، یرواند | ۳۱ ح |
| آبکار، پetros | ۳۵۹، ۳۶۵ ح |
| آچسون، دین | ۴۰۹، ۴۱۰ |
| آذربایجان | ۱۷۷، ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۳۱، ۶۱ |
| آیلیف، ویلیام | ۱۲۳ |
| ابتهاج، ابوالحسن | ۱۸۲، ۱۸۳ ح |
| ابتهاج | ۲۸۲ |
| ابتهاج، غلامحسین | ۳۶۵، ۱۸۲ |
| اتفاقهای بازرگانی | ۴۱، ۳۸۱، ۱۱۵، ۱۱۴ |
| اتحادیه کارگران اصفهان | ۱۳۵، ۱۳۴ |
| اتلی، کلمنت | ۳۶۳، ۳۵۷ |
| احمدشاه قاجار | ۳۲۹، ۸۹، ۵۶ |
| احمدمی، سپهبد امیر | ۹۸، ۹۱۹، ۱۰۲، ۱۱۹ |
| اردلان | ۳۰۷، ۱۲۳، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰ |
| ارتش سرخ | ۱۱۰ |
| اردلان، امان الله | ۱۷۱ |
| اردلان، ناصرقلی | ۲۵۹ |
| سعودی | ۳۲۲ |
| آریا، حزب | ۴۳۱ |
| آرینپور | ۳۶۵ |
| آزاد، عبدالقدیر | ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۷، ۰۳۵۱ |
| آزادیخواهان | ۱۱ |
| آذیر، روزنامه | ۱۷۸ |
| آشتیانیزاده، رضا | ۳۵۱، ۳۳۰، ۳۲۶ |
| آق اولی، سپهبد | ۲۵۰، ۲۲۵ |
| آلن، جرج | ۲۱۹، ۲۱۸ |

- ارسنجانی، حسن ۳۹۴، ۲۳۴، ۰۳۳۰، ۰۳۵۹، ۰۳۴۷، ۰۲۸۲، ۱۹۶
- ارفع، سرلشکر حسن ۳۲، ۰۳۲، ۰۱۶۳، ۰۱۶۸
- امامی، جواد (ظہیرالاسلام) ۳۶۰
- امامی، دکتر حسن (امام جمعه) ۳۲۵
- روابط وی با مصدق و قوام ۳۸۵
- استوکس، ریچارد ۳۶۷، ۰۳۵۴
- اسدی، سلمان ۲۲۳، ۰۲۲۴، ۰۳۴۲، ۰۳۶۷، امریکن استاندارد و کیوم، (شرکت نفت) ۱۴۲
- املاک سلطنتی ۶۹، ۰۲۸۲، ۰۳۰۰ ح، ۰۴۳۰، ۰۴۴۴
- امیر علایی، شمس الدین ۰۰۰، ۰۲۲۴، ۰۲۷۹ ح
- امیر کیوان، امیر ۰۴۰۳، ۰۴۰۴ ح
- امینی، ابوالقاسم ۰۴۴
- انقلاب مشروطه ۰۱۵، ۰۱۶۱، ۰۲۲۴
- انگلستان، سیاست: و اصلاحات ۰۷۹، ۰۸۰، ۰۱۱۶، ۰۱۱۷ و انحلال مجلس ۰۹۱، ۰۹۴، ۰۱۱۲، ۰۳۲۰، ۰۳۲۷ و حزب توده ۰۱۱۱، ۰۱۱۲ و درخواست امتیاز نفت از طرف شوروی ۰۱۴۷، ۰۲۲۸، ۰۲۲۹ و عدم تمرکز سیاسی ۰۳۰۹، ۰۳۱۷ و عشاپر ۰۶۰، ۰۲۰۸ و عملیات نظامی (در برابر مصدق) ۰۳۵۷ و مذاکرات نفت ۰۲۵۴، ۰۲۵۵، ۰۲۷۷، ۰۲۷۸، ۰۲۸۸، ۰۲۸۹ و مذکور ۰۳۰۱، ۰۳۱۸، ۰۳۲۵، ۰۳۳۸، ۰۳۴۰
- اسکاندربی، عباس ۰۲۰۹، ۰۲۳۶ ح، ۰۲۷۴
- اسکاندربی، ایرج ۰۲۰۴، ۰۲۰۹ ح
- اسکاندربی، محمدولی ۰۵۶
- اسکاتسمن، روزنامه ۰۲۳۱
- اسکندری، ایرج ۰۲۰۹، ۰۲۳۶ ح، ۰۳۶۶، ۰۳۵۶
- و بحرین و نفت جنوب ۰۲۳۶، ۰۲۵۹، ۰۲۵۴، ۰۲۴۴
- و ملی شدن نفت ۰۲۵۹ ح
- اسکی (اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران) ۰۲۸۳
- اشغال ایران توسط متفقین ۰۱۳، ۰۲۳، ۰۵۱
- اصفهان ۰۱۳۴، ۰۱۳۵، ۰۲۰۱، ۰۲۰۶
- اطلاعات، روزنامه ۰۹۹، ۰۲۳۱ ح، ۰۲۷۵
- افشار، رضا ۰۱۳۶
- افشار طوس، سرتیپ محمود ۰۴۳۷، ۰۴۳۸
- افشار صادقی، محسن ۰۴۳۴
- افشاری، عشاپر ۰۱۸۱، ۰۱۹۶
- اقبال، دکتر منوچهر ۰۲۰۱، ۰۲۷۶، ۰۲۷۸
- الموتی، نور الدین ۰۲۲۷ ح

- ۴۰۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۵۶، ۳۵۵
۴۱۲
و ناسیونالیسم ایرانی ۳۶۲، ۳۱۸
و تو نامزدهای ۲۸۶
نخستوزیری ۲۸۶
همچنین ⇒ بولارد، سید ضیاء،
شپرد، لوروزتل، مصدق ۴۳۱، ۴۰۶، ۵۸
ایدن، آنتونی ۴۳۱، ۴۰۶
ایران، روزنامه ۹۸ ح
ایران ما ۲۵۸ ح
امری، جولیان ۲۸۷
بانک امروز ۳۵۰
بامداد، مهدی ۱۶۱
بانک انگلیس و خاورمیانه ۴۰۸
بانک بین‌المللی ۳۷۵، ۴۰۸، ۴۱۱
بانک شاهنشاهی ایران ۱۷۴
بانک ملی ۹۰۳، ۹۴۷
بحرين، و نفت جنوب ۴۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶
۲۶۵، ۲۵۹، ۴۴۴
همچنین ⇒ اسکندری، عباس
بختیاری، ابوالقاسم ۴۳۱، ۴۳۲ ح
بختیاریها ۹۲، ۷۷، ۷۸، ۲۰۵
بدر، محمود ۱۷۳
برادران قشقایی ۶۰
برنامه اصل ۴، ۳۸۳
برنز، جیمز ۱۸۷
بروجردی، آیت الله ۲۱۸، ۳۶۶، ۴۱۹
۴۵۲
بقایی، سرلشکر حسن ۳۵۴
بقایی، دکتر مظفر ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۸۰ ح
- ۴۳۹، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۲۸ ح، ۴۲۳ ح
و حزب زحمتکشان ۴۲۰، ۴۲۱
و قتل افسار طوس ۴۳۸، ۴۳۹
محاکمه ۲۹۶
و مصدق ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۳
بقراطی، محمد ۴۴۹
بلاندل، ژان ۱۷ ح
بوشهری، جواد ۳۸۷، ۲۲۸
بولارد، سر ریدر ۵۸، ۷۰، ۷۲، ۷۶
۹۱۷، ۹۱۴، ۹۱۱، ۹۱۰، ۹۰۴، ۹۰۱، ۹۵، ۹۲، ۸۸
۹۱۵۱، ۹۱۴۶، ۹۱۴۲، ۹۱۳۹، ۹۱۳۷، ۹۱۲۶، ۹۱۲۱
۹۱۸۳، ۹۱۵۶، ۹۱۶۱، ۹۱۶۰، ۹۱۷۳، ۹۱۷۶
۹۱۸۶، ۹۱۹۵
بولن، چارلز ۴۰۶
بویراحمدی، عشایر ۱۲۰
بوین، ارنست ۱۸۶، ۲۰۰ ح، ۲۶۷ ح، ۲۹۹ ح
۳۰۱ ح
بهادری، احمد ۴۳۴ ح
بهار، محمد تقی ۲۳۴
بهارمست، سرلشکر محمود ۴۱۴
بهبهانی ۴۹
بهبهانی، جعفر ۳۸۰ ح
بهبهانی، آیت الله محمد ۳۶۶، ۴۲۸
۴۵۲، ۴۳۶ ح، ۴۳۶
بهبهانی، سید محمد رضا ۳۸۰
بهبهانی، میر سید علی ۳۲۲، ۳۸۰ ح
بهرامی، فرج الله ۱۳۶
بهرامی، فضل الله ۱۰۳
بیات، مرتضی قلی ۸۳، ۸۲، ۱۵۹، ۱۲۵، ۱۶۴